۷۹

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 79: کتاب طهارت و نماز

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 1 و 2

جلد 79

کتاب طهارت و نماز

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 79

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه بابها از جلد 78 }

باب یازدهم: احکام شهید و بر دار آویخته و سنگسار و و قصاص شده و جنین و کسی که خوراک درندگان گشته و نظایر آن ها، در غسل و کفن و نماز.....7

باب دوازدهم: دفن و آداب و احکام آن..... 22

باب سیزدهم: باب شهادت دادن چهل نفر برای مرده..... 77

باب چهاردهم: استحباب نماز و روزه و حج و صدقه و احسان و آزاد کردن بنده به جای میّت و دعا برای او و ترحم بر او و بیان آنچه که موجب رهایی از سختی مرگ و عذاب قبر و بعد از آن می شود..... 80

باب پانزدهم: حمل مردگان و زیارت آنان..... 85

باب شانزدهم: فضیلت تسلیت گفتن و عزاداری و آداب و احکام آن 91

باب هفدهم: اجر مصیبتها..... 145

باب هجدهم: فضیلت تسلیت و صبر به هنگام مصائب و ناملایمات..... 159

باب نوزدهم: در ذکر صبر مردان و زنان صبرپیشه..... 190

باب بیستم: نوادر.....

199

کتاب نماز

باب اول: فضیلت نماز و کیفر تارک آن..... 238

باب دوم: علت های نماز و نوافل و سنن آن..... 295

باب سوم: انواع نماز، و واجب و مستحب و معنای نماز میانه..... 341

باب چهارم: در مورد اینکه نماز چهار هزار در دارد و موجب تقرب هر پرهیزکار و بهترین عمل مقرر شده است و فضیلت بسیار خواندن نماز..... 368

باب پنجم: اوقات نماز..... 377

ص: 6

{ادامه بابها از جلد 78 }

باب یازدهم : احکام شهید و به دار آویخته و سنگسار و قصاص شده و جنین و کسی که خوراک درندگان گشته و نظایر آن ها، در غسل و کفن و نماز

روایات:

1. قرب الإسناد: از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت شده است که امام علی علیه السلام، عمّار بن یاسر و هاشم بن عتبه را در جنگ صفین غسل نداد و آن دو را با لباس دفن نمود و بر آن ها نماز گزارد.(1)

توضیح: اختلافی بین اصحاب در این نیست که شهید غسل و کفن نمی شود و مشهور این است که شرط است در برابر امام عادل یا کسی که امام او را برای یاری خود گماشته، کشته شود و در المعتبر گفته است: صحیح تر، این است که شرط جایز بودن جهاد، کافی است؛ چرا که گاه جهاد واجب می شود، هرچند که امام موجود نباشد؛ و شهید و عده ای از متأخرین آن را برگزیده اند و اختلاف نظری نیست در این که کسانی غیر از این افراد که عنوان شهادت بر آن ها اطلاق می شود، شامل این حکم نمی شوند، همچون کسی که برای حفظ خانواده و مالش کشته شده و نیزه خورده و غرق شده و دیگر افراد.

همچنین شرط کرده اند که مرگ او در میدان نبرد باشد و اگر از میدان نبرد بیرون برده شود و نَفَس داشته باشد و سپس بمیرد، باید لباسش کنده و غسل داده

1- . قرب الاسناد : 58 چاپ سنگی

شود و کفن گردد و از برخی روایات چنین به نظر می رسد که اگر او را در حالی بیابند که نفس داشته باشد و سپس بمیرد، باید غسل و کفن شود.

در این که شهید باید با لباس هایش دفن شود، اختلاف نظری بین اصحاب نیست. در المعتبر گفته است: شهید با تمام لباس های خون آلود یا غیر خون آلودش دفن می گردد و این مورد توافق تمام مسلمانان است و در مورد وجوب نماز بر او نیز اختلاف نظری نیست و برخی از عامه معتقد هستند که نماز هم نباید بر او خوانده شود، همچنان که از برخی روایات ما نیز چنین برداشت می شود.

2. قرب الاسناد: با اسناد پیشین از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی مرده در دریا بمیرد، باید غسل و کفن و حنوط گردد، سپس سنگی به پایش بسته شود و در آب انداخته شود.(1)

توضیح: شیخ و بیشتر علما به طور قطع و یقین گفتهاند که کسی که در دریا در کشتی بمیرد، باید غسل و حنوط و کفن شود و بر او نماز گزارده شود و در صورت امکان به خشکی منتقل گردد. اگر دشوار باشد، او را در آن مکان نگه ندارند، بلکه او را در خمره ای یا چیزی از این قبیل بگذارند و سر خمره را ببندند و در دریا اندازند؛ یا این که آن را سنگین کنند تا در آب ته نشین شود، سپس او را در آن بیفکنند. از ظاهر المقنعه و المعتبر بر می آید که این کار ابتدائاً جایز است، حتی اگر حمل به خشکی دشوار نباشد، و عمل به مشهور احوط است. در برخی روایات ذکر شده است که او را در خمره بگذارند و این روایت، خالی از آن است و با تخییر، بین این دو را جمع کرده است. می توان این را هم بر زمانی حمل کرد که خمره موجود نباشد، همانطور که در اکثر موارد چنین است، ولی به دلیل صحت روایت، اولی و احوط، عمل به آن، با وجود امکان آن است.

3. الخصال: از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: باید پوستین و کفش و کلاه و عمامه و کمربند و زیر جامه شهید درآورده شود، مگر این که خون

1- . قرب الاسناد : 65، چاپ سنگی

به آن رسیده باشد که در این صورت آن را وا می گذارند و هر بندی را که بر شهید بسته باشد، باید بگشایند.(1)

دعائم الإسلام: از امام علی علیه السلام مثل همین روایت نقل شده است.(2)

توضیح: «القلنسوه» با فتح قاف و ضم سین و «العمامه» با کسر عین: دو کلمه معروف هستند و «المنطقه» با کسر میم و فتح طاء، یعنی آنچه به کمر بسته می شود. در سخنش: «إلا أن یکون أصابه» و ضمیر به «السراویل» [زیر جامه] یا به هر یک از موارد ذکر شده باز می گردد.

درباره چیزهایی که از او جدا می شود، بین اصحاب اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. در الذکری پس از ذکر این حدیث گفته: ابن بابویه گفته است: این ها از شهید جدا می شود، اینکه خون مگر به اندکی از آن رسیده باشد؛ و ابن جنید گفته: پوستین و آهن تنها و بافته با چیز دیگر و زیر جامه از او جدا می شود، مگر اینکه در آن خون باشد و در اینجا ممکن است استثنا به زیرجامه باز گردد. در خود روایت نیز بازگشت استثنا به همین منوال است و در هر دو می توان استثنا را به تمام موارد باز گرداند و در النهایه چنین آمده: تمام آنچه بر تن دارد و خون بدان رسیده، دفن می شود مگر کفش ها؛ و نیز روایت شده است که اگر خون بدان ها رسیده باشد با او دفن می شود؛ و در الخلاف آمده است که با لباس هایش دفن می شود مگر پوستین؛ و مفید گفته که زیر جامه او درآورده می شود مگر اینکه خون آلود شده باشد و پوستین و شب کلاهش برداشته می شود و اگر بدان ها خون رسیده باشد، با او دفن می گردند و در هر حالت، کفش او درآورده می شود.

ابن ادریس: با لباس هایش دفن می گردد، هر چند که خون بدان ها نرسیده باشد و با کفش و پوستین و شب کلاه، اگر خون بدان ها رسیده باشد، و اگر نرسیده باشد باید درآورده شوند. در المعتبر آمده: تمام مسلمانان در این مورد اتفاق نظر دارند که باید با لباس هایش دفن شود، هر چند که خون بدان ها نرسیده باشد. و گفته است: موجهتر، وجوب دفن زیر جامه است؛ زیرا آن نیز از لباس هاست و ظاهر چنین است

1- . الخصال 1 : 162
2- . دعائم الإسلام 1 : 229

که کفش و پوستین و جلود {دیگر چیزهای پوستی} از او کنده و جدا شود، هر چند که خون آلود شده باشد؛ زیرا دفن آن، از بین بردن اموال است. پایان سخن. چنان که پوشیده نیست، مسأله در این زمان کم فایده است.

4. العیون: از ابو هاشم جعفری از امام رضا علیه السلام روایت شده است: از حضرت درباره نماز بر به دار آویخته پرسش کردم، حضرت فرمود: آیا نمی دانی که جدم بر عمویش نماز خواند؟ عرض کردم: می دانم، ولی آن را خوب نفهمیدم. فرمود: برایت توضیح می دهم:

اگر صورت به دار آویخته به سوی قبله باشد، در طرف شانه راست او بایست و اگر پشتش به سمت قبله بود در طرف شانه چپش بایست؛ چرا که بین مشرق و مغرب قبله است و اگر شانه چپش به سمت قبله بود، در طرف شانه راستش بایست و اگر شانه راستش به سمت قبله بود، در سمت شانه چپش بایست و به هر حال به هر طرف که بود، به هیچ وجه از شانه هایش دور نشو و صورتت باید ما بین مشرق و مغرب باشد و مطلقا نه رو به سوی او کن و نه به او پشت کن. ابو هاشم گوید: سپس امام رضا علیه السلام فرمود: إن شاء الله آن را متوجه شدی.

صدوق - رحمه الله - گفته است: این حدیثی نادر و عجیب است، من آن را در هیچ یک از کتاب های اصول و مصنفات ندیده ام و تنها با این سند آن را می شناسم.(1)

توضیح: در کافی(2) آمده است: ابو هاشم گفت: «إن شاء الله آن را فهمیدم، به خدا سوگند آن را فهمیدم» این سخنش: «آیا نمی دانی که جدم» یعنی امام صادق علیه السلام. این سخن: «بر عمویش» یعنی زید بن علی بن حسین علیه السلام. شهید - رحمه الله - در الذکری گفته است: در صورت امکان، روبروی قبله نماز خواندن واجب است و اگر این کار از سوی نمازگزار و جنازه دشوار بود، مثل به دار آویختهای که پایین آوردن او دشوار است، این کار از او ساقط می شود، همچنان که ابو هاشم جعفری روایت کرده است. و این روایت - هر چند عجیب و نادر باشد - چنانچه صدوق گفته و بیشتر اصحاب مضمون آن را در کتاب هایشان ذکر نکرده اند، با این

1- . عيون الاخبار 1 : 256 و 255
2- . كافى 3 : 215

وجود، مخالف و ناقضی هم ندارد. ابو الصلاح و ابن زهره گفته اند: بر دارآویخته نماز بخواند و امام در رو به قبله بودن خود، رو به سوی صورت او نایستد، گویا هر دو طبق این دستور عمل می کنند. صاحب کتاب الجامع، شیخ نجیب الدین یحیی بن سعید و فاضل در کتاب المختلف نیز گفته اند: عمل به آن ایرادی ندارد و ابن ادریس به نقل از برخی اصحاب گفته است: اگر بر او نماز بگزارد و او بر چوبه دار باشد، نمازگزار باید روبروی او و به دار آویخته پشت به قبله باشد، سپس حکم کرده است که ظاهرتر، فرود آوردن او بعد از سه روز و نماز خواندن بر اوست. گفته ام: ما به این روایت دست نیافته ایم و پائین آوردن او گاه دشوار است، همانطور که در داستان زید - که خداوند مقامش را والا گرداند - چنین بود که شرح آن گذشت.

مؤلف: کسانی که متعرض این حدیث شده اند، درباره مفهوم آن سخن نگفته اند و در محتوای آن نیندیشیده اند و بر استنباطی که از آن می شود ننگریسته اند، اما من می گویم - و توفیق با خداست - :

اساس این حدیث بر آن است که نمازگزار ملزم است بر اینکه رو به قبله بایستد و محاذی سمت چپ او باشد. اگر این کار میسر نباشد، باید به طور کلی ملزم به مراعات جهت او باشد و در عین حال قبله اضطراری را نیز رعایت کند که ما بین مشرق و مغرب است و حضرت علیه السلام احتمالات آن را در مورد قبله مردم عراق بیان کرده است که از خط نصف النهار به سمت راست متمایل است و آن را با روشن ترین توضیح و شیواترین صورت بیان کرده است.

حضرت علیه السلام فرض کرده که اولاً به دار آویخته رو به قبله باشد، سپس فرموده اند: در سمت شانه راست او بایست؛ زیرا با رعایت قبله، موازی شدن به سمت چپ امکان ندارد، در نتیجه مراعات جانب به طور کلی لازم است؛ پس وقتی که به موازات شانه راست او بایستد، سمتی که به آن رو می کند، روی او به سوی قبله، و در محدوده بین مشرق و مغرب است، به دلیل تمایل قبله عراق به سمت راست از طرف جنوب؛ زیرا اگر بر دار آویخته، موازی با نقطه جنوب باشد، کسی که در سمت شانه او ایستاده، بر خط قطع کننده خط نصف النهار، با یک زاویه قائمه ایستاده است، بدین ترتیب، مقابل نقطه مشرق اعتدال قرار دارد. وقتی به دار آویخته به اندازه انحراف قبله

ص: 11

کشوری که در آن است از آن نقطه منحرف شود، کسی که در جهت شانه او ایستاده، به همان اندازه از مشرق به جنوب منحرف می شود و قبله مابین مشرق و مغرب است؛ خواه از روی ناچاری، همانطور که مشهور است و این نمازگزار نیز ناچار است و خواه به طور مطلق، چنانچه از ظاهر برخی روایات پیداست و برایت روشن شد که اگر این نماز گزار در سمت شانه چپ او بایستد، از محدوده ما بین مشرق و مغرب خارج خواهد بود و به موازات نقطه ای از افق قرار می گیرد و به اندازه انحراف قبله از نقطه مغرب اعتدال، به سمت شمال منحرف می شود.

سپس حضرت علیه السلام فرض کرده که به دار آویخته پشت به قبله باشد، در این حالت دستور داده تا در سمت شانه چپ او بایستد تا روبروی محدوده بین مشرق و مغرب قرار بگیرد و در طرف شانه چپ او بایستد، چنانچه در حالت اختیار ضروری است، سپس با این سخن، علت امر را در هر یک از دو بخش توضیح می دهد: «چرا که بین مشرق و مغرب، قبله است».

سپس حضرت علیه السلام فرض کرده که شانه چپ او به سمت قبله باشد، پس امر به ایستادن در طرف شانه راست او فرموده تا جانب را به طور کلی رعایت کرده باشد؛ زیرا رعایت شانه چپ بطور خاص دشوار است و عکس آن ظاهر است.

سپس وقتی حضرت علیه السلام برخی از حالت ها را توضیح داده، قاعده کلی را در مورد آن بیان فرموده است تا سایر حالات احتمالی از آن استنباط شود که همان رعایت محدوده ما بین مشرق و مغرب با در نظر داشتن یکی از دو طرف است و او را از روبرو شدن با میت یا پشت کردن به آن در هر یک از حالات باز داشته است.

چون این امر برایت محرز شد، بدان که اصحاب بر وجوب به پشت خوابیده بودن میت در حال نماز و اینکه سرش به سمت راست نماز گزار باشد، اتفاق نظر دارند و برای این نظر، سندی جز عمل پیشینیان در هر دوره و زمان ذکر نکردهاند، تا جایی که یکی از بدعت گزاران معاصر در دوره ما آن را انکار کرده و گفته است: لازم است که میت در حال نماز بر روی شانه راستش و روبروی قبله به مانند حالتش در

لحد باشد و به این دلیل متوسل شده که این حالت (قول دیگران) به هیچ وجه، رو به قبله نیست.

مؤلف: این حدیث بر اساس تفسیری که ما ارائه کردیم و توضیحی که دادیم، در هر حال به روشنی بر رعایت موازات یکی از دو طرف اشاره دارد و به انضمام حدیثی که در مورد لزوم قرار گرفتن سر میت به سمت راست نمازگزار وارد شده، ایستادن در سمت چپ او متعیّن می شود؛ زیرا این گوینده نیز چیزی را بر سخن هیچ یک از اهل علم در مورد جواز به روی قرار گرفتن میت در حال نماز اضافه نمی کند، بعلاوه عمل اصحاب در چنین کارهایی که هر روز و هر شب در دوران امامان علیهم السلام و بعد از آن ها تکرار شده، از قوی ترین متواترات و روشن ترین حجت ها و بارزترین دلایل است.

5. دعائم الاسلام: از امام صادق علیه السلام روایت شده که درباره شهید فرموده اند: اگر در همان مکان که کشته شده بمیرد، با لباس هایش دفن می گردد و غسل داده نمی شود، ولی اگر نفسی داشته باشد و از آن مکان جا به جا شود و سپس بمیرد، غسل و کفن می شود.(1)

حضرت فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله حمزه علیه السلام را با همان لباس هایی که به هنگام شهادت بر تن داشت کفن فرمود و بردی را نیز بر آن افزود.(2)

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: در جنگ بدر بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود تا آنان را با جامه هایشان دفن کنند و پوستین ها را از تن آنان بیرون آورند و بر آنان نماز خواند.(3)

1- . دعائم الاسلام 1 : 229
2- . دعائم الاسلام 1 : 229
3- . دعائم الاسلام 1 : 229

6. مجمع البیان: گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شهدای احد فرمودند: «آن ها را در خون ها و جامه هایشان بپیچید.»(1)

توضیح: در النهایه در حدیث کشتگان جنگ احد گفته است: «زملوهم بثیابهم و دمائهم» یعنی: شهدا را در جامه ها و خون هایشان بپیچید. گفته می شود: «تزملّ بثوبه»، وقتی که خود را در جامه بپیچد.

7. المعتبر: به نقل از کتاب «الجامع» بزنطی از احمد بن محمد بن عیسی از یکی از یارانش که حدیث را مرفوعا تا امام معصوم رسانده، روایت کرده است: اگر اعضای مقتول قطع گردیده باشد، بر عضوی نماز گزارده می شود که قلب در آن است.(2)

از الجامع نیز از ابن مغیره روایت شده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام به من دستور رسید که بر هر عضوی نماز خوانده می شود؛ خواه پا باشد یا دست یا یک جزء از سر یا بیشتر؛ و چون بخشی از سر یا دست یا پا ناقص شود، بر آن نماز نمی خوانند.(3)

توضیح: سخنش: «بر عضوی که قلب در آن است» در کافی(4)

با سندی دیگر آمده است که وقتی میت به دو نیم تقسیم شده باشد، بر نیمه ای که قلب در آن است نماز گزارده شود و در این مسئله، احتمال چند وجه وجود دارد: وجه اول، شرط وجود قلب در آن است. دوم اینکه، مقصود از آن نیمه ای باشد که قلب در آن است؛ هر چند که به هنگام یافتن میت، قلب در آن نیمه نباشد و شاید این ظاهرتر باشد و سوم اینکه، با وجود هر دو نیمه، در نماز بر نیمه ای بایستد که قلب در آن است و موازی آن باشد و بعد از این توضیح، چیزی پنهان نمی ماند.

سپس بدان که اصحاب در حکم این مسئله اختلاف نظر زیادی دارند. در المنتهی گفته است: اگر بخشی از پیکر میت پیدا شود و خواه درنده خورده یا در

1- . مجمع البیان: [جلد و صفحه نامشخص]
2- . المعتبر : 86

3- . المعتبر : 86
4- . كافى 3 : 212

آتش سوخته باشد یا سایر موارد، اگر استخوانی در آن باشد، بدون اختلاف نظر علمای ما، غسل آن واجب است و باید کفن شود؛ و اگر سینه اش باشد بر آن نماز بخوانند، در غیر این صورت نخوانند. سپس گفته است: اما اگر استخوانی در آن نباشد، غسل آن واجب نیست و حکم آن مانند حکم سقط قبل از چهار ماه است. اگر تکه ای از بدن زنده هم جدا شود، به همین منوال است.

در المعتبر گفته است: اگر قطعه ای از بدن میت پیدا شود و سینه اش در آن باشد، مثل آن است که تمام بدنش پیدا شود و این روشِ شیخ مفید است و شیخ گفته است: اگر سینه او باشد و قلب در آن نباشد، باید بر او نماز بگذارند، سپس گفته است: آنچه بر من روشن است این است که نماز واجب نیست مگر اینکه میتی یافت شود که قلب یا سینه و دو دست یا استخوان هایش در آن باشد، سپس دو روایت پیشین را به همراه روایاتی دیگر ذکر کرده است.

در الذکری گفته است: آنچه سینه داشته باشد غسلش میدهند و استخوان های میت نیز غسل می شود و همچنین قطعه ای که استخوان در آن است نیز غسل می شود، هر دو شیخ آن را ذکر کرده اند و در الخلاف، اجماع را به عنوان دلیل برای آن آورده است؛ و آنچه دو شیخ ذکر کرده اند، از روایت علی بن جعفر نمایان است؛ و اگر گوشتی بدون استخوان باشد، غسل لازم نیست.

ابن ادریس گفته است: نه کفن می کنند و نه نماز می خوانند و سلاّر واجب کرده تا آن را در خرقه ای بپیچند و دفن کنند و دو شیخ آن را ذکر نکرده اند. پایان.

مؤلف: آنچه از بیشتر روایات برمیآید، انتخاب المعتبر است و اما مرسله ابن مغیره ممکن است بر استحباب حمل شود و شاید مقصود از عضو در آن، عضو کاملی باشد که ثقه الإسلام در کافی(1) به سند مرسل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: وقتی انسان را کشته بیابند، اگر عضو کاملی در بدن او پیدا شود، باید بر او نماز بگزارند و او را دفن کنند و اگر عضو سالمی نیابند، بر او نماز نخوانند و او را دفن کنند.

1- . کافی 3 : 212

درباره عضو کامل در بدن او، احتمال وجوهی می رود: اول اینکه مقصود از آن، تمام عضوی باشد که نام مخصوصی دارد که شامل برخی از اعضایی که استخوان ندارند مثل گوش و چشم و عضو مردانگی و زنانگی و زبان و امثال آن هم می شود. دوم اینکه مقصود از آن، عضوی باشد که جزئی از عضوی دیگر نیست؛ مانند سر؛ چرا که این عضو جزئی از عضوی دیگر نیست و نامی مخصوص به خود دارد. سوم اینکه منظور از آن، عضو دارای استخوان باشد؛ هر چند که جزئی از عضو دیگر باشد. چهارم اینکه مقصود از آن، عضوی باشد که به خاطر از دست رفتن زندگی، از بین رود، چنانکه در دعائم الاسلام(1)

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده است: بر آن عضو پیدا شده از بدن انسان نماز خوانده می شود که دانسته شود، با از دست رفتن آن، او مرده است.

ابن جنید آن را بر حالت سوم حمل کرده است، آنجا که می گوید: بر عضو مرده نماز نمی خوانند و آن را غسل نمی دهند مگر اینکه آن عضو کامل و دارای استخوان باشد، یا اینکه یک استخوان تنها باشد و هر چه از آن قبیل از برای غیر شهید باشد، غسل داده می شود، همانطور که بدنش غسل داده می شود و بین سینه و سایر اعضا تفاوتی قائل نشده است.

مؤلف: می توان سخن او را به حالت دوم روایت حمل کرد و به هر تقدیر، حمل آن بر استحباب اظهر است و خدا عالم است.

8. فقه الرضا: حضرت علیه السلام فرموده اند: و اگر درنده میت را خورده باشد، باقیمانده بدن او را غسل ده و اگر از او تنها استخوان هایی باقی مانده باشد، آن را جمع کرده و غسلش می دهی و بر آن نماز می خوانی و دفنش می کنی.(2)

و اگر در کشتی مرده باشد، او را غسل و کفن کن و پاهایش را با چیز سنگینی ببند و در دریا بیفکن.(3)

1- . دعائم الاسلام 1 : 235
2- . فقه الرضا : 19

3- . فقه الرضا : 19

و اگر میت در جنگ و در طاعت خداوند کشته شده باشد، غسل داده نمی شود و با لباس هایی که در آن ها در خون غلتیده، دفن می شود و هیچ کدام از لباس هایش از او جدا نمی شود، ولی چیز بسته ای در بدن او باقی نمی ماند و بند آن باز می شود و چیزی مثل کمربند و پوستین، اگر اندکی خون بدان برسد، چیزی از آن جدا نمی شود، ولی بندها باید گشوده شود؛ و غسل داده نمی شود مگر اینکه نفسی داشته باشد و سپس بمیرد. اگر نفس داشته باشد و بعد از آن بمیرد، باید مانند میت غسل شود و مانند میت کفن شود و ذره ای از لباس هایش بر تنش باقی نماند.(1)

و اگر در معصیت خدا کشته شده باشد، باید همانند میت غسلش دهند و سرش را به گردنش متصل کنند و همراه با بدن غسلش دهند، به همان ترتیب که در باب غسل توضیح دادیم. وقتی از غسل او فارغ شدند، بر گردنش پنبه ای بگذارند و سر را به آن بچسبانند و آن را همراه با گردن محکم ببندند.(2)

اگر زن حامله بمیرد و فرزندش در شکمش تکان بخورد، بدنش را از سمت چپش باز کنند و فرزند را خارج کنند؛ و اگر فرزند در شکم او مرده باشد و بیرون نیاید، باید فردی دستش را در فرج او فرو برد و بچه را جدا کرده و او را خارج کند و روایت شده است که اگر فرزند در شکمش بمیرد، او را با فرزندش دفن میکنند.(3)

و اگر زن بچه بیندازد و آن سقط خلقتش تمام شده باشد، او را غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن و دفن می کنند و اگر خلقتش تمام نشده باشد، غسل نمی شود و او را با آن خون دفن می کنند و حد اتمام جنین زمانی است که چهار ماهه شده باشد.(4)

1- . فقه الرضا : 20
2- . فقه الرضا : 20
3- . فقه الرضا : 20
4- . فقه الرضا : 20

و اگر شخص محکوم به سنگسار شده باشد، ابتدا غسل می کند و حنوط و کفن می شود و بعد از آن او را سنگسار می کنند و در مورد قاتل نیز اگر قصد قتل او را به قصاص داشته باشند، همینطور است.(1)

اگر میت به دار آویخته شده باشد، پس از سه روز او را از چوبه دار به زیر می آورند و او را غسل و کفن می کنند و جایز نیست که او را بیش از سه روز بر دار نگاه دارند.(2)

توضیح: چنانچه گذشت، فرموده حضرت علیه السلام «تنها استخوان ها»، بر وجوب نماز بر تمام استخوان ها اشاره دارد. فرموده اش: «مگر اینکه نفسی داشته باشد».

مؤلف: کلینی به سند صحیح از ابان بن تغلب(3)

روایت کرده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که در راه خدا کشته می شود سؤال کردم که آیا او را غسل می دهند و کفن و حنوط می کنند؟ حضرت فرمود: همانگونه که هست، با لباس هایش دفن می شود، ولی اگر نفسی داشته باشد و سپس بمیرد، غسل و کفن و حنوط می شود و بر او نماز می خوانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت حمزه نماز خواند و او را کفن نمود؛ زیرا او را برهنه کرده بودند.

اینکه حضرت فرموده اند: «مگر اینکه نفسی داشته باشد» احتمال دارد مراد این باشد که وقتی مسلمانان به او رسیدند نفسی داشته باشد، پس معیار وجوب غسل، رسیدن مسلمانان به او در حال داشتن نفس است؛ و چنانچه شهید و محقق شیخ علی و دیگر متأخرین از این روایت فهمیده اند، اگر به او دست نیابند، غسل دادن او واجب نیست؛ هر چند که به موجب آن حکم نکرده اند. احتمال دارد که مقصود از آن چنین باشد که پس از بیرون آوردن او از میدان نبرد، نفسی داشته باشد یا او را در حالی بیابند که نفس داشته باشد و بعد از بیرون آوردن از دنیا برود و به این ترتیب با آنچه

1- . فقه الرضا : 20
2- . فقه الرضا : 20
3- . کافی 3 : 210

اصحاب درباره تفاوت قائل شدن بین مرگ در میدان نبرد و مرگ در غیر آن ذکر کرده اند، منطبق می شود.

فرموده حضرت: «و اگر در معصیت خدا کشته شده باشد» این مضمون را در الفقیه ذکر کرده و شیخ با سندی(1) ناشناس از امام صادق علیه السلام آن را روایت کرده است.

فرموده اش: «و اگر زن بمیرد» شیخ آن را در صحیح و موثق و غیر آن دو(2)

ذکر کرده و اصحاب به آن عمل کرده اند و در سایر روایات، قید از سمت چپ نیامده است و صدوق آن را در الفقیه ذکر کرده و بیشتر اصحاب از او تبعیت کرده اند. در یکی از روایات آمده که شکمش را می دوزند و بعضی از اصحاب آن را ذکر کرده اند؛ در الذکری گفته است: توجهی نمیشود به اینکه جزء مواردی باشد که معمولا زنده میماند یا نه؛ زیرا ظاهر روایت چنین است.

اما قطعه قطعه کردن بچه و بیرون آوردن او در صورت فوتش، روش اصحاب است و شیخ در الخلاف اجماع را بر آن ذکر کرده است و با روایتی از وهب که خواهد آمد، بر آن دلیل آورده اند. در المعتبر چنین گفته است: و این وهب، عامی و ضعیف است و به آنچه او به تنهایی نقل کرده، عمل نمی شود، به دلیل اینکه اگر امکان داشته باشد او را صحیح و سالم با بعضی از روشها بیاندازد، این کار را می کند و در غیر این صورت، به بیرون آوردن هر چه ملایمتر - تدریجی - آن دست بزند و زنان این کار را به عهده میگیرند، پس اگر امکان آن نبود، باید مردان محرم این کار را انجام دهند و اگر آن نیز امکان نداشت، باید کسی دیگر مسئولیت آن را به عهده گیرد تا از نفس زنده حمایت شود. پایان. قوت و متانت این حکم پوشیده نیست و روایت هم با آن منافاتی ندارد.

اما آنچه ذکر کرده مبنی بر اینکه وقتی بعد از چهار ماه تمام سقط شده باشد غسلش می دهند و کفن و حنوط می کنند، بین اصحاب مشهور است و یکی از اصحاب گفته است به جای کفن و حنوط کردن او را در خرقه ای بپیچند و شهید و

1- . التهذيب 1 : 126
2- . التهذيب 1 : 98

علمای بعد از او، کفن کردن با سه قطعه کفن و حنوط کردن او را چنان که مدلول روایت است واجب کردهاند و این اقوی است و برخی از ایشان از او به عنوان کسی تعبیر کرده اند که روح در جسمش حلول کرده، به علت ادعای ملازمت بین آن و بین رسیدن به چهار ماهگی؛ که این قابل ردّ است.

و اما نماز بر او به اجماع علمای ما، نه واجب است و نه مستحب. در المعتبر بدان اشاره کرده و گفته است، بیشتر علما در مورد سقط جنینی که روح در او دمیده نشده یا به چهار ماهگی نرسیده، گفته اند که در خرقه ای پیچیده می شود و دفن می گردد و روایت ها فاقد ذکر پیچیدن در کفن هستند.

و اما عدم غسل، ظاهرا بین ما در مورد آن اختلاف نظری وجود ندارد و مشهور بین اصحاب این است که در مورد کسی که قتلش واجب است، دستور داده شود که در ابتد غسل میت را با سدر و کافور انجام دهد و بعد از قتل، او را غسل ندهند؛ و حنوط کردن نیز بر اساس آنچه شیخ و پیروانش ذکر کرده اند باید پیش از کشتن صورت بگیرد و دو ابن بابویه و مفید، مقدم داشتن کفن کردن را نیز اضافه کرده اند، چنانچه در این روایت به چشم می خورد و ظاهر اکثر، عدم مشروعیت غسل و تکفین و تحنیط بعد از کشتن است؛ و اما اختلاف نظری در وجوب نماز بر او وجود ندارد.

این سخنش: «جایز نیست بیش از سه روز بر دار آویخته بماند»، در المعتبر گفته است: این نظر اصحاب است و سکونی از امام صادق علیه السلام آن را روایت کرده که فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: سه روز بعد از به دار آویختن، نگذارید مصلوب بر چوبه دار باقی بماند و او را پایین بیاورید و دفن کنید.

9. قرب الاسناد: از امام علی علیه السلام در مورد زنی که فرزند در شکمش می میرد و بیم مردن مادر می رود روایت شده که فرمود: اگر زنان نتوانند آن را بیرون بیاورند، ایرادی ندارد که مرد دستش را فرو برد و او را قطعه قطعه کند و بیرون آورد.(1)

1- . قرب الاسناد : 64 چاپ حجر، 84 چاپ نجف

10. کتاب مقصد الراغب: گفته است: امیر المؤمنین علیه السلام درباره شهدای صفین و جمل و نهروان که از یارانش بودند حکم کرد که به زخمهای آن ها بنگرند، هر که از پشت مجروح شده باشد، بر او نماز نخواند و فرمود: او از جنگ فرار می کرده است؛ و هر که از جلو زخمی شده بود، بر او نماز خواند و دفنش کرد.

توضیح: شاید حضرت علیه السلام دانسته بود که فراریان از جنگ از مخالفان هستند، از این رو بر آنان نماز نخواند.

مقصد الراغب: از محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی به محضر امیر المؤمنین آمد و عرض کرد: من زنا کرده ام، مرا پاک گردان. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تو همسر داری؟ گفت: آری و گفتگو به درازا کشید تا اینکه گفت: وقتی با چهار مرتبه اقرار، حد بر او ثابت شد، امیر المؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و سپس سنگی برداشت و چهار مرتبه تکبیر گفت و سپس او را با آن سنگ زد. سپس امام حسن علیه السلام و پس از او امام حسین علیه السلام نیز مانند این کار را انجام دادند. وقتی وفات یافت، امیر المؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و بر او نماز گزارد و دفنش کرد، عرض کردند: یا امیر المؤمنین چرا غسلش نمی کنی؟ فرمود: یقیناً او با چیزی غسل کرده که تا روز قیامت از آن گناه پاک گشته است.

توضیح: شاید حضرت علیه السلام پیش از این کار به او دستور غسل داده بود؛ اگر چه در روایت ذکر نشده است.

11. کتاب زید الزراد: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: برای نمازگزار مستحب است که در برخی از جاهای سجده اش اثر سجود باشد؛ چرا که او ایمن نیست از اینکه در مکانی ناآشنا بمیرد و مسلمانی بالای سر او حاضر شود و نداند که بر اساس چه حکمی او را دفن کند.

آیات:

- أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً * أَحْياءً وَ أَمْواتاً.(1)

{مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟ چه برای مردگان، چه زندگان. }

تفسیر:

طبرسی - رحمه الله - گفته است: «کفت الشیء یکفته کفتاً و کفاتاً»: وقتی که آن را جمع کند و این حدیث نیز از همین باب است: «اکفتوا صبیانکم»: یعنی کودکانتان را به خود ملحق کنید و به ظرف گفته می شود: «کفت و کفیت».(2)

فرمایش باری تعالی «کفاتاً» یعنی - کفاتاً- للعباد: زمین محل گردآمدن بندگان است، به وقت زنده بودن، آنان را بر پشت خود در خانه ها و منازلشان گرد می آورد و به وقت مردن، آنان را در درون خویش گرد می آورد، یعنی آنان را در خود جمع و ملحق می کند. بنان گوید: همراه با شعبی برای تشییع جنازه خارج شدیم، او به گورستان نگریست و گفت: این گورها محل اجتماع مردگان است، سپس به خانه ها نگریست و گفت: این ها هم محل گرد آمدن زندگان هستند. این سخن از امیر المؤمنین علیه السلام هم روایت شده است. گفته شده: کفاتاً یعنی ظرف و این کفت آن است، یعنی ظرف آن؛ و فرموده باری تعالی «أَحْياءً وَ أَمْواتاً» یعنی بخشی از آن چیزی است که می روید و بخشی از آن چیزی است که نمی روید، بر این اساس «أَحْياءً وَ أَمْواتاً» بنا بر حال منصوب است و طبق گفته اول، بنا بر مفعول به.(3)

1- . مرسلات / 25-26
2- . مجمع البیان 10 : 416
3- . مجمع البیان 10 : 417

1. العلل: از امام جعفر صادق از پدرشان علیهما السلام روایت شده که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه یک وجب از زمین بالاتر برده شد و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به آبپاشی بر قبور امر فرموده است. (1)

توضیح: مشهور بین اصحاب، مستحب بودن بالا بردن قبر به میزان چهار انگشت باز است، نه بیشتر از آن و ابن زهره بین چهار انگشت و یک وجب مخیر کرده است. در روایت سماعه(2)

آمده که به اندازه چهار انگشت بسته، بالاتر از زمین قرار می گیرد و بر این اساس، ابن ابی عقیل در الذکری گفته است: گفته ام: اختلاف روایت دلیل بر تخییر است و آنچه از جابر روایت کرده اند(3)

مبنی بر اینکه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه یک وجب از زمین بالا برده شده و ما آن را از ابراهیم(4)

بن علی از امام صادق علیه السلام روایت کرده ایم نیز به فاصله دار بودن - انگشتان - نزدیک است و چون که مقصود از بالا بردن قبر این بوده که برای زیارت شناخته شود و مورد احترام قرار بگیرد، آنچه صدق بالا بردن کند کافی است و ابن براج گفته است، یک وجب یا چهار انگشت، پایان.

در المنتهی گفته است: مستحب است که به مقدار چهار انگشت گشوده از زمین بالا رود و این قول علماست، سپس گفته است: مستحب بودن بالا بردن آن به اندازه چهار انگشت گشوده، روایت شده است و نیز روایت شده است، چهار انگشت بسته و هر دو جایز است، سپس گفته: مکروه است بیش از آن بالا برده شود و این فتوای علماست، پایان.

و اما در مورد پاشیدن آب به قبر، اختلافی در مستحب بودن آن وجود ندارد. در المنتهی گفته است: فتوای علما بر آن است و مشهور در کیفیت آن این است که مستحب است آب ریزنده رو به سوی قبله کند و از جانب سر قبر شروع به پاشیدن

1- . علل الشرایع 1 : 290

2- . ر.ک: التهذیب 1 : 92، کافی 3 : 199
3- . شرح آن به نقل از کتاب المنتهی خواهد آمد.
4- . التهذیب 1 : 132 و متن حدیث همان است که از صدوق در العلل از حسین بن علی رافقی در صفحه پیشین روایت کرده است.

کند، سپس به دور آن بچرخد تا اینکه دوباره به سر آن برسد و اگر چیزی از آب باقی ماند، آن را در وسط قبر بریزد، بنا بر روایت موسی بن اکیل(1)

از امام صادق علیه السلام که فرموده است: سنت در پاشیدن آب بر قبر این است که رو به قبله بایستی و از طرف سر شروع کنی تا به موضع پا برسی، سپس از سمت دیگر دور قبر بچرخی، سپس آب را بر وسط قبر بریزی، این سنت است.

مؤلف: مقتضای سایر روایات، اکتفای پاشیدن آب است، هر طوری که شد، و ظاهر، اجرای اصل سنت بدان است؛ اگرچه واقع شدن آن بر شیوه وارد شده در این روایت، افضل و احوط است. سپس سخنشان «و اگر چیزی از آب باقی ماند»، ایرادی که در آن است پوشیده نیست، زیرا ظاهر روایتی که ظاهرا سند آن هاست، لزوم اجرای آن در هر حال است، ولی در فقه رضوی، مطابق با مشهور وارد شده است و در الفقیه گفته است: بدون اینکه آب قطع شود و در دلالت روایت بر آن نیز ابهامی هست، ولی با آنچه در فقه وجود دارد موافق است.

البته از روایات و کلام علما، قطعی بودن ابتدا کردن از جانبی که خود شخص قرار دارد یا جانبی که رو به قبله است مشخص نیست و ظاهر، مختار بودن بین این دو حالت است.

2. منتهی المطلب: جمهور از ساجی در کتابش از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از جابر روایت کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شدند و بر روی حضرت خشت نهادند و قبر حضرت به مقدار یک وجب بالا برده شد.

از قاسم بن محمد روایت شده است: به عایشه گفتم: ای مادر! قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو یار او را بر من بنما، او نیز سه قبر را به من نشان داد که نه مرتفع بودند و نه با زمین همسطح بودند، در زمینی فراخ در بطحاء العرصه الحمراء.

3. المحاسن: از اصبغ بن نباته روایت شده است: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس قبری را تجدید کند یا تمثالی بسازد، از اسلام خارج شده است.(2)

1- . التهذيب 1 : 91
2- . المحاسن : 612

توضیح: صدوق در الفقیه(1) بعد از ذکر این روایت گفته است: بزرگان ما در معنای این خبر اختلاف نظر دارند، محمد بن حسن صفار - رحمه الله - گفته است: آن «جدد» با جیم است و لا غیر و شیخ محمد بن حسن بن احمد بن ولید از او حکایت می کند که گفته است: تجدید قبر و گل مالیدن به تمام سطح قبر پس از گذر ایام و پس از گل مالیدن اولیه آن جایز نیست، ولی اگر کسی بمیرد و قبر او را گل بگیرند، جایز است که سایر قبور را نیز بدون اینکه تجدید کنند مرمّت نمایند. از سعد بن عبدالله - رحمه الله - نقل کرده که می گفت: «حدد قبراً» با حاء بی نقطه، یعنی کسی که قبری را از زمین بالا بیاورد؛ و از احمد بن ابی عبدالله برقی روایت کرده که «انّما هو من جدّث قبراً» و معنای جدث، قبر است و ما نمی دانیم که منظورش از آن چیست.

و به اعتقاد من «جدّد» با جیم درست است و به معنای نبش قبر است؛ زیرا هر کسی قبری را نبش کند، آن را تجدید قبر کرده است و نیازمند تجدید و بازسازی آن است و آن را به صورت قبر حفر شده ای درآورده است.

اما من - صدوق - می گویم: تجدید به آن معنا که محمد بن حسن صفار بدان قائل است و «تحدید» با حاء بی نقطه که سعد بن عبدالله بدان معتقد است و آن کلمه «جدث» که برقی گفته است، تمام این ها داخل در معنای حدیث است و هر کس در بازسازی و بالا آوردن قبر و نبش آن با امام مخالفت کند و یکی از این ها را حلال بشمارد، از اسلام خارج شده است.

نظر من در مورد فرمایش امام علیه السلام که «هر کس تمثالی بسازد»، این است که منظورش آن است که هر کس بدعتی آورد و مردم را بدان بدعت دعوت کند یا دینی وضع کند، از اسلام خارج شده است. و گفته من در این مورد از روی فرموده امامانم علیهم السلام است، پس اگر درست گفته باشم گفتار حقی است که از جانب خداوند متعال بر زبان آنان جاری شده است و اگر اشتباه کردم، اشتباه از من است.

شیخ در التهذیب(2) بعد از نقل کلام برقی گفته است: ممکن است مقصود این روایت، بازداشتن از آن باشد که یک قبر را برای انسان دیگری قبر قرار دهند؛ چرا

1- . الفقیه 1 : 120-121
2- . التهذیب 1 : 130 چاپ سنگی: 460 و 459 چاپ نجف

که جدث همان قبر است و جایز است که فعل از آن گرفته شده باشد. سپس گفته است: شیخ ما محمد بن محمد بن نعمان می گفت: این حدیث با خاء و دو دال است و این کلمه از فرمایش باری تعالی گرفته شده است: «قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُود»،(1) {مرگ بر آدم سوزانِ خندق.} و «الخدّ» به معنای الشقّ [شکافتن] است. گفته می شود: «خددتُ الأرضَ خدّا» یعنی: آن را شکافتم و بر اساس این روایات، مقصود بازداشتن از اقدام به شکافتن قبر است؛ خواه برای دفن [مرده ای دیگر] در آن یا برای نبش قبر بر اساس آنچه محمد بن علی بدان معتقد است. و تمام روایات و معانی ای که ذکر کردیم محتمل است و خداوند و آن کس که این حدیث را فرموده، به منظور آن داناترند.

شهید - قدس سره - در الذکری گفته است: پرداختن این دانشمندان به تحقیق در مورد این واژه، نشانگر درستی این حدیث در نزد آن هاست؛ هر چند که طریق آن ضعیف باشد؛ همچنان که در مورد بسیاری از احادیث مشهور چنین است که مطلب آن شناخته شده است، اگر چه سند آن ضعیف باشد. پس آنچه در المعتبر درباره ضعف محمد بن سنان و ابی الجارود، راویان این حدیث ذکر کرده، وارد نیست.

بعلاوه همانند این حدیث از طریق ابی الهیاج نیز وارد شده که گفته است: امام علی علیه السلام فرمود: تو را به کاری میفرستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به آن فرستاد، هیچ قبر مرتفعی را نمی بینی جز آنکه هموارش گردانی و تمثالی را نمیبینی جز آنکه آن را محو گردانی.(2) شیخ هم در الخلاف آن را نقل کرده و آن از احادیث صحیحتر نزد عامه است و نشان میدهد، صحیح روایت با حاء مهمله است زیرا مرتفع بودن و هموار کردن بر آن دلالت دارد و نیز نشان میدهد که تمثال در اینجا، همان تمثال در آنجاست که همان تصویر است و در نهی از تصویرگری و از بین بردن تصاویر، روایات مشهوری نقل شده است؛ و اما خروج از اسلام با این دو عمل، یا به طریق مبالغه است تا از دست زدن به آن جلوگیری به عمل آورد و یا

1- . بروج / 4
2- . ر.ک: مشکاه المصابیح : 148 گفته: مسلم آن را روایت کرده است.

بدین دلیل است که او آن عمل را در مخالفت با امام علیه السلام انجام داده است، پایان.

و شاید هم گفته شود: با در نظر گرفتن اینکه این واژه، جدّد با جیم و دال و جدّث با جیم و ثاء باشد، احتمال دارد که مقصود قتل مؤمنی از روی دشمنی باشد؛ زیرا کسی که او را بکشد، قبری را در بین قبور از نو تجدید کرده است و آن را قبری قرار داده که در این تجدید یک قبر مستقل است، پس نسبت دادن خروج از اسلام به قتل مؤمن جایز است، بر خلاف حالتی که اگر به حکم شرع او را میکشت؛ و مبالغه این حالت با ذکر خروج او از اسلام مناسبتر است و احتمال دارد که مقصود از تمثال، بتی برای عبادت باشد.

مؤلف: بعید بودن آنچه در مورد تجدید بیان کرده، پوشیده نیست؛ اما مثال نزدیک - به ذهن - است و چه بسا گفته شود: مقصود از آن، ایستادن مردی در برابر و روبروی اوست، همانطور که افراد متکبر چنین می کنند و روایتی که صدوق - رحمه الله - در کتاب معانی الاخبار(1) از نهیکی با اسناد او که مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام رسانده ذکر کرده، مؤید این مطلب است که فرمودهاند: هر که پیکره ای بسازد یا سگی را نگهدارد، از اسلام بیرون رفته است. به آن حضرت عرض شد: بنا براین بسیاری از مردم هلاک گشتهاند. فرمود: چنان که شما پنداشته اید نیست، بلکه مقصود من از «کسی که پیکره ای بسازد» شخصی است که غیر از آئین خدا آئین دیگری بسازد و مردم را به آن فرا خواند؛ و مقصودم از «هر که از سگی نگهداری کند» کسی است که دشمن و کینهتوز ما اهل بیت را نگهدارد و به او آب و غذا دهد؛ هر کس این کار را بکند از اسلام بیرون رفته است.

سپس بدان که اسلام و ایمان در روایات معانی مختلفی دارد، ممکن است در اینجا منظور، ارتکاب بعضی از گناهان باشد؛ اما اثبات حکم به صرف آن برداشت ها و احتمالات از یک خبر واحد، بعید بودن آن پوشیده نیست و تفسیرها و تأویل هایی که این افراد ذکر کرده اند، بر صحت آن ها و عمل به آن ها دلالت ندارد. بله، به عنوان

1- . معانی الاخبار : 181

تأییدی برای سایر روایاتی که در هر یک از آن احکام وارد شده، صلاحیت دارد و شاید برای اثبات کراهت یا استحباب خوب باشد؛ اگرچه آن نیز محل مناقشه است.

4. المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: بر قبرها بنایی نسازید و بر سقف های خانه ها نقاشی نکشید؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن کراهت داشت.(1)

توضیح: در الذکری گفته است: مشهور کراهت بناسازی بر روی قبر و قرار دادن آن به عنوان مسجد است و همینطور نشستن بر روی قبر مکروه است و در المبسوط، اجماع بر کراهت ساختن بنا بر روی آن نقل شده است و در النهایه، گچ کاری و ساختن سایه سار بر قبور مکروه دانسته شده و اقامت در کنار آن نیز مکروه دانسته شده است؛ زیرا در آن نوعی اظهار خشم نسبت به تقدیر الهی وجود دارد، یا موجب غافل شدن از منافع بندگان و زندگی آنان یا از بین رفتن پند گرفتن از آن می شود. یونس بن ظبیان(2)

از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله منع کرده از اینکه بر قبری نماز بخوانند یا بر روی آن بنشینند یا بر آن بنایی بسازند؛ و مثل همین حدیث از صحاح عامه نیز روایت شده است.

سپس گفته است: علی بن جعفر از برادرش علیه السلام روایت کرده است(3) که ساختن بنا و نشستن بر روی قبر درست نیست. ظاهر آن کراهت است و نهی مورد اول و سایر موارد، حمل بر کراهت است و شیخ در الخلاف تکیه بر قبر و راه رفتن بر روی آن را نیز افزوده است و این حدیث را در المعتبر از علما نقل کرده و صدوق در الفقیه(4) از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که چون وارد گورستان شدی بر گورها گام بگذار، هر کس از مردگان که مؤمن باشد، از برکت آن قدم راحتی می یابد و هر کس که منافق باشد، از آن گام نهادن درد و رنج می بیند.

1- . المحاسن : 612
2- . ر.ک: التهذیب 1 : 130

3- . ر.ک: التهذیب 1 : 130
4- . الفقیه 1 : 115

می توان این سخن را به کسی که قصد زیارت آن ها را دارد حمل کرد، و اینکه تنها با راه رفتن بر قبری می تواند به قبری دیگر برسد؛ یا گفته می شود: کراهت به نشستن اختصاص دارد، به خاطر مکثی که در این کار وجود دارد که منافی با تکریم میت است.

صدوق از سماعه(1) روایت کرده است که او از حضرت علیه السلام درباره زیارت قبور و ساختن مساجد در آنجا پرسید، حضرت فرمود: زیارت قبور ایرادی ندارد و نباید مساجد در کنار آن ساخته شود. و صدوق(2) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قبر من را به عنوان قبله و مسجد برنگیرید؛ چرا که خداوند تعالی یهود را به سبب اینکه قبور پیامبرانشان را به عنوان مساجد برگرفته بودند، نفرین کرد.

مؤلف: این روایات را صدوق و دو شیخ و عده ای از متأخرین در کتاب هایشان نقل کرده اند و هیچ قبری را استثنا نکرده اند و شکی نیست که امامیه بر مخالفت با دو قضیه از این روایت اتفاق نظر دارد؛ یکی ساخت بنا و دیگری نماز در مشاهد مقدسه است. تشکیک در این اخبار ممکن است؛ زیرا این اخبار خبر واحد هستند و سند بعضی از آن ها ضعیف است و روایاتی با آن ها معارضند که از آنها مشهورترند.

ابن جنید گفته است: ایرادی ندارد که بر روی آن بنایی بسازند و زدن چادر برای محافظت قبر و زائرانش اشکال ندارد؛ یا این که این عمومات را به اجماع آن ها در دوره هایی که امامان در میان آن ها بودند و نیز بعد از آن ها بدون هیچ انکاری و نیز با اخباری که بر تعظیم قبور آنان و آباد کردن آنجا و فضیلت نماز در آنجا دلالت دارد تخصیص بزنیم. سپس برخی از روایاتی را آورده است که ذکر خواهد شد که دال بر فضیلت زیارت آن بزرگواران علیهم السلام و آباد کردن قبور آنان و نگهداری از آن ها و نماز در آنجاست.

سپس گفته است: روایات در مورد آن بسیار است، با این وجود در اکثر دوره ها بر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا ساخته شده و اعتراض به آن از

1- . الفقیه 1 : 114

2- . الفقيه 1 : 114

هیچ یک از پیشینیان ذکر نشده، بلکه این کار را برای تعظیم او مناسب تر دانسته اند. و اما درباره اینکه قبرها را مسجد قرار دهند، گفته شده: این برای کسی است که در آن جماعت می خواند، اما در مورد فرادی چیزی گفته نشده.

5. دعائم الاسلام: از امام صادق از پدرانش از امام علی علیهم السلام روایت شده است که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله لحدی حفر شد. (1)

و لحد یعنی اینکه به دیوار طرف قبله قبر مرده، جایگاهی برای آرمیدن او کنده شود و ضریح آن است که برای او وسط قبر را بکنند.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که حضرت برای پدر بزرگوارش محمد بن علی علیه السلام لحدی در وسط قبر کند که مورد نیاز بود، به این دلیل که آن حضرت چهارشانه بود.(2)

از امام علی علیه السلام روایت شده که حضرت در لحد رسول خدا صلی الله علیه و آله حولهای افکند؛ چرا که آن مکان مرطوب و شوره زار بود. (3)

و از حضرت صلوات الله علیه روایت شده که فرمود: کسی در قبر زن وارد نمی شود مگر اینکه در دوران زندگیاش او را دیده باشد و نزدیکترین مردم به او، طرف پایین او قرار میگیرد و نزدیکترین مردم به مرد، در قسمت بالای میت قرار میگیرد و برای مرد مکروه است که در قبر فرزندش فرود آید؛ زیرا بیم از رقت قلبش نسبت به او می رود.(4)

از آن حضرت علیه السلام ذکر شده که فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر خانه ای دری دارد و در قبر، طرف پاهای مرده است و واجب است که از آنجا پائین و بالا بروند.(5)

1- . دعائم الاسلام 1 : 237
2- . دعائم الاسلام 1 : 237
3- . دعائم الاسلام 1 : 237

4- . دعائم الاسلام 1 : 237
5- . دعائم الاسلام 1 : 237

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه ای حاضر شد و به جمعیت دستور داد تا مرده را بر لبه قبر به جهت قبله قرار دهند و دستور فرمود تا از قبر پائین روند و آنان میت را تحویل گرفتند و او را در لحدش گذاشتند و حضرت به آن ها فرمود: بگویید او بر دین خدا و دین رسولش است.(1)

از امام علی علیه السلام روایت شده که حضرت دستور داد تا بر قبر عثمان بن مظعون پارچهای پهن شود و قبر او اولین قبری بود که بر آن پارچهای پهن شد.(2)

از [همان] امام علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه مردی از فرزندان عبد المطلب شرکت کرد، وقتی او را از قبرش پائین بردند، حضرت فرمود: از جانب راستش به سمت قبله، او را در قبرش بخوابانید و به رو و به پشت نگذارید. سپس به کسی که نزدیک او بود فرمود: دستت را بر روی بینی او بگذار تا رو به قبله بودنش بر تو محرز شود، سپس فرمود: بگوئید: «خدایا حجت او را به او تلقین کن و روحش را بالا ببر و از جانب خود رضوانی - خشنودی - به او بنمایان».(3)

از امام علی علیه السلام روایت شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم جنازه ای را دفن می فرمود، سه بار بر قبر خاک می پاشید.(4)

از امام علی علیه السلام روایت شده است که وقتی در قبر خاک می پاشید می فرمود: {با ایمان به تو و تصدیق رسولت و یقین به برانگیختنت، این چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده دادند و راست گفت خدا و رسولش.}(5) و می فرمود: هر کسی این کار را انجام دهد، به اندازه هر ذره از خاک، حسنه خواهد داشت.(6)

1- . دعائم الاسلام 1 : 237
2- . دعائم الاسلام 1 : 238
3- . دعائم الاسلام 1 : 238
4- . دعائم الاسلام 1 : 238
5- . احزاب / 22

6- . دعائم الاسلام 1 : 238

از همان حضرت علیه السلام روایت شده است که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله را دفن فرمود، قبرش را به شکل چهار گوش ساخت.(1)

از همان حضرت علیه السلام روایت شده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان بن مظعون را دفن فرمود، سنگی خواستند و آن را بر سر قبر نهادند و فرمودند: نشانه ای می شود تا خویشاوندان من را کنار او دفن کنند.(2)

و از حضرت علی علیه السلام روایت شده که حضرت ناپسند می دانست که عمق قبر بیش از سه ذرع شود و اینکه بیشتر از مقدار خاکی که از قبر بیرون ریخته شده، به آن افزوده شود.(3)

از امام علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آنکه خاک را بر روی قبر عثمان بن مظعون هموار نمود، بر آن آب پاشید.(4)

6. العلل: محمد بن علی بن ابراهیم گفت: وقتی مردی از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می مرد، حضرت بر قبرش آب می پاشید و دستش را روی قبر می نهاد تا معلوم شود که این قبر علویه و بنی هاشم از خاندان محمد است و این به بدعتی در میان تمام مردم تبدیل شد و این کار جایز نیست.

7. کتاب عباد عُصفُری: از حوس بن بعر روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر خانه ای دری دارد و در قبر از طرف دو پای - مرده - است.

8. العیون: از فضل بن شاذان روایت شده که گفت: در نامه ای که امام رضا علیه السلام در بیان اسلام راستین به مأمون نوشت، آمده است: چون بخواهند مرده را داخل قبرش کنند، باید از طرف پایین قبر به نهایت تأنی و مدارا داخل کنند.(5)

1- . دعائم الاسلام 1 : 238
2- . دعائم الاسلام 1 : 238

3- . دعائم الاسلام 1 : 239
4- . دعائم الاسلام 1 : 239
5- . عيون الاخبار 2 : 123

9. الخصال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مرده از طرف پاهایش کشیده می شود {داخل قبر میکنند} و زن را از عرض او و از طرف لحد می گیرند ؛ و قبرها باید به شکل مربع باشند و روی آن را بلند نسازند.(1)

توضیح: بدان که اصحاب، استحباب نهادن مرد را از طرف پایین قبر و زن را از طرف قبله ذکر کرده اند و اینکه مرد را از طرف پایین قبر و با سرش، و زن را به عرض بگیرند و سید در المدارک گفته است: سند در این باره، حدیث مرفوع عبدالصمد(2) بن هارون است که گفته است: امام صادق علیه السلام فرموده است: وقتی میت را وارد قبر کردی، اگر مرد بود، او را بِکِش {از جانب پاها وارد قبر کن} و زن را به عرض می گیرند؛ چرا که به این صورت پوشیده تر است و بیشتر روایات وارده، اشاره به کشیدن مرده از طرف پاها است، بی آنکه تفاوتی بین مرد و زن قائل شوند، پایان.

چه بسا گفته شود: از گرفتن زن به عرض، قرار دادن او به یکی از دو طرف قبر برداشت شود؛ زیرا به این صورت به خاطر بالا بودن جنازه، برداشتن آن و تعیین جهت قبله آسان تر است.

این حقیقت پوشیده نیست که بعد از وارد شدن این روایت به همراه مهر تأییدی که در فقه رضوی و دعائم بر آن زده شده، مبنی بر حمل آن بر زن و عمل قدمای اصحاب به این تکلفات نیازی ندارد و آنچه سید - قدس سره - روایت کرده وارد نیست؛ زیرا از «سلّ» [کشیدن] «السبق بالرأس» [پیش افتادن سر] فهمیده میشود، با ملاحظه حالتی که مرده از پایین قبر قرار داده میشود و باقی احکام در آن تصریح شده است.

صدوق در الفقیه گفته است: زن را از طرف لحد به عرض می گیرند و شوهرش در جایی می ایستد که کفل او را بگیرد و مرد را از پایین قبر داخل می کنند. و قول امثال صدوق، کاشف از بودن نص (روایت) است و بهتر است روایات مطلق را به مرد اختصاص داد.

1- . الخصال 2 : 151
2- . ر.ک: التهذیب 1 : 93

10. العلل: از ابن ابی عمیر از یکی از یارانش روایت شده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره پاشیدن آب بر قبر پرسش کردم، حضرت فرمود: تا زمانی که رطوبت در خاک باشد، میت را عذاب نمیکنند.(1)

11. اکمال الدین: از مُرّه غلام محمد بن خالد روایت شده که گفته است: وقتی اسماعیل از دنیا رفت، امام صادق علیه السلام به قبر رسید، خود را رها کرد و در کناره قبر نشست و در قبر وارد نشد، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرزندش ابراهیم چنین کرد.(2)

توضیح: کلینی(3) این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که وقتی اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام از دنیا رفت امام علیه السلام بر سر قبر آمد و خود را رها کرد و نشست، سپس فرمود: خداوند بر تو درود و رحمت فرستد، و وارد قبرش نشد و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با ابراهیم چنین کرد؛ و این کار نشانگر کراهت گذاشتن فرزند در قبرش توسط پدر و عدم کراهت نشستن پیش از دفن مرده، بلکه استحباب آن است.

اما اول: ظاهر روایات، اختصاص کراهت به پایین رفتن پدر در قبر فرزندش است و مشهور بین اصحاب، عموم کراهت برای تمام خویشاوندان و نزدیکان است، وقتی که میت مرد باشد و آنچه را که بر اختصاص دلالت می کند، بر نفی کراهت مؤکد در غیر آن حمل کرده اند و بلکه این حالت، با وجود معارض هم درست است. در خبر(4) وفات ابراهیم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند تا داخل قبر شوند. همچنین آنچه که روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام، قثم بن عباس و عباس و در روایتی، فضل بن عباس و اسامه غلام پیامبر صلی الله علیه و آله را که همگی از خویشاوندان پیامبر بودند، وارد قبر پیامبر کرد نیز دلالت بر عدم کراهت دارد، و اگر در مورد امیر المؤمنین علیه السلام این عذر آورده

1- . علل الشرایع 1 : 290
2- . اکمال الدین 1 : 161
3- . کافی 3 : 193
4- . ر.ک: ج 22 : ص 156 و صفحات یعدی آن از این نسخه.

شود که این کار بر آن حضرت لازم بود؛ زیرا کار معصوم را تنها معصوم بر عهده می گیرد، پس این حکم در مورد دو یار حضرت، با وجود تقریر آن حضرت علیه السلام برای آن دو در این زمینه و به خاطر ورود روایات بسیار در جواز دفن فرزند توسط پدر، جاری نیست.

از عجایب این است که علامه - رحمه الله - در المنتهی گفته است: اگر میت مرد باشد، مستحب است که سرپرست یا کسی که سرپرست به او امر می کند وارد قبر شود؛ و اگر زن باشد، تنها همسر یا محرم او وارد قبرش می شود؛ و این مورد اتفاق علماست. سپس گفته است: مردان بر دفن مردان سزاوارترند - بدون اختلاف نظر علما در مورد آن - و همچنین مردان بر دفن زنان نیز سزاوارترند.

سپس در مورد کراهت اهاله - خاک ریختن - پدر بر فرزند و عکس آن و همچنین خویشاوند بر خویشاوندش، با این تعلیل که این کار باعث سنگدلی می شود، چنین گفت: برای کسانی که ذکر کردیم، به همان علت - ذکر شده - مکروه است که در قبر فرود آیند و جواز ورود فرزند در قبر پدرش وارد شده است، پایان. و در التذکره نیز چنین کرده است.

مؤلف: منافات بین دو کلام مشخص است؛ اگر گفته شود، مقصود او از اولویتی که اولا ثابت کرده این است که او بر آن سرپرستی دارد، اعم است از اینکه خود مسئولیت آن را بر عهده بگیرد یا دیگری را به این کار امر کند، با کراهت اینکه خود مسئولیت آن را بر عهده بگیرد منافات ندارد. به نظر من، دلایلی که عنوان کرده، بر استحباب بر عهده گرفتن خود او دلالت دارد، پس این توجیه بی فایده است و تعلیل به سنگدلی، ضعیف و معارض است؛ با اینکه او نسبت به میت، مدارا و رحم و شفقت بیشتری دارد و کراهت اهاله، در واقع به خاطر عدم ضرورت داعیه برای آن است، بر خلاف اقدام به دفن و وارد کردن در قبر؛ چرا که در این کار مصلحت و مدارایی برای میت است، بلکه غیر خویشاوند کمتر به این کار راضی می شود، پس قیاس بر آن با وجود بطلان آن، از اساس قیاس مع الفارق است، پس اظهر، عدم کراهت وارد کردن خویشاوندی غیر از فرزند در قبر است و خدا داند.

و اما دوم: عدم کراهت نشستن تشییع کننده پیش از دفن است که شیخ در الخلاف و ابن جنید بدان معتقد هستند و محقق و علامه و ابن ابی عقیل و ابن حمزه به کراهت آن معتقدند. در الذکری گفته است: اصحاب در کراهت نشستن تشییع کننده پیش از گذاشتن میت در لحد اختلاف نظر دارند، در الخلاف آن را جایز دانسته و ابن جنید اشکال را از آن نفی کرده، به دلیل اصل و نیز روایت عباده بن صامت(1) که گفته است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه ای حضور داشت، نمی نشست تا اینکه او را در قبر بگذارند. یک یهودی گفت: این ما هستیم که چنین میکنیم. پس حضرت نشست و فرمود: بر خلاف آنان عمل کنید. ابن عقیل و ابن حمزه و دو فاضل آن را مکروه دانسته اند و این [به صحت] نزدیک تر است، به دلیل حدیث صحیح ابن سنان(2) از امام صادق علیه السلام، که برای کسی که جنازه ای را تشییع می کند، بهتر است که ننشیند تا وقتی که او را در لحدش بگذارند. و این حدیث [عباده بن صامت] برای ما حجت است؛ زیرا «کان» بر دوام دلالت دارد و جلوس صرفاً برای اظهار مخالفت بوده است و فعل عمومیت ندارد و ممکن است نشستن را در آن مورد خاص جایز کرده است و به این سبب که به هنگام تعارض، سخن از عمل اقوی است و اصل، با دلیل مخالفت دارد، پایان.

و اشکال بر آن وارد است که ابن جنید می تواند بگوید که استدلال من تنها به عمل نیست، بلکه به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هست.

مؤلف: بعید نیست که روایت نهی، حمل بر تقیه باشد، به خاطر روایات بسیار دال بر اینکه امامان علیهم السلام پیش از آن می نشسته اند و به خاطر اینکه منع بین مخالفان مشهورتر است.

1- . آن را از مشکاه المصابیح : ص 147 خارج کرده است و عین عبارت او به نقل از عباده بن صامت چنین است: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه ای شرکت می کرد، نمی نشست تا زمانی که او را در قبر بگذارند، پس بزرگی از یهود به حضرت اعتراض کرد و گفت: ای محمد، این ما هستیم که چنین می کنیم! گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و فرمود: مخالف آنان عمل کنید. ترمذی و ابو داود و ابن ماجه این حدیث را روایت کرده اند و ترمذی گفته است: این حدیثی عجیب است و بشر بن رافع، راوی قوی ای نیست.

2- . ر.ک: التهذیب 1 : 130

12. اختیار الرجال کشّی: از عیاشی روایت شده که گفت: شنیدم که علی بن حسن می گفت: یونس بن یعقوب در مدینه از دنیا رفت و ابو الحسن امام رضا علیه السلام کسی را با حنوط و کفن او و تمام آنچه بدان نیاز بود به آنجا فرستاد و به غلامان خود و غلامان پدر و جدش دستور داد تا در تشییع جنازه او شرکت کنند و به آن ها فرمود: این مرد دوست امام صادق علیه السلام بود و در عراق سکونت داشت و به آنان فرمود: در بقیع برای او قبر حفر کنید. اگر مردم مدینه به شما بگویند که او عراقی است و ما او را در بقیع دفن نمی کنیم، به آنان بگویید: این مرد دوست امام صادق علیه السلام بود و در عراق سکونت داشت، اگر مانع از آن شوید که ما او را در بقیع دفن کنیم، ما نیز نمی گذاریم که شما دوستانتان را در بقیع دفن کنید، پس در بقیع به خاک سپرده شد و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نامه ای به رفیقش محمد بن حباب فرستاد، وی مردی از اهل کوفه بود، به او دستور فرمود: تو خود بر او نماز بخوان.(1)

علی بن حسن گفته است: محمد بن ولید برایم گفت: پس از خاکسپاری او در کنار قبرش بودم که صاحب قبرستان مرا دید و به من گفت: صاحب این قبر کیست، که ابا الحسن علی بن موسی علیه السلام مرا به آن سفارش کرده و به من دستور داده تا چهل ماه یا چهل روز، هر روز یک بار بر قبرش آب بپاشم؟ - ابو الحسن گفت: من در مورد مدت آن شک دارم -.

گوید: و صاحب قبرستان به من گفت: این تابوتی که نزد من است، تابوت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وقتی مردی از بنی هاشم بمیرد، تابوت صدا می دهد و من (با خود) می گویم: کدام یک از آنان مرده است، تا اینکه صبح زود بدان پی ببرم. در شبی که این مرد از دنیا رفت، تابوت صدا داد. من گفتم: نشنیده ام که کسی از آنان مریض باشد، پس کیست که مرده است؟ وقتی فردا رسید، آمدند و تابوت را از من گرفتند و گفتند: این مرد یکی از دوستان امام صادق علیه السلام بود که در عراق سکونت داشت.(2)

1- . رجال الکشی : 330
2- . رجال الکشی : 330

توضیح: آنچه در این روایت وجود دارد، مبنی بر استمرار پاشیدن آب در یکی از دو زمان، بر خلاف مشهور است و من کسی را ندیده ام که به آن معتقد باشد و عمل به آن در مدت کمتر (چهل روز) اشکالی ندارد. ابوالحسن کنیه علی بن حسن بن فضال است و صاحب گورستان کسی است که متولی کار مردگان و تابوت و خدمت به قبور در بقیع بوده است.

13. مصباح الانوار: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده است: وقتی فاطمه علیها السلام به حالت احتضار درآمد، به حضرت علی علیه السلام وصیت کرد و فرمود: چون من مردم، تو غسلم را بر عهده گیر و مرا آماده کن و بر من نماز بخوان و مرا در قبرم پائین ببر و در لحدم بگذار و بر رویم خاک بریز و آن را هموار کن و کنار سرم رو به رویم بنشین و بسیار قرآن تلاوت کن و دعا بخوان؛ چرا که این ساعتی است که میت در آن به انس با زندگان نیاز دارد و من تو را به خدای متعال می سپارم و در مورد فرزندانم تو را به نیکی سفارش می کنم، سپس ام کلثوم را در آغوش کشید و به امام فرمود: وقتی به سن بلوغ رسید، هر چه در خانه هست متعلق به اوست. خداوند از او محافظت کند.

وقتی حضرت از دنیا رفت، امیر المؤمنین علیه السلام چنین کرد و حضرت را شبانه در دار عقیل در گوشه سوم از جلوی خانه به خاک سپرد.

از کتاب مصباح الانوار از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت شده است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر گذاشت، فرمود: به نام خداوند بخشاینده مهربان، به نام خدا و به یاری او و بر سنّت رسول خدا محمد بن عبدالله، ای بانوی صدیقه، تو را به کسی که بر تو از من سزاوارتر است سپردم و درباره تو به آنچه خداوند تعالی بدان خشنود است، خشنود شدم، سپس خواند: «مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری»،(1) {از این [زمین] شما را آفریده ایم، در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم.} وقتی خاک را بر روی او

1- . طه / 55

ریخت، دستور فرمود تا بر قبر حضرت آب بپاشند، سپس گریان و محزون کنار قبرش نشست. پس عباس دستش را گرفت و او را از آنجا برد.

از کتاب مصباح الانوار: از جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت: به حضرت عرض کردم: زوج داخل قبر می شوند یا فرد؟ فرمود: فرقی نمی کند، چهار نفر حضرت فاطمه سلام الله علیها را داخل قبر کردند.

14. العلل: از ابوعبدالله قزوینی روایت شده که گفت: از محضر امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: برای چه انسان در اینجا زاده می شود و در جای دیگری می میرد؟ فرمود: زیرا وقتی خداوند تبارک و تعالی آفریدگان خود را آفرید، آنان را از ادیم الارض [از روی زمین] خلق نمود، از این رو بازگشت هر انسانی به خاک خود است.(1)

توضیح: شاید این اشاره به خاکی باشد که در نطفه در رحم رها می شود و چنانچه از برخی روایات به نظر می رسد، احتمال دارد که به هنگام خلق آدم علیه السلام، هر جزء از گل او را برای یکی از فرزندانش گذاشته باشد.

15. العلل: از امام صادق علیه السلام روایت شده که وقتی برادر مؤمنت را به طرف قبر می بری، او را با فشار و سختی داخل قبر مکن، بلکه میّت را در فاصله دو یا سه ذرعی قبر از قسمت پائین قرار بده تا آمادگی پیدا کند، سپس او را در لحد قرار بده و اگر بتوانی صورتش را به خاک و روی زمین بچسبانی، صورتش را برهنه کن و روی خاک بگذار؛ و سزاوار است ولیّ میّت در جنب سر میّت باشد و از شیطان به خدا پناه برده و فاتحه الکتاب و معوّذتین و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیه الکرسی را قرائت کند و پس از آن عقائد حقّه را که می داند بر زبان آورده و به یک یک ائمّه علیهم السلام اقرار کند تا به صاحب امر حضرت امام زمان علیه السّلام برسد.(2)

گفته است: و در حدیثی دیگر روایت شده است: وقتی میّت را به طرف قبر آوردی، او را با فشار و سختی داخل قبر مگذار، چه آنکه قبر هول و وحشت های عظیمی دارد؛ - و از وحشت روز قیامت پناه بجوی - بلکه میّت را نزدیک لبه قبر بر

1- . علل الشرايع 1 : 290-291
2- . علل الشرايع 1 : 288

زمین بگذار و مقداری صبر کن، سپس آن را اندکی جلو ببر و باز مقداری صبر کن تا میّت برای داخل شدن به قبر آماده شود و پس از آن میّت را به قبر نزدیکتر کن.(1)

توضیح: فرموده حضرت علیه السلام «فلا تفدح به» در القاموس گفته است: «فَدَحَه الدین» بر وزن مَنَعَه یعنی: او را سنگین و دشوار کرد. می گویم: شاید مقصود این باشد که قبر و دخول بر آن را با ورود ناگهانی بر مرده خود سنگین و دشوار نگردان. فرموده حضرت علیه السلام «أسفل من قبر»، شیخ بهائی - رحمه الله - گفته است: شاید مقصود از قرار دادن او از قسمت پائین قبر، از سمت پایین قبر یعنی درِ قبر باشد و جوهری گفته است: «تأهَّبَ» یعنی استعدَّ [آماده شد] و «أهبة الحرب» یعنی عدَّتها [ساز و برگ آن] و این نشان از آگاهی روح از آن حالات و بر سؤال قبر و عذاب آن و بر استحباب قرار دادن در فاصله دو یا سه ذرعی قبر پیش از قرار دادن در آن دارد و ابن جنید و محقق در المعتبر، به مضمون آن فتوا داده اند.

روایت مرسل اخیر بر نقل او در سه مرتبه دلالت دارد، همانطور که صدوق - رحمه الله - در الفقیه مطابق با فقه رضوی گفته است و گویی که این حکم را از آن گرفته است و بیشتر اصحاب بدان معتقدند و روایات وارده در کتاب های مشهور، تنها بر یک مرتبه بر زمین قرار دادن اشاره دارند و شاید در مستحبات، نظیر چنین روایت مرسلی با تأیید آن به وسیله عمل صدوق و آنچه در الفقیه آمده، کفایت کند؛ و خدا می داند.

این حدیث بر ترجیح داشتن باز کردن روی مرده و نهادن آن بر خاک اشاره دارد که شیخ در النهایه و علامه در المنتهی و شهید در الدروس آن را ذکر کرده اند و برخی از متأخرین متعرض آن نشده، اما در عین حال، هیچ کس آن را رد نکرده و روایات آن را آورده اند. و شیخ بهائی - رحمه الله - گفته است: شکی در استحباب آن وجود ندارد. سخنش «و إن استطعت» ،یعنی اگر کسی نباشد که از او تقیه کنی و «و لیکن أولی الناس به» یعنی وارث نزدیک و سزاوارترین آن ها نسبت به او از لحاظ مذهب و ولایت و محبت.

1- . علل الشرایع 1 : 289

سخنش «سپس باید بگوید» در کافی(1) آمده است: «و باید تشهد بگوید و آنچه را که می داند بر زبان آورد تا به صاحب امرش برسد» و مقصود از آن، عقاید حقه ای که می داند و اقرار به [یک به یک] امامان و به صاحب امرش امام زمان علیهم السلام است و در القاموس گفته است: «هنیّه» مصغر «هنّه» و اصل آن از «هنوه» است، به معنای چیز اندک؛ و با ابدال یاء به هاء هنیهه نیز روایت می شود و در باب همزه گفته است: و «هنیئه» در صحیح بخاری، یعنی چیز اندک، و درست آن ترک همزه است.

16. العلل: از علی بن یقطین روایت شده که گفته است: شنیدم که امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: با عمامه یا عرقچین و با کفش و عبا در قبر فرود نیا و به وقت ورود دکمه هایت را بگشا که این سنتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. عرض کردم: با چکمه چطور؟ فرمود: اشکالی نمی بینم. عرض کردم: چرا با کفش مکروه است؟ فرمود: از بیم آنکه پایش بلغزد و قبر فرو ریزد.

صدوق - رحمه الله - گفته است: داخل شدن در قبر با چکمه و کفش جایز نیست و در هیچ خبری جز این خبر ندیدم که دخول در قبر با چکمه را اجازه داده باشند و این خبر را به خاطر ذکر علتی که دارد، ذکر کردم.(2)

توضیح: «طیلسان» بنا بر شبیه ترین و فصیح ترین لغت، با فتح طاء و لام است و کسر و ضم لام نیز ذکر شده است و از مطالع الانوار حکایت شده که گفته است: طیلسان شبیه رداست که بر سر و دوش و پشت انداخته می شود و در الجمهره گفته است: بر وزن فَیعَلان است و چه بسا طَیلَس نیز خوانده شود و ابن اثیر در شرح مسند شافعی گفته است: رداء لباسی است که بر روی دوش انداخته می شود و آن را بر روی جامه می اندازند و مانند طیلسان بر روی سر و دوش ها و چه بسا گاهی اوقات فقط بر روی سر قرار می گیرد. طیلسان رداء نیز نامیده می شود، چنانچه رداء نیز طیلسان نامیده می شود، پایان. با وجود اینکه روایات شامل رداء و طیلسان هم

1- . کافی 3 : 192
2- . علل الشرایع 1 : 288

هستند، ولی اصحاب نامی از آن دو به میان نیاورده اند، شاید هم با ذکر پوشیده نبودن سر از ذکر طیلسان خودداری کردهاند.

در المعتبر گفته است: برای کسی که داخل قبر میت می شود مستحب است دکمه های خود را بگشاید و پابرهنه شود و کلاه از سرش بردارد، این اعتقاد اصحاب است؛ و در الذکری گفته است: برای کسی که او را در لحد می گذارد مستحب است که دکمه هایش را بگشاید و کلاه از سرش بردارد و پابرهنه گردد، مگر برای ضرورتی. سپس گفته است: این اجماعاً واجب نیست، پایان. ظاهر این است که تجویز چکمه برای تقیه است، به خاطر آنچه کلینی(1) از ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: با عمامه و عرقچین و رداء و کفش وارد قبر نشو و دکمه هایت را بگشا. گوید: عرض کردم: و نعلین چطور؟ فرمود: نعلین در وقت ضرورت و تقیه ایرادی ندارد.

و شیخ گفته است: در وقت ضرورت و تقیه جایز است با نعلین در قبر فرود آیند.

17. العلل: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: براء بن معرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه و در آن زمان مسلمانان به سمت بیت المقدس نماز می خواندند، او وصیت کرد که وقتی او را دفن کردند، رویش را به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه گردانند و این سنت جاری و مستمر شد و قرآن هم به آن نازل گردید.(2)

توضیح: شاید در شرع آن ها تعیینی برای قرار دادن مرده به سوی جهتی وجود نداشته و آن ها در جهت ها مخیر بودند و او آن جهت را برای استحسان عقلی برگزیده، یا به خاطر آنچه شرعاً از بزرگداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش ثابت شده و بنا بر این، دو تقدیر یا نشانگر حجیت یکی از این دو مورد است یا اشاره دارد بر اینکه انسان بر اساس آنچه مطابق با واقع انجام می دهد، پاداش

1- . کافی 3 : 192
2- . علل الشرایع 1 : 284

می گیرد؛ اگرچه مستند به دلیلی معتبر نبوده باشد و محقق اردبیلی - قدس سره - نیز به چنین دلایلی و بر اکتفا به تقلید در اصول استدلال کرده که قابل بحث است.

18. العلل: از امام صادق علیه السلام روایت شده است: بهتر است بعد از بازگشتن مردم از سر قبر، ولیّ میت آنجا مانده و دو دستش را روی خاک قبر گذارده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند و وقتی چنین نمود، این تلقین برای سؤال در قبر کفایت می کند.(1)

توضیح: بعید نیست که شرط بازگشت مردم و قرار دادن دهان در کنار سر از روی تقیه باشد، همانطور که در اخبار دیگر وارد شده است و اولی مراعات تمام آن شرایط است و تلقین هایی که روایت شده، سه تا هستند: اول به هنگام احتضار برای رفع وسوسه های شیطان، دوم بعد از ورود در قبر و پیش از گذاشتن خشت و سوم پس از پر کردن قبر و بازگشت مردم، و آن موردی است که در اینجا گفته شده و اختلافی در مورد استحباب همه این موارد وجود ندارد.

در المنتهی و غیره ادعا کرده که علما بر استحباب این تلقین اجماع دارند و اکثریت آن را انکار کرده اند، با وجود اینکه آن ها از ابی امامه باهلی روایت کرده اند که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی یکی از شما مرد و خاک را بر او ریختید، یکی از شما باید کنار قبر او بایستد و بگوید: ای فلان بن فلانه! او می شنود ولی پاسخ نمی دهد، سپس برای بار دوم بگوید: ای فلان بن فلانه! و پس می نشیند، سپس باید دوباره بگوید: ای فلان بن فلانه، در این هنگام او می گوید: ما را راهنمائی کن خدایت بیامرزد! پس می گوید: به یاد داشته باش، آنچه را که با اعتقاد به آن از دنیا خارج شدی: گواهی به اینکه معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد بنده و رسول اوست و اینکه تو به خداوند به عنوان پروردگارت و به اسلام به عنوان دینت و به محمد به عنوان پیامبرت و به قرآن به عنوان پیشوای خویش راضی هستی.» سپس هر کدام از نکیر و منکر کار خویش را به تأخیر می اندازند و می گویند: برای چه کنار این بنشینیم، حجتش به او تلقین شده است.

1- . علل الشرایع 1 : 290

گفته شد: ای رسول خدا، اگر مادرش را نشناسد چه؟ فرمود: باید او را به حواء نسبت دهد. پایان.

شهید - رحمه الله - از برخی از عامه همچون رافعی نقل کرده که برخی از آنان به استحباب آن قائل هستند و بر سؤال قبر که از ضروریات دین است و بر برداشته شدن سؤال به واسطه این تلقین دلالت دارد که عده ای از اصحاب ما نیز آن را ذکر کرده اند و بر اینکه تلقین کننده سزاوارترین مردم به اوست، خواه با نسب و ارث یا به حسب مطابقت در مذهب و محبت و نیز معاشرت، آنچنان که گذشت. در الذکری گفته است: اصحاب بر تلقین ولی یا کسی که او دستور می دهد بعد از بازگشت مردم، اجماع دارند، پایان.

بر اساس آنچه این خبر را به آن حمل کرده اند، الحاق کسی که ولیّ او را به این کار امر می کند دشوار می شود و آیا کودک را نیز تلقین می کنند؟ در الذکری گفته است: و اما کودک، از ظاهر تعلیل، عدم تلقین او برداشت می شود و ممکن است گفته شود: برای برپائی شعایر تلقین می شود و به خصوص کودک ممیز، همانطور که در الجریدتین گفته شده، پایان. اطلاق اخبار دلالت بر جواز دارد و تخصیص با تعلیل دشوار است و ابن ادریس گفته است: تلقین کننده باید روبروی قبله و نیز قبر باشند. ابو الصلاح و ابن براج و شیخ یحیی بن سعید گفته اند: تلقین کننده باید رو به قبله بایستد و قبر روبروی او قرار بگیرد و روایاتی که به ما رسیده فاقد این ویژگی هاست، به هر ترتیب که انجام بشود، ظاهر جواز آن است، اگرچه پیروی از آنچه ذکر کرده اند احوط است.

19. الخصال: از محمد بن حسین که آن را مرفوعاً به امام معصوم رسانده، روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: وارد بهشت نمی شود کسی که مداومت به شرابخواری داشته باشد، و همیشه مست، و کسی که مورد نفرین پدر و مادرش قرار گرفته، و شدید السواد {سیاه سوخته}(1)، و دیّوث، و

1- [1] . شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشند که کفر و فساد آنان ثابت است . (مترجم)

قلّاع یعنی خبرچین شاه، و رتوق یعنی مخنّث، و خیوف یعنی کفن دزد، و مأمور مالیات، و نه قاطع رحم و نه قَدَری.(1) (2)

از الخصال: از امام جعفر صادق از پدرانش از امام علی علیه السلام مانند آن با بخش هایی اضافه(3) روایت شده و من آن را در باب اخلاق نکوهیده و باب های ممنوعات آورده ام.(4)

20. معانی الاخبار: از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که باد بهشت از مسافتی به اندازه هزار سال به مشام می رسد، ولی این افراد آن را استشمام نتوانند کرد: عاق والدین، کسی که رابطه خود را با خویشاوندان خود قطع نماید، پیرمرد زناکار، متکبّری که از روی تکبّر و فخر فروشی آنقدر دامن لباس خود را بلند کند که به زمین کشیده شود، اغواگر و فریبنده، نیز منّت گذار و جعظری. گوید: عرض کردم: «جعظری» چیست؟ فرمود: آن کس که از دنیا سیر نمی شود.

و در حدیث دیگر آمده: «جیّوف» یعنی همان کفن دزد و «رنوف» نامرد، یعنی زن صفت و «جواظ» بی ادب خشن و «جعظری» یعنی شخصی که از دنیا سیر نمی شود.(5)

توضیح دو حدیث: «سکّیر» با تشدید، یعنی کسی که بسیار مست شود و در النهایه آمده: «قلاع و دیبوب»، قلاع کسی است که به ناحق علیه مردم برای شاه خبرچینی میکند، بدین نام نامیده شده، زیرا کسی را که دارای مقام و منزلتی است از دل امیر می کند و او را از مرتبه اش به زیر می کشد، همانطور که گیاه و مانند آن را از زمین میکند؛ و نیز «قلاع» دیوث و کذاب است و کفن دزد و مأمور شرطه و «رتوق» بدکار و «ربیه» یا با زاء و باء یعنی زبوق است، از سخن آنان «زبق لحیته»

1- . به جبری مسلک و تفویضی مسلک هر دو قدری گفته شده است. (مترجم)[1]
2- . الخصال 2 : 54
3- . الخصال 2 : 54
4- . ر.ک: ج 72 ص 189 و ما بعد

5- . معانى الاخبار : 330

یعنی ریش خود را کند و در بیشتر نسخه ها در حدیث دوم «رنوف» با راء و فاء آمده است. در قاموس گفته: «الرانفه» یعنی: پایین باسن، وقتی که ایستاده باشی و « أَرنَفَتِ الناقةُ بأذُنَیها » یعنی: شتر از روی خستگی گوش هایش را آویزان کرد و [أرنفت] البعیر یعنی: حرکت کرد و سرش را تکان داد و پوست سرش جلو رفت و «ارنف الرجل» یعنی: شتافت، پایان. و این معانی هیچ تناسبی با آنچه در روایت وجود دارد، ندارد مگر به سختی.

و در النهایه چنین آمده که «جیّاف» یعنی نبّاش[= کفن دزد] وارد بهشت نمی شود، بدین روی به این نام نامیده شده که پیراهن را از بدن مردگان برمیگیرد، پایان. احتمال هم دارد که در اصل جیّاف باشد و دچار تغییر شده باشد، یا جیوف به همان معنا آمده باشد و اما خیوف را با یاء یا با نون با این معنا ندیده ام.

و در النهایه آمده است: هر جعظری و جوّاظی اهل آتش است. جعظری به معنای تندخو و سخت دل و متکبر است و گفته شده: او کسی است که با آنچه ندارد به خود می بالد و به معنای کوتاه نیز گفته شده و جوّاظ یعنی کسی که مال بسیار گرد می آورد و از دیگران منع می کند و گفته شده: پرگوشت و گردنکش در راه رفتن، و گفته شده کوتاه شکم گنده، و در قاموس آمده: جعظری به معنای درشتخوی سنگدل و پرخور سختدل و کوتاه بر خود بالنده است، به خاطر آنچه ندارد. و جعنظار آزمند و پرخور و شکمو و چاق است.

21. العلل: از حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت به گورستان نگریست و فرمود: ای حماد! این زمین محل گردآمدن مردگان است و به خانه ها نگریست و فرمود: این ها هم محل گرد آمدن زندگان هستند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفاتاً * أَحْیاءً وَ أَمْواتا»،(1) {مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟ چه برای مردگان چه زندگان.}

22. تفسیر علی بن ابراهیم: گفته است: امیر المؤمنین علیه السلام به هنگام بازگشت از صفین به قبرستان نگریست و فرمود: این زمین محل گردآمدن مردگان

1- . آن را در المعانی ص 342 می بینی و آیه در سوره مرسلات / 26و25 است.

است؛ یعنی سکونت گاه آن هاست. سپس به خانه های کوفه نظر افکند و فرمود: این خانه ها محل گردآمدن زندگانند، سپس فرمایش باری تعالی را تلاوت فرمود: «أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً * أَحْياءً وَ أَمْواتا»، {مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟ چه برای مردگان چه زندگان. }(1)

23. الاحتجاج و غیبه طوسی: در نامه ای که عبدالله بن جعفر حمیری به حضرت قائم علیه السلام نوشته بود، در مورد تربتی قبر که به همراه میت در قبرش گذاشته می شود سؤال نموده بود که آیا این کار جایز است یا خیر؟ حضرت علیه السلام پاسخ داده بود: تربت با میت در قبر نهاده و با حنوطش مخلوط می شود، انشاءالله.(2)

توضیح: آنچه در این حدیث مبنی بر آمیختن تربت با حنوط وارد شده، را ندیده ام کسی به آن معتقد باشد و اما نهادن تربت در قبر، اصحاب آن را ذکر کرده اند و در چگونگی آن اختلاف نظر دارند و ظاهر حدیث، استحباب آن است به هر صورت که باشد؛ و در المختلف گفته است: شیخ در الاقتصاد گفته: اندکی از تربت امام حسین علیه السلام بر صورتش گذاشته می شود و ابن ادریس این سخن و سخن دیگری را از او نقل کرده است و آن گذاشتن تربت در لحد او روبروی صورت اوست و از شیخ مفید، گذاشتن تربت در زیر گونه او ذکر شده و آن را اقوی دانسته است و تمام این حالات در نظر من جایز است؛ زیرا تبرک در همه موارد وجود دارد.

24. العلل: از عُبید بن زراره روایت شده است: فرزند یکی از یاران امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. حضرت صادق علیه السلام در تشییع جنازه او حاضر شد، وقتی او را در لحد نهادند، پدرش پیش رفت تا بر او خاک بریزد، ولی امام صادق علیه السلام دستان او را گرفت و فرمود: بر او خاک نریز، هر کسی هم خویشاوند اوست، نباید بر روی او خاک بریزد. عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا! آیا در خصوص این جنازه ما را نهی می فرمائید که خاک بریزیم؟ فرمود: شما را به طور کلی

1- . تفسیر قمی : 709
2- . الاحتجاج : 274، در باب تکفین شرح آن گذشت.

باز می دارم از این که بر خویشان خاک بریزید؛ چرا که این کار باعث قساوت قلب می شود و هر که قسی القلب گردد، از پروردگارش عزوجل دور می شود.(1)

توضیح: این حدیث بر نهی از خاک ریختن بر خویشاوندان دلالت دارد و مشهور در آن کراهت است. در المعتبر گفته است: فتوای اصحاب بر آن است. سخنش «تنها از این فرد» یعنی این پسر یا این میت به طور خاص. و میت واضح تر است؛ زیرا بر تعمیم در مورد خویشاوندان تصریح دارد و در کافی(2) بعد از فرموده حضرت: «نباید بر روی او خاک بریزد.» آمده است: «زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله، باز داشت از اینکه پدر یا خویشاوند بر مرده اش خاک بریزد». ضعف این سؤال در دو وجه است. شیخ بهایی - قدس سره - در مورد سخن راوی «آیا این کار را تنها در مورد او نهی می فرمائید؟» گفته است: یعنی در حالی که تنها از او نفی شده است، به خاطر علت آن نهی که مجرد از اثری است که بر آن مترتب است و حاصل آن جویا شدن علت آن است که حضرت با این فرموده اش آن را روشن ساخته است: «چرا که این کار باعث سنگدلی می شود.» پایان. و در التهذیب(3) نیز همینطور آمده است.

25. العلل: از حسین بن ولید، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است: محضر امام علیه السّلام عرض کردم: برای چه قبر را چهار گوش درست می کنند؟ حضرت فرمودند: برای این که قبر خانه است و خانه را مربع می سازند.(4)

توضیح: مراد از چهارگوش بودن، مربع متساوی الاضلاع نیست؛ زیرا در این صورت، زمین بیشتری می گیرد و برای اینکه در دوران گذشته رایج نبود، همانطور که در میان مقبره های باقی مانده از آن به چشم می خورد. احتمال هم دارد که مراد از چهارگوش بودن، برخلاف دایره ای شکل و شش ضلعی بودن و نظایر آن ها باشد، یا

1- . علل الشرایع 1 : 287
2- . کافی 3 : 199
3- . التهذیب 1 : 91
4- . علل الشرایع 1 : 288

اینکه مقصود از آن، خلاف بلند ساختن روی قبر باشد، چنانچه برخی اصحاب برداشت کرده اند و حدیث اعمش به آن اشاره دارد.(1)

در التذکره گفته است: قبر بایستی به صورت چهارگوش و مسطح ساخته شود و مرتفع ساختن مکروه است و تمام علمای ما بدان معتقد هستند و شافعی نیز بدان قائل است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر پسرش ابراهیم را مسطح کرد. ابو حنیفه و مالک و ثوری و احمد گفته اند: سنت در بلند ساختن است، پایان. مخالفان ما نیز مسطح ساختن را روایت کرده اند، ولی گفته اند: از آنجا که این شعار رافضی ها شد، ما از این شیوه به بلند ساختن عدول کردیم.

26. قرب الاسناد: از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت شده که آب پاشی بر قبور در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در صدر اسلام، وقتی انسان دفن می شد، جرید(چوب) تازه بر روی قبر گذاشته می شد و آن برای مرده مستحب است.(2)

توضیح: شاید در ابتدا گذاشتن جرید بر قبر سنت بود و بعداً گذاشتن آن در کفن سنت شد، یا اینکه جرید حمل بر حالت اضطرار است، یا اینکه این هم مستحبی دیگر است.

27. قرب الاسناد: از امام علی علیه السلام روایت شده که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه یک وجب و چهار انگشت از زمین بالا برده شد و بر آن آب پاشیدند. امام علی علیه السلام فرموده اند: و سنت این است که بر روی قبر آب پاشیده شود.(3)

توضیح: شاید افزودن چهار انگشت مربوط به برخی از گوشه های قبر باشد تا با روایات وارده مبنی بر اینکه قبر حضرت صلی الله علیه و آله به اندازه یک وجب

1- . در این حدیث آمده است: « و قبرها باید مسطح گردند و نه مثل کوهان شتر بلند.» ر.ک: الخصال 2 : 151
2- . قرب الاسناد : 69 چاپ سنگی و ص 90 چاپ نجف
3- . قرب الاسناد : 72 چاپ سنگی و ص 94 چاپ نجف

بالا برده شده بود، مطابق باشد؛ یا شاید هم حمل بر اختلاف وجب ها شود؛ یا اینکه محمول بر تقیه باشد به قرینه اینکه راوی از عامه است.

28. مجالس الصدوق: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله منع فرموده از اینکه قبرها را گچکاری کنند یا در آنجا نماز بخوانند.(1)

29. معانی الاخبار: از ابو عبید قاسم بن سلّام با اسنادی متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت از «تقصیص» قبور (گچکاری آنها) منع فرمود. - به گچ قَصّه گفته می شود و از همین کلمه است:« قَصَصتُ القبورَ و البیوتَ» یعنی قبرها و خانه ها را گچکاری کردم.(2)

توضیح: در النهایه گفته است که حضرت از تقصیص قبور منع فرموده است؛ یعنی ساختن آن با قصّه که همان گچ است؛ و مشهور بین اصحاب، کراهت گچکاری قبر به طور مطلق است و آنچه از آن ها بر می آید این است که کراهت شامل گچکاری داخل و بیرون آن است. در المنتهی گفته است: گچکاری قبر مکروه است و این فتوای علمای ماست. در المعتبر گفته است: و مذهب شیخ این است که این کار ابتدائاً اشکالی ندارد و کراهت در گچکاری دوباره آن، بعد از محو شدن آن است. کلینی(3) از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفته است: وقتی ابو الحسن موسی علیه السلام از بغداد بازگشت و به سوی مدینه رهسپار شد، یکی از دخترانش در فید از دنیا رفت. حضرت او را دفن فرمود و به یکی از غلامانش دستور داد تا قبرش را گچکاری کند و نامش را بر روی لوحی بنویسد و آن را در قبر بگذارد.

در المعتبر بعد از ایراد آن روایت گفته است: وجه، حمل این مورد بر جواز، و روایت نخست مطلقاً بر کراهت است، پایان.

مؤلف: می توان گچکاری ای را که از آن منع شده، بر گچکاری داخل قبر حمل کرد و این خبر را بر گچکاری خارج قبر؛ و ممکن است گفته شود: این از خصایص

1- . امالی صدوق : 253
2- . معانی الاخبار : 279 در ذیل یک حدیث.
3- . کافی 3 : 202 و فید روستایی است در راه مکه که فیروزآبادی آن را ذکر کرده است.

امامان و فرزندان آن بزرگواران علیهم السلام است تا قبور شریفه ایشان از بین نرود و مردم از فضیلت زیارت آنان محروم نشوند، همانطور که سید - قدس سره - در المدارک گفته است: و هر طور که باشد، قبور پیامبران و امامان از این امر مستثنی است؛ به دلیل اجماع مردم بر ساختن بنا بر قبور آن بزرگواران بدون انکار و آکنده بودن روایات از تشویق به آن کار؛ بلکه بعید نیست که قبور علما و شایستگان نیز استثنا شده باشد، به خاطر ضعف سند منع، و توجه به این مسئله که این کار نشان دهنده بزرگداشت شعائر اسلام است و به منظور دستیابی به بسیاری از منافع دینی، همچنان که پوشیده نیست، پایان.

این حمل از آنچه علامه - رحمه الله - بر آن حمل کرده، مبنی بر اینکه مراد از گچکاری گل کاری است، بهتر است و آنچه در کتاب مزار مبنی بر استحباب تعمیر قبور پیامبر و ائمه علیهم السلام خواهد آمد، مهر تأییدی است بر آنچه ما ذکر کردیم.

اما گل کاری قبر، در حدیثی ضعیف و مشهور(1) وارد شده که گل کاری با غیر از گل قبر منع شده است و در روایت موثق علی بن جعفر(2) آمده که ساخت بنا بر قبر و نشستن بر روی آن و گچکاری و گل کاری آن خوب نیست و ظاهر اعتقاد برخی اصحاب، کراهت گل کاری آن به طور کلی است و شیخ در النهایه گفته است: گچکاری قبور و زدن سایه سار بر آن و اقامت در کنار آن و تجدید آن پس از نابودی مکروه است و گل کاری آن ابتدائاً اشکال ندارد. علامه نیز در المنتهی چنین گفته و اولی ترک آن به طور مطلق است.

مؤلف: بسیاری از اخبار مناسب با این باب در باب نماز بر میت و باب تکفین و باب آماده کردن میت گذشت.

30. فقه الرضا: حضرت علیه السلام فرموده اند: وقتی او را به سوی قبرش بردی، ناگهان او را در قبر نگذار؛ چرا که قبر ترس های عظیمی دارد و از ترس و اضطراب در قیامت به خدا پناه می بریم؛ بلکه او را نزدیک قبر بر زمین بگذار و اندک

1- . آن را در کافی ج3 ص 201 به نقل از سکونی روایت کرده است.

2- . التهذيب 1 : 130

زمانی صبر کن، سپس او را به لبه قبر ببر و کسی او را داخل قبر می کند که ولیّ میّت مأمور می کند، اگر بخواهد دو نفر و اگر بخواهد یک نفر را. (1)

وقتی به قبر نگریستی بگو: خدایا آن را یکی از باغ های بهشت قرار ده و از حفره های دوزخش مگردان. وقتی داخل قبر شدی سوره ام الکتاب و معوذتین و آیه الکرسی را بخوان. وقتی در میانه قبر قرار گرفتی سوره « أَلهیکم التکاثر » و آیه « مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری »،(2) { از این [زمین] شما را آفریده ایم، در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم. }(3)را بخوان.

و وقتی میت را گرفتی بگو: به نام خدا و در راه خدا و بر آئین رسول خدا. سپس بر روی دست راست و رو به قبله، او را در لحد بخوابان و بندهای کفن او را بگشا و روی او را بر خاک گذار و بگو: خداوندا دور کن زمین را از پهلوهای او و روح او را به سوی خود بالا ببر و از جانب خودت خشنودی ای را به او نشان ده. سپس دست راست خود را در زیر شانه راست او بگذار و دست چپت را در زیر شانه چپ او قرار ده و او را به شدت تکان بده و بگو: « ای فلان بن فلان، خداوند پروردگار توست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر تو و اسلام دین تو و علی ولی تو و امام توست و امامان را یک به یک نام می بری تا به آخرین ایشان علیهم السلام برسی، سپس تلقین را دیگر بار برای او می خوانی.(4)

چون خشت بر او چیدی بگو: خدایا، به رحمت خویش تنهایی او را الفت بخش و بی کسی او را متصل گردان. خدایا این بنده تو و فرزند بنده تو و فرزند کنیز توست. بر درگاه تو فرود آمده و تو بهترین کسی هستی که بر او فرود آیند. خدایا،

1- . فقه الرضا : 18
2- . طه / 55
3- . فقه الرضا : 18
4- . فقه الرضا : 18

اگر نیکوکار بوده بر نیکی به او بیفزای و اگر گنهکار بوده از او درگذر و او را بیامرز، به راستی که توئی بسیار آمرزنده مهربان.(1)

و اگر میّت زن بود، او را از جلوی لحد به عرض وارد کن و مرد را از پایین قبر بگیر و بکش. وقتی زن داخل قبر شد، شوهرش در جائی می ایستد که وسط او باشد. وقتی از قبر خارج شدی و در حالی که خاک را از دستانت می تکانی، بگو: « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون»،(2) {ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم. }(3)

سپس سه بار با پشت دست بر او خاک بپاش و بگو: خدایا با ایمان به تو و تصدیق کتاب تو « هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُه »،(4) {این همان است که خدا و فرستاده اش به ما وعده دادند. و خدا و رسولش راست گفتند.} هرکسی این کار را کند و این ذکر را بگوید، خداوند به ازای هر ذره برای او حسنه ای بنویسد.(5)

وقتی قبر را صاف کردند، بر روی آن آب بپاش و قبر را روبروی خود قرار ده و خود رو به قبله بایست و از پیش سر آن شروع به پاشیدن آب کن و آن را دور قبر بچرخان، سپس از چهار طرف قبر بگذر تا باز گردی، بی آنکه پاشیدن آب را قطع کنی و اگر از آب چیزی باقی ماند، آن را در وسط قبر بریز.(6)

سپس دستت را بر روی قبر بگذار و خود روبروی قبله قرار بگیر و بگو: خدایا به غربت او رحم فرما و تنهائیاش را متصل گردان و به بی کسیاش الفت بخش و بیمش را ایمنی ده و از رحمت خویش بر وی بگستران و از خنکای گذشت خویش و وسعت آمرزش و رحمت خویش به او ارزانی دار، رحمتی که به برکت آن، از رحمت جز تو بی نیاز گردد و او را با هر که دوست می داشت محشور فرما.(7)

1- . فقه الرضا : 18
2- . بقره / 156
3- . فقه الرضا : 18
4- . احزاب / 22
5- . فقه الرضا : 18

6- . فقه الرضا : 18
7- . فقه الرضا : 18

و هرگاه به زیارت قبر او رفتی، رو به قبله بنشین و دستانت را بر قبر قرار ده و این دعا را برای او بخوان.(1)

و مستحبّ است که بعد از بازگشتن مردم از سر قبر، ولیّ میت آنجا مانده و دو دستش را روی خاک قبر گذارده و با صدای بلند برای میّت تلقین بخواند و اگر چنین کند، او را از سؤال در قبر کفایت می کند.(2)

سنت آن است که قبر به اندازه چهار انگشت گشوده از زمین بالاتر قرار بگیرد و اگر بیشتر بود اشکالی ندارد و باید مسطح باشد و نه مرتفع.(3)

- و گفت: - عالم علیه السلام فرمود: پدرم در وصیتش برایم نوشت که او را در سه جامه کفن کنم... و حدیث را ادامه داد تا این قسمت از سخنش: قبری بزرگ برای او کندیم؛ زیرا او مردی تنومند بود و به من دستور فرمود تا ارتفاع قبر او را به اندازه چهار انگشت باز قرار دهم.(4)

و فرمود: وقتی وارد قبر میت شدی باید وضو داشته باشی و اگر او را غسل دادی، خود نیز غسل می کنی و اگر او را حمل کردی، غسل لازم نیست.(5)

حضرت علیه الاسلام فرمود: وقتی میّت را به طرف قبر آوردی، او را از طرف سرش جلو ببر و وقتی او را در قبر گذاشتی، آیه الکرسی بخوان و بگو: « به نام خدا و در راه خدا و بر آئین رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدایا قبرش را برای او گشاده گردان و او را به پیامبرش صلی الله علیه و آله ملحق فرما.» و همانطور که در نماز گفتی، یک بار آن را بگو و هر چه توانستی، برای او طلب آمرزش کن.(6)

1- . فقه الرضا : 18
2- . فقه الرضا : 18
3- . فقه الرضا : 19
4- . فقه الرضا : 20 در سطرهای مختلف پراکنده آمده است.
5- . فقه الرضا : 20 در سطرهای مختلف پراکنده آمده است.
6- . فقه الرضا : 20 در سطرهای مختلف پراکنده آمده است.

و گوید: وقتی علی بن حسین علیه السلام مرده را وارد قبر می کرد، بر قبر او می ایستاد و می فرمود: خدایا زمین را از پهلوهای او دور کن و عمل او را به سوی خود بالا ببر و از جانب خودت خشنودی ای را به او نشان ده.(1)

توضیح: در النهایه گفته است: مقصود او از «هول مطّلع» ایستادن در روز قیامت است، یا آنچه از امر آخرت بعد از مرگ بر او مشرف می شود، پس آن را به فرد مطلعی تشبیه کرده که از مکانی مرتفع بر او اشراف دارد، پایان. سخنش: «و یدخله القبر» کلینی مضمون آن را با سندی صحیح(2) روایت کرده و بر عدم تعین عددی مخصوص برای آن دلالت دارد و نشان از جواز وارد شدن جفت و فرد دارد و بر اینکه اختیار در این کار به دست ولیّ است و چه بسا از آن، عدم دخول خود ولیّ استفاده شود و در مورد آن نظری وجود دارد. در المنتهی گفته است: سندی در مورد عدد کسانی که در در قبر وارد میشوند وجود ندارد و احمد بدان قائل است و شافعی گفته است: مستحب است که عدد فرد باشد.

سخنش: «امّ الکتاب را بخوان» در الفقیه نیز به نقل از پدرش همین را گفته است و در کافی(3) از امام صادق علیه السلام با افزودن «قل هو اللهُ أحد» آن را ذکر کرده است. سخنش «بسم الله و بالله» یعنی اینکه با تبرک یا با یاری یا پناه جستن از عذاب خدا، به نام پاکش او را در لحد می نهم و «فی سبیل الله» یعنی راه خشنودی و قرب و فرمانبرداری او؛ چرا که آن اعمال به خاطر اینکه به فرمان خدای تعالی هستند در راه نزدیکی به او و خشنودی او هستند؛ یعنی در حالی که در راه او و بر آئین رسول خدا صلی الله علیه و آله و مطابق با امر او، بر ما به این کار است؛ و در حسنه الحلبی(4) بعد از آن آمده: «خدایا قبر او را برایش فراخ کن و او را به پیامبرش ملحق نما».

1- . فقه الرضا : 20 در سطرهای مختلف پراکنده آمده است
2- . کافی 3 : 193
3- . کافی 3 : 195
4- . کافی 3 : 194

و اما در بین اصحاب، وجوب قرار دادن میت رو به قبله در قبر مشهور است و ابن حمزه به استحباب آن معتقد است و مشهورتر، اظهر است.

سخنش: «اللهمَّ جاف الارض» یعنی زمین را از پهلوهای او دور کن و قبر را با فشار بر او تنگ نکن. شاید هم مراد از آن، فراخی مکان او و حسن حال او در عالم برزخ باشد و «صعّد إلیک» یعنی او را به سوی قرب و جوار خودت در بهشت یا به اعلا علّیین یا به سوی اولیای خودت از پیامبران و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بالا ببر.

و «رضوان» با کسره که گاهی هم مضموم خوانده می شود یعنی: خشنودی، به این معنی است که مژده خشنودی خود را یا پاداش هایی را که خشنودی تو ایجاب می کند، پیش روی او بفرست. تنوین برای تفخیم است و احتمال دارد برای تحقیر باشد تا آگاه کند که اندکی از خشنودی تو برای من بسیار است و در اینجا اراده خزانه دار بهشت از رضواناً بعید است.

فرمایش حضرت علیه السلام: «ثمّ ادخل یدک الیمنی» مطابق است با آنچه در الفقیه آمده، تا جایی که می گوید: «فإذا وضعت» و در سایر اخبار به این کیفیت ندیده ام و در الفقیه نیز آن را روایت نکرده است، بلکه احتمال دارد از سخن او یا سخن پدر او در نامه اش به او باشد و گاه چنین تصور می شود که این ادامه روایت سالم بن مکرّم(1) است، ولی به نظر من بعید است و او بعد از قولش «تا آخرین آنان» افزوده است: «امامانت، امامان هدایت و نیکان».

فرموده حضرت علیه السلام: «فإذا وضعت» الی آخر، در کافی(2) در روایت حسن به نقل از محمد بن مسلم، با مقداری تغییر و اضافه آن را روایت کرده و در نسبت دادن انس به بی کسی و وصل به تنهایی، نسبت تجوّز - مجاز بودن - داده؛ یعنی انیس او باش در بی کسی او، و در تنهائی اش او را به رحمت خویش متصل گردان.

1- . ر.ک: الفقیه 1 : 108
2- . کافی 3 : 196

در مورد سخنش «همسرش بایستد» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: شوهر زن، سزاوارترین شخص به پشت او میباشد.(1)

شکی در استحباب ریختن سه مرتبه خاک نیست، ولی اصحاب استحباب خاک ریختن را با پشت دست ها ذکر کرده اند، چنانچه در این روایت و روایت مرسلی که شیخ از امام کاظم علیه السلام روایت کرده(2) وجود دارد و ظاهر سایر اخبار، گرفتن خاک در کف دست و ریختن آن است. و آنچه به نظر می رسد، تخییر بین این دو حالت است و شاید ریختن با کف دست اولی باشد و عده ای هم ترجیع (انّا لله و انّا الیه راجعون) را به هنگام خاک ریختن ذکر کرده اند و اکثریت به عدم صراحت در روایات اعتراف کرده اند و این روایت بر استحباب آن به هنگام تکاندن دست اشاره دارد.

و اما دعا و فضیلت آن، در کافی(3) به نقل از امام صادق علیه السلام آن را روایت کرده و همچنین آن را با سند حسن(4) هم نقل کرده و در آخر آن افزوده: «و ما زادنا الا ایماناً و تسلیما»، (و جز ایمان و تسلیم چیزی بر ما نیفزود) و در هر دو آمده «و باور داشتن برانگیختن تو».

فرموده حضرت علیه السلام « ایماناً بک و تصدیقاً»، نصب این دو، یا بنا بر مفعول مطلق بودن است، یعنی: ایمان دارم به تو ایمان آوردنی، و برانگیختنت را تصدیق می کنم تصدیق کردنی، یا بنا بر اینکه آن دو مفعول لأجله باشند، یعنی: آن کارها را انجام می دهم به خاطر ایمانم به تو و به آنچه پیامبرت آورده و به سبب تصدیقم به اینکه او برانگیخته می شود و این اعمال به او سود خواهد رساند؛ یا اینکه نصب آن ها بنا براین است که هر دو مفعولٌ به باشند؛ به این معنی که آنچه دیدیم بر ایمان و تصدیق ما افزود، یا ما را در ایمان و تصدیق انداخت؛ و شاید مورد دوم اظهر از همه باشد.

1- . ر.ک: التهذیب 1 : 93
2- . ر.ک: التهذیب 1 : 91
3- . کافی 3 : 198
4- . کافی 3 : 198

سخنش: «سپس دستت را بگذار» مانند آن را در الفقیه ذکر کرده است و می توان آن را بطور پراکنده از اخبار استنباط کرد، فرمایش حضرت علیه السلام: «و اگر بیشتر بود» یعنی مجموعاً به اندازه یک وجب.

فرمایش حضرت علیه السلام: «عالم فرمود» منظور از عالم، امام صادق علیه السلام است، همانطور که در سایر کتب نیز این حدیث از آن حضرت روایت شده است. فرمایش حضرت علیه السلام: «و شکافتیم» دلالت دارد بر اینکه لحد اولی از شق است و اینکه در وقت ضرورت، سنت در شکافتن (شق) است و اینکه حضرت «تنومند» بود، به علت سستی زمین مدینه، امکان توسعه لحد نبود تا گنجایش بدن حضرت را داشته باشد. در المنتهی گفته: لحد بهتر از شق است و این قول علماست، اکثریت به نقل از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند: لحد برای ماست و شق برای غیر ما. شق اشکالی ندارد؛ زیرا واجب، پنهان و دفن کردن او در زمین است که با این کار حاصل می شود و معنای لحد این است که وقتی قبر کنده شود، در طرف قبله آن، مکانی را حفر کند تا مرده در آن نهاده شود و معنی شقّ این است که در وسط قبر شکافی را حفر کنند که مرده در آن گزارده می شود و روی آن را بپوشانند و این حکم با اختلاف زمین ها در قدرت و ضعف فرق می کند، در زمین سخت، لحد مستحب است و در زمین سست، شق، به خاطر ایمن ماندن از فروریختن زمین مستحب است و حدیث امام باقر علیه السلام حمل بر آن میشود، پایان.

فرمایش حضرت علیه السلام: «رجلاً بدیناً» در اکثر نسخ «بادناً» آمده و در القاموس آمده: «البادن و البدین و المبدَن» مانند «مُعظَم» یعنی: تنومند. فرمایش حضرت علیه السلام: «وضو می گیری»، مقصود از وضو گرفتن شستن دست است، چنانچه کلینی در حدیث صحیح از محمد بن مسلم(1) از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که گفت: عرض کردم: مردی که چشم میت را می بندد نیز باید غسل کند؟ فرمود: اگر به وقت گرم بودن بدن او را لمس کند نه، ولی اگر بعد از سرد شدن او را لمس کند، باید غسل کند و حدیث را ادامه داد تا اینکه گفت: عرض

1- . کافی 3 : 160

کردم: کسی که او را حمل کرده، باید غسل کند؟ فرمود: نه، عرض کردم: کسی که او را داخل قبر می کند باید وضو داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه بخواهد از خاک قبر وضو بگیرد.

به نظر می رسد مقصود این است که او دستش را از آنچه از خاک قبر بدان رسیده بشوید و اما حمل بر تیمم با خاک قبر، خالی از بُعد نیست؛ زیرا اطلاق وضو بر تیمم نامأنوس است و همچنین فایده ای برای تیمم به خاک قبر وجود ندارد.

فرمایش حضرت علیه السلام: «وقتی او را به طرف قبر آوردی»، کلینی و دیگران آن را در الحسن کالصحیح به نقل از حلبی(1) روایت کرده اند تا اینجای سخنش: «و از جانب خود، خشنودی به او نشان ده» و در آن آمده: «پس او را از طرف پاهایش جلو ببر» و این درست تر است و بر اساس آنچه در اینجا گفته شده، شاید معنا «با سر جلو بردن» بوده، پس ضمیر به مرده باز می گردد و در آن آمده: و همانطور که در نماز خواندی، یک بار بگو خدایا اگر نیکوکار بود به نیکی او بیفزای و اگر گنهکار بود او را بیامرز و به او رحمت فرست و از او درگذر. و حلبیّ در نماز(2)، نظیر آنچه را که به نقل از فقه رضوی(3) در باب نماز گذشت، روایت کرده است. احتمال دارد منظور قرائت آن چیزی باشد که بعد از تکبیر اول ذکر کرده، یا آنچه بعد از تمام تکبیرها ذکر کرده است.

فرمایش حضرت علیه السلام: «و صعّد عمله» یعنی: آن را بپذیر و در دیوان مقربان ثبتش کن و در کافی(4) آمده: «و صاعد عمله» و در الفقیه(5): و «صعّد إلیک روحه». روح او را به سوی خودت بالا ببر.

31. منتهی المطلب: گوید: روایت شده که زنی زناکار بود و فرزندانی را که می زائید، از ترس خانواده اش در آتش می سوزاند و جز مادرش کسی از آن باخبر

1- . کافی 3 : 194
2- . کافی 3 : 184
3- . در جلد 81 : ص 355 گذشت.
4- . یعنی در حدیث حلبی از امام صادق علیه السلام.

5- . الفقيه 1 : 108

نبود. وقتی مُرد، او را دفن کردند، ولی خاک از رویش کنار رفت و زمین قبولش نکرد. پس او را از آن مکان به جایی دیگر بردند. دوباره همین اتفاق برای او رخ داد. خانواده اش به محضر امام صادق علیه السلام رفتند و داستان را برای حضرت شرح دادند، حضرت به مادرش فرمود: این زن در زندگی خود چه گناهانی مرتکب می شد؟ مادرش حضرت را از حقیقت امرش آگاه کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: زمین او را قبول نمی کند؛ زیرا او بندگان خدا را با عذاب خداوند عذاب می کرد، در قبرش از تربت امام حسین علیه السلام بگذرید، چنین کردند و خداوند تعالی او را پوشانید.(1)

32. المصباح شیخ: از جعفر بن عیسی روایت شده که شنیده بود امام موسی کاظم علیه السلام می فرمود: ایرادی ندارد که وقتی یکی از شما میت را دفن کرد و خاک بر او ریخت، خشتی گلی مقابل صورتش بگذارد و آن را زیر سرش قرار ندهد.(2)

توضیح: ظاهر آن است که الف و لام در «طین» برای عهد است و آنچنان که شیخ فهمیده، مراد تربت قبر امام حسین علیه السلام است و این روایت را در اخبار فضیلت تربت مقدس آورده است.

33. العیون و العلل: در علل فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام روایت شده است: اگر گفته شود: چرا مردم مأمور شده اند میت را دفن کنند؟ بگوئید: برای اینکه مردم بر فاسد شدن جسم میت و از زشتی سیما و تغییر بوی او مطلع نگردند و زندگان از او و بوی او و فاسد شدن او و آفاتی که در آن رخ میدهد، اذیّت نشوند و بدن میت از دید دوستان و دشمنان پنهان بماند در نتیجه نه دشمنان شماتت کنند و نه دوستان محزون گردند.(3)

1- . منتهی الطلب 1 : 461
2- . مصباح طوسی : 511، مؤلف علامه نیز آن را در کتاب المزار ج101 ص 136 از این چاپ بیرون آورده است و در آن آمده: «خشتی از گل امام حسین علیه السلام».
3- . عیون الاخبار 2 : 114، علل الشرایع 1 : 254

34. ثواب الاعمال و اعلام الدین: با اسناد آن دو به ابی هریره و ابن عباس روایت شده که این دو گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای رضای خدا قبری را برای مسلمانی حفر کند، خداوند جسم او را بر آتش حرام می کند و او را در خانه ای در بهشت جای می دهد و بر حوضی واردش گرداند که در آن کوزه هایی به تعداد ستارگان هست و عرض آن ما بین «ابلّه» و «صنعا» است.(1)

توضیح: «الأبلَّه» مانند عُتُلَّه مکانی است در بصره، یکی از بهشت های دنیاست(2) و در برخی نسخ با یاء آمده که با فتحه، نام کوهی است بین مکه و مدینه نزدیک ینبع و با کسره روستایی است در باخور، دو مکان دیگر هم هستند که فیروزآبادی آن را ذکر کرده است.

35. مجالس صدوق و العیون: در حدیثی از ابی صلت هروی از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: به زودی در این مکان برای من [قبری] حفر کنند، تو به آنان دستور می دهی تا آن را هفت پله رو به پائین حفر کنند و وسط قبر را بشکافند. اگر از این کار امتناع کردند و و بر آن شدند تا در قبر لحد بکنند، به آنان دستور می دهی تا لحد را به اندازه دو ذرع و یک وجب وسیع کنند، چه، حق تعالی هر اندازه خواهد، وسیعش کند.(3)

توضیح: شاید انتخاب شکافتن در اینجا به خاطر مسئله ای مخصوص امام علیه السلام بوده یا به آن مکان اختصاص داشته، چنانچه حفر به اندازه هفت پله نیز به همین ترتیب است و بر استحباب گسترش لحد اشاره دارد.

1- . نسخه خطی اعلام الدین، ثواب الاعمال : 260، چاپ بغداد.
2- . در المراصد گفته است: شهری است بر ساحل دجله بزرگ بصره در گوشه خلیجی که به شهر بصره وارد می شود. این شهر از بصره کهن تر است. گویا پیش از آنکه بصره به شهری تبدیل شود، در این شهر اسلحه خانه هایی برای ایرانیان و مقرهایی برای فرماندهی آنان بود. اسمعی گفته است: بهشت های دنیا سه تا هستند: غوطه دمشق، رود بلخ و رود ابله و باغ های دنیا سه تا هستند: ابله و سیراف و عمان و گفته شده: عمان و اردبیل و هیت و رود ابله که به سمت بصره امتداد یافته و گودال زیاد، پایان. در حاشیه چاپ کمپانی از ثمار القلوب روایت شده که بهشت های

زمین چهار تا هستند: ابله بصره، دره توان در ایران، سغد سمرقند و غوطه دمشق.
3- . امالی صدوق : 393 و 392 ، عیون الاخبار 2 : 242

36. ارشاد المفید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم هر چه را در اینجاست، ودیعه گذاشت. وقتی حضرت به حالت احتضار درآمد، به من فرمود: شاهدانی را برای من بخوان. من نیز چهار تن از قریش را به شهادت خواستم، فرمود: بنویس: این چیزی است که یعقوب فرزندانش را بدان وصیت کرد... تا اینجا که فرمود: و محمد بن علی به جعفر بن محمد وصیت فرمود و به او دستور داد تا او را در آن بردش که با آن نماز جمعه می خواند کفن نماید و عمامه اش را نیز بر سرش بپیچد و قبرش را چهارگوش بسازد و به اندازه چهار انگشت آن را بالا ببرد و دستور داد تا جامه های کهنه اش را به هنگام دفنش درآورد...تا آخر حدیث.(1)

توضیح: «هر چه در اینجاست» یعنی از کتاب ها و سلاح ها و سایر نشانه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران علیهم السلام. «اطمار» جمع طمر است با کسره، یعنی جامه کهنه و لباس پوسیده و شاید هم مراد از آن، گشودن گره های کفن ها در قسمت سر و پاها باشد و گفته شده، به او امر فرمود تا با جامه های دوخته شده دفنش ننماید.

37. اکمال الدین: از یکی از کنیزان امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که مادر حضرت مهدی علیه السلام در دوران زندگی امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و بر قبرش لوحی است که بر روی آن نوشته شده: این قبر مادر محمد است.(2)

توضیح: این حدیث به استحباب نصب علامت در قبر اشاره دارد، به منظور اینکه شناخته شود و زیارت گردد و نیز بر استحباب نوشتن نام بر آن به همان دلیل، به ویژه برای کسی که در زیارت او فضیلت بیشتری وجود دارد؛ هر چند می توان این کار را مختص او دانست.

در الذکری گفته است: مستحبّ است کنار سر آن سنگ یا چوبی به عنوان علامت گذاشته شود تا آن را زیارت کنند و بر او رحمت بفرستند، همانطور که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین کرد، آنگاه که به مردی دستور داد تا تخته سنگی را

1- . ارشاد المفید : 255 و 254
2- . اکمال الدین 2 : 105، در ذیل یک حدیث.

بردارد و بر قبر عثمان بن مظعون بگذارد تا شناخته شود و آن مرد نتوانست چنین کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آستینهایش را بالا زده و آن را کنار سرش گذاشت و فرمود: به وسیله این سنگ، برادرم را معرفی میکنم و هر کس را که از خانواده او از دنیا رفت، کنار آن دفن می کنم.

از یونس بن یعقوب(1) روایت کرده ایم که گفت: وقتی امام کاظم علیه السلام از بغداد به مدینه باز می گشت، در راه بازگشت، دخترش در فید درگذشت و حضرت به یکی از غلامانش فرمود تا قبر او را گچکاری کند و بر لوحی نام او را بنویسد و آن را روی قبر قرار دهد.

این روایت نشان از مباح بودن نوشتن بر روی قبر دارد و در این مورد از طریق عامه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بازداشته است و اگر صحیح باشد، بر کراهت حمل شده است؛ زیرا از زیورهای دنیایی به شمار می رود، پایان.

38. الذکری: از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر امر فرمود تا کمیش الذکر را به خاک بسپارند؛ یعنی دارای آلت مردی کوچک و فرمود: این نباشد مگر در انسان های بزرگوار.(2)

شهید گفته است: شیخ در الخلاف(3) و المبسوط(4) از امام علی علیه السلام آن را آورده است.

توضیح: در الذکری گفته است: اگر مسلمان با کافر مشتبه شود، اقرب، نماز خواندن بر هر دو به نیت نماز بر مسلمانان است، به خاطر توقف واجب بر آن، سپس این روایت را ذکر کرده و گفته است: در چنین زمانی می توان در نماز بر هر مشتبه، به آن عمل کرد به دلیل عدم تعقل معنا در اختصاص شهید. در المبسوط این روایت را

1- . ر.ک: کافی 3 : 202، التهذیب 1 : 130
2- . الذکری : 54
3- . الخلاف : 509

4- . المبسوط 1 : 182، در ج 2 ص 19 چاپ المکتبه الرضویه و نیز ص 53 چاپ سنگی به آن اشاره نموده است.

در مشتبه شدن کشتگان مسلمان با کافران آورده است و نماز را بر اساس آن قرار داده است، سپس آنچه را که ما در ابتدا گفتیم قوی دانسته و احتیاط کرده که بر هر کدام از آن ها به شرط اسلامش، تک تک نماز گزارده شود.(1)

در المعتبر گفته است: و اگر اعتقاد بر این باشد که همه را از جهت ترجیح دادن جنبه حرمت مسلمان دفن کنند، کار درستی است و این سخن نشان از کنار گذاشتن روایت به خاطر ضعف آن دارد و نماز بر همه در چنین زمانی، به طریق اولی است.

39. العلل: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: محضر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عرض شد: سعد بن معاذ از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و صحابه حضرت نیز برخاستند و جنازه را حمل کردند. حضرت دستور داد و او را بر روی چهارچوب در غسل دادند.

وقتی او را حنوط و کفن نموده و روی تابوت حمل نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله جنازه اش را تشییع فرمود. حضرت یک بار سمت راست تابوت و دیگر بار سمت چپ آن را می گرفت تا اینکه به قبر رسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر پائین رفت و او را در لحد گذارد و خشت لحد را چید و پیوسته می فرمود: سنگ به من دهید، گل به من دهید تا درزهای خشت ها را به وسیله آن پر کنم. وقتی حضرت از چیدن لحد فارغ شد و بر آن خاک ریخت و قبرش را پر نمود، فرمود: من می دانم که این قبر به زودی فرسوده می شود و کهنگی به آن می رسد، ولی خداوند عزوجلّ دوست دارد که وقتی بنده اش کاری انجام داد، آن را محکم و استوار به جای آورد. وقتی حضرت روی قبر خاک ریخت و آن را مسطح نمود، مادر سعد از گوشه ای گفت: بهشت بر تو گوارا باد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مادر سعد ساکت باش! تو یقین نداری که پروردگارت با او چه می کند، در این ساعت قبر او را فشار داد.

1- . گفته است: و اگر گفتیم: بر هر کدام از آن ها به نیت شرط اسلامش به صورت جداگانه نماز خواند شود از روی احتیاط بوده و اگر گفتیم: یک

نماز بر آن ها خوانده شود و نیت نماز، نماز بر مؤمنان آن ها باشد، این قول قوی است.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خاکسپاری او بازگشت و مردم نیز بازگشتند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما دیدیم که با سعد کاری کردید که با هیچ کس انجام نداده بودید. شما او را بدون عبا و کفش تشییع فرمودید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان بدون کفش و عبا او را تشییع می کردند، من نیز به ایشان تأسی نمودم. عرضه داشتند: شما یک بار سمت راست تابوت را و بار دیگر سمت چپ آن را گرفتید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: دستم در دست جبرئیل بود، هر کجا را که او می گرفت من نیز می گرفتم. عرض کردند: دستور فرمودید تا او را غسل دهند و بر جنازه او نماز گزاردید و لحدش را چیدید، سپس فرمودید: قبر سعد را فشار داد! حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری این فشار به این دلیل بود که او با همسرش بدخلق بود.(1)

توضیح: بر استحباب چیدن و چسباندن خشت بر لحد و پوشاندن درزهای آن با گل و سنگ اشاره دارد. در المنتهی گفته است: وقتی او را در لحد قرار داد، خشت ها را در آن چید تا خاک به او نرسد و در این مورد اختلاف نظری نمی شناسیم. و چیزهایی نظیر خشت، مثل سنگ و نی و چوب می تواند در جلوگیری از نفوذ خاک به بدن او جایگزین آن شود، ولی خشت از تمام این ها بهتر است؛ زیرا از پیشینیان نقل شده است و در استعمال معروف تر است و بهتر است که شکاف ها با گل مسدود شود؛ زیرا بهتر از هر چیز می تواند آن را بپوشاند و شیخ نیز در حدیثی موثق از اسحاق بن عمّار(2) به نقل از امام صادق علیه السلام، شبیه این روایت را نقل کرده است. پایان.

و ترک ردای حضرت صلی الله علیه و آله برای غیر خویشاوندش، برای علت خاصی است که آن را بیان کرد تا مانع از تقلید دیگران شود، با وجود آنچه از عموم، منع وارد شده است. «یمنه و یسره» با فتح یاء در هر دو، دو جهت معروف هستند و «ضمّه قبر» به معنای فشار آن است.

1- . علل الشرایع 1 : 292 و نظیر آن در امالی : ص 231 وجود دارد.
2- . التهذیب 1 : 129

40. غیبه الشیخ و فلاح السائل: از علی بن احمد دلال روایت شده که گفت: روزی به محضر ابی جعفر محمد بن عثمان، وکیل مولایمان حضرت مهدی عجّل الله فرجه وارد شدم تا بر او سلام کن.، دیدم روبرویش چوب ساجه و پارچه کفنی قرار دارد که آیاتی از قرآن را بر روی آن می نویسد و در حاشیه آن نام امامان علیهم السلام را می نویسد. به او گفتم: سرورم، این چوب چیست؟ گفت: این برای قبر من است، مرا در قبر بر روی آن می گذارند (یا گفت: مرا بدان تکیه می دهند). اینک من نوشتن آن را به پایان رساندم و هر روز به داخل قبر می روم و بخش هایی از قرآن را در آنجا قرائت می کنم و بیرون می آیم. راوی گوید: به گمانم گفت: و او دست مرا گرفت و آن قبر را به من نشان داد و گفت: هنگامی که فلان روز از فلان ماه از فلان سال رسید، من به سوی خدای تعالی می روم و در آنجا دفن می شوم و این چوب ساج در آنجا خواهد بود.

گوید: وقتی از آنجا بیرون آمدم، سخنی را که فرموده بود نوشتم و پیوسته چشم انتظار آن بودم. دیری نپائید تا اینکه ابو جعفر بیمار شد و در همان روز و همان ماه و همان سالی که گفته بود از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد.(1)

41. فلاح السائل: در جلد چهارم کتاب الاستیعاب دیدم که سفیان ابن حارث بن عبد المطّلب، برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله، سه روز پیش از مرگش قبر خویش را حفر نمود.

محمد بن سعید در جلد هفتم کتاب الطبقات نقل کرده که قبر سفیان بن حارث ابن عبد المطّلب در زمان زندگیاش حفر شده بود. گفته است: جدم ورامّ بن ابی فراس - قدّس الله روحه - که از کسانی است که به عملشان اقتدا می شود، وصیت کرده بود که بعد از وفاتش نگین انگشتر عقیقی را در دهانش بگذارند که نام های ائمه صلوات الله علیهم بر آن حک شده باشد، من نیز بر روی نگین عقیقی نگاشتم: «الله ربّی و محمّد نبیّی و علیٌّ... - و امامان علیهم السلام را تا آخر نام بردم - ائمتی و

1- . غیبه شیخ طوسی : 237، فلاح السائل : 74

وسیلتی» و وصیت نمودم که بعد از مرگ آن را در دهانم بگذارند تا هنگام سؤال قبر، پاسخ به دو فرشته برایم آسان شود، إن شاء الله.

در کتاب ربیع الابرار زمخشری در باب «اللباس و الحلی» دیدم که برخی از مردگان وصیت می کرده اند تا ذکر شهادت « أشهد أن لا إله إلا الله » را بر نگینی نوشته و بعد از مرگ در دهانشان بگذارند.(1) سپس گفته است: مقداری تربت امام حسین علیه السلام را نیز به همراه او در قبر می گذارند؛ چرا که روایت شده، مایه ایمنی از عذاب است.(2)

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که نخستین مژده ای که به مؤمن داده می شود، این است که به او گفته شود: خوش آمدی، به راستی که خداوند تمام تشییع کنندگان تو را آمرزید و دعای تمام استغفار کنندگان را برای تو برآورده ساخت و گواهی تمام کسانی را که به نفع تو گواهی دادند پذیرفت.(3)

سپس به میت تلقین می کنند و بر روی او خشت چیده و می گویند: خدایا تنهایی او را جبران کن و از وحشت نجاتش بده و بر غربت او رحم کن و و از رحمت خویش چنان رحمتی به سوی او بفرست، که بدان از رحمت غیر تو بی نیاز گردد و او را با کسانی که دوستشان می داشت محشور فرما.(4)

چون چیدن خشت را به پایان رساند، از طرف پاهای میت از قبر بیرون آید و خاک را روی او بریزد و تمام کسانی که در آنجا حضور دارند نیز با پشت دست بر روی قبر خاک بریزند، (به جز خویشاوندان میت) و بگویند: «إنا لله و إنا إليه راجعون، هذا ما وعدنا اللّه و رسوله، و صدق الله و رسوله، اللّهمّ، زدنا إيمانا و تسليما.»

1- . فلاح السائل : 75 و 74
2- . فلاح السائل : 84
3- . فلاح السائل : 84
4- . فلاح السائل : 84

ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم، این است آنچه که خدا و رسولش به ما وعده داده بودند و راست گفت خدا و رسولش، خدایا بر ایمان و تسلیم ما بیفزای.(1)

توضیح: در گذاشتن نگین در دهان میت، اکتفا به چنین کاری خالی از اشکال نیست و من کسی را جز آن بزرگوار -- قدس الله روحه - ندیده ام که به این کار توجه کرده و خواستار آن شده باشد.

42. دعوات راوندی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: برای هر چیزی دری است و در قبر، پیش پاهای میت است و مستحب است که پابرهنه و سربرهنه وارد قبر شوند.

توضیح: شیخ جزء اول را با سندی که در آن نسبت به جبیر بن نفیر(2) حضرمی آگاهی کافی وجود ندارد که از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده، و می توان به آن بر استحباب دخول و خروج و وارد کردن میت از طرف پاها استدلال کرد؛ زیرا درِ قبر محل تمام این هاست و شاید علامه - رحمه الله - نیز به همین دلیل در المنتهی به استحباب دخول از طرف پاها معتقد است، آنجا که گفته: مستحب است که از طرف پاها خارج شود؛ زیرا دخول از این طرف مستحب است، پس خروج نیز چنین است و نیز به خاطر فرموده حضرت علیه السلام: درِ قبر از طرف پاهای میت است.

مؤلف: کس دیگری را ندیده ام که متعرض استحباب آن به هنگام دخول شود و شاید این امر به علت ضعف دلالت این روایت باشد، با وجود اینکه کلینی از چندین نفر(3) از سهل روایت کرده - او نیز مرفوعاً روایت را به امام معصوم رسانده - که گفته است: مرد از هر طرف که بخواهد وارد قبر می شود و تنها از طرف پاهای مرده بیرون می رود، بلکه ممکن است گفته شود، ظاهر خبر، بیان داخل کردن مرده از آنجا است؛ زیرا قبر خانه اوست و مقصود وارد کردن اوست.

1- . فلاح السائل : 85
2- . التهذیب 1 : 90
3- . کافی 3 : 193

و آنچه شیخ در موثق(1) از عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده، مؤید آن است. حضرت چنین فرموده است: هر چیزی دری دارد و در قبر از طرف پایین قبر است، اگر خواستی جنازه را در قبر بگذاری، آن را از طرف پایین قبر بگذار، مرد از طرف پایین قبر بیرون می رود؛ و برای او دعا می خوانند تا وقتی که او را در قبرش بگذارند و خاک را بر روی قبر بریزند.

نتیجه اینکه عمومیت و شمول خبر بر آنچه ذکر کرده نامشخص است؛ زیرا این کار در اطلاق بر آن کفایت می کند؛ و اما خروج از طرف پاهای مرده، کلینی نیز آن را با سندی که بنا بر مشهور در آن ضعف است،(2) از سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: هر که داخل قبر شود، تنها از طرف پاهای میت بیرون می آید و در این سخن نیز اشاره ای است به تجویز دخول از هر طرف که بخواهد.

در الذکری نیز گفته است: بنا به روایت عمار مبنی بر اینکه «هر چیزی دری دارد و در قبر از طرف پاهای مرده است» و بنا به روایت سکونی، خروج از طرف پاها مستحب است و ظاهر این است که این نفی یا نهی، به دلیل کراهت است. ابن جنید آن را در مورد مرد پذیرفته و در مورد جنازه زن گفته که از طرف سرش بیرون می آیند؛ زیرا او را به عرض داخل می کنند و یا برای دور شدن از عورت او؛ و احادیث در مورد آن مطلق است، پایان.

و اما در مورد پابرهنه بودن و برهنه بودن سر، پیش از این صحبت شد.

43. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرموده اند: وقتی به قبر نگریستی بگو: خدایا این قبر را باغی از باغ های بهشت قرار ده و آن را حفره ای از حفره های جهنم مگردان.

و فرموده: وقتی مرده را گرفتی بگو: به نام خدا و به یاری خدا و بر آئین رسول خدا، خدایا [او را] به سوی رحمت خودت و نه عذابت [رهنمون شو].

سپس مرده را جلو میبری. وقتی او را در قبرش نهادی، او را روی طرف راستش رو به قبله بگذار و گره های کفنش را بگشا و صورتش را بر خاک بگذار و

ص: 69

1- . التهذيب 1 : 90
2- . كافى 3 : 193

بگو: از شر شیطان رانده شده به خدا پناه می برم، به نام خداوند بخشاینده مهربان، و سوره حمد و «قل هو الله أحد» و معوَّذتین و آیه الکرسیّ را قرائت کن، سپس بگو:

خدایا، پروردگارا ! این بنده تو و پسر بنده توست که به سمت تو فرود آمده و تو بهترین کسی هستی که به سوی او فرود آیند، خدایا اگر او نیکوکار بوده بر نیکی به او بیفزای و اگر گنهکار بوده از گناهش درگذر و او را به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان شایسته او ملحق فرما و ما و او را به راه راست هدایت نما. خدایا از او درگذر، از او درگذر.

سپس دست چپت را بر بازوی چپ او می گذاری و او را به شدّت تکان می دهی، سپس دهانت را به گوشش نزدیک می کنی و می گویی: ای فلانی، اگر از تو سؤال پرسیدند بگو: خدا پروردگار من است و محمد پیامبرم و اسلام دینم و قرآن کتابم و علی امامم و اسم تمام امامان علیهم السلام را می آوری، سپس دوباره این جملات را تکرار می کنی، سپس می گویی: فهمیدی فلانی؟ و حضرت علیه السلام فرمود: او نیز پاسخ می دهد: آری، سپس می گوئی: خداوند تو را به قول ثابت، استوار گرداند. خداوند تو را به راه راست هدایت فرماید. خداوند در جایگاهی از رحمت خویش میان تو و دوستانت آشنایی ایجاد کند.

سپس می گویی: خدایا زمین را از دو طرف او دور گردان و روحش را به سوی خویش بالا بر و از جانب خویش برهانی را به او بنما. خدایا از او درگذر، از او درگذر. سپس گل و خشت را می گذاری و وقتی گل و خشت را چیدی می گویی:

خدایا تنهائی او را متصل گردان و به بی کسی او الفت بخش و از جانب خویش او را به رحمتی برسان که به وسیله آن از رحمت غیر از خودت بی نیازش گردانی، به راستی که رحمت تو از آن ستمکاران است. سپس از قبر بیرون می آیی و می گویی: ما از آن خداوند هستیم و به سوی او باز می گردیم. خدایا درجه او را در علیین بالا ببر و جانشینان صالحی از او به یادگار گذار و ما پاداش صبرمان را بر مصیبت او از تو می خواهیم، ای پروردگار جهانیان.

وقتی او را دفن نمودند، کف دستت را از طرف سرش بر قبر او بگذار و انگشتانت را باز کن. و بعد از آنکه بر آن آب پاشیدی، دستت را روی آن بگذار و

ص: 70

فشار بده. وقتی جمعیت بازگشتند، دهانت را نزدیک سر او قرار ده و با بلندترین صدا او را اینگونه صدا بزن: ای فلان بن فلان، آیا تو بر پیمانی که با اعتقاد به آن ما را ترک کردی پایبندی؛ یعنی گواهی بر اینکه معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و علی امیرالمؤمنین امام توست... و امامان را یک به یک نام می بری تا به آخرین امام برسی. وقتی او چنین کند، یکی از دو فرشته به دیگری می گوید: ما از دخول بر او به منظور سؤال و جوابش منع شدیم؛ چرا که او تلقین می شود، پس از آنجا می روند و بر او وارد نمی شوند.

و فرمود: سنت در پاشیدن آب این است که رو به قبله باشی و از طرف سر شروع می کنی تا به پا برسی، سپس آن را از طرف دیگر دور قبر می چرخانی و پس از آن، آب را در وسط قبر می پاشی.

و حضرت علیه السلام فرمود: وقتی میت را به سمت قبر آوردی، او را دو یا سه ذراع بیرون از قبرش بر زمین قرار بده و او را رها کن تا برای ورود به قبر آمادگی پیدا کند و ناگهان داخل قبر مکن [و بدین وسیله قبر و دخول میّت را بر وی دشوار مگردان].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس که در کنار قبر مرده بعد از دفن او سه مرتبه بگوید: خدایا به حق محمد و خاندان محمد از تو مسئلت دارم که این مرده را عذاب نکنی، خداوند تا روزی که در صور دمیده می شود عذاب را از او دور گرداند.

از امام رضا علیه السلام روایت شده که هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش برود و دستش را بر روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره إنّا أنزلناه را بخواند، از دلهره بزرگ [روز قیامت] در امان خواهد بود.

از ابو مقدام روایت شده که گفت: همراه با امام باقر علیه السلام از بقیع عبور می کردیم که از قبر مردی از شیعیان گذشتیم. گوید: حضرت بر قبر ایستاد و فرمود:

خدایا به غربت او رحم کن و تنهائیاش را متصل گردان و بی کسیاش را الفت بخش و از رحمت خویش رحمتی به او برسان که به وسیله آن از رحمت غیر از تو بی نیازی جوید و او را به هر که دوست می داشت ملحق فرما.

ص: 71

توضیح: کلمه «من» در سخنش: «من رحمتک» بیانیّه یا سببیّه است. سخنش «عندک نحتسبه» یعنی اجر مصیبت او، یعنی برای خشنودی تو و رسیدن به پاداش تو بر مصیبت او صبر می کنم یا شاید هم ضمیر به کارهایی که برای دفن میت انجام داده و سایر کارها از این قبیل یا اینکه به میّت بازگردد، به این معنا که من او را در محضر تو در جوار رحمت و کرامت تو یا در کنار اولیای تو می پندارم.

44. کنز الکراجکی: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: قبر من را به عنوان عید برنگیرید و قبورتان را مساجد قرار ندهید و خانه هایتان را همچون قبرها نگردانید... ادامه روایت.

45. مجالس الشیخ: از ابوبکر نظیر این حدیث را روایت کرده است.(1)

توضیح: این روایت را در فردوس الاخبار و غیر آن از کتب مخالفین از امام علی علیه السلام روایت کرده است و طیّبی در شرح مشکاه در مورد فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله: « قبر من را به عنوان عید برنگیرید » گفته: یعنی زیارت قبر مرا به عنوان عید برای خود قرار ندهید، یا قبر مرا مظهر عید نکنید؛ یعنی برای زیارت من گرد نیائید آنچنان که برای عید جمع می شوید؛ زیرا عید روز سرگرمی و شادی است و حال زیارت بر خلاف آن است. این عادت اهل کتاب [یهودیان] بود و منجر به قساوت قلب آنان شد. این عادت بت پرستان نیز بود تا جائی که مردگان را پرستیدند. یا شاید هم کلمه «عید» از کلمه اعتیاد گرفته شده باشد؛ از «عادَهُ و اعتاده» یعنی: برای او به عادت تبدیل شد و این عادت داشتن او منجر به اسائه ادب و افزایش خشم می شود و فرموده حضرت مؤیّد این مطلب است که: «صلوات شما هر جا که باشید به من می رسد» یعنی خود را به سختی نیندازید تا پیوسته به زیارت من بیائید و با صلوات بر من، از آن بی نیاز شده اید.

در شرح الشفاء گفته است: احتمال دارد نهی حضرت بدان خاطر باشد که امتش به سختی نیفتند، به خاطر کراهت آن حضرت از اینکه در بزرگداشت آرامگاه

1- . در منبع چاپی وجود ندارد.

حضرت پا را از حد فراتر بگذارند و بدین ترتیب نسبت به او قساوت قلب یابند و چه بسا منجر به کفر گردد. کرمانی هم در شرح بخاری گفته است: بیان تناسب صدر با عجُز است؛ یعنی اینکه خانه هایتان را همچون قبور، تهی از عبادت خدا قرار ندهید و همینطور قبرها را همچون خانه ها، محل عادت برای درخواست حاجات و مکانی برای دید و بازدید یا جایگاهی برای شادی و تزئین مانند عید قرار ندهید.

در النهایه در مورد سخن حضرت صلی الله علیه و آله گفته است: « خانه هایتان را همچون قبرها نگردانید» یعنی اینکه با نماز نخواندن در آنجا، آن ها را برای خود چون قبر نگردانید؛ زیرا وقتی بنده بمیرد و به قبر برود، دیگر نماز نمی خواند؛ و شاهدش این فرموده حضرت است: بخشی از نمازهایتان را در خانه هایتان به جای آورید و آن ها را به قبر تبدیل نکنید و گفته شده، به این معناست که آن ها را همچون قبرستان قرار ندهید که نماز در آن جایز نیست و معنای اول موجه تر است، پایان.

طیّبی در شرح مشکاه گفته است: احتمال چند معنی در مورد این سخن می رود؛ یکی اینکه قبرها مساکن مردگان هستند که تکلیف از آن ها ساقط است؛ در نتیجه در آنجا نماز نمی خوانند، ولی خانه ها اینگونه نیستند، پس در آن نماز بخوانید؛ و دوم اینکه شما از نماز در قبرستان منع شده اید، نه از نماز در خانه ها، پس در آنجا نماز بخوانید و خانه ها را مانند قبرها نکنید؛ و سوم اینکه مثل ذاکر مانند زنده است و غیر ذاکر مانند مرده، پس کسی که در خانه نماز نخواند، خود را مانند مرده و خانه اش را همچون قبر گردانده است؛ و چهارم سخن خطّابی است که خانه هایتان را جایگاه هایی برای خواب قرار ندهید که در آن نماز نخوانید، چرا که خواب برادر مرگ است؛ و بعضی این سخن را به نهی از دفن مرده در خانه حمل کرده اند و این بیرون رفتن از آن چیزی است که سیاق کلام اقتضا می کند؛ به خاطر اینکه حضرت صلی الله علیه و آله در منزل عایشه دفن شد، از بیم آنکه آنجا را به عنوان مسجد برگیرند.

در شرح سخنی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند مبنی بر اینکه: «خداوند یهودیان و مسیحیان را به خاطر اینکه قبرهای پیامبرانشان را به مسجد

تبدیل کرده بودند لعنت کرد»، طیّبی گفته است: آن ها قبرها را به قبله تبدیل کرده بودند و مانند بت، در نماز به آن سجده میکردند، اما اگر کسی در جوار قبر انسانی صالح مسجد بسازد یا در مقبره ای به قصد یاری جستن از روح او یا اینکه اثری از آثار عبادتش به او برسد و نه به منظور روی کردن به او و بزرگداشت او نماز بخواند، حرجی بر او نیست، آیا نمی بینند که مرقد اسماعیل در حجر در مسجد الحرام قرار دارد و نماز در آن بهتر است.

مؤلف: تمام این سخن در کتاب نماز خواهد آمد.

46. الهدایه: وقتی به قبر نگریستی بگو: خدایا آن را یکی از باغ های بهشت قرار ده و از حفره های دوزخش مگردان.(1)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی را دری است و در قبر پیش پاهای میّت است و زن را به عرض به لحد داخل میکنند و مرد را از طرف پایینتر و هر که را ولیّ میت دستور دهد وارد قبر می شود، اگر بخواهد جفت و اگر خواهد فرد می فرستد.(2)

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی وارد قبر شدی امّ الکتاب و معوذتین و آیه الکرسی را بخوان.(3)

نیز حضرت علیه السلام فرمود: وقتی مرده را در لحدش گذاشتی، او را روی شانه راست و رو به قبله در قبر قرار ده و گره های کفنش را بگشا و گونه اش را بر خاک گذار.(4)

و حضرت صلوات الله علیه فرمود: کسی که مرده را در لحدش می گذارد بگوید: خدایا، زمین را از پهلوهای او دور کن و روحش را به سوی خود بالا ببر و از جانب خودت، خشنودی ای را به او بنما. سپس دست چپش را بر شانه چپ میّت بگذارد و دست راستش را زیر شانه راست او برد و او را سخت تکان دهد و بگوید:

1- . الهدایه : 26
2- . الهدایه : 26

3- . گویا این قسمت از نسخه چاپی افتاده است.
4- . الهدایه : 27

ای فلان بن فلان، خداوند پروردگار توست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر تو و اسلام دین تو و قرآن کتاب تو و کعبه قبله تو و علی ولی تو و امام توست... - و امامان را یک به یک نام می برد تا به آخرینشان قائم علیه السلام برسد - امامانت، امامان هدایت و نیکان. سپس تلقین را دیگر بار برای او می خواند.(1)

و حضرت علیه السلام فرمود: وقتی خشت را بر لحد چیدی، بگو: خدایا به بی کسیاش الفت بخش و تنهائیاش را متصل گردان و به غربتش رحم فرما و بیمش را ایمنی ده و رحمتی وسیع به او ارزانی دار که به برکت آن از رحمت غیر از تو بی نیازی جوید و او را با هر که دوست می داشت محشور فرما. و هر وقت به زیارت او رفتی، این ذکر را می گویی.(2)

و حضرت علیه السلام فرمود: وقتی از قبر خارج شدی، در همان حال که خاک را از دستانت می تکانی بگو: « ما از خدائیم و به سوی خدا باز می گردیم. » سپس سه بار با پشت دست بر او خاک بریز و بگو: خدایا با ایمان به تو و تصدیق کتابت، این چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده دادند و خدا و رسولش راست گفتند. به راستی که هر کسی این کار را انجام دهد و این کلمات را بگوید، خداوند برای هر ذره ای، یک حسنه برای او می نویسد.(3)

و آن بزرگوار - رحمه الله - فرمود: وقتی قبر میت پر شد، پس بر آن آب بریز؛ به این گونه که قبر را پیش روی خویش قرار می دهی و خود رو به قبله می ایستی و شروع به ریختن آب از قسمت سر او می کنی و آن را از چهار طرف دور قبر میت می چرخانی تا اینکه دوباره به سر آن باز گردی، بی آنکه آب را قطع کنی. اگر از آب چیزی اضافه ماند، آن را در وسط قبر بریز.

و امام صادق علیه السلام فرمود: پاشیدن آب بر قبر نیکوست، (یعنی در هر زمان).(4)

1- . الهدایه : 27
2- . الهدایه : 27
3- . الهدایه : 27

4- . الهدايه : 28

مؤلف: بسیاری از روایات مناسب با این باب، در باب آماده کردن میت و تکفین و باب نماز بر میّت گذشته است، به ویژه روایت خاکسپاری فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - و روایت خاکسپاری ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و این دو مورد حاوی احکامی هستند و یادآوری نماز بعد از خاکسپاری در کتاب نماز خواهد آمد.

ص: 76

باب سیزدهم: شهادت دادن چهل نفر برای مرده

روایات:

1. المصباح: نوشتاری که در کنار جریده - تکهای از شاخه تر و تازه درخت - همراه مرده گذاشته می شود، پیش از آنکه آن را بنویسد می گوید:

به نام خداوند بخشاینده مهربان. گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و بهشت حق است و دوزخ حق و {و [هم] آنکه رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست، و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد. }

سپس بنویسد: به نام خداوند بخشاینده مهربان. گواهان نام برده در این نوشتار گواهی داده اند که برادرشان در دین خداوند عزوجلّ، فلانی پسر فلانی - و نام مرده ذکر می شود - آنان را گواه گرفت و به آنان سپرد و در نزد آنان اقرار کرد که گواهی می دهد معبودی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و رسول اوست و اینکه او به تمام پیامبران و فرستادگان علیهم السلام اعتراف می کند و اینکه علی ولی خدا و امام اوست و امامانی که فرزندان علیّ هستند، امامان او و نخستین آنان حسن و [سپس] حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و قائم حجت علیهم السلام می باشند و اینکه بهشت حق است و دوزخ حق و قیامت بدون شک خواهد آمد و اینکه خداوند تمام اهل قبور را برمی انگیزاند و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و دین حق را آورد و اینکه علی ولی خداست و خلیفه بلافصل پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او در میان امت او بود، در حالی که دستور پروردگارش تبارک و تعالی را اجرا نمود و اینکه حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خداست و دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوادگان او و امامان هدایت و رهبران

رحمت هستند و اینکه حضرات علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت علیهم السلام امامان و راهبران و فرا خوانندگان به سوی خداوند عزَّوجلّ و حجت او بر بندگانش هستند.

سپس خطاب به شهود می گوید: ای فلانی و ای فلانی که در این نوشته نام برده شده اید، این شهادت را برای من در نزد خود ثابت نگاه دارید تا روزی که در کنار حوض [کوثر] آن را به من باز پس دهید.

سپس شهود می گویند: ای فلانی! تو را به خدا می سپاریم. و این گواهی و اقرار و برادری وعده ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند.

سپس نوشته را پیچیده و شهود آن را مهر می کنند و با مهر خود میت نیز آن را مهر می کنند و آن را به همراه جریده در سمت راست میت می گذارند. این نوشته را با کافور بر چوب پاکی که خوشبو نباشد علی جبهته می نویسند، إن شاء الله تعالی و توفیق به دست اوست. و درود و سلام خداوند بر سرورمان محمد پیامبر و خاندان برگزیده و پاک او باد.

توضیح: سخنش «و أنَّ أوّلهم الحسن و الحسین» شاید اسم إنَّ مقدر است در آنچه بعد از اول قرار دارد و با آن متناسب است یا اینکه حسین معطوف بر اول است و خبر آن و خبر ما بعدش مقدّر است و فرموده حضرت علیه السلام: «و الشهاده» مبتداست و ما بعدش معطوف به آن است و « موعوده » خبر است برای همه آن ها.

گفته اش: «و عود» شاید به این معنا باشد که به جای قلم، با چوبی می نویسد که خوشبو نباشد و سخنش: «علی جبهته» یعنی بدون آنکه تراشیده شده باشد یا به این معنا باشد: بدون اینکه به کافور زده شود یا چوب با چیزی معطر آمیخته گردد یا اینکه مطلق باشد مانند مداد؛ و احتمال اینکه چوب جزئی برای مداد باشد، بسیار بعید است.

2. عده الداعی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در قوم بنی اسرائیل عابدی بود. خداوند به حضرت داود وحی کرد که او ریاکار است. فرمود: سپس او مرد و حضرت داود علیه السلام در تشییع جنازه او شرکت نکرد. فرمود: چهل نفر از بنی اسرائیل به دعا برخاستند و گفتند: خدایا، ما از او جز نیکی چیزی

ص: 78

سراغ نداریم و تو نسبت به او از ما آگاه تری، پس او را بیامرز. فرمود: وقتی غسلش دادند، چهل نفر دیگر آمدند و گفتند: خدایا ما از او جز نیکی چیزی سراغ نداریم و تو نسبت به او از ما آگاه تری، پس او را بیامرز. وقتی او را در قبر گذاشتند، چهل نفر دیگر برخاستند و گفتند: خدایا ما از او جز نیکی چیزی سراغ نداریم و تو نسبت به او از ما آگاه تری، پس او را بیامرز.

فرمود: خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد که چه چیزی تو را از نماز خواندن بر او باز داشت؟ حضرت داود فرمود: به خاطر آنچه به من خبر دادی. فرمود: پس خداوند به حضرت وحی کرد که عده ای از علمای بنی اسرائیل شهادت دادند (که جز خیر از او چیزی ندیده اند) من نیز شهادت آنان را پذیرفتم و آنچه را که راجع به او می دانستم و آن ها از آن بی خبر بودند را بخشیدم.

3. کتاب حسین بن سعید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عابدی در بنی اسرائیل بود و حضرت داود شیفته او شد. پس خداوند تبارک و تعالی به او وحی فرمود که ذره ای از کار او تو را به شیفتگی وا ندارد که او ریاکار است. فرمود: آن مرد از دنیا رفت و نزد حضرت داود آمدند و گفتند: آن مرد از دنیا رفته است. حضرت فرمود: دوستتان را دفن کنید. - فرمود: - بنی اسرائیل این کار او را ناپسند داشتند و گفتند: چگونه در خاکسپاری او شرکت نکرد؟ - امام فرمود: - وقتی او را غسل دادند، پنجاه نفر برخاستند و به خدا شهادت دادند که جز خیر چیزی از او سراغ ندارند. وقتی بر او نماز خواندند، پنجاه مرد برخاستند و به خدا شهادت دادند که جز خیر چیزی از او سراغ ندارند. - فرمود: - خداوند عزوجلّ نیز به داود علیه السلام وحی فرمود: چه چیزی تو را از آن باز داشت که در تشییع او حاضر شوی؟ فرمود: به خاطر اطلاعی که درباره این مرد به من دادی. خداوند فرمود: اگر هم چنین بوده، چون عده ای از علما و ترسایان بنی اسرائیل برای من شهادت دادند که جز خیر چیزی از او ندیده اند، من نیز شهادت آنان را پذیرفتم و آن علم خود را درباره او بخشیدم.

باب چهاردهم : استحباب نماز و روزه و حج و صدقه و احسان و آزاد کردن بنده به جای میّت و دعا برای او و ترحم بر او و بیان آنچه موجب رهائی از سختی مرگ و عذاب قبر و بعد از آن می شود.

روایات:

1. الفقیه: با سندش از عمر بن یزید روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیای توانیم به جای میّت م نماز بخوانیم؟ فرمود: آری، تا جائی که بسا او در تنگی و سختی باشد و خداوند آن تنگی را برایش فراخ گرداند، سپس فرشتگان نزد او می آیند و به او می گویند: این تنگی به سبب نماز فلان برادر مؤمنت به جای تو، بر تو تخفیف داده شد. عمر گوید: به حضرت عرض کردم: آیا می توانم دو میت را در نمازی که می خوانم شریک سازم؟ فرمود: آری.(1)

گوید: حضرت علیه السلام فرمود: مرده با طلب رحمت بر او و استغفاری که برای او می کنند خوشحال می شود، همانطور که شخص زنده با هدیه ای که به او تقدیم می شود شاد می گردد.(2)

2. عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرموده اند: نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا بر میت در قبرش وارد می شود و اجر آن برای کسی که این کار را می کند و برای میّت نوشته می شود.

- گوید: - و حضرت علیه السلام فرمودند: هر کس از مسلمانان که عمل شایسته ای را به جای میّت انجام دهد، خداوند پاداشی دو برابر به او می بخشد و به وسیله این عمل به میّت سود می رساند.

1- . الفقیه 1 : 117
2- . الفقیه 1 : 117

و فرمود: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیزی مانع از آن شده که کسی از شما به جای پدر و مادر خود در زمان حیات یا پس از مرگشان نماز بخواند و به جای آن دو صدقه دهد و برایشان روزه بگیرد، که در این صورت به ازای آن عملی که انجام داده، به مانند پاداشی که برای آن دو نوشته می شود، به خود او نیز عطا می شود و خداوند با نیکی، خیر کثیری را به او می افزاید.(1)

مشکوه الانوار: به نقل از کتاب المحاسن از امام صادق علیه السلام نظیر همین حدیث روایت شده است.(2)

3. عده الداعی: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس وارد قبرستان شود و سوره یس را بخواند، خداوند در چنین روزی در کار آن ها تخفیف می دهد و به تعداد مردگانی که در این قبرستان است، برای او حسنه نوشته می شود.

4. کافی: از معاویه بن عمار روایت شده است: به محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدام اجر و پاداش است که پس از مرگ به مرده می رسد؟ فرمود: روش نیکی پایه گذاری کند که در میان مردم متداول شود و مردم پس از مرگش به آن روش عمل کنند، در این صورت به مانند اجر آنان به او می رسد، بی آنکه ذره ای از پاداش آنان کاسته شود. نیز صدقه جاریهای که پس از مرگ او مورد استفاده مردم قرار گیرد؛ و فرزند شایسته ای که پس از مرگ پدر و مادرش برای آنان دعا کند و به نیابت از آنان حج به جای آورد، صدقه دهد، بنده آزاد کند، نماز بخواند و روزه بگیرد. عرض کردم: آیا می توانم آنان را در ثواب حج خودم شریک گردانم؟ فرمود: آری.(3)

5. التهذیب: از عمر بن یزید روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام هر شب دو رکعت به نیابت از پسرش و هر روز دو رکعت به نیابت از پدر و مادرش نماز می خواند. به حضرت عرض کردم: فدایت گردم! چرا در شب برای فرزندت نماز

1- . عده الداعی : 58
2- . مشکاه الانوار : 159

3- . کافی 7 : 56

می خوانی؟ فرمود: زیرا بستر برای فرزند است. - گوید: - در این دو نماز سوره «إنا أنزلناه فی لیله القدر» و «إنا أعطیناک الکوثر» را می خواند.(1)

6. المحاسن: از معاویه بن عمار روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پس از مرگ چه چیزی به مرده می رسد؟ فرمود: نماز و صدقه و حج به نیابت از او، به او می رسد.(2)

7. تنبیه الخاطر ورّام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی انسان به نیت مرده صدقه دهد، خداوند به جبرئیل امر می کند تا هفتاد هزار فرشته را به قبر او ببرد که در دست هر فرشته طبقی است که آن را به سوی قبر او می برند و می گویند: سلام بر تو ای دوست خدا، این هدیه فلانی پسر فلانی به تو است؛ و قبرش به درخشش در می آید و خداوند هزار شهر در بهشت به او می دهد و هزار حوری را به همسری او درمی آورد و هزار جامه به او می پوشاند و هزار حاجت او را برآورده می سازد.

از کتاب تنبیه الخاطر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مؤمن آیه الکرسی را بخواند و ثواب قرائت آن را برای اهل قبور قرار دهد، خداوند تعالی به ازای هر حرف، ملکی را برای او قرار می دهد که تا روز قیامت برای او تسبیح می گویند.

8. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که هفتاد بار بگوید:

یَا أَسْمَعَ السَّامِعِینَ وَ یَا أَبْصَرَ النَّاظِرِینَ وَ یَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِینَ وَ یَا أَحْکَمَ الْحَاکِمِین: ای شنواترین شنوایان و ای بیناترین بینندگان و ای سریع ترین حسابگران و ای بهترین داوران! من در دنیا و آخرت ضامن او خواهم بود که خداوند را به هنگام مرگ با خوشرویی ملاقات کند و به ازای هر کلمه، در بهشت به او خانه ای می دهند.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار بر من صلوات بفرستید؛ که صلوات بر من نوری است در قبر و نوری است در پل صراط و نوری است در بهشت.

1- . التهذيب 1 : 132
2- . المحاسن : 72

و امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در فریضه یا نافله ای سوره «ن» را بخواند، خداوند او را از فشار قبر در پناه می گیرد. و خداوند به حضرت موسی وحی فرمود که در تاریکی شب برای عبادت به پاخیز تا قبرت را بوستانی از بوستان های بهشت گردانم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قبور مردگانتان را زیارت کنید و به آنان سلام دهید که آنان مایه عبرت شمایند.

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که رکوع خویش را کامل به جای آورد، وحشت در قبرش بر او وارد نمی شود.

و از داود رقّی روایت شده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: اینکه انسان کنار قبر آشنا یا غیر آشنایش بایستد، آیا برای او هم منفعتی دارد؟ فرمود: آری، همانطور که با هدیه ای دل شما شاد می شود، این کار نیز باعث شادی او می شود.

ابن عباس گفت: کسی بر قبری چادر زد و نمیدانست که آنجا قبر است و سوره «تبارک الذی بیده الملک» را قرائت کرد، پس شنید کسی فریاد می زند که این سوره نجات بخش است. این سخن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نمود و حضرت فرمود: این سوره نجات بخش از عذاب قبر است.

9. مشکوه الانوار: از کتاب المحاسن، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اینکه چه کسی بیشترین حق را بر گردن انسان دارد، سؤال شد، حضرت پاسخ داد: پدر و مادرش.(1)

و امام باقر علیه السلام فرمود: مردی که نسبت به پدر و مادرش به وقت زنده بودنشان مهربان باشد، اگر برای آنان طلب آمرزش نکند، نامش در زمره نافرمانان نسبت به پدر و مادر نوشته می شود و مردی که به وقت زنده بودن پدر و مادر خویش نافرمانی آنان را کرده باشد و وقتی از دنیا رفتند برای آنان بسیار طلب آمرزش کند، نامش در زمره نیکورفتاران نوشته می شود.(2)

1- . مشكاه الانوار : 158
2- . مشكاه الانوار : 158

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که بخواهد خداوند سختی های مرگ را بر او تخفیف دهد، باید با نزدیکانش رابطه داشته باشد و نسبت به پدر و مادرش مهربان باشد؛ که اگر چنین باشد، خداوند سختی های مرگ را بر او آسان می کند و هیچ وقت در زندگیاش دچار فقر نمی شود.(1)

و از ایشان علیه السلام روایت شده که فرمود: از حق والدین بر فرزندشان این است که قرض آن ها را ادا کند و نذرهای آنان را برآورده کند و آنان را در معرض دشنام قرار ندهد. اگر چنین کند، نسبت به آن دو نیکوکار بوده است؛ هر چند در دوران زندگی آن دو، نافرمانیشان را کرده باشد. و اگر قرض آنان را ادا نکند و نذرشان را برآورده نسازد و آنان را در معرض دشنام قرار دهد، نافرمانی آنان را کرده است؛ هر چند که در دوران زندگی آن دو نسبت به آنان مهربان بوده باشد.(2)

مؤلف: روایات خواندن نماز و عبادات برای مرده، در کتاب نماز خواهد آمد و احادیث فضیلت زیارت مؤمن و آداب آن در کتاب مزار ذکر خواهد شد و ما تنها پاره ای از آن ها را در اینجا آوردیم تا این جلد از آن روایات خالی نباشد و اخبار اعمالی که موجب نجات از سختی های مرگ و قبر و هول و هراس روز قیامت می شود، به صورت پراکنده در چند باب آمده و بخشی از آن را ما در کتاب معاد آورده ایم.

1- . مشکاه الانوار : 162
2- . مشکاه الانوار : 162

باب پانزدهم : حمل مردگان و زیارت آنان

روایات:

1. کامل الزیارات: از امام صادق علیه السلام روایت شده است: وقتی حضرت نوح در کشتی بود، خداوند بزرگ و بلندمرتبه به او وحی کرد که هفت دور، دور کعبه طواف کند. همانطور که خداوند به او وحی کرده بود، حضرت نوح هفت دور دور خانه کعبه طواف کرد، سپس تا دو زانو در آب فرو رفت و تابوتی را بیرون آورد که استخوان های حضرت آدم علیه السلام در آن بود. تابوت را به درون کشتی برد و هر اندازه خداوند می خواست، دور خانه چرخید، سپس به دروازه کوفه وارد شد و در وسط مسجد کوفه قرار گرفت. در آنجا بود که خداوند به زمین فرمود: «ابلعی ماءک» {آبت را فرو بر.} پس زمین آب خود را در مسجد کوفه فرو برد، همانطور که آب، ابتدا از آن مسجد بیرون آمده بود؛ و جمعیتی که در کشتی همراه نوح بودند در آنجا متفرق شدند و حضرت نوح تابوت را برداشت و آن را در سرزمین غریّ - نجف - دفن فرمود.(1)

2. کافی: از علی بن سلیمان روایت شده که گفت: نامه ای به او نوشتم و در مورد کسی که در عرفات بمیرد سؤال کردم که آیا در عرفات دفن شود یا به حرم منتقل شود؟ کدام یک بهتر است؟ برایم نوشت: به حرم برده شود و در آنجا دفن شود، بهتر است.(2)

التهذیب: از سلیمان روایت شده است: به حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام نامه نوشتم و از او درباره کسی که در منی یا عرفات بمیرد سؤال کردم - که در مورد آن دچار تردید شده بودم - حضرت نظیر همین سخن را ذکر فرمود.(3)

3. دعائم الاسلام: از امام علی علیه السلام روایت شده که مردی را نزد او بردند که در رستاق(4) درگذشته بود و او را به کوفه منتقل کرده بودند. حضرت آنان را

1- . کامل الزیارات : 39 و 38
2- . کافی 4 : 543
3- . التهذیب 1 : 580

4- . رستاق معرّب رزداق است به معنی روستا و در منبع اضافه شده است که این روستا در یک فرسخی کوفه قرار داشت.

مجازات سختی کرد و فرمود: مردگان را در محل مردنشان دفن کنید و مانند یهودیان نکنید که مردگانشان را به بیت المقدس می برند.(1)

و فرمود: در جنگ احد، انصار خواستند کشته شدگان را به خانه هایشان منتقل کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا کسی فریاد زند: جسدها را در قتلگاهشان دفن کنید.(2)

قصص الانبیاء: نوشته راوندی، با سندش به صدوق از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی یعقوب علیه السلام از دنیا رفت، یوسف او را در تابوتی به سرزمین شام برد و او را در بیت المقدس دفن فرمود.

4. العیون و العلل و الخصال: از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: ماه از بنی اسرائیل پنهان شد، پس خداوند عزّوجلّ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که استخوان های یوسف علیه السلام را از مصر بیرون آور؛ و به آن حضرت وعده داد که اگر استخوان های یوسف را از مصر بیرون کند، ماه طلوع خواهد کرد. حضرت موسی علیه السلام نیز پرسید، آیا کسی هست که جای آن را بداند؟ گفته شد: در اینجا پیرزنی است که جای قبر او را می شناسد. حضرت کسی را به سوی او فرستاد و او پیرزنی زمین گیر و کور را آورد. حضرت به او فرمود: آیا محل قبر یوسف را می دانی؟ پیرزن گفت: آری. فرمود: مرا از آن آگاه کن. گفت: هرگز! مگر اینکه چهار چیز به من بدهی: پای مرا شفا دهی و جوانیام را به من باز گردانی و بینائیام را به من برگردانی و مرا در بهشت همراه خود سازی.

امام می فرماید: این درخواست برای حضرت موسی علیه السلام سنگین آمد، پس خداوند عزّوجلّ به او وحی کرد: ای موسی! آنچه می خواهد به او بده که تو هر چه بدهی از جانب من می دهی. حضرت چنین کرد و آن زن نیز قبر را به او نشان داد. او نیز جنازه یوسف را از کناره رود نیل در صندوقی مرمر بیرون آورد. وقتی آن

1- . دعائم الاسلام 1 : 238
2- 6. دعائم الاسلام 1 : 238

را بیرون آورد، ماه طلوع کرد. حضرت موسی جنازه را به شام برد؛ و برای همین است که اهل کتاب مردگانشان را به شام می برند.(1)

توضیح: ظاهر این است که خروج بنی اسرائیل از مصر و ورود آنان به دریا، موقوف به طلوع ماه بود و خداوند به موسی علیه السلام وحی کرده بود که ماه تنها در صورتی طلوع می کند که استخوان های یوسف بیرون آورده شود.

5. ارشاد القلوب: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که وقتی حضرت می خواست با خود خلوت کند، به اطراف نجف می آمد. روزی حضرت در جایی مشرف به نجف با خود خلوت کرده بود که به ناگاه دید مردی سوار بر شتر از سمت بیابان به آن سو می آید و جنازه ای در جلوی اوست وقتی حضرت علی علیه السلام را دید، به طرف او رفت تا اینکه نزد او رسید و سلام نمود. امام علیه السلام پاسخ سلامش را داد و فرمود: از کجا می آیی؟ عرض کرد: از یمن. فرمود: این جنازه ای که همراه توست چیست؟ گفت: جنازه پدرم است که آن را آورده ام تا در این سرزمین دفن کنم. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: برای چه در سرزمین خودتان دفنش نکردی؟ عرض کرد: خود وصیت کرده تا چنین کنم و گفته است: مردی در این سرزمین دفن می شود که قبایلی همچون ربیعه و مضر از او شفاعت می خواهند. حضرت فرمود: آیا این مرد را می شناسی؟ عرض کرد: نه. حضرت سه بار فرمود: به خدا سوگند آن مرد من هستم، او را دفن کن! پس برخاست و او را دفن کرد.

6. المصباح: گفت: نباید مرده از مکانی به مکانی دیگر برده شود، ولی اگر تا وقتی که دفن نشده به مشاهد برده شود، فضیلتی در آن خواهد بود و من جواز نقل میت را به برخی از مشاهد روایت کرده ام، ولی اولی بهتر است.(2)

7. النهایه شیخ: اگر میّت در مکانی دفن شود، جابجا کردن او از مکانش جایز نیست و روایتی هم برای جواز نقل او به برخی از مشاهد ائمه علیهم السلام وارد شده

1- . عیون الاخبار 1 : 259، علل الشرایع 1 : 280، الخصال 1 : 96

2- . مصباح الشيخ : 17

است که ما آن را از طریق مذاکره شنیده ایم و اصل چیزی است که پیش از این گفتیم.(1)

8. مجمع البیان: از امام باقر علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود: وقتی حضرت یعقوب از دنیا رفت، یوسف علیه السلام او را در تابوتی به سرزمین شام منتقل کرد و در بیت المقدس دفن نمود.(2)

توضیح: بدان که مشهور در بین اصحاب، کراهت نقل میت به غیر از مکان مرگ اوست، به غیر از مشاهد شریفه، بلکه محقق در المعتبر و علامه در التذکره و سایر افراد، اجماع علما را بر این موضوع نقل کرده اند و مشهور در بین آنان، جواز نقل به مشاهد و بلکه استحباب آن است. در المعتبر نیز گفته، این اعتقاد علمای ما به طور خاص است، و گفته است: اصحاب نیز از زمان امامان علیهم السلام تا کنون بر اساس آن عمل کرده اند و این بین آنان مشهور است و در مورد آن با هم مخالفتی ندارند.

در التذکره و الذکری، عمل امامیه و اجماع آنان بر این مورد نقل شده است و در الذکری به حدیث استخوان های یوسف استدلال کرده است و در التذکره گفته است: به این دلیل که وقتی موسی علیه السلام به حالت احتضار درآمد، از خداوند عزّوجلّ خواست تا مانند پرتاب سنگی او را به نزدیک سرزمین مقدس بفرستد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر آنجا بودم، قبر او را در کنار تپه شنی سرخ به شما نشان می دادم.

مفید در العزیّه گفته است: حدیثی رسیده مبنی بر اجازه در انتقال میّت به برخی از مشاهد خاندان رسول صلی الله علیه و آله، اگر میّت به آن وصیت کرده باشد. و صاحب کتاب الجامع گفته: اگر در عرفات بمیرد، بهتر است او را به حرم منتقل کنند.

سپس شهید - رحمه الله - گفته است: اگر مقبره ای باشد که مردمانی صالح یا شهیدانی در آن دفن شده باشند، بردن مرده به آنجا مستحبّ است تا برکت آن ها و

1- . النهایه : 10
2- . مجمع البیان 5 : 266

برکت زیارتشان به او برسد و اگر در مکه یا مدینه باشد، باید در قبرستان آن دو باشد. اما بهتر دانسته، شهید هر جا که به شهادت رسیده، در آنجا دفن شود، به سبب آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده مبنی بر اینکه کشتگان را در قتلگاهشان دفن کنید. سپس گفته: مستحب است خویشاوندان را در یک مقبره جمع کنند؛ زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان بن مظعون را دفن نمود، فرمود: هر کس که از خاندان او بمیرد، نزد او دفن کنید؛ و نیز به این دلیل که این کار برای زیارت آنان آسان تر است. ابتدا پدر دفن می شود و سپس هر کس که در رتبه بعد از او قرار دارد و پسران بر دختران مقدم هستند، پایان.

شهید ثانی - رحمه الله - نیز گفته است: واجب است که جواز نقل به مشاهد به این شرط مقید شود که اگر به خاطر دوری راه، بیم از هتک حرمت مرده نرود، و استواری این سخن پنهان نیست؛ زیرا این به معنی هتک حرمت مرده و زیان رساندن به مؤمنان است. بعلاوه آنچه از اصحاب نقل شده و آنچه در اخبار معتبر آمده، در مورد مسافت های نزدیک است که انتقال به آنها مستلزم هتک حرمت میت و زیان رساندن به مؤمنان نبوده است.

تمام این اخبار در مورد نقل پیش از دفن میت است، اما بعد از آن، بیشتر بر عدم جواز آن اعتقاد دارند و شیخ و عده ای، نقل آن را به مشاهد شریفه جایز دانسته اند و ابن ادریس گفته: نقل آن جایز نیست و این بدعتی در دین اسلام است، خواه انتقال به مشهد باشد یا غیر آن؛ و در التذکره، جواز را به برخی از علمای ما نسبت داده و ابن حمزه آن را مکروه دانسته و ابن جنید گفته است: تغییر مکان مردگان از سرزمین غصب شده و به علت مصلحتی که برای میّت اراده می شود، ایرادی ندارد.

این مسئله در نهایت اشکال است؛ زیرا سند برخی از روایات دال بر نقل، خوب نیست و در اصول معتبر ذکر نشده و برخی از آن ها بر جواز قبل از دفن و از مکان های نزدیک دلالت دارد و برخی نیز حکایتی است از آنچه در آئین پیشین واقع شده و استدلال به تقریر، دشوار است؛ زیرا نامعلوم است و اینکه تبرک به مجاورت مشاهد امری مطلوب است، با آن معارض است و روایات بسیاری در فضیلت دفن در مشاهد وارد شده است؛ به ویژه در نجف و حائر امام حسین علیه السلام - که بر آنان

که به آن دو شرافت دادهاند، درود و سلام باد - و عمده در تحریم نبش، اجماع است و اثبات آن در اینجا، به خاطر اعتقاد عده ای از اصحاب به جواز مشکل است و خداوند به حقایق احکام داناست و از فضل حضرت حق سبحانه تمنا داریم که جان ما را تنها در آن اماکن مقدسه بگیرد تا کار برای کسی که مسئولیت کار ما را بر عهده دارد دشوار نشود و خداوند صاحب توفیق است.

9. ارشاد المفید: از زیاد مخارقی روایت شده که گفت: امام حسن علیه السلام به هنگام وفات، امام حسین علیه السلام را خواست و به او فرمود: ای برادرم ! من از تو جدا می شوم و به پروردگارم ملحق می شوم. وقتی از دنیا رفتم پلک هایم را ببند، (یا مرا بپوشان)؛ و مرا غسل ده و کفن کن و مرا بر تابوتم بگذار و نزد قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید میثاق کنم، سپس مرا نزد قبر جده ام فاطمه ببر و مرا در آنجا دفن کن.(1)

توضیح: مؤلف: این مضمون در اخبار بسیاری روایت شده که در باب شهادت امام حسن علیه السلام گذشت و بر استحباب دفن میت در نزدیکی قبور مقدسه و زیارت آنان اشاره دارد، چنانچه در مورد مشاهد مقدسه شایع است و نیز بر استحباب دفن در نزدیکی خویشاوندان و صالحان و مقدسین دلالت دارد و شاهد آن، دفن سه تن از ائمه بعد از آن حضرت در کنار اوست که درود خداوند بر جملگی آنان باد و در صحاح آمده: «نَحب» به معنای نذر و مدت و وقت است، گفته می شود: «قضی فلان نَحبَه»: وقتی وفات یابد.

باب شانزدهم : تسلیت گفتن و عزاداری و آداب و احکام آن

روایات:

1- . ارشاد المفید : 174

1. العلل: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: برای صاحب مصیبت شایسته است که ردا نپوشد و پیراهن بر تن داشته باشد تا شناخته شود و برای همسایگان او نیز سزاوار است سه روز از طرف او اطعام دهند.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ملعون است کسی که ردای خود را در مصیبت دیگری زمین بگذارد.(1)

توضیح: ظاهر روایت، استحباب زمین گذاشتن ردا برای صاحب مصیبت است و ظاهر، رجوع در این کار به عرف است و احتمال دارد که بنای آن بر شدت تأثر و دردمندی یا ارتباط و اختلاط باشد، نه خویشاوندی؛ و اول اظهر است و از آن چنین به نظر می رسد که مراد از ردا، جامه متعارفی است که مردم غالباً بر روی لباس می پوشند،(2) تا زمین گذاشتن آن نشانی برای تمایز باشد و از این تعلیل انواع تمایزهای غیر از این را فهمیده اند، به خصوص در وقت هایی که زمین گذاشتن ردا برای تمایز، شایسته نیست؛ و ظاهر خبر مرسل، حرام دانستن زمین گذاشتن ردا برای غیر از صاحب مصیبت است، همانطور که ابن حمزه بدان معتقد است و اثبات حرام بودن با چنین روایتی دشوار است و احوط ترک آن است، و در باب تشییع در مورد آن صحبت شد.

و اما در مورد استحباب فرستادن سه روز غذا برای صاحب مصیبت، اختلاف نظری بین اصحاب وجود ندارد و این مورد به استحباب گرفتن سه روز مجلس عزا، بلکه بر استحباب سر زدن به صاحبان عزا و تسلی دادن به آن ها در این سه روز نیز اشاره دارد؛ چرا که اطعام از طرف صاحب عزا، بر گردآمدن مردم برای مصیبت اشاره دارد.

در الذکری پس از ذکر برخی از احکام عزاداری گفته است: و به طور کلی حدی برای زمان آن به دلیل عمل به عموم وجود ندارد. آری، اگر عزاداری به تجدید اندوهی فراموش شده منجر شود، ترک آن اولی است و می توان به عزاداری سه روزه قائل شد، بنا به نقل قول صدوق از امام باقر علیه السلام مبنی بر اینکه از روزی که

1- . علل الشرایع 1 : 289

2- . در این مورد مراجعه شود به باب تشییع ج1 ص 269-271

میت از دنیا رفته، سه روز برای میت عزاداری کنند. و صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه سلام الله علیها دستور داد که برای تسلیت نزد اسماء بنت عمیس - همسر جعفر بن ابی طالب - و سایر زنانش برود و برای ایشان سه روز غذا تهیه کند و این سنّت طعام فرستادن جریان پیدا کرد. و امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس نباید بیش از سه روز عزا بگیرد، مگر زن در عزای شوهرش تا اینکه عده اش به سر آید. - گوید: - و امام باقر علیه السلام وصیت فرمود که هشتصد درهم برای عزاداری او مصرف کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را سنت می دانست؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا برای خاندان جعفر اطعام دهند و در تمام این ها اشاره ای است به آن؛ و شیخ ابو الصلاح گفته است: سه روز تسلیت گفتن به خانواده میت و بردن غذا برای آن ها سنت است.

شیخ در المبسوط، اجماع را بر کراهت نشستن یک یا دو یا سه روز برای عزاداری نقل کرده است و ابن ادریس با این دلیل آن را رد کرده که این کار باعث تجمع و دید و بازدید می شود. محقق نیز با این دلیل از او حمایت کرده که هیچ یک از صحابه و امامان، نشستن را برای این منظور نقل نکرده اند، پس در پیش گرفتن آن با سنت پیشین مخالف است ولی به مرتبه حرام دانستن نمی رسد.

مؤلف: اخبار مذکور، اشعار به آن دارد و شهادت اثبات مقدم است، مگر اینکه گفته شود: از عمل عزاداری، نشستن برای قبول تسلیت لازم نمیآید، بلکه این کار محدود به توجه به امور خاندان میت به خاطر اشتغال آنان به غم و اندوهشان است، ولی زبان و عرف، خلاف آن را شهادت میدهند. جوهری گفته: در عزاداری، زنان جمع می شوند، گفته: در نزد عامه به معنای مصیبت است و دیگران گفته اند: ماتم مجلس نوحهگری است و این دو، دالّ بر اجتماع هستند. پایان.

2. العلل: از هشام بن سالم روایت شده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می شود که ما در مورد [مصیبت] فرزندانمان چیزی را می یابیم که آنان در مورد ما نمی یابند؟ فرمود: زیرا آنان جزئی از شما هستند و شما جزء آنان نیستید.(1)

توضیح: ممکن است دلیل آفریده شدن آنان از اجزای بدن پدران، دخالتی در آن داشته باشد و اینکه مراد این باشد که شما با مشقتی بسیار آنان را تربیت کردید و در کودکی با آنان انس گرفتید، به همین دلیل است که شما بیشتر بر مرگشان اندوهگین می شوید تا آنان بر مرگ شما؛ یا اینکه شما آنان را به دست آوردید تا از آنان سودی به دست آورید؛ از این رو به خاطر از دست رفتنشان غمگین می شوید و اوّلی اظهر است.

3. قرب الاسناد: از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به مصیبتی دچار شود، باید مصیبت مرا یاد کند؛ چرا که این مصیبت بزرگترین مصیبت ها است.(2)

مسکن الفؤاد: از ابن عباس مانند آن روایت شده است.(3)

توضیح: شاید علت این باشد که همانطور که تجربه نشان داده است، یاد کردن مصیبت های بزرگ، مصیبت های کوچک را آسان می کند.

4. قرب الاسناد: از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی کمک را به قدر احتیاج نازل می فرماید و صبر را به اندازه سختی مصیبت می دهد.(4)

5. مجالس صدوق: از عنبسه عابد روایت شده که گفت: وقتی اسماعیل بن جعفر بن محمد درگذشت و جنازه او را به خاک سپردیم، امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام نشست و ما نیز گرد او نشستیم و حضرت سر به زیر انداخته بود، سپس

1- . علل الشرایع 1 : 97

2- . قرب الاسناد : 62 چاپ نجف، ص 45 چاپ سنگی و اسناد از حسن بن ظریف از حسین بن علوان از جعفر بن محمد از پدرش علیهم السلام است.
3- . مسکن الفؤاد : 77
4- . قرب الاسناد : 74 چاپ نجف

سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا سرای جدایی و سرای سختی و پیچیدگی است، نه سرای استقرار. با اینکه جدایی انیس، سوزشی است که خاموش نگردد و دلگدازی است بی برگشت، و مردم در خوب عزا داشتن و درست اندیشه کردن بر هم برتری دارند. هر کس داغ برادر نبیند، برادرش داغ او بیند و هر کس فرزندش پیش مرگش نشود، خود پیش مرگ وی می شود.

سپس حضرت علیه السلام به این شعر ابی خراش هذلی مثل زد که در مرثیه برادرش سروده:

- گمان مبر که عهدش از یاد برده ام لیک صبر من نیک است ای اُمام.(1)

توضیح: فیروزآبادی گفته است: «لواه» یعنی آن را پیچید و تا کرد، پس «التوی و تلوّی عن الامر» یعنی: بر او سخت آمد، مثل «التوی و فلاناً علی فلانٍ» یعنی او را بر دیگری ترجیح داد و «تلوّی» یعنی پیچید و خم شد، مثل «التوی و التوی البقل» یعنی سبزی پژمرده شد و «التوی به» یعنی ذهب [از بین رفت] و «التوی بما فی الاناء» یعنی به خود اختصاص داد و بر دیگری غلبه یافت و «التوی به العقاب» یعنی آن را بالا برد و «بهم الدهر»یعنی آنان را نابود کرد و «بکلامه» یعنی از طرف خودش با او مخالفت کرد، پایان. بیشتر این معانی با موضوع متناسب هستند، همانطور که پوشیده نیست. یعنی سرای فانی و چرخیدن به سرای آخرت و سرای ترجیح دادن {خود بر دیگران} و استبداد و نابودی و هلاک و برای مصیبت ها در هم پیچیده می شود و نه سرای استقرار یعنی اعتدال و استقامت یا دست یافتن بر مطلوب. و «لوعه» یعنی سوز دل و «ثکل» با ضمه یعنی مرگ و نیستی و از دست دادن محبوب یا فرزند و ثکله بر وزن فرح است و «اُمام» با ضمه، مرخّم امامه است که نام زنی است.

6. مجالس صدوق و العیون: از حضرت موسی بن جعفر روایت شده که فرمود: امام صادق علیه السلام مردی را دید که برای فرزندش بسیار ناله و زاری می کرد، به وی فرمود: ای فلانی! برای مصیبت کوچک ناله می کنی و از مصیبت بزرگ غافل

1- . امالی صدوق : 144 و آن را در اکمال الدین 1 : 163 نیز روایت کرده است. مؤلف علامه نیز در تاریخ الامام الصادق ج47 ص245 از این نسخه آن را بیرون آورده است.

شده ای. اگر برای آنچه فرزندت به سوی آن رفت آماده بودی، زاریات بر او شدت نمی یافت، چه، مصیبت تو با ترک آمادگی برای آن، بزرگتر از مصیبت فرزند توست.(1)

7. خصال: از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز همواره در امت من تا روز قیامت خواهد بود: فخرفروشی به خاندان، و طعنه زدن در نسب ها، و باران خواستن به وسیله ستارگان، و نوحه خوانی. اگر زن نوحه گر پیش از مرگش توبه نکند، در روز قیامت در حالی برمی خیزد که پیراهنی از قطران و زرهی از گری بر بدن دارد.(2)

توضیح: در قاموس آمده: «سربال» با کسره به معنای پیراهن یا زره است یا هر لباسی که بپوشند، پایان. «قطران» آنچه از درخت ابهل جاری می شود و آن را می پزند و به بدن شتری که به گری مبتلا شده می مالند و با سوزش و شدتش گری را می سوزاند و سیاه رنگ و بد بوست و آتش در آن به سرعت شعله ور می شود. آن را بر پوست دوزخیان می مالند تا جائی که همچون روکشی بر بدنشان کشیده می شود؛ همچون پیراهن، بدین منظور که گزش قطران بر بدنشان جمع شود و از رنگ آن و بوی بد آن، به علاوه جریان یافتن آتش در زیر پوست هایشان به وحشت درآیند. و یعقوب آیه را «من قطر آن»(3) را چنین قرائت کرده است. قطر سرب [مس] یا مس زرد مذاب است و «آنی» یعنی حرارتش تمام شده و می توان آن را در اینجا نیز به این صورت خواند.

8. الخصال: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در کنار مردگان، خانواده خویش را به سخن نیک امر کنید؛ چرا که حضرت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله، وقتی پدر

1- . امالی صدوق : 215، عیون الاخبار 2 : 5
2- . خصال 1 : 107
3- . ابراهیم / 50، طبرسی گفته است: زید به نقل از یعقوب آیه «من قطر آن» را چنین تفسیر کرده که از دو کلمه تنوین دار تشکیل شده و این قرائت ابو هریره و ابن عباس و سعید بن جبیر و کلبی و قتاده و عیسی

همدانی و ربیع است و سایر قراء آن را قطران خوانده اند. فیروزآبادی نیز گفته: القطران با فتحه و کسره مانند ظربان، عصاره ابهل و ارز و چیزهایی از این قبیل است.

بزرگوارش درگذشت و دختران بنی هاشم به یاری حضرت فاطمه شتافتند، فرمود: شمردن را رها کنید. شما را به دعا سفارش می کنم.(1)

توضیح: شاید حضرت زهرا علیها السلام در واقع برای آموزش دادن، از شمردن فضائل پیامبر منع فرموده؛ وگرنه ذکر فضائل حضرت رسول صلی الله علیه و آله، درست و از بزرگترین طاعات بود و غرض حضرت زهرا علیها السلام این بوده که امثال آن [فضایل] را در مورد مردگانتان یاد نکنید؛ زیرا معمولاً مشتمل بر دروغ است و با طلب آمرزش و دعا، هر چند فضائل آنان واقعی باشد، به مرده سود بیشتری می رسد. و مراد از قول حسن - سخن نیک - این است که ذکر ستودگی های مرده را با دروغ درنیامیزند، یا اینکه ذکر و دعا بگویند و مطلقاً ذکر مدایح را رها کنند، مگر اینکه غرض شرعی ای داشته باشند.

9. العیون: از امام جواد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان عروج یافتم، زنی را با هیبت سگ دیدم، در حالی که آتش از پشت او وارد و از دهانش خارج می گردید و فرشتگان با گرزهایی از آتش بر سر و بدن او می زدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره او سؤال کرد، گفته شد: او زنی آرایشگر، آوازه خوان و حسود بود.(2)

توضیح: «قینه»، کنیز آوازه خوان یا اعم از آن است که فیروزآبادی آن را ذکر کرده است.

10. مجالس ابن طوسی: از عایشه روایت شده که گفت: وقتی ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله گریست تا اینکه اشک ها بر محاسن حضرت روان شد، به حضرت گفته شد: ای رسول خدا، تو ما را از گریستن باز می داری و خود می گریی؟ فرمود: این گریه نیست، بلکه رحمت است و کسی که رحم نورزد، مورد رحمت قرار نمی گیرد.(3)

1- . الخصال 2 : 159
2- . عیون الاخبار 2 : 11 و 10
3- . امالی طوسی 1 : 398

11. معانی الاخبار: از عمرو بن ابی مقدام روایت شده که شنیدم، امام باقر علیه السلام در مورد این آیه «وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ»،(1) {و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند.} می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: وقتی من از دنیا رفتم، به خاطر من چهرهات را مخراش و گیسوانت را پریشان نکن و با شیون صدایت را برایم بلند نکن و برایم مجالس سوگواری و نوحه گری به پا نکن. آنگاه فرمود: این است کار نیکی که خداوند در کتابش ذکر فرمود است: «وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ»، {و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند.}(2)

توضیح: طبرسی - قدس سره - گفته است: «وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ» تمام چیزهایی است که زنان را بدان امر فرموده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها به معروف امر می فرماید و معروف نقیض منکر است و تمام چیزهایی است که عقل و گوش بر وجوب یا استحباب آن اشاره دارد و گفته شده: نهی از نوحه گری و پاره کردن لباس و کندن گیسوان و چاک کردن گریبان و خراشیدن صورت و خواندن با داد و فریاد از نظر دو مقاتل و کلبی، به معنای امر به معروف است و اصل این است که معروف شامل هر نوع نیکی و تقوا و کاری است که مطابق طاعت خدای متعال باشد، پایان.(3)

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است: این آیه در روز فتح مکه نازل شد و شأن نزولش این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و تا نماز ظهر و عصر، از مردان پیمان گرفت. سپس نشست تا از زنان بیعت بگیرد و قدحی آب برداشت و دستش را در آن فرو برد، سپس به زنان فرمود: هر کس می خواهد بیعت کند، دستش را در قدح فرو برد؛ که من با زنان دست نمی دهم، سپس شروط بیعت را که خداوند بر آنان نازل فرموده بود، برای آنان خواند و فرمود: «عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنینَ وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لا یَأْتینَ بِبُهْتانٍ

1- . ممتحنه / 12
2- . معانی الاخبار : 390
3- . مجمع البیان 10 : 276

يَفْتَرينَهُ بَيْنَ أَيْديهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا يَعْصينَکَ فی مَعْرُوفٍ فَبايِعْهُن»،(1) {با این شرط با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و بچه های حرامزاده ای را که پس انداخته اند با بُهتان [و حیله] به شوهر نبندند، و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن.}

در این حین ام حکیم دختر حارث بن عبدالمطلب برخاست و فرمود: یا رسول الله! چیست آن معروفی که خداوند ما را بدان امر فرموده تا در مورد آن نافرمانی تو را نکنیم؟ فرمود: این است که صورتتان را نخراشید و به گونه سیلی نزنید و مویتان را نکنید و گریبان چاک نکنید و جامه سیاه بر تن نکنید و فریاد واویلا و شیون سر ندهید و کنار قبر نمانید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس این شروط با آنان بیعت نمود، پایان.(2)

بعید نیست که ذکر این امور به عنوان مثال باشد، یا برای بیان موارد مهمتر بر حسب حال آنان؛ به خاطر آنچه از عبدالله بن سنان روایت شده که از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند عزّوجلّ «وَ لا يَعْصينَکَ فی مَعْرُوفٍ» پرسیدم، حضرت فرمود: منظور چیزی است که خداوند بر آنان واجب کرده، از نماز و زکات و آنچه از خیر که به آنان دستور داده است.(3)

در القاموس آمده است: «خمش وجهه یخمشه و یخمشه»: صورتش را خراشید و سیلی زد و بر آن زد و عضوی از آن را برید و در النهایه آمده: «الویل» یعنی: حزن و نابودی و رنج از عذاب و هر که در ورطه نابودی بیفتد فریاد واویلا بر می آورد و معنی فریاد از آن این است: ای وای من و ای اندوه و عذاب من! حاضر باش که اینک وقت و زمان توست.

12. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی این آیه نازل شد: «لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ

1- . ممتحنه / 12
2- . تفسیر قمی : 676

3- . تفسیر قمی : 677

عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنِين»،(1) {و به آنچه ما دسته هایی از آنان [کافران] را بدان برخوردار ساخته ایم چشم مدوز، و بر ایشان اندوه مخور، و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر.} رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بر مصیبت خداوند صبر پیشه نکند، جانش در دنیا دچار حسرت هایی می شود؛ و هر که چشمش را به دست دیگری بدوزد، اندوهش بسیار می شود و خشمش فرو نمی نشیند؛ و هر کس فکر کند که خداوند بر او نعمتی ندارد مگر در خوراک یا پوشاک، عملش کوتاه گردد و عذاب به او نزدیک می شود؛ و هر که با اندوه در دنیا صبح کند؛ بر خدا خشمناک می گردد؛ و هر کس از مصیبتی که بر او فرود آمده شکایت کند، در واقع از پروردگار خود شکایت می کند؛ و هر کس از این امت که قرآن را قرائت می کردند، در آتش وارد شود، در زمره کسانی خواهد بود که آیات خداوند را به سخره می گرفتند؛ و کسی که نزد فرد توانگری برود و در طلب آنچه در اختیار اوست در برابر او فروتنی کند، دو سوم دینش رفته است، سپس فرمود: و عجله نکن؛ نه هر انسانی از انسانی دیگر سودی به دست بیاورد و او را بزرگ داشته و احترام کند، چرا که گاهی این برای او لازم است، ولی کسی داخل این حکم می شود که چنان می نماید که با فروتنیاش قصد دارد آنچه را نزد خداست به دست آورد، در حالی که می خواهد برای به دست آوردن دارائیاش، او را بفریبد.(2)

توضیح: در النهایه گفته است: در حدیث «من لم یتعز بعزاء الله فلیس منا» گفته شده که منظور از «تعزّی» تأسی و شکیبایی به هنگام مصیبت است و اینکه بگوید «ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم.» همانطور که خدای تعالی بدان دستور داده و سخنش «بعزاء الله» به معنای: «بتعزیه الله إیّاه» [آرامش دادن خداوند به او] است و اسم جایگزین مصدر شده است. سخن حضرت علیه السلام «و لا تعجل» یعنی به این حکمی که برایت ذکر کردم شتاب مکن که حکم آن را برای هر کسی که در برابر توانگری فروتنی می کند، جاری سازی و تصور کنی که او نیز چنین است که اگر فردی سود و لطفی از دیگری دریافت کند و او را بزرگ دارد و مورد احترام قرار

1- . حجر / 88
2- . تفسیر قمی : 356

دهد تا حق نعمت را به جای آورد، این امر - یعنی آنچه مبنی بر از دست رفتن دو سوم دینش ذکر کردم - در مورد او جاری نمیشود. «له» یعنی برای آن کار و «علیه» یعنی بر آن احترام گذارنده و احتمال دارد که در کلام تقدیری باشد، یعنی تقدیری در آن وارد شده باشد و سخنش «فقد یجب» تعلیل آن است و ضمیر «له» به موقّر به عنوان اسم مفعول باز می گردد.

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله «ولکن یریه» یعنی کسی داخل این حکم می شود که به دیگران چنین نشان دهد که قصد او از فروتنی، اجر اخروی است، در حالی که غرض او، فریب آن طرف و به چنگ آوردن اموال اوست و این کار است که باعث از دست رفتن دو سوم دین او می شود. و جوهری گفته «ختله و خاتله» یعنی او را فریب داده است.

13. الخصال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: سه نفر هستند که نمی دانم کدام یک جرمشان بیشتر است: کسی که در مصیبت دیگری بدون ردا پشت سر جنازه راه می رود، یا کسی که به هنگام مصیبت دستش را بر رانش می زند، یا کسی که می گوید: با او مدارا کنید و به او رحمت فرستید، خدا به شما رحم کند؟ !(1)

14. از الخصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام آمده: ای علی! رفتن به نماز جمعه و جماعت و عیادت مریض و تشییع جنازه بر عهده زنان نیست و نباید کنار قبر بایستند... ادامه حدیث. (2)

15. قرب الاسناد: از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به مصیبت دیده ای تسلی دهد مانند اجر او را خواهد داشت، بی آنکه از اجر مصیبت دیده چیزی کم شود.(3)

ثواب الاعمال: از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام نظیر همین حدیث آمده است.(4)

1- . الخصال 1 : 90

2- . الخصال 1 : 97
3- . قرب الاسناد : 27 چاپ سنگی
4- . ثواب الاعمال : 180

16. فقه الرضا علیه السلام: بر حذر باش از اینکه بگویی: با او مدارا کنید و به او رحمت فرستید، یا اینکه بر رانت بکوبی؛ چرا که این کار اجر تو را به هنگام مصیبت باطل می کند.(1)

و حضرت علیه السلام بعد از ذکر سنن دفن فرمود: و صاحب عزا را تسلیت ده؛ زیرا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده اند: کسی که به برادر مؤمن خویش تسلیت دهد، در موقف قیامت به او لباس زینتی پوشانده می شود.(2)

و سنت در مورد اهل مصیبت این است که برای مدت سه روز برای آنان غذا تهیه کنند؛ زیرا آنان گرفتار مصیبت هستند.(3) و اگر عزادار یتیم باشد، دستت را بر سرش بکش؛ زیرا از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند: کسی که از روی مهر و رحمت دستش را بر سر یتیمی بکشد، به ازای هر تار مویی که دستش بر آن کشیده شده، خداوند حسنه ای را برای او می نویسد.(4) و اگر دیدی گریه می کند، با مهر و مدارا او را ساکت کن؛ چرا که از حضرت عالم علیه السلام [امام موسی کاظم] روایت شده است: چون یتیم بگرید، عرش برای او به لرزه درمی آید و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: کیست آن کسی که بنده مرا که در کودکی پدر و مادر او را گرفتم گریانده است؟ سوگند به عزت و شکوه و رفعت جایگاهم، که هر بنده مؤمنی گریه او را فرو نشاند، بی تردید بهشت را بر او واجب می گردانم.(5)

17. ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت مرد فرزند مرده ای را تسلیت داده و به او فرمودند: خدا برای پسرت بهتر از توست و ثواب خداوند برای تو بهتر از اوست. وقتی خبر بی تابی آن مرد دوباره به امام رسید، حضرت بار دیگر به سراغ او آمدند و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز رحلت فرمود، چرا از رحلت آن جناب سرمشق نمی گیری؟ عرض کرد: فرزندم

1- . فقه الرضا : 17
2- . فقه الرضا : 18
3- . فقه الرضا : 18
4- . فقه الرضا : 18

5- . فقه الرضا : 18

نوجوان بود. حضرت فرمود: سه خصلت پیش روی اوست: شهادت به اینکه معبودی جز خدای یگانه نیست، و رحمت خداوند، و شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله. ان شاء الله یکی از این ها را از دست نخواهد داد. (1)

توضیح: «بابن له» یعنی به سبب از دست دادن پسرش. فرمایش امام علیه السلام: «الله خیر لإبنک منک»، می گویم: به این دلیل که اندوه بر اولاد به خاطر گمان دو امر باطل است: یکی اینکه در صورت وجود فرزند، از پدر سودی به او می رسد؛ یا اینکه این جهان از جهان آخرت برای او بهتر است و زندگی برای او بهتر از مرگ است، از این رو حضرت علیه السلام این گمان را با این دلیل از بین برده که خداوند سبحان و رحمت او برای فرزند تو از آن بهتر است و از سودی که گمان می شود در صورت زنده بودن به او می رسد، و مرگ با وجود رحمت خداوند بهتر است از زندگی؛ و دومین مورد که گمان می کند انتظار به دست آوردن منفعت از او در صورت زنده بودن او یا انس گرفتن با اوست، که حضرت علیه السلام آن را نیز با این دلیل باطل کرده که ثوابی که خداوند تعالی با از دست رفتن او به جای آن سودی که انتظار داشتی به تو می دهد، برای تو بهتر است از هر سودی که گمان آن را برده یا در صورت زنده بودنش برآورده کرده ای.

از سخنش «فعاد إلیه» استحباب تکرار تسلیت در صورت بقای بی تابی برداشت می شود. فرمایش حضرت علیه السلام: «فما لک به اُسوه»: در قاموس گفته است: «الإسوه» و یا با ضمه به معنای «قُدوه» - رهبر- است و آنچه محزون بدان تسلی می جوید و جمع آن إسی است و با ضمه هم می آید و «أسّاه تأسیةً» یعنی «عزّاه و تعزّی»: تسلی داد و در النهایه آمده: الأسوه با کسره همزه و ضمه آن به معنای قدوه است، وقتی آن را فهمیدی، بدان که کلام محتمل بر دو وجه است:

اول اینکه مراد از اسوه، قدوه باشد؛ به این معنی که تو در مورد مرگ به او تأسی بجویی و تو چاره ای جز تأسی به او نداری، پس برای چه چیزی بی تابی می کنی در حالی که بعد از مرگ با پسرت گرد هم می آیی؟ و حاصل اینکه اگر قرار

1- . ثواب الاعمال : 180

بود کسی در این دنیا باقی بماند، این بقاء به برترین مخلوقات تعلق داشت؛ پس وقتی او در دنیا جاودانه نشده، تو چطور به بقاء امیدواری و با وجود یقینی بودن مرگ، دیگر بی تابی برای آنچه ذکر شد شایسته نیست؛ یا اینکه شایسته است با علمی که به مرگ داری، احوال خویش را اصلاح نمایی و بر از دست رفتن دیگری اندوهگین نشوی.

دوم اینکه مراد از اسوه، چیزی باشد که فرد محزون بدان تأسی می جوید؛ یعنی شایسته است به واسطه پیامبر و به خاطر مصیبت او، این حقیقت برای تو حاصل شود و یاد کردن آن، تأسی و تسلی برای هر مصیبت باشد؛ زیرا مصیبت حضرت از بزرگترین مصیبت هاست و یاد کردن مصیبت های بزرگ، تحمل مصیبت های کوچک را آسان می کند، چنانچه گذشت. و گفته شده که مقصود حضرت آن بوده که تو اهل تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله هستی، پس شایسته است که مصیبت تو به خاطر از دست دادن او بزرگتر باشد؛ و آنچه ما ذکر کردیم اظهر است.

سخنش: «إنه کان مراهقاً» در برخی نسخ «مرهقاً» آمده، چنانچه در کافی چنین است، این کلمه اسم مفعول از باب تفعیل است، یا از اسم مفعول یا فاعل از باب افعال. در النهایه گفته است: «الرهق» یعنی «السفه»، (بدخویی یا سبک مغزی) و «غشیان المحارم»، (انجام پنهانی کارهای حرام) و در همین ریشه گفته شده، فلانی مرهق است، یعنی متهم به بدی و بدخویی است و گفته می شود، مرهق یعنی صاحب رهق (گنهکار یا سبک مغز) و در القاموس آمده است: «الرَّهق» با حروف متحرک یعنی «السفه» (سبک مغزی) و «النوک» (نادانی) و «الخفه» (سبکی) و «رکوب الشر» (ارتکاب بدی] و ستم و انجام پنهانی کارهای حرام، و مرهق مانند مُکرِم، به معنی کسی است که به سن بلوغ رسیده و و بر وزن مُعَظَّم، یعنی کسی که به رهق (سبک مغزی یا گناه) توصیف شده، یا کسی که به او گمان بد می رود، پایان.

مراد این است که اندوه من به خاطر از دست رفتن او نیست، بلکه به این دلیل است که او کارهای حرام پنهانی انجام می داد و می ترسم که او عذاب شود. حضرت علیه السلام نیز با ذکر راه های نجات و اسباب امیدواری، او را تسلی داد. اما بر اساس نسخه مراهق (نوجوان) گفته اند: «راهَقَ الغلامُ» یعنی به سن بلوغ نزدیک شد.

یا لفظ مراهق را مجازاً به نوجوان اطلاق کرده، یا چنین تصور کرده که مراهق نیز عذاب می شود و نتیجه اینکه او از حد بچگی خارج شده و می ترسم او را به خاطر اعمالش مؤاخذه کنند و اولی درستتر است.

18. مجالس الشیخ: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: وقتی جعفر بن ابی طالب علیه السلام از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه سلام الله علیها دستور داد که برای اسماء بنت عمیس غذایی حاضر کند و نزد او و زنان همراه او ببرد. پس این کار سنت شد که به خانواده مرده، سه روز طعام دهند.(1)

19. المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از روزی که مرده از دنیا رفته، سه روز برای عزاداری مرده غذا می دهند.(2)

20. از المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شایسته است که صاحب جنازه ردائش را بیندازد تا او را بشناسند، و بهتر است همسایگانش سه روز به او طعام دهند.(3)

21. از المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی جعفر بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام امر فرمود تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا فراهم کند و سه روز نزد او بیاید و به او تسلی دهد و این کار سنت شد که سه روز به صاحبان مصیبت طعام دهند.(4)

22. از المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی جعفر بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر

1- . امالی طوسی 2 : 272
2- . المحاسن : 419
3- . المحاسن : 419
4- . المحاسن : 419

فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام سه روز به خانه اسماء بنت عمیس و زنانش برود و سه روز در آنجا بماند و برایش غذا آماده کند.(1)

23. از المحاسن: از عباس بن موسی بن جعفر روایت شده که فرمود: از پدرم علیه السلام درباره مجلس عزاداری سؤال کردم، فرمود: وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، به خانه اسماء بنت عمیس زن جعفر رفت و فرمود: پسرانم کجا هستند؟ آنان را فراخواند، سه تن بودند: عبدالله، عون و محمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سرهای آنان دست نوازش کشید. اسماء عرض کرد: تو چنان بر سر آنان دست می کشی که گویی آنان یتیمند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از عقل او به شگفت آمد و فرمود: ای اسماء! آیا نمی دانی که جعفر رضوان الله علیه شهید شده است؟ زن گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرمود: گریه نکن! چرا که فرستاده خدا(2) به من خبر داد که او در بهشت دو بال از یاقوت سرخ دارد. اسماء عرض کرد: ای رسول خدا، اگر تمام مردم جمع شوند و آنان را از فضل و برتری جعفر آگاه کنی، فضل او فراموش نمی شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از عقل او به شگفت آمد، سپس فرمود: غذایی را برای خانواده جعفر بفرستید، و این کار سنت شد.(3)

و از المحاسن: از مرازم روایت شده که شنیدم امام صادق علیه السلام مثل این روایت را با اندکی تغییر ذکر فرمود، که در احوال او - رضی الله عنه - ذکر آن گذشته است.(4)

24. از المحاسن: از عمر بن علی بن حسین روایت شده که گفت: وقتی حضرت حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم جامه سیاه و

1- . المحاسن : 419
2- . در منبع آمده: جبرئیل.
3- . المحاسن : 420، ر.ک: ج 21 باب غزوه مؤته
4- . المحاسن : 420، ر.ک: ج 21 باب غزوه مؤته

خشن بر تن کردند و نه از گرما شکایت می کردند و نه از سرما، و علی بن حسین علیه السلام غذای عزاداری آنان را فراهم می فرمود.(1)

توضیح: «المسوح» با ضمه، جمع مسح با کسره است و به معنای رواندار (پلاس) است و «کنّ لا یشکین» یعنی شکایتی نمی کردند و به خاطر شدت مصیبت، به گرما و سرما اهمیتی نمی دادند.

25. اکمال الدین: از حسین بن زید روایت شده است: یکی از دختران امام صادق علیه السلام از دنیا رفت و حضرت یک سال برای او گریه و زاری نمودند. سپس یک فرزند دیگرشان درگذشت و حضرت یک سال برای او سوگواری نمودند. پس از آن اسماعیل درگذشت و حضرت بر او بسیار بی تابی کرد و پس از آن شیون و زاری را متوقف نمود. به امام صادق علیه السلام عرض شد: آیا در خانه ات سوگواری و نوحه خوانی می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: وقتی حمزه از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمویم حمزه، گریه کن نداشت.(2)

26. مسکن الفؤاد نوشته شهید ثانی: آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام برای پدرش نوحه خوانی کرد؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز دستور داده بود که برای حمزه نوحه سرایی کنند.(3)

از مسکن الفؤاد: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که مصیبتی برایش بزرگ شود، باید مصیبت مرا یاد کند؛ که در این صورت این مصیبت بر او آسان می گردد.(4)

از مسکن الفؤاد: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرت در بستر بیماری به هنگام مرگش فرمود: ای مردم! هر بنده ای از امت من که بعد از من دچار مصیبتی شد، خود را با مصیبت من تسلیت و تعزیت دهد؛ یعنی بر مصیبتی که

1- . المحاسن : 420
2- . اکمال الدین 1 : 162
3- . مسکن الفؤاد : 69
4- . مسکن الفؤاد : 77

بعد از من بر او وارد می شود؛ چرا که هیچ یک از امت من پس از من به مصیبتی سخت تر از مصیبت فقدان من دچار نمی شود.(1)

27. نهج البلاغه: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: صبر به اندازه مصیبت فرود آید و آن که در مصیبت، بی تاب بر رانش زند، اجرش نابود می گردد.(2)

توضیح: در کافی با سندی که بنابر مشهور در آن ضعف است(3) از سکونی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینکه مسلمان به هنگام مصیبت بر رانش بزند، باعث باطل شدن اجرش می گردد.

نیز با سندی دیگر که در آن نیز ضعف(4) وجود دارد، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مانند این حدیث را روایت کرده است و از این روایت چنین به نظر می رسد که این کار حرام است و می توان آن را بر کراهت حمل کرد، همانطور که از ظاهر بیشتر اصحاب چنین برمی آید و احوط ترک آن است و به باطل شدن اجر فی الجمله دلالت دارد.

28. کشف الغمه: به نقل از کتاب الدلائل عبدالله بن جعفر حمیری از ابی هاشم جعفری آمده که گفته است: ابو محمد امام عسکری علیه السلام به تشییع جنازه حضرت امام هادی علیه السلام بیرون آمد، در حالی که پیراهنش چاک خورده بود، ابن عون به او نوشت: کدام یک از ائمه را دیده ای یا خبرش به تو رسیده که در چنین کاری پیراهنش را دریده باشد؟ ابو محمد علیه السلام در جواب نوشت: ای احمق! تو چه می دانی این چیست؟ موسی نیز پیراهنش را برای هارون درید.(5)

1- . مسکن الفؤاد : 77
2- . نهج البلاغه : ذیل حکت شماره 144
3- . کافی 3 : 224
4- . کافی 3 : 225
5- . کشف الغمه 3 : 295

29. اختیار الرجال کشّی: از محمد بن حسن بن شمّون و دیگران مانند آن روایت شده است، با این تفاوت که گفته: ابو عون ابرش خویشاوند نجاح بن سلمه به او نوشت.(1)

30. از اختیار الرجال کِشّی: از اسحاق بن ابراهیم بن خضیب انباری روایت شده است: ابو عون ابرش خویشاوند نجاح بن سلمه به ابو محمد امام عسکری علیه السلام نوشت: مردم کار تو را به خاطر چاک کردن پیراهنت برای مصیبت امام هادی علیه السلام نپسندیدند. حضرت فرمود: ای احمق! تو را چه به آن؟ موسی در مصیبت هارون پیراهن چاک کرد - بر پیامبرمان و این دو بزرگوار درود باد - برخی از مردم مؤمن به دنیا می آیند و مؤمن زندگی می کنند و مؤمن می میرند و برخی کافر به دنیا می آیند و کافر زندگی می کنند و کافر می میرند و بعضی مؤمن به دنیا می آیند و مؤمن زندگی می کنند و کافر می میرند و تو نمی میری تا زمانی که کافر شوی و عقل و اندیشه ات تغییر یابد. پس وی نمرد تا اینکه فرزندش او را از مردم پنهان کرد و به خاطر از دست دادن عقل و وسوسه و هذیان و یاوه گویی، او را در خانه اش حبس کردند. او بر معتقدین به امامت - شیعه - ایراد میگرفت و از آنچه بدان باور داشت جدا شد.(2)

31. نهج البلاغه: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که وقتی امام از جنگ صفّین به کوفه باز می گشت، به محلّه شبامیان رسید. صدای گریه زنان بر کشتگان جنگ را شنید و به حرب بن شرحبیل شبامی فرمود: آیا زنان شما با آن چه می شنوم، بر شما چیره میشوند؟ چرا آنان را از این گریه و زاری باز نمی دارید؟(3)

توضیح: در قاموس آمده است: «شبام» بر وزن سَحاب و کِتاب، محلی است در شام و کوهی است در همدان یمن و شهری است در حمیر پای کوه کوکبان و شهری است متعلق به بنی حبیب در جانب ذمرمر و سرزمینی است در حضرموت.

1- . رجال الکشی : 479، ذیل شماره 467
2- . رجال الکشّیّ : 480، ذیل شماره 467
3- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 322

پایان. و شاید بازداشتن از گریه و زاری در آن واقعه سختتر بود؛ زیرا این کار باعث دست از یاری کشیدن آنان و ترک جهاد می شد.

32. اکمال الدین: از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت شده که گفته است: وقتی اسماعیل بن ابی عبدالله علیه السلام به حال احتضار درآمد، حضرت صادق علیه السلام بسیار بی تابی و جزع نمود و وقتی چشمان او را فروبست، پیراهنی شسته یا نو خواست و آن را پوشید. سپس از خانه خارج شد و شروع به امر و نهی فرمود. - گوید: - یکی از اصحابش به او گفت: فدایت گردم! وقتی ما جزع و بی تابیات را دیدیم، گمان کردیم که هیچ وقت نتوانیم از شما استفادهای ببریم. امام علیه السلام فرمود: ما اهل بیت تا زمانی که مصیبت فرود نیامده بی تابی می کنیم و وقتی نازل شد صبر پیشه می کنیم.(1)

33. الخصال: محمد بن سهل بحرانی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: بسیار گریه کنندگان پنج نفرند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن حسین علیه السلام.

آدم به خاطر بهشت آنقدر گریه کرد که بر گونه اش مانند بیابان ها خط افتاد؛ و یعقوب آنچنان در فراق یوسف گریه کرد که بینایی خود را از دست داد تا جایی که به او گفته شد: «به خدا سوگند که آن قدر از یوسف یاد می کنی که بیمار گردی یا هلاک شوی»؛ و یوسف در فراق یعقوب آنچنان گریه کرد که اهل زندان اذیت شدند و به او گفتند: یا شب گریه کن و روز آرام باش و یا در روز گریه کن و شب آرام باش و او یکی از آن دو را پذیرفت.

و فاطمه در فراق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن قدر گریه کرد که اهل مدینه اذیت شدند و به او گفتند: ما را با گریه بسیار خود اذیت کردی، و او به قبرستان های شهدا می رفت تا نیازش را برآورده سازد - تا جایی که می خواست می گریست - و برمی گشت و حضرت علی بن حسین، برای حسین علیهما السلام بیست سال یا چهل سال گریه کرد. هیچ وقت پیش روی او طعامی گذاشته نمی شد

1- . اکمال الدین 1 : 163 و 162

مگر اینکه گریه می کرد، تا جایی که یکی از خدمتکارانش به او عرض کرد: جانم به قربانت، می ترسم

هلاک شوی. فرمود: {غم و اندوه خود را به خدا شکایت می کنم و من چیزی را می دانم که شما نمی دانید}(1) ولی هیچ وقت قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد نمی آورم مگر اینکه گریه گلوگیرم می کند.(2)

مجالس صدوق: از عباس بن معروف مانند این حدیث روایت شده(3) و ذکر امثال این حدیث در باب های شهادت حضرت علیه السلام گذشت.

34. اختیار الرجال کشّی: از عبدالله بن بکر روایت شده که نزد امام صادق علیه السلام ابا الخطاب و کشته شدن او را ذکر نمودم، - گوید: - پس دلم سوخت و گریستم، فرمود: آیا بر مصیبت آنان اندوهگین می شوی؟ عرض کردم: نه، ولی شنیدم که شما می گفتید: امام علی علیه السلام اصحاب نهروان را کشت و اصحاب امام علی علیه السلام بر آنان گریستند. امام علی علیه السلام فرمود: آیا برای آنان اندوهگینید؟ عرض کردند: نه، ما انس و الفتی را که با هم داشتیم و بلایی که بر سر آنان آمد یاد کردیم، بدین روی دلمان برای آنان سوخت. فرمود: اشکالی ندارد.(4)

35. فلاح السائل: غیاث بن ابراهیم در کتابش با اسناد خود از مولایمان علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: تسلیت گفتن و غمگساری از صاحبان عزا یک بار است، پیش از آنکه میت دفن شود و یا بعد از دفن او.(5)

و از امام صادق علیه السلام پیرامون تسلیت روایت شده که به این مضمون فرمودند: اگر مرگ این میت موجب شود که تو به پروردگارت نزدیک شوی یا تو را از گناه دور کرده باشد، این مصیبت نیست، بلکه رحمت و موهبت و نعمتی است برای تو؛ و اگر موجب پندگیری تو نشود و تو را از گناهت دور نسازد و به پروردگارت

1- . یوسف / 86
2- . الخصال 1 : 131
3- . امالی صدوق : 85

4- . رجال كشّى : 249
5- . فلاح السائل : 82

نزدیک نگرداند - اگر به پروردگارت معرفت داشته باشی - مصیبت تو به واسطه قساوت قلبت بزرگتر است از مصیبتی که به واسطه مردهات بدان دچار گشته ای.(1)

36. و از فلاح السائل: از حریز بن عبدالله سجستانی با سندش به امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: از روزی که میت از دنیا رفت، سه روز برای او مراسم سوگواری برگزار شود.(2)

37. اعلام الدین دیلمی: گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: صبر پیشه کنید؛ چرا که شخص دوراندیش صبر را اتخاذ می کند و آدم بیتاب، بعد از جزع و فزع، ناچار به آن رجوع می کند.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که حضرت برای تسلیت به حسن بن سهل به خاطر مرگ پسرش فرمود: تهنیت به ثواب دیرهنگام، بهتر است از تسلیت به خاطر مصیبت زودهنگام.

38. الدرّه الباهره من الأصداف الطاهره: از امام رضا علیه السلام مانند آن روایت شده است.

و گفته: و امام هادی علیه السلام فرمود: مصیبت برای فردی که صبر پیشه کرده یکی است و برای فرد بی تاب دو تاست.

39. کتاب المسائل: از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که از او درباره نوحه گری بر میت سؤال کردم که آیا درست است؟ فرمود: مکروه است.(3)

40. دعوات راوندی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تسلیت گفتن، بهشت را به دنبال دارد.

و مردی از غلامان امام صادق علیه السلام آمد. حضرت به او نگریست و فرمود: چه شده تو را محزون می بینم؟ عرض کرد: پسری داشتم که نور چشمم بود و از دنیا رفت، حضرت به این اشعار مثل زد:

1- . فلاح السائل : 82

2- . فلاح السائل : 86
3- . ر.ک: البحار 10 : 271

- عطای الهی چون بخشد، مایه شادمانی است و هنگامی که بازستاند، عوضی بهتر ارزانی می دارد.

- پس کدام یک از دو نعمت، شکر بیشتری دارد و هنگام بازگشت، پاداش آن بیشتر است.

- نعمتی را که در دنیا برای من نشاط خاطر است، یا نعمت دیگر را که ثواب وافر ذخیره کرده است؟.

و فرمود: اگر از این دنیا مصیبتی به تو رسد، تا می توانی اشک بریز که این کار مایه آرامشت می شود.

41. کتاب الصفین نصر بن مزاحم: از عبدالله بن عاصم فایشی روایت شده که گفت: وقتی علی علیه السلام از ثوری ها گذشت، صدای گریه شنید. فرمود: این صداها برای چیست؟ عرض شد: این گریه برای کشته شدگان صفین است. فرمود: من گواه هستم برای کسانی که از روی شکیبایی و در راه خشنودی خدا به شهادت رسیده اند. سپس از فایشی ها گذر نمود و صداهایی شنید و مانند این سخن را فرمود و پس از آن بر شبامی ها عبور کرد و فریادی شدید و صدایی بلند شنید. حرب بن شرحبیل شبامی به محضر حضرت آمد و امام علی علیه السلام فرمود: آیا زنانتان بر شما غلبه میکنند؟ آیا آنان را از فریاد و ناله باز نمی دارید؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین ! اگر یک یا دو یا سه خانه بود، می توانستیم این کار را بکنیم، ولی از اینها صد و هشتاد نفر کشته شدهاند و هیچ خانه ای نیست که در آن صدای گریه بلند نشده باشد، اما ما مردان نمی گرییم، بلکه به خاطر شهادت آنان خوشحالیم. امام علی علیه السلام فرمود: خداوند شهیدان و مردگانتان را بیامرزد.

42. مسکن الفؤاد شهید ثانی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سخت ترین جزع و بی تابی، فریاد همراه با واویلا و ناله کشیدن و سیلی زدن به صورت و کوبیدن به سینه و موی کندن است و کسی که مراسم نوحه سرایی برپا کند، صبر بر مصیبت نکرده و راه دیگری در پیش گرفته است و کسی که صبر پیشه کند و «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» بگوید و حمد خدای جلّ ذکره را به جای آورد، به کاری

که خدا کرد، راضی است و اجر او با خداوند عزّ و جلّ است و هر کس چنین نکند، سرنوشت بر او جاری می شود و او مورد نکوهش است وخدا اجرش را نابود کند.

توضیح: در قاموس آمده: «الصرخه» فریاد شدید است و «صراخ» بر وزن غراب به معنای صدا یا صدای شدید است و گفته: «أعوَلَ» یعنی صدایش را به گریه و فریاد بلند کرد و هم معنای «عوَّلَ» است و اسم آن «العول و العوله و العویل» است و گفته: «اللطم» یعنی زدن بر صورت و پهنای سینه با کف دست باز، پایان.

سپس بدان که این حدیث و امثال آن اشاره دارد به اینکه این امور بر خلاف روش صابرین است و مکروه است و بر حرام بودن اشاره ندارد و اما نکوهش برگزاری جلسه نوحه خوانی یا حمل بر زمانی است که شامل آن امور ضعیف باشد یا حمل بر اینکه این کار با صبر کامل تنافی دارد و با آنچه بر جواز اشاره دارد، منافات ندارد.

سخن حضرت علیه السلام: «و وقع»، بیضاوی در مورد آن گفته: وقوع و وجوب به هم نزدیک اند و معنی ثبت اجر او نزد خداوند به مانند ثبت امر واجب است و در قاموس آمده: «ذَمَّه ذمّاً و مذمّةً»، نکوهش کرد - فهو مذموم و ذمیم - نکوهش شده.

43. مسکن الفؤاد: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ای اسحاق! مصیبتی را که تو در مورد آن صبر نمودی و مستوجب ثواب الهی گردیدی مصیبت نشمار، بلکه مصیبت آن است که صاحبش به خاطر بی صبری و بی تابی هنگام وارد شدن مصیبت، از اجر و ثواب آن محروم گردد.

در مناجات موسی علیه السلام آمده که (پرسید:) پروردگارا! کدام یک از خلق تو در نزد تو دوست داشتنی تر است؟ خداوند فرمود: کسی که چون محبوبش را گرفتم، در برابر اراده من تسلیم شود. عرض کرد: بر کدام یک از بندگانت خشم می گیری؟ فرمود: کسی که در کاری از من طلب خیر می کند و وقتی که آن را بر او مقدر کردم، از تقدیر من خشمناک می شود.

از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست عبد الرحمن بن عوف را گرفت و او را بر بالین پسرش ابراهیم آورد،

در حالی که

ص: 113

ابراهیم در حال جان دادن بود. پیامبر ابراهیم را به دامن گرفت و فرمود: ای پسرکم، در مقابل اراده خدا کاری از من برای تو ساخته نیست و سپس چشمان پیامبر لبریز از اشک گردید و عبد الرحمن به حضرت عرض کرد: یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - تو می گریی؟ مگر تو ما را از گریه باز نداشتی؟ فرمود: من از دو آوازخوانی با آواز احمقانه و فاجرانه نهی کردم: آواز به هنگام نعمت که در وقت لهو و لعب و تار و تنبور شیطان بلند می شود و آواز به هنگام مصیبت که با خراش بر صورت و یقه چاک زدن بلند می شود که طنین آواز شیطان است. ولی این گریه، گریه رحمت است. کسی که رحمت نکند مورد رحمت قرار نمی گیرد و اگر نه این بود که امر حق است و وعده راستین است و راه خداست و اینکه آخری از ما به اولی ما ملحق می شود، ما بسیار بیشتر از این بر فقدان تو محزون می شدیم و الآن هم بر غم تو محزون هستیم. چشم می گرید و دل می سوزد، اما چیزی که موجب خشم خداوند عزّوجلّ می شود نمی گوئیم.

و در روایتی دیگر: قلب محزون می شود و چشم اشک میریزد و ما سخنی نمی گوئیم که موجب خشم خداوند گردد، و ما بر فقدان ابراهیم بسیار محزونیم.

و از محمود بن لبید روایت شده که گفت: روزی که ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آفتاب گرفت. مردم گفتند: خورشید به خاطر مرگ ابراهیم پسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته است. چون رسول خدا این حرف را شنید بیرون آمد و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: اما بعد! ای مردم، آفتاب و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند هستند، به خاطر مرگ و یا زندگی کسی نمی گیرند. وقتی پدیده خسوف و کسوف را دیدید به مساجد بروید. و چشمانش پر از اشک شد. عرض کردند: یا رسول الله، شما هم که پیامبرید به هنگام مصیبت گریه می کنید؟ فرمود: من هم بشری هستم، چشم اشک می ریزد و دل دردمند می شود و سخنی که موجب خشم پروردگار شود نمی گوییم. به خدا سوگند ای ابراهیم، ما برای تو غمگینیم.

روزی که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر حزنی که در دل یا در چشم باشد رحمت است و هر حزنی که در زبان یا دست باشد، از جانب شیطان است.

و زبیر بن بکار روایت کرده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به تشییع جنازه ابراهیم رفت، به دنبال جنازه راه رفت و کنار قبر نشست، پس نزدیک شد وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که او را در قبر نهادند، چشمانش پر از اشک شد و چون صحابه آن را دیدند گریستند، تا جائی که صدایشان بلند شد. ابوبکر به طرف حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! آیا تو ما را از گریه باز می داری و خود می گریی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چشم می گرید و دل به درد می آید ولی سخنی نمی گوییم که خشم خدا را برانگیزد.

و روایت شده که وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت، حضرت صلی الله علیه و آله جامه از صورتش برداشت، سپس میان چشمانش را بوسید و مدتی طولانی گریست. وقتی تابوت را بلند کردند فرمود: خوشا به حالت ای عثمان! نه دنیا بر تو لباس پوشانید و نه تو بر دنیا.

و از اسامه بن زید روایت شده که فرمود: امامه دختر زینب را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و جانش در سینه در تلاطم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه خدا گرفته و هر چه داده، از آن خداست و برای هر کسی وقت معینی است و گریست. پس سعد بن عباده به حضرت عرض کرد: آیا تو ما را از گریه باز می داری و خود می گریی؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این رحمتی است که خداوند آن را در دل های بندگان نهاده است و خداوند از بندگانش، تنها بر رحم کنندگان رحم می فرماید.

توضیح: در النهایه گفته: در حدیث آمده: کودک را آوردند در حالی که جانش به لرزه در آمده بود؛ یعنی در حال لرزش و حرکت بود. منظورش این است که هرگاه به یک حالت در میآمد، طولی نمی کشید که به حالتی دیگر درمی آمد که او را به مرگ نزدیک می کرد.

44. مسکن الفؤاد: هنگامی که جعفر بن ابی طالب، در جنگ موته شهید شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد اسماء زوجه جعفر بن ابی طالب آمد و به او فرمود: فرزندان جعفر را حاضر کن. فرزندان جعفر را پیش پیامبر حاضر کردند، آن حضرت آن ها را در آغوش گرفت و دست بر سر آن ها می کشید و آن ها را می بوسید. اسماء عرض کرد: مگر جعفر شهید شده؟ حضرت فرمود: بله، امروز به فیض شهادت رسیده است.

عبد اللَّه بن جعفر گوید: من این خاطره را خوب به یاد دارم، که پیغمبر اکرم، بر مادرم اسماء وارد شد و خبر شهادت پدرم را به او داد، و من به او نگاه میکردم، در حالی که رسول اللَّه دست محبت و احسان بر سر من و برادرم می کشید و چشمانش پر از اشک بود، و اشکش بر محاسنش ریخته می شد. سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: بار خدایا، جعفر به بهترین ثواب وارد گردید، پس تو جانشین او در ذریه و فرزندانش باش، به بهترین صورتی که در فرزندان بندگان صالحت جانشین بودهای. سپس فرمود: ای اسماء، تو را مژده ای بدهم؟ عرض کرد: آری، پدرم و مادرم به فدایت. فرمود: خدای تعالی برای جعفر دو بال قرار داده که با آن ها در بهشت پرواز می کند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ احد به مدینه رهسپار شد، خمیسه بنت حجش به استقبال حضرت رفت. مردم به او خبر مرگ برادرش عبدالله بن حجش را دادند. او «إنّا لله و إنّا إليه راجعون» گفت و برای او طلب آمرزش کرد. سپس خبر شهادت دائیاش را به او دادند و برای او نیز طلب آمرزش کرد. سپس خبر مرگ همسرش مصعب بن عمیر را به او دادند، پس فریاد زد و آه و ناله کشید و واویلا گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی صبر او را بر مرگ برادر و داییاش و ناله و فریاد او را بر مرگ شوهرش دید، فرمود: شوهر برای زن جایگاه خاصی دارد؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه ای از خانه های انصار از طایفه بنی عبد اشهل گذر فرمود و صدای گریه و نوحه خوانی آنان را بر کشته شدگانشان شنید، چشمانش پر از اشک شد و گریست، سپس فرمود: ولی حمزه گریه کنی ندارد.

وقتی سعد بن معاذ و اُسید بن حضیر به خانه های بنی عبد اشهل بازگشتند، به زنانشان دستور دادند تا بروند و برای عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بگریند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای گریه آنان را برای حمزه شنید به سوی آن ها رفت، و آنان بر در مسجد او در حال گریه بودند. رسول خدا به آنان فرمود: بازگردید، خداوند شما را رحمت کند، یقیناً شما به حق، مواسات - همدردی - کردید.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که ابراهیم خلیل الرحمن از پروردگارش خواست تا دختری به او روزی کند تا پس از مرگش برای او بگرید.

توضیح: حدیث بر ترجیح گریه در مصیبت ها اشاره دارد، به ویژه بر پدر، و همچنین بر استحباب برگزاری مجالس عزاداری و بر ترجیح طلب آنچه موجب بقای یاد مرده پس از مرگ او می شود، اشاره دارد.

45. مسکن الفؤاد: از ابن مسعود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که در مصیبت با دست بر صورت خود بزند و گریبان چاک نماید.

و از ابی امامه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی که صورتش را بخراشد و گریبانش را چاک زند و به کسی که واویلا بگوید، لعنت فرستاده است.

و از یحیی بن خالد نقل شده که مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چه چیزی اجر مصیبت را نابود می کند؟ فرمود: کوبیدن دست راست بر پشت دست چپ. و صبر به هنگام مصیبت اولی است. کسی که به مصیبت راضی باشد خدا از او راضی است و هر که بر خدا خشم بگیرد خدا نیز بر او خشمناک می شود.

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بیزار هستم از کسی که در مصیبت موی سر را بکند و صدای خود را بلند کند. - حلق به معنی موی تراشیدن و صلق به معنای بلند کردن صداست.-

توضیح: در النهایه در باب سین آمده: از ما نیست کسی که سلق یا حلق کند. سلق یعنی صدایش را به هنگام مصیبت بلند کند؛ و گفته شده به این معناست که زن بر صورتش بزند و بر آن چنگ زند و اولی درستتر است و این حدیث نیز از این ریشه است: «لعن الله السالقه و الحالقه» و گفته می شود با صاد است. سپس در باب صاد گفته: «لیس منا من صَلقَ أو حلقَ». صلق صدای شدید است و مقصود بالا بردن صدا به هنگام مصایب و به هنگام فاجعه مرگ است و نوحه گری نیز داخل در آن است و گفته می شود با سین است.

و این حدیث نیز از همین کلمه است: من بیزارم از سالقه - کسی که صدایش را به هنگام مصیبت بلند کند- و حالقه - کسی که در مصیبت موی سر را بکند-.

46. از ابو مالک اشعری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که اگر نوحه گر توبه نکند، در روز قیامت برانگیخته می شود در حالی که لباسی از قطران بر تن دارد.

از ابو سعید خدری نیز روایت شده: پیغمبر اکرم زن نوحه سرا و کسی را که گوش به او دهد را لعنت کرده است.

سپس این بزرگوار - رحمه الله - گفته است: همانطور که به نظر می رسد، این نهی حمل بر باطل و موردی که از موازین اسلامی خارج است می شود و به وسیله همین معنی، بین این روایت با روایات پیشین جمع می شود.

عمر بن شعیب از پدرش از جدش از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: آیا می دانید حق همسایه چیست؟ گفتند: نه؛ پس فرمود: اگر از تو کمک بخواهد او را کمک کنی، و اگر از تو قرض بخواهد به او قرض بدهی، و اگر نیازمند باشد، کمک مالی به او بنمایی، و اگر پیش آمد خیری برایش پیش بیاید، او را تبریک بگوئی، و اگر بیمار شد عیادتش کنی، و اگر مصیبتی بر او وارد شد او را تسلیت و تعزیت بگوئی، و اگر بمیرد تشییع جنازه اش بکنی، و ساختمان خود را بالاتر از ساختمان او قرار ندهی که مانع هوای منزلش بشود، مگر به اجازه او و اگر میوه ای خریدی، پس (مقداری از آن میوه را) به او هدیه کن و الا میوه را پنهانی به منزل بیاور تا چشمش به آن نیفتد. فرزندت را با آن میوه بیرون نفرست که فرزندان

ص: 118

همسایه ات را به واسطه آن ناراحت کنی و او را با بوی غذای خود اذیت نکن، مگر آنکه از آن غذا به او بخورانی.

از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کسی به مصیبت دیده ای تسلیت بگوید، مانند اجر او نصیبش می شود.

و از جابر بن عبدالله - رضی الله عنه - روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که مصیبت دیده ای را تسلیت دهد، مانند اجر او نصیبش می شود بی آنکه خداوند ذره ای از اجر او بکاهد؛ و کسی که مسلمانی را کفن کند، خداوند جامه ای از سندس و استبرق و حریر به او می پوشاند؛ و هر کس قبری را برای مسلمانی بکند، خداوند عزّوجلّ برای او خانه ای در بهشت بنا می کند؛ و هر کس به بدهکاری مهلت دهد تا قدرت پرداخت قرضش را پیدا کند، خداوند او را در سایه رحمت خویش قرار می دهد، در روزی که سایه ای جز سایه خدا نیست.

همچنین از جابر مرفوعاً از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: کسی که به محزونی تسلیت و تعزیت بگوید، خداوند عزوجل لباس تقوی به او بپوشاند و خداوند در میان ارواح، به روح او درود می فرستد.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دست دادن به هنگام تسلیت سؤال شد، حضرت فرمود: این کار باعث آرامش دل مؤمن می شود و هر که به مصیبت دیده ای تسلیت بگوید، مانند اجر او نصیبش می شود.

و از عبد اللَّه بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم از پدرش از جدش نقل کرده که از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: کسی که از بیماری عیادت کند، پیوسته در رحمت خدا خواهد بود، بطوری که وقتی نزد بستر بیماری مینشیند در رحمت خدا می نشیند. و بعد از برخاستن از نزد بیمار در رحمت خدا شناور است تا زمانی که به منزل خود بازگردد؛ و هر که به برادر مؤمنش به خاطر مصیبتش تسلیت بگوید، خداوند عزوجل از حله ها و لباس های کرامت بر او می پوشاند.

و از ابی هریره روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به داغ دیدگان تسلیت بگوید، در بهشت، بُردی به او می پوشانند.

و از انس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به هنگام مصیبت برادر مؤمن خود به او تسلیت بگوید، خداوند عزوجل در قیامت جامه ای سبز بر او می پوشاند که مردم نسبت به آن لباس غبطه می برند. عرض شد یا رسول الله! «یُحَبَّرُ بها» یعنی چه؟ فرمود: به واسطه آن جامه به او غبطه می خورند.

و روایت شده که داود علیه السلام عرض کرد: معبودا! پاداش کسی که برای خشنودی تو به فرد غمناکی به هنگام مصیبت تسلی دهد چیست؟ فرمود: پاداشش آن است که ردای ایمان را به او می پوشانم که به وسیله آن او را از آتش حفظ کنم و در بهشت وارد گردانم. داود علیه السلام عرض کرد: خدایا! پاداش کسی که برای رضای تو به تشییع جنازه رود چیست؟ فرمود: پاداشش این است که در روز مرگش، فرشتگان او را به سوی قبرش تشییع می کنند و من در میان ارواح، بر روح او درود می فرستم.

و روایت شده که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگارش سؤال نمود و عرض کرد: پروردگارا! پاداش کسی که از بیم تو اشک از دیدگانش جاری شود چیست؟ فرمود: پاداشش درود و رضوان من است. عرض کرد: پاداش کسی که در راه رضای تو به فرد اندوهگینی صبر و دلداری دهد چیست؟ خطاب آمد: جامه ای از ایمان به او می پوشانم که به وسیله آن در بهشت جای گیرد و از آتش دوزخ حفظ گردد. حضرت عرض کرد: پاداش کسی که در جهت خشنودی تو زنان شوهر مرده را تسلی و دلداری دهد چیست؟ خداوند فرمود: او را در سایه رحمت خویش جای می دهم و وارد بهشتم می گردانم. عرض کرد: پاداش کسی که در راه رضای تو تشییع جنازه کند چیست؟ فرمود: فرشتگانم بر جسد او درود و رحمت می فرستند و روحش را تشییع می کنند.

و از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مصیبت دیده تسلیت می داد، می فرمود: «آجرکم اللّه و رحمکم»، خداوند به شما اجر و رحمت دهد. و هر گاه به کسی تهنیت می داد می فرمود: «بارک اللّه لکم و بارک اللّه علیکم»، خداوند برای شما و بر شما مبارک گرداند.

و روایت شده که چون فرزند معاذ وفات یافت، به شدت متأثر و اندوهناک شد، خبر ناراحتی او به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله به او نوشت:

به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمد رسول الله به معاذ. سلام بر تو. ستایش خدایی را که معبودی جز او نیست. اما بعد، خداوند اجر تو را برای این مصیبت بزرگ گرداند و صبر و بردباری را به تو الهام فرماید و سپاس خود را روزی ما و تو گرداند. جان ما و اهل و عیال ما و اموال و اولاد ما از موهبت های گوارای الهی و امانت هایی به ودیعه نهاده شده است که تا مدتی معین و محدود در دست ماست و از آن بهره مند می شویم و پس از مدت زمان مشخصی آن را از ما می گیرند. وقتی به ما بخشید، شکرگزاری را بر ما واجب کرد و وقتی امتحانمان کرد، صبر و شکیبایی را بر ما واجب فرمود و پسرت از مواهب گوارا و امانت های ودیعه نهاده شده الهی بود که خداوند مدتی تو را از آن بهره مند و شادمان نمود و سپس امانتش را گرفت و در مقابل، اجری کثیر و صلوات و رحمت و هدایت را به تو بخشید. به شرط اینکه شکیبایی پیشه کنی و این مصیبت را به حساب خدا بگذاری. پس با این بی تابی، دو مصیبت را برای خود فراهم نکن که اجرت را تباه گرداند و به خاطر آنچه از دست داده ای پشیمان شوی. پس اگر بر ثواب مصیبت خویش واقف شوی می فهمی که این مصیبت در برابر پاداش خداوندی بسیار ناچیز است و خداوند به وعده خویش وفا خواهد کرد و باید تأسف تو بر آنچه بر تو نازل شده از بین برود. آنچه بر تو وارد شده است از مقدرات الهی است. و السلام.

توضیح: این از نوع اکتفا به بخشی از کلام است؛ یعنی گویا تو مردهای یا ثواب صبرت به تو رسیده است. می گویم: در اعلام الدین آن را روایت کرده است تا اینجا که می گوید: پس این دو حالت را با هم جمع نکن که بی تابی تو اجرت را تباه کند و فردا به واسطه از دست دادن ثواب مصیبتت پشیمان شوی؛ چرا که اگر تو به سمت ثواب گام برداری می فهمی که مصیبت از آن کمتر است و بدان که جزع، نه از دست رفته ای را برمی گرداند و نه اندوه تقدیر را برمی گرداند، پس باید ثوابی که به جای مصیبت پسرت بر تو نازل شده، تأسف تو را از بین برد، و السلام.

47. مسکن الفؤاد: از امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت شده که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، جبرئیل علیه السلام آمد در حالی که بر بدن مبارک پارچه ای کشیده شده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند. جبرئیل گفت: سلام بر شما ای اهل بیت رحمت، {هر انسانی چشنده طعم مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. }(1) آگاه باشید که خداوند عزوجل در هر مصیبتی به صاحب مصیبت تسکین می دهد و پاداشی در مقابل آنچه از دست رفته، عطا می فرماید. پس بر خداوند عزوجل تکیه کنید و به او امیدوار باشید؛ چرا که مصیبت دیده کسی است که از ثواب خداوند محروم گردد. این آخرین گامی است که در دنیا می گذارم.

و از جابر بن عبدالله - رضی الله عنه - روایت شده که گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ملائکه به اهل بیت تسلیت گفتند. اهل بیت صدای آنان را می شنیدند ولی کسی را نمی دیدند. گفتند: سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. همانا در هر مصیبتی از جانب خداوند تسلیتی است و جایگزینی است برای هر فوت شده. پس تنها به خداوند متعال اعتماد کنید و به او امیدوار باشید؛ که به راستی مصیبت دیده کسی است که به خاطر جزع و فزع از این ثواب محروم گردد؛ و سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

بیهقی در الدلایل روایت کرده و گفته است: وقتی روح رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض شد، اصحاب حضرت به آن جناب چشم دوخته و گرد حضرت حلقه زده و میگریستند. ناگهان دیدند مردی ریش سفید و چهارشانه با سیمایی زیبا و نورانی وارد شد و با آنان شروع به گریه کرد. سپس روی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: همانا در هر مصیبتی از جانب خداوند تسلیتی است و عوضی است برای هر فوت شده، و نجاتی است برای هر هلاکت. پس به درگاه خداوند توبه کنید و شیفته و مشتاق او باشید و همانطور که او در بلا و گرفتاری به

1- . آل عمران : 185

شما نظر دارد، شما نیز به او توجه نمایید؛ چرا که مصیبت دیده کسی است که به پاداش نائل نگردد. این سخنان را گفت و رفت. اصحاب به یکدیگر گفتند: این مرد را می شناختید؟ امام علی علیه السلام فرمود: آری، این شخص برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت خضر علیه السلام بود.

توضیح: «مسجّی» یعنی: پس از وفاتش با جامه - کفن - پوشیده شده. «یا أهل بیت الرحمه» یعنی اهل خانه ای که رحمت های خاصه و کامله خداوند بر اهل آن فرو می ریزد، یا اهل خانه ای که منسوب به رحمت هستند؛ چرا که آن بزرگواران رحمت خداوند بر جهانیان هستند و به برکت آنان رحمت بر پیشینیان و پسینیان فروریخته شده است. «کلّ نفس ذائقه الموت» یعنی سختی ها و دشواری های مرگ را می چشد. «و إنّما توفّون أجورکم» یعنی در روز قیامت جزای اعمالتان را تمام و کمال دریافت می کنید. اگر اعمالتان نیک باشد، جزایتان نیک و ثواب خواهد بود و اگر اعمالتان بد باشد، جزای عملتان هم بد و کیفر خواهد بود.

«فمن زحزح عن النار» یعنی از آتش جهنم دور شود و از آن فاصله بگیرد «و أُدخِلَ الجنّهَ فقد فازَ» یعنی به آرزویش برسد و به خواسته اش دست یابد و از نابودی نجات یابد. «و ما الحیاهُ الدنیا إلاّ متاع الغرور» یعنی لذت ها و زینت و شهوات دنیا چیزی جز لذتی [زودگذر] نیست که لختی از آن بهره مند شده اید، آن هم به خاطر مکر و فریب نابود شونده ای که در واقع حقیقت ندارد. و گفته شده، متاع غرور همچون آبگینه ها و آئینه هاست و آئینه در اصل چیزی است که بقایی ندارد. و گفته شده، آن را به کالایی تشبیه کرده که فروشنده عیب و نقص آن را به خریدار و کسی که بهای کالا را می پرسد نگفته و آن را جوری دیگر نشان داده تا آن را بخرد و این برای کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد؛ اما کسی که به وسیله دنیا در طلب آخرت باشد، دنیا برایش کالایی خوب است - که فرد را به آخرت می رساند - و «غرور» مصدر یا جمع غارّ - فریبکار- است.

«إنّ فی الله عزاء» پیشتر گفتیم که عزاء به معنی صبر است و مقصود از آن در اینجا چیزی است که تعزیت و تسلیت را ایجاب می کند، یعنی در ذات خداوند متعال؛ چرا که خداوند بعد از مردن همه چیز، برای همه باقی می ماند؛ یا در ثواب خدای

سبحان و آنچه برای شکیبایان فراهم نموده و به آنان وعده داده است، یا در اندیشه در آن یا در تفکر در اینکه خداوند حکیمی است که تنها شایسته ترین کار را با بندگانش می کند که این کار، صبر و تسلی و راضی بودن به مصیبت را ایجاب می کند.

احتمال دارد که کلام مبتنی بر تجرید باشد؛ چنانچه در کشاف در مورد فرمایش خدای متعال: «ریحٌ فیها صرٌّ»،(1) {همچون مثلِ بادی است که در آن، سرمای سختی است.} پس از ذکرِ دو وجه گفته است: سوم اینکه از باب این فرمایش باری تعالی باشد: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَه»،(2) {قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.} و همچون این سخن تو: اگر فلانی - مال - مرا ضایع کند، پس خداوند کفایت دهنده و ضمانتکننده است. و گفته: و در - ذات - خداوند رحمان، برای ضعیفان، کفایتگری هست.

در تلخیص المفتاح گفته است: و در شرح آن در شمارش اقسام تجرید آمده است: از جمله تجرید آن است که با دخول در منتزع منه صورت بگیرد؛ مثل فرمایش باری تعالی: « لَهُمْ فیها دارُ الْخُلْدِ »،(3) {در آن، منزل همیشگی دارند.} یعنی در جهنم که منزل جاوید است و دار خلد را از جهنم انتزاع کرده است تا کفار را از امر آن بهراساند و در توصیف آن به شدت و سختی، مبالغه کند، پایان.

«الدّرک» با حروف متحرک، ملحق شدن و رسیدن است؛ یعنی به واسطه خدای تعالی یا ثواب او، به جایگزین و عوض هر چیزی که از دست رفته، می رسد و آنچه را که از دست رفته، به دست می آورد؛ یا به منافعی که به واسطه فوت میت، گمان از دست رفتن آن از انسان می رود، دست می یابد.

«فبالله فثقوا» از مواردی است که امّا در آن مقدر شده است و فاء دلیل بر آن است. رضی - رضی الله عنه - گفته است: گاهی «اما» به دلیل کثرت استعمال حذف می شود؛ مثل قول خدای تعالی: «وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ * وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ * وَ الرُّجْزَ

1- . آل عمران / 117

2- . احزاب / 21
3- . فصلت / 28

فَاهْجُر.»،(1) {و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن. و از پلیدی دور شو.} «و هذا فَلْيَذُوقُوه.»،(2) {این [جوشاب و چرکاب است]، باید آن را بچشند.} «فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا»،(3) {به [فضل و رحمت خداست که [مؤمنان]] باید شاد شوند.} این حالت بسیار شایع است، وقتی که بعد از فاء امر یا نهی و ماقبلش منصوبٍ به آن یا مفسَّر آن باشد، پس گفته نمی شود: «زیدٌ فضربتُ» و نه «زیداً فضربتُه»، به تقدیر امّا. و اما اگر بگویی: «زیدٌ فوجد»، فاء در آن زائد است.

ابن هشام گفته است: در جمله ای مانند «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُد»،(4) {بلکه خدا را بپرست.} در نظر برخی، فاء جواب امّای مقدره است ولی در آن سخن ناروایی است و در نظر فارسی زائده است ولی بعید است. و نزد دیگران عاطفه است و اصل «تَنَبَّه فاعبد الله» است، سپس تنبه حذف شده و منصوب بر فاء مقدم شده است تا لفظ درست باشد و برای اینکه فاء در صدر قرار نگیرد، همانطور که همگی در جمله ای نظیر «أما زیداً فاضرب» در مورد فاء بدان قائل هستند؛ زیرا در اصل اینگونه بوده است: «مهما یکن من شیءٍ فاضرب زیدا».

و زمخشری در مورد قول خدای متعال گفته است: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا»،(5) {بگو: «به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند.»} پس یکی از دو فعل به دلیل دلالت فعل موجود در کلام بر آن، حذف شده و فاء داخل در معنای شرط است؛ گویی گفته شده: «إن فرحوا بشیء فلیخصّموهما بالفرح»؛ چرا که هیچ کسی شایسته تر از آن دو نیست که بدان شاد گردند. و جایز است که چنین برداشت شود: «بفضل الله و برحمته فلیعتنوا فبذلک فلیفرحوا»: به فضل و رحمت خداست که مؤمنان باید بدان توجه ورزند و شاد شوند.

1- . مدثر / 3-5
2- . ص / 57
3- . یونس / 58
4- . زمر / 66
5- . یونس / 58

«فإن المصاب» یعنی مصیبت دیده بر کسی که در دنیا مال یا عزیزی را از دست داده و ثواب آخرت را برای خود ذخیره کرده است گفته نمی شود، بلکه مصیبت دیده واقعی، کسی است که از ثواب آخرت محروم شده است؛ هر چند که دنیا با تمام جهاتش و اطراف و اکنافش از آنِ او باشد. «هذا آخر وطئی من الدنیا» یعنی آخرین نزول من به زمین و گام بر داشتنم بر روی آن است. روایات بسیاری با این سخن در تعارض است و ممکن است آن را بر این دلیل حمل کرد که مراد آخرین نزولم برای فرود آوردن وحی است؛ یا مقصود از آن، کم شدن نزول پس از رحلت پیامبر است؛ چرا که اندک در حکم معدوم است و جوهری گفته است: «حس و حسیس» صدای ضعیف است و مقتضای جمع بین روایات این است که جبرئیل و خضر علیهما السلام هر دو برای تسلیت آمده اند.

48. دعائم الاسلام: از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده ایم که فرمود: وقتی روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض شد، ملکی نزد آنان آمد که صدایش را می شنیدند، ولی خود او را نمی دیدند، پس گفت: سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. « كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ.»،(1) {هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است، و همانا روز رستاخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند، قطعاً کامیاب شده است؛ و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.} همانا در هر مصیبتی از جانب خداوند تسلیتی است و جایگزینی است برای هر چه از دست رفته. پس تنها به خداوند متعال امیدوار باشید و تنها او را بپرستید و بدانید که مصیبت دیده در واقع کسی است که [به خاطر جزع و فزع] از این ثواب محروم گردد و سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

به امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد: ای پسر رسول خدا، به نظر شما گوینده چه کسی بود؟ حضرت فرمود: ما او را جبرئیل علیه السلام می دانیم.(2)

1- . آل عمران / 185
2- . دعائم الاسلام 1 : 222

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده اند: وقتی ابو سلمه از دنیا رفت، اُمّ سلمه بسیار بر او بی تابی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای اُمّ سلمه بگو: خدایا اجرم را در این مصیبتم بزرگ گردان و بهتر از آن را نصیبم گردان.

عرض کرد: ای رسول خدا! دیگر چه کسی برای من مثل ابو سلمه می شود؟ پیامبر دوباره فرمود: این دعا را بخوان. ام سلمه دوباره سخن اولش را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سخنش را تکرار فرمود. ام سلمه در دل گفت: سه بار این دعا را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تکرار می کنم و چنین کرد. خدا نیز بهتر از ابو سلمه، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را جایگزین او کرد.(1)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: هر کسی بعد از من به مصیبتی دچار شود، باید مصیبت مرا یاد کند؛ چرا که مصیبت من بزرگتر از هر مصیبتی است.(2)

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: تسلیت مسلمان به مسلمان عزادار، با گفتن « إنّا لله و إنّا إلیه راجعون » و یاد مرگ و وقایع پس از آن و سخنانی از این قبیل است. فرمود: همینطور است در مورد ذمّی [اهل کتابی که در پناه اسلام است]. اگر همسایه ای ذمّی داشته باشی که به مصیبتی دچار شده باشد، به او نیز مثل همین را می گویی و اگر آن ذمّی به خاطر مرده ای به تو تسلیت گفت، بگو: «هداک الله» - خداوند هدایتت کند- .(3)

و از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، حضرت به من امر فرمود تا او را غسل دهم و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله او را کفن و حنوط نمود و به من فرمود: ای علی، او را حمل کن! من نیز او را حمل کردم تا اینکه او را به بقیع آوردم. حضرت بر او نماز خواند، سپس به طرف قبر آمد و به من فرمود: ای علی برو پائین. من نیز پائین رفتم

1- . دعائم الاسلام 1 : 224
2- . دعائم الاسلام 1 : 224

3- . دعائم الاسلام 1 : 224

و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سمت من هدایت نمود، وقتی ابراهیم را در گودال قبر دید، گریست و از گریه حضرت، مسلمانان به گریه درآمدند، تا جائی که صدای مردان بلندتر از صدای زنان شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت آنان را از این کار منع کرد و فرمود: چشم می گرید و دل اندوهگین می شود ولی سخنی نمی گوییم که موجب خشم پروردگار شود و یقیناً ما برای تو مصیبت زده هستیم و بی تردید ما بر تو اندوهناکیم. سپس قبر را پر کرد و دستش را کنار سر او [روی خاک] نهاد و آن را فشار داد تا اینکه خاک به مچ دستش رسید و فرمود: به نام خدا. بر تو مهر زدم تا مانع از ورود شیطان در وجودت شود... ادامه حدیث.(1)

و از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مرگ یکی از فرزندانش گریست. به او عرض شد: یا رسول الله! آیا می گریی! در حالی که ما را از گریستن باز می داری؟ فرمود: من شما را از گریستن باز نداشتم، بلکه از نوحه و ناله و زاری منع نمودم. گریه رقت و رحمتی است که خداوند آن را در دل هر کسی از بندگانش که بخواهد قرار می دهد و خداوند به هر که بخواهد رحم می کند و خداوند در میان بندگانش تنها به مهرورزان رحم می کند.(2)

و از امام علی علیه السلام روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه به هنگام مصیبت را اجازه داد و فرمود: دل مصیبت زده است و چشم اشک ریز و عهد نزدیک است. پس هر چه خدا را راضی می کند بگوئید و دهان به هذیان نگشایید.(3)

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که وقتی حضرت به حالت احتضار درآمد وصیت کرد: به خاطر من بر صورت سیلی نزنید و گریبان چاک نکنید. هیچ زنی گریبان چاک نمی کند مگر اینکه در جهنّم گودالی برای او شکافته شود و هر چه بیشتر چاک زند، آن شکاف عمیق تر می شود.(4)

1- . دعائم الاسلام 1 : 224
2- . دعائم الاسلام 1 : 225
3- . دعائم الاسلام 1 : 225
4- . دعائم الاسلام 1 : 226

و از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنان بیعت گرفت که نوحه نخوانند و صورت نخراشند و در خلوت با مردان ننشینند.(1)

و از آن حضرت روایت شده که فرمود: سه کار از کارهای دوران جاهلیت است که مردم پیوسته تا روزی که قیامت برپا شود آن را انجام می دهند: باران خواستن به وسیله ستارگان و طعن در نسب ها و نوحه خوانی برای مردگان.(2)

و از امام علی علیه السلام روایت شده که حضرت به رفاعه بن شدّاد، قاضیاش در اهواز نامه نوشت: مباد که در سرزمینی که در آن سلطه داری، برای مرده نوحه سرایی شود.(3)

و از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: دو صدا ملعون هستند که خداوند نسبت به آن خشم می گیرد: ناله و زاری به هنگام مصیبت، و آواز به هنگام نعمت؛ یعنی نوحه گری و غناء.(4)

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یک سال، هر روز و هر شب، و سه سال در روز شهادت امام حسین بن علی علیه السلام نوحه خوانی و عزاداری شد و مسوّر بن مخرمه و عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پوشیده رو و نقاب بر صورت می آمدند و به نوحه گوش فرا می دادند و می گریستند.

ما اطلاع حاصل کردیم که برای برخی از ائمه نوحه خوانده شده و برای برخی نه. آن هایی که برایشان نوحه خوانده اند، مصیبتشان بسیار عظیم بوده و برای اینکه خداوند هیچ یک از ائمه را با احدی از خلقش برابر نکرده است و آن بزرگواران سزاوار آن هستند که برایشان بگریند و نوحه خوانی کنند، بر خلاف سایر مردم که این کار برایشان شایسته نیست. و آن امامانی که برایشان نوحه نخوانده اند، به دو دلیل است؛ یا به خاطر وصیتی از جانب خود آنان، همانطور که در مورد امام جعفر صادق

1- . دعائم الاسلام 1 : 226
2- . دعائم الاسلام 1 : 226

3- . دعائم الاسلام 1 : 227
4- . دعائم الاسلام 1 : 227

علیه السلام ذکر کردیم و حضرت به خاطر تواضع و فروتنی نسبت به پروردگارش چنین خواست، و یا شاید برای این باشد که امام بعدی او صبر را بر مصیبت عظیم او ترجیح داده و غصه و اندوه آن را جرعه جرعه به جان خریده است، به این امید که به پاداش عظیم خداوند دست یابد، از این رو صبر را پیشه خود کرده و آن را برای دیگران نیز ملزم داشته است، به خاطر شادی و سعادتی که در آخرت نصیبش می شود و به سبب وعده ای که خداوند به صابرین بر مصائب داده است.(1)

و از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی خبر مرگ جعفر آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهلش فرمود: تا زمانی که آن ها گرفتار این مصیبت اند، طعامی آماده کنید و آن را برای خانواده جعفر ببرید و با آن ها طعام بخورید؛ چرا که حادثه ای برای آنان رخ داده که آن ها را از آماده کردن غذا برای خود باز داشته است.(2)

49. مشکوه الانوار: به نقل از کتاب المحاسن از امام صادق علیه السلام در مورد فرمایش خداوند عزّوجلّ: «ولا یعصینّک فی معروف»،(3) {و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند.} آمده که فرموده اند: معروف آن است که گریبانی چاک نکنند و به صورت سیلی نزنند و فریاد واویلا برنیاورند و کنار قبر اقامت نکنند و لباس سیاه نپوشند و مو آشفته نسازند.(4)

و از مشکوه الانوار: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس که خداوند نعمتی بر او ارزانی دارد و او در آن نعمت از ساز و تنبور استفاده کند، بر آن نعمت ناسپاسی کرده؛ و هر کس دچار مصیبتی شود و در مصیبت خود نوحه خوان بیاورد، اجر خود را باطل کرده است.(5)

1- . دعائم الاسلام 1 : 227
2- . دعائم الاسلام 1 : 239
3- . ممتحنه / 12
4- . مشکاه الانوار : 204 و 203
5- . مشکاه الانوار : 333

50. شهاب الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نوحه گری عمل جاهلیت است.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: صبر هنگام مصیبت اولی و بهتر است.

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: از گنج های نیکی، پنهان کردن مصائب و بیماری ها و صدقه است.

توضیح: سخنش «عند الصدمه» در النهایه گفته است: یعنی به هنگام سختی و شدت مصیبت و «الصدم» یعنی: زدن یک چیز سخت به چیز سخت دیگر و الصدمه یعنی یک بار زدن، پایان. ازهری هم گفته است: منظور از نیکی همان بهشت است و از این باب است فرموده باری تعالی: «لن تنالوا البرَّ»،(1) {هرگز به نیکی نخواهید رسید.} و از وجهی دیگر، به عنوان گنج های بهشت از آن یاد شده است.

51. مشکوه الانوار: از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرش علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم یعنی امام صادق علیه السلام به من امر فرمود که نزد مفضّل بن عمر بروم و به خاطر فوت اسماعیل به او تسلیت بگویم و فرمود: سلام مرا به مفضّل برسان و به او بگو، ما به خاطر اسماعیل مصیبت زده هستیم ولی صبر پیشه کردیم، پس تو هم مانند ما صبر پیشه کن. وقتی امری را اراده کنیم و خداوند امری را اراده فرماید، تسلیم فرمان خداوند می شویم.(2)

و از مشکوه الانوار: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی طاهر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، خدیجه گریست، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نیستی به اینکه او را ایستاده بر در بهشت بیابی و وقتی او تو را دید دست تو را بگیرد و تو را در پاک ترین و خوشبوترین مکان بهشت وارد گرداند؟ حضرت خدیجه عرض کرد: آیا چنین است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند گرامی تر و عزیزتر از آن است که میوه دل بنده ای را بگیرد و او بر آن

1- . آل عمران / 92

2- . مشكوه الانوار : 20

صبر کند و حسرت بخورد و سپاس خداوند را به جای آورد و خداوند او را عذاب کند.(1)

52. قرب الاسناد: از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: از او در مورد نوحه پرسیدم و ایشان آن را مکروه دانست.(2)

53. مجالس صدوق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی بلا را بشناسد بر آن صبر می کند و هر کس آن را نشناسد آن را ناپسند می شمارد.(3)

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی بر مصیبت صبر کند، خداوند او را یاری می کند.(4)

و از مجالس صدوق: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از داد و فریاد به هنگام مصیبت و نوحه گری و گوش دادن به آن و زدن به صورت منع فرمود.(5)

توضیح: «الرنّه» یعنی: صدا. «رنَّ یرنُّ رنیناً» یعنی: فریاد زد و مراد از «تصفیق الوجه»: زدن دست بر صورت به هنگام مصیبت است، یا همانطور که گذشت(6) زدن آب به صورت به هنگام وضو است و اوّلی اظهر است.

علامه - قدس الله روحه - در المنتهی گفته است: گریه بر میّت، پیش و پس از خروج روح اجماعاً جایز و غیر مکروه است، به جز شافعی که پس از خروج روح آن را مکروه دانسته است.

و ابن بابویه(7)

از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی خبر وفات جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید،

1- . مشکوه الانوار : 23
2- . قرب الاسناد : 163 چاپ نجف و ص 121 چاپ سنگی
3- . امالی صدوق : 292 در ذیل حدیثی آمده است.

4- . امالی صدوق : 293
5- . امالی صدوق : 254 س 26 و 5 و 4
6- . در ابواب وضو ج 81 گذشت و احتمال دو معنا در آن می رود؛ زیرا سخنش «و نهی عن تصفیق الوجه» جدای از دو جمله اول آمده است.
7- . الفقیه 1 : 113

چون وارد خانه اش می شد، بسیار بر آن دو می گریست و می فرمود: این دو هم صحبت و مونس من بودند و هر دو رفتند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله(1) از جنگ احد به مدینه بازگشت، از هر خانه ای که در آن کسی کشته شده بود، صدای سوگواری و گریه شنید، ولی از خانه عمویش حمزه صدایی به گوشش نرسید. فرمود: ولی حمزه گریه کن ندارد. پس از مردم مدینه خواست که برای مرده ای سوگواری نکنند و برای او نگریند مگر این که با سوگواری برای حمزه شروع کنند و برای او نوحه بخوانند و بگریند و آنان تا به امروز بر این عهد پایبندند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هر که بر خود بترسد که به سبب حزنی که از مصیبت به او رسیده عقلش زایل شود، پس باید گریه کند که گریه غم و اندوه را ساکن می گرداند.(2)

سپس آن بزرگوار - رحمه الله - گفته است: «ندب» ایرادی ندارد و آن عبارت است از برشمردن محاسن میّت و آنچه با از دست رفتن او دیده اند، به وسیله واژه ندای «وا»؛ مانند این سخنشان: «وارجلاه، واکریماه، وا انقطاع ظهراه، وامصیبتاه»، ولی این کار مکروه است؛ زیرا نه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و نه از هیچ یک از اهل بیت علیهم السلام.

و نوحه گری بر باطل اجماعاً حرام است، اما اگر بر حق باشد اجماعاً جایز است و خراش بر صورت و کندن مو و پاره کردن پیراهن حرام است، مگر در مرگ پدر و برادر که در این دو مورد، چاک کردن پیراهن برای مرد جایز است و واویلاه و واثبوراه گفتن نیز مکروه است.

و ابن بابویه(3)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که وقتی جعفر طیار شهید شده بود، به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: فریاد ذل و ثکل و

1- . الفقیه 1 : 117 و 116
2- . الفقیه 1 : 119

3- . الفقيه 1 : 112

حرب به راه نینداز [یعنی مگو واویلاه واذلاه] و هر چه بگویی راست گفته ای. و روایت کرده(1) که حضرت فرمود: وقتی روح پاک علی بن محمد عسکری علیهما السلام قبض شد، حضرت حسن بن علی علیهما السلام را دیدند، در حالی که از خانه خارج شده و پیراهنش از پشت و جلو چاک زده شده بود.

و شهید - نوّر الله ضریحه - در الذکری گفته است: سیلی و خراش و کندن مو اجماعاً حرام است. در المبسوط آن را آورده و دلیلش را خشم از قضای خداوند دانسته است و نیز به دلیل روایت خالد بن سدیر(2) که از امام صادق علیه السلام روایت کرده، مبنی بر اینکه سیلی زدن و خراشیدن صورت کفارهای جز استغفار و توبه ندارد. و در صحاح عامه آمده: من بیزارم از کسی که در مصیبت موی سر را بکند و صدای خود را بلند کند. اصحاب به غیر از ابن ادریس، پاره کردن پیراهن را هنگام مرگ پدر و برادر استثنا کرده اند، به این خاطر که امام حسن عسکری برای امام هادی علیهما السلام و فاطمی ها برای امام حسین علیه السلام چنین نمودند. خالد بن سدیر(3) از امام صادق علیه السلام این کار فاطمی ها را روایت کرده و از او در مورد چاک زدن پیراهن برای پدر و مادر و برادر یا آشنایش سؤال کرده و امام در پاسخ فرموده است: پاره کردن گریبان اشکالی ندارد، حضرت موسی بن عمران نیز برای برادرش گریبان خویش چاک زد.

نباید پدر برای فرزندش و شوهر برای زنش پیراهن پاره کند، ولی زن می تواند برای همسرش گریبان چاک کند و در نهایه الفاضل آمده است: پیراهن پاره کردن به طور مطلق برای زنان جایز است و در این حدیث بدان اشاره ای شده است و حسن صفار(4) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: داد و فریاد و پاره کردن لباس برای مرده شایسته نیست و ظاهر آن کراهت است. در المبسوط هم جواز پاره کردن پیراهن را برای پدر و برادر روایت کرده و گفته، برای غیر از این دو نفر جایز نیست

1- . الفقیه 1 : 111
2- . التهذیب 2 : 339
3- . التهذیب 2 : 339

4- . بلکه از زن حسن صیقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است.
ر.ک: کافی 3 : 225

و نوحه گری با کلام نیک و برشمردن فضایل او با اعتماد به راست بودن آن جایز است؛ چرا که حضرت فاطمه سلام الله علیها در این سخنش چنین کرد:

ای پدرم! چقدر به پروردگارت نزدیک بودی. ای پدرم! جبرئیل خبر مرگت را داد. ای پدرم! تو دعوت پروردگارت را اجابت کردی!

و روایت شده که حضرت زهرا علیها السلام مشتی از خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را برگرفت و بر چشمان خویش نهاد و این ابیات را سرود:

- هر کسی خاک قبر احمد را بوئیده است، شایسته است که همه عمر بوی خوش دیگری را نبوید.

- مصیب-ت هایی بر من وارد شده که اگ-ر بر روز روش-ن وارد می ش--د، ش-ب تار می ش--د.

دلیل دیگر جایز بودن نوحه خوانی بر میّت، روایتی است که پیامبر در مورد حمزه فرموده است.

ابن بابویه نیز روایت کرده که امام باقر علیه السلام وصیت فرمود تا به مدت ده سال در موسم حج برایش گریه کنند.(1)

از امام صادق علیه السلام در مورد اجر نوحه گری سؤال شد، فرمود: ایرادی ندارد، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نوحه سرایی شد(2)

و در روایت دیگری از او آمده است که کسب با نوحه گری ایرادی ندارد، اگر راست بگوید.(3)

و در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که دادن اجر به نوحه گر اشکال ندارد و حنان از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که [زن نوحه گر] نباید شرط کند و باید هر مبلغی که صاحب عزا تقدیم می کند قبول کند.(4)

ابو حمزه نیز از امام باقر علیه السلام(5) روایت کرده که وقتی ابن مغیره از دنیا رفت، ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا به

او اذن دهد تا به

ص: 135

1- . الفقیه 1 : 116
2- . الفقیه 1 : 116
3- . الفقیه 1 : 116
4- . در ج 103 ص 58 بحار از این نسخه و از قرب الاسناد ص 58 آن را بیرون آورده است. آن را در التهذیب ج 2 ص 108 نیز می بینید.
5- . ر.ک: التهذیب 2 : 108

نوحه گری او برود و ابن مغیره پسر عموی او بود. حضرت به او اجازه داد و رفت و این اشعار را سرود:

- خبر مرگ ولید پسر ولی-د را می ده-م، ابو ولی-د جوان-مرد قبیل-ه ب-ود.

- با بزرگواری از حقیقت حمایت می کرد، برای طلب خون خود از دشمنان برمیخاست.

- در سال های قحط همچ-ون باران ب-ود و رودی پرآب، و طعام و نان مهمان بود.

در تمام حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله این کار او را بد ندانست و چیزی نگفت.

سپس - قدس سره - گفته است: وقف برای مراسم نوحه سرایی جایز است؛ زیرا این کار، کاری مباح است و صرف هزینه را برای آن جایز دانسته است و بنا به روایت یونس بن یعقوب(1) از امام صادق علیه السلام که فرمودند: ابوجعفر علیه السلام به من فرمودند: فلان قدر از مالم را برای مجالس نوحه گری وقف کن که برای مدت ده سال در ایام منی، در منی برای من نوحه سرایی کنند. و مراد از این وصیت، متوجه کردن مردم به فضایل و مکارم آن حضرت و آشکار کردن آن است تا بدان اقتدا شود و آنچه اهل بیت بر آن بودند دانسته شود تا از آن بزرگواران پیروی شود و تقیه بعد از مرگ زایل گردد.

شیخ در المبسوط و ابن حمزه نوحه گری را حرام دانسته اند و شیخ ادعا کرده که در این مورد اجماع نظر وجود دارد و ظاهر این است که مقصود آن دو، نوحه به باطل یا نوحه ای است که مشتمل بر حرام باشد، چنانچه در النهایه آن را قید کرده است. در التهذیب هم پس از روایت احادیث مربوط به نوحه، کسب و کار با آن را مکروه دانسته است.

سپس شهید - رحمه الله - احادیث منع را که از طریق مخالفین روایت شده، با حمل بر چیزی که شامل بر باطل یا حرام است تأویل کرده است؛ زیرا نوحه گری

1- . ر.ک: الفقیه 1 : 116، التهذیب 2 : 108

دوران جاهلیت غالباً به این شکل بود. سپس گفته است: مرثیه های منظوم در نزد ما جایز است و پیش آمده که امامان علیهم السلام نیز مرثیه ها را شنیده و آن را ناپسند ندانسته اند.

سپس شهید - که خداوند روحش را شاد بگرداند - گفته است: مرده به خاطر گریه بر او آزرده نمی شود؛ خواه این گریه مباح باشد یا حرام، به خاطر فرمایش باری تعالی: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری»،(1) {و هیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را برنمی دارد.} و در صحیح بخاری و مسلم در روایت عبدالله بن عمر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یقیناً مرده با گریستن خانواده اش عذاب می شود و در روایتی دیگر آمده است: خداوند با گریه خانواده کافر، بر عذاب او می افزاید. و روایت شده که حفصه بر عمر گریست. او گفت: آرام باش دخترک، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: مرده با گریه خانواده اش بر او عذاب می شود؟ این حدیث نیز تفسیر شده است.

گفته شده: بهتر آن است که بگوییم اهل جاهلیت نوحه گری می کردند و جنایات میت را برمی شمردند؛ مثل قتل و حمله و کشتار، در حالی که آنان این جنایات را خصلت هایی پسندیده می دانستند؛ از این رو مرده به خاطر آنچه آنان بر آن می گریستند عذاب می شد. پذیرش این سخن مشکل است که این حدیث به طور واضح بر ممنوع بودن گریه به علت ملازم بودن آن با عذاب مرده اشاره دارد، به طوری که تعذیب با منتفی شدن گریه به صورت علی و معلولی، منتفی می شود، ولی تعذیب برای جنایات او منتفی نیست، چه بر او بگریند یا نه.

و گفته شده: برای اینکه آنان به ندبه و نوحه گری وصیت می کردند و این کار از سوی آن ها، واداشتن بر معصیت بود که گناه است و اگر به وصیتشان عمل می شد، بر عذابشان افزوده می شد. و اینگونه بدان پاسخ داده شده که گناه مرده به خاطر دستور دادن و واداشتن به آن، حمل بر حرام میشود و عذاب او با اجرای این دستور

1- . فاطر / 18

و عدم اجرای آن تفاوتی نمی کند؛ هر چند که اجرای آن بر باقی ماندن اشکال بر حال خود اثر دارد.

و گفته شده: به این خاطر که وقتی آن ها برای او نوحه می خواندند، به او گفته می شد: آیا تو همانطور بودی که این ها می گویند؟ و با این دلیل آن را رد کرده که این سخن برای توبیخ و ترساندن اوست که خود نوعی عذاب محسوب می شود و در این سخن چیزی جز بیان نوع عذاب وجود ندارد، در غیر این صورت، چرا باید با کاری که آن ها می کنند عذاب شود؟

و از عایشه نقل شده که گفت: خداوند پسر عمر را بیامرزد، به خدا سوگند او دروغ نگفت، ولی اشتباه یا فراموش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبر یک زن یهودی گذشت، در حالی که آن ها بر او می گریستند، حضرت فرمود: این ها می گریند و او هم به خاطر گناهش عذاب می شود. در این روایت، راوی منسوب به اشتباه است و این یکی از علت های خارج کننده حدیث از شرط صحت است.

می توانی بگویی باء به معنی مع است؛ یعنی مرده با وجود گریه اهلش بر او عذاب می شود، یعنی مرده با اعمالش عذاب می شود و حال آنکه آن ها بر او می گریند، ولی گریه آن ها سودی برای او ندارد و از گریه به دلیل عدم نفع آن منع می کند و به این صورت با حدیث دیگر مطابقت دارد.

توضیح: سخنش «لا تدعین بالذل» و در برخی نسخ «بویل» به این معناست که بگویی: «واذلّاه یا واویلاه یا واثکلاه» و «الثکل» با ضمه به معنای مرگ و نابودی و از دست دادن محبوب یا فرزند است و حروف آن متحرک است. «و لا حرب» و در برخی نسخ «و لا حزن» به این معناست که بگویی: «واحرباه» یا و«احزناه». گفته می شود: «حربه» یعنی هر چه داشت از او گرفت، یعنی ای ذل و ویل و ثکل و حرب حاضر شوید، که اکنون وقت آمدن شما و زمان عرضه شماست.

سخنش: «و ما قلت فیه فقد صدقت» یعنی کمالاتی که در مورد او گفتی راست بود؛ زیرا او متصف به این ویژگی ها بود؛ یا اینکه در سخنی که درباره او می گویی صادق باش و دروغ نگو و اولی اظهر است. سخنش «أنعی الولید»، نعی یعنی خبر مرگ و در قاموس آمده: «مولده» بین عرب مثل ولیده است و در برخی

نسخ «ابن الولید» نیست و در نسخ التهذیب موجود است و «الفتی» به معنای جوان گرانقدر است و گفته می شود: فلانی از حقیقت حمایت کرد، وقتی از چیزی حمایت کند که حمایت از آن حق باشد. و «الوتر و الوتیره» جنایتی است که انسان در حق دیگری مرتکب می شود مثل قتل یا غارت یا به اسارت گرفتن و «الموتور» کسی است که کشته ای داشته باشد و نتواند انتقام او را بگیرد و گفته می شود: «سمی إلی المعالی» وقتی که به سوی بزرگی ها گردن بکشد - و بخواهد به آن برسد - و «السنه» یعنی سال قحطی و «الجعفر» یعنی رود کوچک و نیز بزرگ و پهناور، از اضداد است. و «الماء الغدق» با حروف متحرک یعنی آب زیاد. و «المیره» با کسره یعنی غذایی که انسان برای خود جمع آوری می کند.

54. مجالس ابن الشیخ: از محمد بن مسلم روایت شده که گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: عده ای از اصحاب حسن بن علی علیه السلام به او نامه نوشتند و وفات دخترش را به حضرت تسلیت گفتند، حضرت به آن ها نوشت: اما بعد. نامه تسلیت شما برای فلانه به من رسید. من پاداش صبرم را برای او نزد خدا به حساب می آورم و تسلیم قضای او هستم و بر بلای او صبر می کنم. مصیبت ها ما را به درد آورده و نیز حادثه از دست دادن دوستان که با آن ها انس گرفته بودیم و نسبت به ما مهربان بودند و برادران بامحبتی که دیدگان با دیدن آن ها شاد میشدند و چشم ها به دیدارشان روشن می شدند. چنان شد که روزگار آنان را نابود کرد و مرگ بر آنان فرود آمد و باقی ماندگان را بر جای نهادند و مرگ آنان را نابود کرد و آنان در اردوگاه های مردگان بر زمین افتادند و به دور از محل و همسایگان خود پناه گرفتند و نه ارتباطی بین آنان است و نه دیداری. حتی همسایگان نزدیکشان را هم نمی بینند. پیکرهاشان از خاندانشان دور افتاده و از صاحبانشان تهی گشته است. برادرانش در برابر او خشوع ورزیدند و من خانه ای همچون خانه او و آرامش و قراری مثل قرار او ندیده ام، در میان خانه هایی وحشت آور و سکونت گاه هایی که محل دراز کشیدن است. در آن دیار هراس آور جای گرفت و از دیاری که با آن انس داشت بیرون آمده و بی کینه از دنیا جدا شد و او را به نابودی و فرسودگی سپردم.

کنیزی تحت سیطره بود که راهی طی شده را در پیش گرفت که پیشینیان بدان روی کرده بودند و پسینیان نیز به سوی آن راه می یابند، و السلام. (1)

توضیح: «فعند الله أحتسبها» یعنی اجر صبرم را بر مصیبت او به حساب خدا می گذارم. «فجعَتهُ المصیبهُ» یعنی: او را به درد آورد و «تفجیع» نیز به همین معناست و «الحفاوه» یعنی: مبالغه در سؤال از انسان و توجه به کار او. «اخترمهم الدهر» یعنی: آن ها را تکه تکه و ریشه کن کرد و «الحمام» با کسره تقدیر مرگ است و فیروزآبادی گفته: «الخلف» با حروف متحرک و ساکن، هر کسی که بعد از فردی که رفته، بیاید، ولی با حروف متحرک در خیر است و با حروف ساکن در شر و در حدیث ابن مسعود آمده: «ثم إنه تخلف من بعده خلوف» - سپس بعد از او جانشین هایی آمدند-. خلوف جمع خلف است.

و «اودی به الموت» یعنی او را برد و «الحتوف» با ضمه جمع حتف است به معنی مرگ و «عَن» در سخنش «عن قرب جوارهم» شاید برای تعلیل باشد؛ یعنی بر اساس هم جواری ملاقاتی بین آن ها رخ نمی دهد، بلکه ارواح آنان بر حسب درجات و کمالاتشان با یکدیگر دیدار می کنند. سخن حضرت علیه السلام «قد اخشعها» در اکثر نسخ به همین شکل است و مناسبتی با مقام ندارد و در برخی نسخ با جیم آمده و «جشع» به معنای بی تابی به خاطر جدائی از همدم است و بعید نیست که اشتباهی در نوشتار رخ داده باشد که از آن دوری کرده و «الحلول» به ضمه، جمع حالّ است از قولشان: «حلَّ بالمکان» یعنی در آن فرود آمد و «مُضجعهُ» با ضمه جیم از «اضجعهُ» است یعنی پهلویش را بر زمین نهاد و در بیشتر نسخ مخضعه - گردن کج کرده- آمده و «القلی» با کسره به معنای کینه است.

55. ثواب الاعمال: از امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: تسلیت موجب رسیدن به بهشت میگردد.(2)

1- . امالی طوسی 1 : 205
2- . ثواب الاعمال : 180

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس به فرد اندوهگینی تسلی دهد، در موقف قیامت لباسی به او می پوشانند که او را آراسته می گرداند.(1)

المقنع: مثل این حدیث را روایت کرده(2) و در آن آمده است: هر کس مؤمنی را تسلی دهد.

الهدایه: هر دو حدیث را با هم روایت کرده است.(3)

توضیح: در کافی حدیث اخیر را از علی بن ابراهیم(4) از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و در الذکری گفته است: «التعزیه» بر وزن تفعله است از عزاء به معنای صبر، گفته می شود: «عَزَّیتُهُ» یعنی او را به صبر دعوت کردم و مقصود از آن، درخواست تسلی از مصیبت دیده و صبر پیشه کردن بر اندوه و دل شکستگی، با نسبت دادن موضوع به خداوند و نسبت دادن او به عدل و حکمت و ذکر وعده ای است که خداوند برای صبر بر مصیبت داده، به همراه دعا برای مرده و مصیبت دیده به منظور تسلی دادن به او برای مصیبتش. و این کار اجماعاً مستحب است و به عقیده ما کراهتی در تسلیت گفتن پس از دفن میّت نیست، پایان.

و در النهایه آمده: تسلیت گفتن قبل و بعد از دفن مستحب است و در این مورد اختلاف نظری بین علما وجود ندارد، مگر در نظر ثوری که گفته است: تسلیت بعد از دفن مستحب نیست و در التذکره گفته است: شیخ گفته است: تسلیت بعد از دفن بهتر است و این کار خوب است و محقق در المعتبر گفته است: تسلیت گفتن مستحب است و کمترین درجه اش این است که صاحب عزا او را ببیند. و اهل علم مطلقاً قائل به استحباب آن هستند، بر خلاف ثوری که آن را بعد از دفن مکروه دانسته و سپس گفته است: اما روایت اسحاق بن عمار منافی آنچه ما گفتیم نیست؛

1- . ثواب الاعمال : 180
2- . المقنع : 6 چاپ حجر، ص 22 چاپ الاسلامیه
3- . الهدایه : 28
4- . کافی 3 : 205 و با سندی دیگر آن را در ص 227 روایت کرده است.

زیرا احتمال دارد، منظور او بعد یا قبل از دفن در کنار قبر باشد و شیخ گفته است: بعد از دفن بهتر است و این حق و درست است، پایان.

مؤلف: روایت اسحاق همان است که کلینی و دیگران(1) آن را با سندی موثق و نیز با سندی دیگر که بنابر مشهور در آن ضعف وجود دارد(2) از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند: تسلیت تنها باید کنار قبر گفته شود و پس از آن مردم بازگردند و هیچ صحبتی در مورد میت نشود و فقط به صدا گوش دهند.

به سند حسن از امام صادق علیه السلام(3) روایت شده که فرمود: تسلیت به صاحبان مصیبت بعد از دفن میت است. و به سندی مرسل از امام صادق علیه السلام(4) روایت شده که فرمود: تسلیت بعد از دفن واجب است و به سندی حسن که از صحیح کمتر نیست،(5) از هشام بن حکم روایت شده که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را دیدم که قبل و بعد از دفن تسلیت می گفت.

از آن احادیث روشن شد که تسلیت قبل و بعد از دفن مستحب است و اینکه بعد از دفن بهتر است. و از برخی احادیث، عدم استحباب استمرار ماتم و عزاداری استفاده می شود و شاید هم حمل بر عدم تأکید استحباب آن باشد و در مورد آن پیشتر صحبت شده است.

در القاموس گفته است: «الحُلّه» با ضمّه، لباس و رداء، و برد غیر آن است و حلّه نیست مگر از دو لباس یا یک لباس با آستر و در همین کتاب گفته: «الحبر» با کسر به معنای اثر یا اثر نعمت و زیبایی است و با فتح به معنای شادی است مثل «الحبور و الحبره و الحبر» با حروف متحرک و «أحبَرَهُ» یعنی او را شاد کرد و نعمت مثل حبره است و گفته: «تحبیر الخطّ و الشعر و غیره» یعنی: زیبا کردن آن و در

1- . ر.ک: کافی 3 : 203، التهذیب 1 : 121
2- . کافی 3 : 204
3- . کافی 3 : 204
4- . کافی 3 : 204
5- . کافی 3 : 205

النهایه گفته است: الحبر با کسره و گاه هم با فتحه می آید، به معنای زیبایی و سیمای نیکوست. می گویند: «حبّرت الشیءَ تحبیرا» وقتی آن را نیکو کرده باشم. پایان.

مؤلف: ممکن است به صورت مجهول و مشدّد خوانده شود یعنی: «یُحَسَّنُ و یُزَیَّنُ بها»، نیکو می شود و به وسیله آن زینت داده می شود و نیز به صورت مخفف یعنی: تسیر بها، با آن راه می رود.

و در الذکری روایت کرده: «یحبی بها» از الحبوه به معنای بخشش است، سپس گفته: و روایت شده «یحبر بها» یعنی شاد می شود.

56. ثواب الاعمال: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در مناجاتی که حضرت موسی علیه السلام با پروردگارش می نمود عرضه داشت: پروردگارا! کسی که به مصیبت دیده تسلیت بگوید چه پاداشی دارد؟ خداوند فرمود: او را در سایه رحمت خویش قرار می دهم، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه من وجود ندارد.(1)

توضیح: در القاموس آمده: «ناجاه مناجاةً» یعنی: با او درگوشی سخن گفت و گفته: «الثکل» با ضمّه به معنای مرگ و نابودی و از دست دادن محبوب یا فرزند است و حروف آن متحرک است و «قد ثکله» بر وزن فرح است و «هو ثاکل و ثکلان و هی ثاکل و ثکلانه» کم است و «ثکول و ثکلی»، پایان. مراد در اینجا زنی است که فرزند یا فامیل نزدیکش مرده یا «الطائفه الثکلی» است [طایفه مصیبت دیده] اعم از مردان و زنان و اول [یعنی زن] اظهر است و شاید اختصاص دادن ثکل به زن به خاطر این باشد که زن در مصیبت ها از مرد بسیار بی تاب تر و اندوهگین تر است و اطلاق یا حمل بر حقیقت است و یا مجاز.

در النهایه گفته است: در حدیث آمده است: هفت نفر هستند که خداوند آن ها را در سایه رحمت خویش قرار می دهد و در حدیثی دیگر آمده، هفت نفر در سایه عرش قرار می گیرند، یعنی در سایه رحمتش. و کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته است: هفت نفر هستند که در سایه او قرار می گیرند و به جهت بزرگداشت، سایه را به

1- . ثواب الاعمال : 177

او اضافه کرده است؛ یعنی در سایه عرش او، یا سایه درخت طوبی، یا بهشت. نووی در شرح صحیح مسلم گفته: و گفته شده سایه عبارت است از آسایش و نعمت؛ مثل اینکه بگویند: او در یک زندگی ظلیل - سایه دار- به سر می برد و مراد، سایه کرامت است نه سایه خورشید؛ زیرا هم خورشید و هم سایر مخلوقات جهان زیر عرش قرار دارند. نیز گفته شده: یعنی او را از بدی ها و آتش قیامت محفوظ داشته و ظاهرش آن است که او را از گرما و آتش، و مخلوقات را در سایه خویش پناه داده است؛ و این اعتقاد بیشتر علماست.

«و یوم لا ظل إلا ظله» یعنی وقتی خورشید به آن ها نزدیک شد و گرما شدت گرفت و آن ها عرق کردند. و گفته شده: یعنی مثل دنیا کسی سایه ندارد.

مؤلف: آنچه کلینی در کافی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده نیز مؤیّد آن است که مراد، سایه عرش است، حضرت فرموده: هر کس به مصیبت دیده ای تسلیت بگوید، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه خداوند عزوجل وجود ندارد، خداوند او را در سایه عرش خود نگه می دارد.

باب هفدهم : اجر مصیبتها

روایات:

1. مجالس صدوق: از انس بن مالک روایت شده است: پسری از عثمان بن مظعون - که خداوند از او خشنود باد - از دنیا رفت و بسیار برای او اندوهگین شد تا جایی که خانه اش را به مسجدی تبدیل کرد که در آن عبادت می کرد. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، به او فرمود: ای عثمان! خداوند تبارک و تعالی رهبانیت را بر ما واجب نکرده است، بلکه رهبانیت امت من جهاد در راه خداست. ای عثمان بن مظعون! بهشت هشت در دارد و جهنم هفت در، آیا این خوشحالت نمی کند که از هر دری از درهای بهشت وارد شوی و پسرت را در کنارت در حالی بیابی که دامن تو را گرفته و نزد پروردگارت شفاعت تو را می کند. گفت: آری. مسلمانان عرضه داشتند: یا رسول الله! آیا ما نیز در جلوی رویمان پاداشی مانند عثمان داریم؟ فرمود: آری برای هر کس از شما که صبر پیشه کند و پاداش خود را در راه رضای خدا به شمار آورد... ادامه حدیث.(1)

2. مجالس صدوق: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس فرزندانی را در راه خدا پیشکش کند، آن ها به اذن خداوند عزوجل میان او و آتش دوزخ حائل می شوند.(2)

ثواب الاعمال: ازاحمد بن محمد بن عیسی مثل این حدیث را نقل کرده است.(3)

توضیح: در النهایه گفته است: هر کس ماه رمضان را از روی ایمان و برای رضای خدا روزه بگیرد، یعنی به منظور درخواست خشنودی و ثواب خداوند.

1- . امالی صدوق : 40
2- . امالی صدوق : 323
3- . ثواب الاعمال : 178

«احتساب» از حسب مثل «اعتداد» از عد، و به کسی که نیت عمل خود را کسب خشنودی خدا قرار دهد، آن را به حساب خداوند گذاشته است؛ زیرا در چنین حالتی او می تواند عمل او را به شمار آورد، گویی که عمل او به وسیله خداوند به حساب می آید و «الحسبه» اسم است از «الإحتساب» مثل «العده» از «الإعتداد» و احتساب در اعمال صالح و به هنگام رویداد ناخوشایند، عبارت است از شتافتن به سوی طلب اجر و کسب آن با تسلیم [به قضای خداوند] و صبر، یا با انجام انواع نیکی و پرداختن به آن به گونه ای که در آن مرسوم است، به منظور درخواست ثوابی که بدان امید میرود و این حدیث از همین باب است: هر کس فرزندی از دست دهد و آن را در راه رضای خدا به شمار آورد، یعنی اجر آن را به خاطر صبرش بر مصیبت او به حساب خداوند بگذارد، اگر فرزندش در بزرگسالی بمیرد به او گفته می شود پسری به حساب خدا گذاشته و اگر در کودکی بمیرد، می گویند: فرزندی از پیش فرستاده؛ معنایش این است که مصیبت او در مورد فرزندش در جمله بلایای خداوند که صبر بر آن موجب ثواب است، به شمار می آید. پایان. و در المغرب گفته: معنای «احتسب ولده» این است که پاداش مصیبت فرزندش را در زمره پاداش های ذخیره شده به حساب آورد.

3. الخصال: از عقبه بن عامر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مصیبت سه تن از فرزندان خود دچار شود و آن ها را برای رضای خدا به شمار آورد، خداوند عزّوجلّ نیز بهشت را بر او واجب می گرداند.(1)

4. الخصال: ابو سالم، چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پنج چیزند که در میزان عمل بسیار سنگین هستند: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله و الله اکبر» و فرزند صالحی که از مسلمانی بمیرد و او صبر کند و به حساب خدا بگذارد.(2)

5. ثواب الاعمال: از عمر بن عنبسه سُلَمی نقل شده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر مردی که سه فرزند به سن بلوغ نرسیده از

1- . الخصال 1 : 85
2- . الخصال 1 : 128

دست بدهد، یا زنی که سه فرزند از دست دهد، این فرزندان آن ها را از عذاب جهنم حفظ می کنند.(1)

6. از ثواب الاعمال: از ابوذر غفاری - رحمه الله علیه - روایت شده است: هیچ پدر و مادر مسلمانی نیست که سه فرزند خود را که به سن بلوغ نرسیده اند از دست دهند، مگر آنکه خداوند با فضل و رحمت خویش آنان را وارد بهشت گرداند.(2)

توضیح: شهید ثانی قدس سره بعد از ایراد این دو روایت گفته است: «الحنث» با کسره حاء بی نقطه و آخر آن ثاء سه نقطه است یعنی: گناه و جرم و معنا این است که آن ها به سنی نرسیده باشند که بر آنان گناه نوشته شود. خلیل گفته است: «بلغ الغلام الحنث» یعنی: تکلیف بر او نوشته شد و در النهایه آمده است: در حدیث هست که «هر کس سه فرزند را از دست بدهد که به حنث نرسیده باشند..» یعنی به بلوغ مردانگی نرسیده باشند که تکلیف بر آن ها جاری شود و بر آنان حنث یعنی گناه نوشته شود و جوهری گفته است: رسیدن نوجوان به حنث، یعنی گناه و طاعت.

7. ثواب اعمال: از علی بن مُیَسِّر از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: یک فرزند که مرد از دست دهد، بهتر است از هفتاد فرزندی که بعد از او باقی بمانند و حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را درک کنند.(3)

8. مسکن الفؤاد: از امام صادق علیه السلام روایت شده است: یک فرزند که مرد از دست می دهد، بهتر است از هفتاد نفر که پس از او به جا می مانند و همگی سوار بر اسب شده و در راه خدا بجنگند.

و از آن امام علیه السلام روایت شده که فرمود: ثواب مؤمنی که فرزندش را از دست دهد، چه صبر کند یا نکند، بهشت است.

و از آن امام علیه السلام روایت شده: کسی که دچار مصیبتی شود و بر آن بی تابی کند یا نکند، بر آن صبر پیشه کند یا نکند، پاداش او از خداوند بهشت است.

1- . ثواب الاعمال : 178
2- . ثواب الاعمال : 178
3- . ثواب الاعمال : 178

توضیح: این روایت اشاره دارد به اینکه جزع و بی تابی اجر مصیبت را از بین نمیبرد و می توان آن را بر زمانی حمل کرد که سخنی نگوید یا کاری نکند که موجب خشم پروردگار عزوجل شود، یا اینکه بی اختیار کاری از او سر بزند.

9. مسکّن الفؤاد: از ثوبان روایت شده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: به به! پنج چیز هستند که چه سنگینند در ترازوی اعمال: «لا إله إلاّ الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله» و فرزند صالحی که از مرد مسلمان بمیرد و ثواب آن را به حساب خدا بگذارد.

شهید - رحمه الله - گفته است: «بخ بخ» کلمه ای است که به هنگام مدح و خشنودی نسبت به یک چیز گفته می شود و تکرار آن برای مبالغه است و چه بسا با تشدید هم خوانده شود و معنای آن بزرگداشت و تعظیم است و «یحتسبه» یعنی او را به حساب خدا می گذارد و کفایت خداوند عزوجل یعنی اینکه خداوند پاداش او را با صبر بر مصیبتش در مرگ فرزندش و راضی بودن به قضای الهی به حساب می آورد.

و از عبد الرحمن بن سَمُرَه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: دیشب چیز عجیبی دیدم... و حدیثی طولانی را ذکر کرد و در آن حدیث آمده که مردی از امتم را دیدم که ترازوی اعمالش بسیار سبک بود و «اَفراط»، (جمع فرط) او آمدند و کفه حسناتش را سنگین کردند.

شهید - رحمه الله - گفته: «فرط» به فتح فاء و راء، فرزند پسر یا دختری است که عمری چندان نکند و مرگش بر پدر و مادر یا یکی از آن ها پیشی گیرد، و گفته می شود «فرط القوم» در وقتی که کسی بر قوم پیشی جوید، و اصلش آن کس است که برای آب و تهیه اسباب از قافله پیش افتد.

و از سهل بن حنیف روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ازدواج کنید؛ زیرا، من به وسیله کثرت شما بر امت ها مباهات می کنم. تا جایی که، جنین سقط شده بر در بهشت می ایستد و به او می گویند. داخل بهشت شو، می گوید: تا هنگامی که پدر و مادر من داخل بهشت نشوند، داخل نمی شوم.

شهید - قدس سره - گفته: «سقط» با فتح و کسر و ضم خواندن سین (که با کسر آن بیشتر است) یعنی: جنینی که قبل از کامل شدن از شکم مادر می افتد و «محبنطئا» با همزه و بدون همزه یعنی: خشمگین و کُند انجام دهنده چیزی.

جزری بعد از نقل این حدیث گفته: «محبنطئ» با همزه و بدون آن به معنای بسیار خشمگین و کُند انجام دهنده چیزی است و گفته شده: آن به معنای ممتنع است، به معنای امتناع از درخواست و نه امتناع به معنای خودداری. گفته می شود: «احبنطأتُ و احبنطیتُ» و «الحبنطی» به معنای کوتاه قد و شکم بزرگ است و نون و همزه و الف و یاء از حروف زائد الحاقی هستند.

10. المسکن: از عباده بن صامت روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بچه سقط شده زن زائو، در روز قیامت به وسیله بند نافش او را به سوی بهشت می کشد.

شهید - قدس سره - گفته: «النفساء» با ضمه نون و فتحه فاء به معنای زن زائوست و «السرر» با فتحه سین مهمله و کسره آن، چیزی است که قابله از ناف نوزاد می برد که محل قطع است و آنچه بعد از بریدن باقی می ماند ناف است، منظورش کودکی بوده که نافش بریده نشده است.

توضیح: در النهایه گفته است: «السرر» با ضمه سین و فتحه راء، و گفته شده با فتحه سین و راء، و گفته شده با کسره سین. و این حدیث سقط نیز از این کلمه است که فرزند سقط شده با بند نافش پدر و مادرش را می کشد تا اینکه آن دو را وارد بهشت گرداند.(1)

11. المسکن: عبید بن عمیر لیثی گفته است: چون روز رستاخیز شود، فرزندان مسلمانان از بهشت به عرصه محشر می آیند و در دست هایشان شربت دارند. - گفته است: - مردم به آن ها می گویند: ما را بیاشامانید، ما را بیاشامانید. می گویند: ما باید

1- . بعید هم نیست که «والدته» و«حتی یدخلها» باشد [یعنی مادرش را می کشد تا وارد بهشت گرداند.] و در برخی از روایات آن ها آمده: تا

مادرش با بند ناف او کشیده شود، از آن بزرگوار مد ظله چنین روایت شده. همینطور است در حاشیه نسخه خطی.

پدر و مادر خود را بیاشامانیم؛ و گفته، حتی طفلی که سقط شده نیز، خشمناک بر در بهشت درنگ می کند و می گوید: تا پدر و مادرم وارد نشوند، وارد نمی شوم.

و از او روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، در میان کودکان مؤمنان و مسلمانان ندا شود که از قبرهای خود بیرون آئید و پس از آن به ایشان ندا رسد که گروهی به سوی بهشت بروید. می گویند: پروردگارا، ما با پدر و مادرمان می رویم. دوباره به ایشان ندا رسد که فوج فوج به سوی بهشت بروید. می گویند: پروردگارا! با پدر و مادر خود می رویم. پس برای سومین بار به ایشان ندا می رسد که فوج فوج به سوی بهشت بروید. می گویند: پروردگارا! با پدر و مادر خودمان می رویم. پس خدای عز و جلّ می فرماید: پدر و مادرتان با شما وارد بهشت شوند؛ پس هر طفلی به سوی پدر و مادر خود بر می جهد و دست های ایشان را می گیرند و داخل بهشت می شوند. پس ایشان پدران و مادران خود را در آن روز بهتر از فرزندان شما در خانه های شما می شناسند.

شهید - رحمه الله - گفته است: «زمر»، افواج متفرقه است که بعضی از آن ها در پی بعضی هستند؛ و در مورد زمر گفته شده است: کسانی از طبقات مختلف هستند که پرهیزکار بودند، چون شهدا و پارسایان و علما و قاریان و اهل حدیث و دیگران. روایت شده است که مردی همه روزه با طفلی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب می شد. کودک وفات یافت و پدرش چند روزی خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرسید. از حالش سؤال فرمود. اصحاب عرض کردند: طفلی که با او دیدی، مرده است و به علت مصیبت اوست که شرفیاب نشده است. آن حضرت فرمود: چرا به من خبر ندادید؟ برخیزید به سوی برادر خود برویم و او را تسلیت بدهیم. چون بر او وارد شد، او را افسرده یافت و سخت دلتنگش دید و به پیامبرگفت: ای رسول خدا! او را برای زمان پیری و ناتوانیام امید می بردم. فرمود: آیا این شادمانت نمی دارد که فرزندت در روز قیامت در برابرت باشد و او را گویند که داخل بهشت شو و بگوید: پروردگارا، من و پدر و مادرم. پس آنقدر شفاعت کند تا خدای تعالی شفاعت او را درباره شما قبول فرماید و شما را با یکدیگر داخل بهشت نماید.

شهید - قدس الله روحه - گفته است: «احتبس»، یعنی از آمدن به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خودداری کرد. «آذنتمونی» با مد، یعنی به من خبر دادید و «کآبه» تغیّر نفس است به انکسار و شکستگی از شدت اندوه؛ «و ضعف» به ضمه و فتحه ضاد نقطه دار و «بإزائک» یعنی: در برابرت.

و از عبدالله بن قیس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: وقتی فرزند بندهای از دنیا برود، خداوند تعالی به فرشتگانش می فرماید: آیا جان فرزند بنده ام را قبض نمودید؟ فرشتگان می گویند: آری تو را سپاس. خداوند می فرماید: میوه دل او را گرفتید؟ عرض می کنند: بلی. خداوند می فرماید: بنده ام چه گفت؟ می گویند: تو را سپاس گفت و «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» گفت. پس خداوند می گوید: در بهشت خانه ای برای بنده ام بسازید و آن را خانه حمد - سپاس - نام نهید.

توضیح: در کافی از سکونی(1) از امام صادق علیه السلام نظیر این حدیث را روایت کرده و در النهایه گفته: وقتی فرزند بنده ای بمیرد، خداوند به فرشتگان خود می فرماید: میوه دل او را گرفتید؟ عرض می کنند: آری. به فرزند ثمره [میوه] گفته شده؛ زیرا میوه محصول درخت است و فرزند محصول پدر، پایان. می گویم: اضافه ثمره به فؤاد یعنی دل، به این دلیل است که بهترین عضو است و نیز بدین دلیل که دل جایگاه عشق است و وقتی عشق و محبت او به دلش چسبیده باشد، از آن جدا نخواهد شد؛ گویی که میوه اوست و طیبی گفته است: «ثمره فؤاده» یعنی: بهترین خلاصه او و خلاصه انسان دل است و به دل اعتماد می شود؛ زیرا جایگاه روح ظریفی است که برای آن آفریده شده و شرف و کرامت آن از برای اوست.

12. المسکّن: روایت شده که زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پسر مریضی همراه او بود، زن عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه که این پسرم را شفا دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدو فرمود: آیا فرزندی از تو مرده است؟ عرضه داشت: آری ای رسول خدا! حضرت فرمود: در جاهلیت یا در

1- . کافی 3 : 219

اسلام؟ گفت: در اسلام. رسول خدا فرمود: سپر محکمی است از آتش دوزخ برای تو، سپر محکمی است از آتش دوزخ برای تو.

شهید- رحمه الله - گفته است: «جنه» با ضمه میم یعنی: سپر و محافظی است برای تو در برابر آتش یا تمام بیم و هراس ها، و «حصینه» به معنی اسم فاعل، یعنی حافظ صاحب آن است و محافظ اوست از اینکه چیزی به او برسد.

و از جابر بن سمره روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس سه فرزند را دفن کند و بر مصیبت آن ها صبر و خویشتن داری نماید و آن را به حساب خدا بگذارد، بهشت بر او واجب می شود. ام ایمن گفت: و اگر دو نفر باشد؟ فرمود: هر کس دو نفر را دفن کند و برای رضای خدا بر آن دو صبر نماید، بهشت بر او واجب می شود. ام ایمن عرض کرد: اگر یک نفر را از دست دهد چه؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سکوت کرد و از سخن گفتن خودداری نمود، سپس فرمود: ای ام ایمن! هر کس یک فرزند را دفن کند و بر مصیبت آن ها صبر و خویشتن داری نماید و آن را به حساب خدا بگذارد، بهشت بر او واجب می شود.

و از بریده روایت شده است: شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که به انصار توجه داشت و به عیادتشان می رفت و از ایشان احوال پرسی می نمود. به حضرت خبر رسید که زنی پسرش را از دست داده و برای او بی تابی نموده است. نزد او رفت و او را به تقوای خداوند عزوجل و شکیبایی دعوت کرد. عرض کرد: ای رسول خدا! من زنی رقوب هستم که بچه ام نمی ماند و جز او فرزندی نداشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رقوب، زنی است که بچه اش می ماند، سپس فرمود: هیچ مرد و زن مسلمانی نیست که سه تن از فرزندانش را از دست دهد، جز اینکه خداوند آن پدر و مادر را وارد بهشت گرداند. عرض شد: اگر دو فرزندش را از دست دهد چه؟ فرمود: دو فرزند نیز چنین است. و در حدیثی دیگر آمده است: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا دوست نداری که بر در بهشت او را ببینی، در حالی که تو را به سوی آن فرا می خواند. عرض کرد: بلی. فرمود: همینطور است.

شهید - رحمه الله - گفته است: «رقوب» با فتح راء، کسی است که بچه دار نمی شود و بچه اش باقی نمی ماند و این بر اساس لغت است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه را به آنچه ذکر فرمود، اختصاص داده است.

و از انس نقل شده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مجلسی از بنی سلمه ایستاد و فرمود: ای بنی سلمه! در میان شما رقوب چه کسی است؟ گفتند: کسی که بچه دار نمی شود. فرمود: بلکه کسی است که بچه ای را از دست نداده است. دوباره فرمود: مُعدم و فقیر در میان شما کیست؟ عرضه داشتند: کسی که مالی ندارد. فرمود: بلکه کسی است که بر خدا وارد میشود ولی خیری برای او در نزد خدا نباشد. و مثل همین حدیث از ابن مسعود نقل شده است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به خانه زنی رفت تا برای مرگ فرزندش به او تسلیت بگوید و فرمود: به من خبر رسیده که تو بسیار بی تابی می کنی. آن زن گفت: ای رسول خدا! چه چیزی مرا از جزع و بی تابی باز می دارد در حالی که فرزندم مرد و مرا تنها گذاشت و من پیرزنی رقوب و نازا هستم. حضرت به آن زن فرمود: تو رقوب نیستی، بلکه رقوب آن زنی است که بمیرد و پیش فرستاده نداشته باشد و مردم هم قدرت این که پیش فرستاده خود را به او بدهند ندارند. پس چنین زنی رقوب است، نه تو که از پیش فرستاده داری.

توضیح: جزری در مورد این حدیث سخن رانده و گفته که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان خود به چه کسی رقوب میگویید؟ عرض کردند: کسی که فرزندش نمی ماند. فرمود: رقوب کسی است که هیچ فرزندی را پیش نفرستاده است. «الرقوب» در لغت به معنای زن و مردی است که فرزندش زنده نماند؛ زیرا او انتظار مرگش را می کشد و از ترس اینکه او را از دست دهد، او را زیر نظر دارد و مراقب اوست. پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را به کسی حمل کرده که هیچ فرزندی را پیش نفرستاده است؛ یعنی خود پیش از فرزندش می میرد، و بیان کرده است که اجر و ثواب برای کسی است که فرزندی را از پیش بفرستد و از دست دادن آن ها اگرچه در دنیا عظیم است، ولی از دست دادن اجر و ثوابِ صبر و تسلیم به تقدیر در آخرت عظیم تر است و فرزند مسلمان در واقع کسی است که او را

ص: 153

پیش فرستاده و در راه رضای خدا به شمار آورده است و هر کس که این اجر روزیاش نشود، مثل کسی است که فرزندی ندارد و آن را نگفته تا تفسیر لغوی آن را باطل گرداند، همانطور که فرمود: «محروب» [مال باخته] کسی است که دینش را از دست داده است، این بدان معنا نیست که کسی که مالش را گرفته اند، محروب نیست.

13. المسکن: از قبیصه نقل شده: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که زنی به محضر حضرت رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! به درگاه خدا برای من دعا بفرمائید؛ زیرا هیچ یک از فرزندان من زنده نمی مانند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چند فرزندت را از دست داده ای؟ عرض کرد: سه تن. فرمود: از آتش دوزخ در یک حصار محکم قرار گرفته ای.

شهید - قدس الله لطیفه - گفته است: «حظار» با کسر حاء مهمله و ظاء، اشتقاق آن از حظیره است: سایبانی است که از درخت برای شتر درست می کنند تا او را از سرما و باد حفظ کند. «محظور» در مورد محرم هم از این ریشه است؛ یعنی او از ورود در آن ممنوع شده است، گویی سایبانی بر روی آن است که مانع از دخول بر آن می شود.

تأیید: در النهایه گفته است: «حظیره» مکانی است که دور آن را دیوار می سازند تا گوسفندان و شتران بدان پناه برند و آن ها را از سرما و باد مصون می دارد. این حدیث هم از این ریشه است: «لا حمی فی الأراک فقال له رجل أراکه فی حظاری» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرزی برای درخت اراک وجود ندارد. مردی عرض کرد: درخت اراکی در زمین من وجود دارد. - مقصودش زمینی است که کشاورزی در آن صورت می گیرد و با دیوار احاطه شده است مثل سایه بان - و حاء با فتحه و کسره می آید.

این حدیث نیز از این ریشه است: زنی نزد او آمد و عرض کرد: ای پیغمبر خدا! برای من به درگاه خدا دعا کن؛ زیرا سه تن از فرزندانم را دفن کرده ام. فرمود: از آتش دوزخ در یک حصار محکم قرار گرفته ای. «الاحتظار» فعل است از «حظار». منظورش این است که با حفاظتی محکم از آتش مصون شده ای که تو را از گرمای آن حفظ می کند و از ورود به آن ایمن می دارد.

14. المسکّن: از زید بن اسلم روایت شده که گفت: حضرت داود علیه السلام فرزندی از دست داد و بسیار محزون شد. پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود! چه چیزی در نزد تو با این فرزند برابری می کند؟ عرض کرد: پروردگارا! این فرزند در نزد من معادل دنیای پر از طلا بود. خداوند متعال فرمود: پس به عوض آن در قیامت به اندازه سراسر زمین، پاداش خواهم داد.

شیخ ابو عبدالله بن نعمان در کتاب مصباح الظلام از برخی ثقات روایت کرده که مردی به یکی از دوستانش که به حج رفته بود وصیت کرد تا سلام او را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برساند و نامه مهر و مومی را که به او داده بود، بالای سر شریفش دفن نماید. او نیز چنین کرد و وقتی از حج بازگشت، آن مرد او را گرامی داشت و به او گفت: خداوند خیرت دهد، نامه مرا به پیامبر رساندی. نامه رسان تعجب کرد و گفت: از کجا فهمیدی که من آن را رسانده ام، پیش از آنکه در باره رساندن آن به تو سخنی بگویم. او هم شروع به تعریف ماجرا کرد و گفت: من برادری داشتم که مرد و پسر کوچکی از او به جای ماند که من او را به خوبی تربیت کردم. او پس از مدتی، پیش از آنکه به سن بلوغ برسد از دنیا رفت. شبی در خواب دیدم که قیامت به پا شده و محشر به وقوع پیوسته و مردم از شدت تلاش دچار عطش شدیدی شده اند و دیدم که در دست برادر زاده ام آب است، از او خواستم تا مرا سیراب گرداند، اما او امتناع کرد و گفت: پدرم به این آب از تو مستحق تر است. این سخن بر من سخت آمد و از شدت ترس از خواب برخاستم و تمام دینارهایم را صدقه دادم و از خدا خواستم که فرزند پسری روزیام گرداند. خداوند نیز پسری عنایت فرمود تا روزی که شما به سفر حج مشرف شدید. من نیز آن نامه را برای تو نوشتم که مضمون آن، توسل به وسیله پیامبر به سوی درگاه خداوند عزوجل بود تا او را از من بپذیرد، به این امید که در روز هراس بزرگ او را بیابم. طولی نکشید که پسرم تب کرد و از دنیا رفت و آن روز، روز رسیدن تو بود و دانستم که تو نامه را رسانده ای.

و از کتاب النوم و الرؤیا، ابو صقر موصلی از علی بن حسین بن جعفر از پدرش از یکی از اصحاب ما که در دین و فهم مورد اعتماد است، روایت شده که

شبانه به مدینه آمدم و شب را در بقیع غرقد، میان چهار قبر به سر کردم که قبری حفر شده در کنارشان بود. در خواب دیدم چهار طفل از آن قبرها خارج شدند، در حالی که می گفتند: خداوند چشم ما را به دیدن دوست ما روشن کند و به دیدن تو که به سمت ما میآیی - سَیر کردن تو در شب به سوی ما - ای اُمیم! مایه شگفتی است که از فشار قبر نترس-ی؛ در حالی که صبحگاه تو ای امیم، به سوی ماست.

راوی گفت: من گفتم در این ابیات منظوری است و شب را در آنجا ماندم تا آفتاب طلوع کرد. ناگهان دیدم جنازه ای را به سوی من می آورند. گفتم: این جنازه کیست؟ گفتند: زنی است از مدینه. گفتم: نامش امیم است؟ گفتند: آری. گفتم: آیا این زن فرزندانی داشته که مرده اند؟ گفتند: چهار فرزند. جریان خواب را برای ایشان نقل کردم.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: مصیبت ها کلیدهای اجر هستند.

و از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: وقتی مصیبتی را در جسم یا مال یا فرزند به سوی یکی از بندگانم بفرستم و او با صبری نیکو از این مصیبت استقبال کند، در روز قیامت از او شرم می کنم که ترازویی برای حسابرسی به اعمال او به پا کنم یا نامه اعمال او را بگشایم.

و از معاذ روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پسری عزیز داشته باشد و طاقت از دست دادن او را نداشته باشد و آن فرزند بمیرد و پدر بر مصیبت او صبر و احتساب پیشه کند، خداوند خانه ای بهتر از خانه دنیا و آرامگاهی نیکوتر به آن فرزند ارزانی دارد و برای پدر او درود و رحمت و آمرزش و خشنودی ذخیره فرماید.

15. اعلام الدین: از پیامبر روایت شده که فرمود: در روز قیامت به هنگام عرضه خلایق برای حسابرسی، طفل های مؤمنان می آیند. خداوند تعالی به جبرئیل علیه السلام می فرماید: این فرزندان را به بهشت ببر، پس بر دروازه های بهشت می ایستند و پدران و مادران خویش را می خواهند. خزانه داران به آن ها می گویند: پدران و مادرانتان مثل شما نیستند، آنان گناهان و زشتی هایی دارند که به واسطه آن

بازخواست می شوند. فرزندان گریان فریاد بر می آورند. خداوند تعالی می فرماید: ای جبرئیل ! این فریاد برای چیست؟ عرض می کند: بار خدایا ! تو می دانی که اینان کودکان مؤمنان هستند، می گویند: ما وارد بهشت نمی شویم تا وقتی که پدران و مادرانمان وارد گردند. خداوند سبحان و تعالی می فرماید: ای جبرئیل ! به میان جمعیت محشر درآی و دست پدران و مادران آنان را بگیر و به رحمت من به همراه فرزندانشان داخل بهشت گردان.

16. دعوات راوندی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یک فرزند که انسان پیش از خود از دست دهد، بهتر است از هفتاد فرزند که بعد از او باقی بمانند و غرق در سلاح در رکاب حضرت قائم علیه السلام بجنگند.

توضیح: در النهایه گفته است: «الشکه» با کسره به معنای سلاح است و «رجلٌ شاکی السلاح» یعنی «شاکٍ فی السلاح»: پوشیده از سلاح.

17. دعائم الاسلام: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: هر کس سه فرزند خود را از دست دهد و آنان را در راه رضای خدا به شمار آورد، این فرزندان او را از آتش دوزخ حفظ می کنند. عرض شد: ای رسول خدا، دو فرزند باشد چطور؟ فرمود: دو نفر نیز چنین است.(1)

18. مشکاه الانوار: از مهران نقل شده که گفت: مردی به محضر امام باقر علیه السلام نامه نوشت و از مصیبت فرزندش نزد آن جناب شکایت برد. حضرت در پاسخ نوشت: آیا نمی دانی که خداوند از مال و فرزند مؤمن برمی گزیند تا به واسطه آن بدو اجر دهد؟(2)

و از کتاب مشکاه الانوار به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: فرزند صالح میراث خداوند است از سوی مؤمنان، آنگاه که جان او را بستاند.(3)

1- . دعائم الإسلام 1 : 223
2- . مشکاه الانوار : 280
3- . مشکاه الانوار : 280

توضیح: ظاهر این است که ضمیر در «قبضَهُ» به مؤمن بازمی گردد؛ یعنی از میان آنچه مؤمن از خانواده و مال و فرزند خود به جا می گذارد، فرزند صالح به خدا می رسد؛ زیرا او به دین خدا و زنده کردن شریعت او سود می رساند و احتمال دارد که ضمیر به فرزند بازگردد، همانطور که بیشتر علما از آن فهمیده اند؛ از این رو ما آن را در این باب وارد کردیم و بعید بودن آن پنهان نیست؛ زیرا میراث در حقیقت به چیزی اطلاق می شود که بعد از مرگ باقی می ماند و همچنین مقید کردن به فرزند صالح، با این معنا مناسبت ندارد.

ص: 158

آیات:

- وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ. الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.(1)

{و قطعاً شما را به چیزی از [قبیلِ] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزماییم؛ و مژده ده شکیبایان را * [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: «ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم * بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.}

و خداوند تعالی فرموده است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ... وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.»(2)

{بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین ایمان آوَرَد.} تا فرموده اش {و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست گفته اند، و آنان همان پرهیزگارانند.}

- وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.(3)

{و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکیبا باش. این [حاکی] از عزم [و اراده تو در] امور است.}

- إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ.(4)

1- . بقره / 155
2- . بقره / 177
3- . لقمان / 17
4- . زمر / 10

{شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت. }

تفسیر:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی: شما را مانند عمل کسی آزمایش می کنیم که احوال شما را جویا می شود که آیا بر بلاء صبر می کنید و تسلیم تقدیر هستید. «بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ» {به چیزی از [قبیلِ] ترس و گرسنگی } یعنی: با اندکی از آن. و آن را با اضافه به آنچه آنان را از آن حفظ کرده[جوع و خوف] کم کرده است تا در کار آنان تخفیف دهد و به آنان نشان دهد که رحمت او از آنان جدا نمی شود؛ یا با اضافه به آنچه دچار آن می شوند، یا در آخرت به دشمنانشان میرسد: «وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ» {و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات } عطف بر شیء یا خوف است و گفته شده، خوف به معنای ترس از خداست و جوع، روزه ماه رمضان است و «نقص من الاموال» یعنی زکات و صدقه و «من الانفس» بیماری ها و از «الثمرات» یعنی مرگ اولاد؛ زیرا آن ها ثمره دل ها هستند، همانطور که در حدیث گذشت و تعمیم در تمام موارد اولی است.

«وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ» {و مژده ده شکیبایان را } خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، یا به کسی که بشارت و مصیبت از او می رسد و شامل هر مکروهی است که به انسان می رسد؛ یعنی از پاداش عظیم و عاقبت نیکویی که به خاطر صبر و تحمل در آن سختی ها و ناملایمات به آنان می رسد، به ایشان خبر ده.

«قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» {می گویند: «ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم }. معنی « إِنَّا لِلَّهِ » اقرار به خداوند بر بندگی او است؛ یعنی ما بندگان خدا و ملک او هستیم و او در زندگی و مرگ و سلامتی و بیماری بر ما تصرف دارد و مالک مطلق است و او به صلاح مملوک خود داناتر است و اعتراض مملوک بر او از روی نادانی است، و او داناتر است و «وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ » اعتراف به برانگیخته شدن و قیامت و تسلی دادن به انسان است به اینکه خداوند تعالی به هنگام بازگشت

ما به سوی او، به ازای ناملایمات و دردهایی که بدان دچار شدیم، بهترین پاداش را به ما ارزانی می دارد، چنانچه به ما وعده داده و انتقام ما را از کسانی که به ما ستم روا داشته اند می گیرد و این نیز از دیگر سو باعث تسلی انسان است؛ به این معنا که وقتی بازگشت همگی ما به سوی خدا و پاداش اوست، پس نباید جدایی از هم به واسطه مرگ، برایمان اهمیتی داشته باشد و نیز به خاطر مرده زیانی متوجه ما شود؛ چرا که او از خانه ای به خانه ای بهتر از اولی منتقل می شود و به سوی پروردگاری بخشنده بازمی گردد که صاحب دنیا و آخرت است.

و طبرسی گفته است: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند: این که می گوییم: «إنّا لله»، اعترافی است بر خودمان به مملوکیت خداوند و این سخن: «و إنّا إلیه راجعون» اقراری است به خودمان برای هلاک شدن[مرگ].

و در حدیث آمده است: هر کس به هنگام مصیبت بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، {ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم}، خداوند مصیبت او را جبران می کند و عاقبتش را نیک می گرداند و برای او جانشینی صالح قرار می دهد که از او راضی می شود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: هر کس دچار مصیبتی شود و ذکر « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ »، {ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم} را تجدید کند؛ هر چند که از زمان آن بسیار گذشته باشد، خداوند پاداشی برابر با روزی که بدان مصیبت دچار گشته بود برایش ثبت می کند.(1)

و «الصلاه» در اصل دعا و تزکیه و ستایش نیکو و آمرزش از سوی خداست و جمع آن به خاطر هشدار بر کثرت و تنوع آن است و مراد از «رحمه» لطف و احسان است. «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»، {و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.} یعنی به سوی حق و راه درست؛ چرا که آنان «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، {ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم.} گفته و تسلیم قضای خداوند شده اند.

1- . مجمع البیان 1 : 238

کلینی(1) در روایتی صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزوجل فرموده است: من دنیا را برای اینکه به من قرض دهند به بندگانم داده ام، پس هر کس از آن به من قرضی دهد، به ازای هر یک قرض، ده تا هفتصد برابر و هر چه خواهم از آن به او عطا می کنم و هر کس به من قرض ندهد و من چیزی از او بر خلاف میلش بگیرم و او صبر کند، سه خصلت به او دهم که اگر یکی از آن ها را به فرشتگانم دهم از من راضی می شوند. سپس امام صادق علیه السلام این قول خدای تعالی را تلاوت فرمود: «الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ * أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ»، {[همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: {ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم. بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد].} این یکی از آن سه خصلت است و «و رحمهٌ» دومی و «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»، {و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.} سومین آن ها است. سپس گوید: امام صادق علیه السلام فرموده است: این برای کسی است که خدا چیزی را از او بر خلاف میلش بگیرد.

«وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ»، {و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند.} گفته شده: «بأساء» یعنی: بؤس و فقر و «ضراء» به معنای درد و بیماری است. «وَ حِینَ الْبَأْسِ» یعنی: وقت نبرد و جهاد با دشمن. «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا »، {آنانند کسانی که راست گفته اند.} یعنی: در دینشان و پیروی از حق و طلب نیکی [راست گفتند]. «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»، {و آنان همان پرهیزکارانند.} از کفر و سایر پستی ها.

«إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»، {این [حاکی] از عزم [و اراده تو در] امور است.} یعنی: صبر یا هر امری که خداوند جزء امور، اراده آن را کرده است؛ یعنی: آن را به طور قطع، حتمی کرده است. «أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ» یعنی: اجری که هیچ حسابی بدان نمی رسد.

1- . کافی 2 : 92

مؤلف: سایر آیات وارده در مورد صبر، در باب آن(1) در کتاب ایمان و کفر گذشت.

روایات:

1. ثواب الاعمال: از معروف بن خرَّبوذ روایت شده که شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در دنیا دچار مصیبتی شود و هنگامی که مصیبت بر او وارد میشود «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» بگوید، مگر اینکه خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد، به جز گناهان کبیره ای که خداوند آتش دوزخ را بر آن واجب کرده است. و هر گاه مصیبتی را در آینده از عمر خود به خاطر آورد و « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ » و «الحمدلله» بگوید، خداوند هر گناهی را که او بین دو استرجاع (انّا لله و انّا الیه راجعون گفتن) مرتکب شده باشد بیامرزد، مگر گناهان کبیره او را.(2)

2. از ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده اند: هر کس به هنگام مصیبت گفتن « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ » بر او الهام شود، بهشت بر او واجب می شود.(3)

توضیح: در قاموس آمده است: «أرجَعَ فی المصیبه» یعنی: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» گفت و هم معنا با «رجّع» و «استرجع» است.

3. ثواب الاعمال: از ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده که گفته است: شنیدم امام علیه السلام می فرمود: هر کس بر مصیبتی صبر کند، خداوند عزوجل عزتی بر عزتش می افزاید و به همراه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش وارد بهشتش گرداند.(4)

4. مجالس صدوق و العیون: از محمد بن علی از پدرش امام رضا از پدرش روایت شده که فرمود: خبر وفات اسماعیل، بزرگترین فرزند امام صادق علیه السلام

1- . ر.ک: ج 71 ص 97-56 از این چاپ.
2- . ثواب الاعمال : 179
3- . ثواب الاعمال : 179
4- . ثواب الاعمال : 180

را به حضرت دادند، حضرت می خواست طعام تناول فرماید و ندیمانش گرد حضرت بودند. حضرت تبسمی کرد و فرمود: غذا بیاورید و به همراه ندیمانش نشست و بهتر از سایر روزها شروع به تناول غذا نمود و ندیمانش را تشویق می کرد و غذا در مقابلشان می گذاشت و آنان از این کار حضرت تعجب می کردند و اثری از حزن بر سیمای حضرت نمی دیدند. وقتی از طعام فارغ شد، عرض کردند: امر شگفتی را از تو دیدیم، شما به مصیبت چنین پسری مبتلا گشته اید و شما را اینطور میبینیم. فرمود: چرا نباید آنگونه که می بینید باشم، در حالی که خبر راستگوترین راستگویان به من رسیده که من و شما می میریم. قومی که مرگ را شناختند و آنچه را که مرگ از آنان می رباید انکار نکردند و تسلیم فرمان آفریدگار عزوجلشان شدند.(1)

5. العیون: از امام رضا علیه السلام روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر که از شیعیان ما به بلایی دچار گردد و بر آن صبر پیشه کند، خداوند به مانند اجر هزار شهید را برای او بنویسد.(2)

توضیح: شاید مقصود، شهدای سایر ملت ها باشد.

6. صفات الشیعه صدوق: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: مؤمن نخواهید بود تا زمانی که مورد اطمینان باشید و تا زمانی که نعمت و آسایش را مصیبت به شمار آورید؛ به این دلیل که صبر بر بلاء، از سلامتی به هنگام آسایش بهتر است.(3)

7. المحاسن: از ابوحمزه ثمالی نقل شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: بنده بین سه چیز قرار دارد: بین بلا و قضا و نعمت. در بلا از جانب خداوند صبر و در قضا از جانب خداوند تسلیم و در نعمت از جانب خداوند شکر بر او واجب است.(4)

1- . در امالی صدوق وجود ندارد و حدیث در عیون الاخبار ج 2 ص 2 موجود است.
2- . عیون الاخبار 2 : 221
3- . صفات الشیعه : 180 چاپ نجف، ذیل شماره 53
4- . المحاسن : 6

8. مجالس مفید: از امام موسی کاظم از پدرش از پدران بزرگوارش صلوات الله علیهم روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشد، خداوند او را از اهل بهشت بنویسد: هر کس تکیه گاهش گواهی به این باشد که معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه من محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم؛ و کسی که چون خداوند به او نعمت ارزانی داشت، بگوید: «الحمدلله»؛ و هر کس چون مرتکب گناهی شود بگوید: «استغفر الله»؛ و هر کس که چون دچار مصیبتی گردد بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».(1)

مسکن الفؤاد: از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرموده اند: چهار خصلت است که در هر که باشد، آن کس در نور خداوند بزرگ است... و مثل حدیث قبل را ذکر کرده است.

9. مجالس مفید: با اسنادش به هاشم بن محمد در حدیثی طولانی آمده که گفته است: وقتی خبر وفات مالک اشتر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، اظهار افسوس و تأسف کرد و می فرمود: خدا مالک را جزای خیر دهد؛ مالکی که اگر از کوه بود، بزرگترین رکن آن بود و اگر از سنگ بود، سنگی سخت بود. آگاه باشید! به خدا سوگند، مرگ تو - ای مالک - ، جهانی را ویران می کند. بر کسی مانند تو - ای مالک -، گریه کنندگان باید بگریند. سپس فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» من پاداش صبر بر مصیبت او را در نزد تو به حساب می آورم که مرگ او از مصائب روزگار است. خداوند مالک را رحمت کند. به عهدش وفا کرد و به شهادت رسید و به دیدار پروردگارش شتافت. با اینکه ما بعد از مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را برای صبر بر هر مصیبت آماده کرده ایم، زیرا مصیبت او - رسول خدا - بزرگترین مصیبت است.(2)

10. و از مجالس مفید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در نجوایی که خداوند با موسی بن عمران داشت آمده است که ای موسی! هیچ مخلوقی را نیافریده ام که از بنده مؤمنم نزد من محبوبتر باشد و من تنها او را

1- . مجالس مفید : 54
2- . مجالس مفید : 58

برای چیزی امتحان می کنم که برای او بهتر است و من به صلاح بنده ام داناترم و او باید بر امتحان من شکیبا باشد و از نعمتهایم سپاسگزاری کند و به قضا و قدرم راضی باشد تا نام او را در زمره صدّیقین در نزد خودم بنویسم، آنگاه که بدانچه مرا راضی می گرداند عمل کند و از دستور من پیروی کند.(1)

11. و از مجالس مفید: از امام جعفر بن محمد علیهما السلام روایت شده که فرموده اند: چهار خصلت در تورات است که چهار خصلت به همراه آن هاست: هر کس بر دنیا اندوهگین باشد بر پروردگارش خشمگین می گردد، و هر کس بر مصیبتی که بدو نازل گشته شکایت کند در حقیقت از پروردگار خود شکایت می کند،...(2) ادامه حدیث.

12. از مجالس مفید: از عمرو بن سعید بن هلال نقل شده که گفت: به محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا توصیهای فرما. فرمود: تو را به تقوای الهی توصیه می کنم... تا اینکه فرمود: و اگر نفست در ذره ای از آن با تو به نزاع برخاست، بدان که خوراک روزانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نان جو و حلوای حضرت خرما بود - البته اگر آن را می یافت - و هیزمش شاخ و برگ درختان. و وقتی به مصیبتی دچار گشتی، مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد آور که به راستی بشر تا ابد به مصیبتی همچون مصیبت آن حضرت دچار نخواهند گشت.(3)

13. اعلام الدین: امیر المؤمنین علیه السلام به حارث اعور فرمود: سه خصلت است که مسلمان بدان ها کامل می شود: فقیه شدن در دین، اندازه داشتن در زندگی و صبر بر حوادث ناگوار.

و از اعلام الدین: روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام شنید فردی می گوید: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. فرمود: «إنا لله» اقراری است از ما به خداوند بر مملوکیت او و «إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» اقراری است برای خود ما به هلاک شدن.

1- . مجالس مفید : 63
2- . مجالس مفید : 119
3- . مجالس مفید : 122

14. مجالس الشیخ: حسین بن زید از پدرش نقل میکند که از علی بن حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس به جای مصیبت دنیا خود را به ثواب آخرت تسلی دهد، به جای چیزی بی ارزش، خود را با چیزی مهم و باارزش تسلی داده است و بزرگتر از آن، کسی است که آنچه را از دست داده سلامتیای به شمار آورد که بدان دست یافته و غنیمتی که برای به دست آوردن آن یاری شده است.(1)

15. از مجالس الشیخ: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه دچار مصیبتی شدی، مصیبت خود را در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد آر؛ چرا که انسان ها به مصیبتی دردناکتر از مصیبت او دچار نگشته اند و هیچ وقت دچار نخواهند گشت.(2)

16. دعوات راوندی: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند: بی تابی درمانده کننده تر از شکیبایی است.

و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزّوجلّ می فرماید: هر کس به قضای من راضی نباشد و سپاس نعمتهای مرا به جای نیاورد و بر آزمایش من صبر نکند، باید پروردگاری به غیر از من برگیرد و فرمود: هر کس نسبت به دنیا محزون باشد، بر خداوند خشمناک می گردد و هر کس از مصیبتی که بر او فرود آمده شکایت داشته باشد، در واقع از خداوند عزّوجلّ شکایت کرده است. خداوند به حضرت عُزیر وحی کرد: ای عُزیر! وقتی مرتکب گناهی شدی به کوچکی آن منگر، بلکه به [بزرگی] کسی که او را نافرمانی کرده ای بنگر و چون رزقی از جانب من به تو رسید، به کمی آن منگر، بلکه به [بزرگی] کسی بنگر که آن را به تو ارزانی داشته است؛ و اگر بلایی بر تو نازل گشت به بندگان من شکایت مبر، همانطور که من به هنگام بالا آمدن گناهان و رسوائی هایت، شکایت تو را نزد فرشتگانم نمی برم.

از حسن بصری روایت شده که گفت: بدترین چیز فرزند است، اگر زنده بماند مرا به سختی وا می دارد و اگر بمیرد مرا نابود می سازد. این سخن به زین العابدین

1- . امالی طوسی 2 : 226

2- . امالی طوسی 2 : 294

علیه السلام رسید. فرمود: این مرد دروغ گفته است. به خدا سوگند، بهترین چیز فرزند است؛ اگر زنده بماند دعایی حاضر است و اگر بمیرد شفاعتگری پیشتاز.

از ام سلمه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مصیبتی دچار گردد و همانطور که خداوند بدو دستور فرموده، بگوید: ما از خدائیم و به سوی او بازمی گردیم. خدایا مرا از مصیبتم رهائی بخش و بهتر از آن را برایم به جای بگذار؛ خداوند به واسطه این دعا برایش همان می کند.

گوید: وقتی ابو سلمه از دنیا رفت این ذکر را گفتم، سپس گفتم: و چه کسی مثل ابی سلمه می شود؟ و خداوند رسول خود صلی الله علیه و آله را برایم به جای گذارد و آن حضرت با من ازدواج فرمود.

امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در دنیا به مصیبتی دچار گردد و به هنگام آن مصیبت ذکر «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» بگوید، جز اینکه خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمانی نیست که دچار مصیبتی شود و «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، {ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم } را تجدید کند؛ هر چند که از زمان آن بسیار گذشته باشد، مگر اینکه خداوند منزلتی برای او به وجود آورد و پاداشی برابر با روزی که بدان مصیبت دچار گشته بود به او ارزانی دارد. و هیچ نعمتی نیست که بنده آن را یاد کند؛ هر چند زمان آن گذشته باشد و سپاس خدا را به جای آورد، مگر اینکه خداوند دوباره به او پاداش دهد؛ مثل روزی که بدان نعمت دست یافته بود. و فرمود: بر صاحبان مصیبتی، مصیبت فرود میآید و آنان بی تابی میکنند و رهگذری از آنان گذر کند و «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» میگوید، اجر او بیشتر از اهل آن مصیبت خواهد بود.

امام صادق علیه السلام به هنگام مصیبت می فرمود: ستایش خدای را که مصیبت مرا در دینم قرار نداد و ستایش خدای را که اگر می خواست مصیبت من بزرگتر از چیزی باشد که اکنون رخ داده، یقیناً چنین می شد.

امام صادق علیه السلام پسری داشت. روزی در همان حال که روبروی حضرت راه می رفت، ناگهان چیزی گلوگیرش شد و از دنیا رفت. حضرت گریست و

ص: 168

فرمود: به خدا سوگند، اگر گرفتی بی تردید باقی گذاشتی و اگر آزمودی سلامتی بخشیدی. سپس او را نزد زنان برد، وقتی او را دیدند فریاد زدند. حضرت آنان را قسم داد که فریاد نکشند. وقتی او را برای خاکسپاری بیرون برد، فرمود: منزه است کسی که جان فرزندانمان را می گیرد و تنها عشق ما نسبت به او افزون می شود. وقتی او را به خاک سپرد فرمود: پسرکم، خداوند ضریحت را فراخ گردانَد و تو را با پیامبرت گرد هم آورد. و سپس حضرت علیه السلام فرمود: ما قومی هستیم که آنچه را دوست داریم، در میان کسانی که دوست داریم از خداوند طلب می کنیم و او به ما می بخشد، پس اگر آنچه را که در میان دوستداران خود ناپسند می داریم دوست بدارد، ما نیز بدان راضی هستیم و حضرت علیه السلام فرمود: ما شکیبا هستیم و به خدا سوگند، شیعیانمان از ما صبورتر هستند؛ زیرا ما بر چیزی صبر پیشه کرده ایم که از آن آگاه بودیم و آنان بر چیزی که نمی دانستند.

توضیح: «علی ما علمنا» یعنی: از نزول آن پیش از وقوعش آگاه بودیم و این چیزی است که مصیبت را آسان می کند. یا اینکه ما با علم الیقین به میزان اجری که بر صبر بر این مصیبت مترتب می شود آگاه بودیم؛ و شاید مورد اول اظهر باشد.

17. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمودهاند: مؤمن با اندوه شب را به صبح و صبح را به شب میرساند و تنها همین کار اصلاحش می کند و ساعات اندوه، کفاره گناهان است.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: هر کس عمرش کوتاه باشد، مصیبتش در مورد خود اوست و هر کس عمرش طولانی باشد، مصیبتها پیاپی بر او فرود می آیند و اتفاقاتی را در مورد خود و دوستدارانش میبیند که او را محزون می دارد.

امام صادق علیه السلام فرمودهاند: مؤمن در سختیها صبور و در سرگردانیها آرام و بدانچه به او داده شده قانع است و مصیبت ها بر او بزرگ نیاید و بر کینه ورز ستم نمی ورزد و در مورد دوستداری گناه نمی کند و مردم از دست او در آسایش هستند و نفس از او در سختی است.

امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند: امیر المؤمنین علیه السلام به مصیبتی دچار نمی گشت جز اینکه در آن روز هزار رکعت نماز میخواند و به شصت مسکین

ص: 169

صدقه میداد و سه روز روزه میگرفت و به فرزندانش می فرمود: چون به مصیبتی گرفتار گشتید، مانند همین کار را که من می کنم انجام دهید؛ زیرا من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می کرد، پس دنباله روی شیوه پیامبرتان باشید و با او مخالفت نورزید که خداوند با شما مخالفت کند؛ چرا که خداوند تعالی می فرماید: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ(1) إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»،(2) {و هر که صبر کند و درگذرد، مسلّماً این [خویشتن داری، حاکی] از اراده قوی [در] کارهاست.} سپس امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: من همواره به عمل امیر المؤمنین علیه السلام عمل می کردم. و ایشان علیه السلام فرمود: خشنودی به ناملایمات، والاترین درجه پرهیزکاران است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند: مصیبت ها به طور مساوی بین خلق تقسیم شده اند. و آن حضرت علیه السلام فرمودند: هر کس را صبر نجات ندهد، بی تابی هلاکش می گرداند.

و روایت شده که موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا به عملی راهنمایی کن که اگر آن را انجام دهم، به خشنودی تو نائل گردم. پس خداوند به او وحی فرمود: ای پسر عمران! خشنودی من در ناخشنودی توست و تو را یارای آن نیست. گوید: پس موسی علیه السلام سجده کنان و گریان بر زمین افتاد و عرضه داشت: پروردگارا! تو تنها با من تکلم نمودی و پیش از من با بشری سخن نگفته بودی و مرا به عملی راهنمایی نمیکنی که بدان به خشنودی تو نائل گردم! پس خداوند به او وحی فرمود که خشنودی من در خشنودی تو به قضای من است.

18. نهج البلاغه: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (جهت تسلیت گفتن به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش) فرمود: ای اشعث! اگر برای پسرت اندوهناکی، به خاطر پیوند خویشاوندی سزاواری، امّا اگر شکیبا باشی، هر مصیبتی را نزد خدا پاداشی است. ای اشعث! اگر شکیبا باشی تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو پاداش داده خواهی شد و اگر بی تابی کنی نیز تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو

1- . شوری / 43
2- . آل عمران / 186

گناه کاری. ای اشعث! پسرت تو را شاد می ساخت و برای تو گرفتاری و آزمایش بود و مرگ او تو را اندوهگین کرد، در حالی که برای تو پاداش و رحمت است.(1)

و حضرت علیه السلام (به هنگام دفن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: همانا شکیبایی نیکوست جز در غم از دست دادنت و بی تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو، مصیبت تو بزرگ و مصیبت های پیش از تو و پس از تو ناچیزند.(2)

توضیح: جوهری گفته است: «وزر» به معنای گناه و سنگینی است و اخفش گفته است: از این ریشه می گویی: «وزر یوزر و وزر یزر و وزر یوزر فهو موزور». در حدیث فرموده است: «مأزورات» برای همخوانی با «مأجورات» و اگر به تنهائی می آورد، باید می گفت: موزورات. پایان.

فرموده حضرت علیه السلام: و آن بلا و فتنه است، بر اساس این فرمایش باری تعالی است: «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ.»،(3) {اموال شما و فرزندانتان صرفاً [وسیله] آزمایشی [برای شما]ینند.} فرمایش حضرت علیه السلام: «جلل»، در النهایه گفته است: جلل از اضداد است، برای بزرگ و کوچک استفاده می شود. پایان. سخن حضرت: هر مصیبتی قبل و بعد از تو آسان است؛ یعنی نسبت به مصیبت تو آسان است و گفته شده، منظور حضرت این بوده که مصیبت پیامبر پیش از دست دادن او برای مسلمانان دشوار بود، به خاطر بیم ایشان از این واقعه و پس از او نیز عظیم است، به خاطر آشفته شدن امور مسلمانان و امر دینشان با از دست دادن حضرت، و مورد اول اظهر است.

19. نهج البلاغه: امام علیه السلام شنید که شخصی می گفت: « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ » فرمود: این سخن ما که می گوییم «ما همه از آن خداییم» اقراری است به بندگی و اینکه می گوییم «بازگشت ما به سوی او است»، اعترافی است به نابودی خویش.(4)

1- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 291
2- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 292
3- . تغابن / 15

4- . نهج البلاغه : ذیل حکت شماره 99

و درود خدا بر او، فرمود: صبر به اندازه مصیبت فرود آید و آن که در مصیبت بی تاب بر رانش زند، اجرش نابود می گردد.(1)

و درود خدا بر او، فرمود: کسی که از دنیا اندوهناک می باشد، از قضاء الهی خشمناک است و آن کس که از مصیبت وارد شده شکوه کند، از خدا شکایت کرده است.(2)

و درود خدا بر او، (مردمی را در مرگ یکی از خویشاوندانشان چنین تسلیت گفت:) مردن از شما آغاز نشده و به شما نیز پایان نخواهد یافت. این دوست شما به سفر می رفت، اکنون پندارید که به یکی از سفرها رفته، اگر او باز نگردد، شما به سوی او خواهید رفت.(3)

و درود خدا بر او، فرمود: در مصیبت ها یا چون آزادگان باید شکیبا بود و یا چون ابلهان خود را به فراموشی زد.(4)

و در روایتی دیگر آمده که درود خدا بر او، اشعث بن قیس را در مرگ فرزندش اینگونه تسلیت داد و فرمود: یا چون مردان بزرگوار شکیبا و یا چون چهارپایان بی تفاوت باش.(5)

توضیح: در القاموس گفته است: «سلاه و عنه» مثل «دعاه» و «رضیه سلواً و سلواً» یعنی: او را فراموش کرد و تسلی یافت. و در النهایه آمده: «أغمار» جمع غمر با ضمه: نادان ناآزموده و ناپخته ای است که تجربه ندارد.

20. نهج البلاغه و دعوات راوندی: و درود خدا بر او، فرمود: کسی که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد، خدا او را به مصیبت های بزرگ مبتلا خواهد کرد.(6)

1- . نهج البلاغه : ذیل حکت شماره 144
2- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 228
3- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 357
4- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 413
5- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 414

6- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 448

توضیح: «بکبارها» یعنی در دنیا یا اعم از دنیا و آخرت؛ زیرا بزرگ شمردن مصیبت موجب بی تابی می شود که خود باعث عذاب آتش یا از بین بردن اعمالی می شود که انسان را از دوزخ نجات می دهد.

21. کنز الکراجکی: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند: صبر پوششی است در برابر گرفتای ها و یاوری است در مصیبت ها.

و حضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: صبر دو گونه است: صبر به هنگام بلا و بهتر از آن، صبر در برابر کارهای حرام است.

و امیر المؤمنین فرموده اند: از گنج های ایمان، صبر بر مصیبت است.

و حضرت علیه السلام فرموده اند: صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به بدن است و هر کس صبر ندارد، ایمان هم ندارد.

و حضرت علیه السلام فرموده اند: با صبر استوار و یقین نیکو، اندوه ها را از دل خویش بیرون انداز.

و حضرت علیه السلام فرموده اند: هر کس ساعتی صبر پیشه کند، ساعت ها مورد سپاس قرار می گیرد.

و حضرت علیه السلام فرموده اند: صبر بر سه وجه است: صبر بر گناه، صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت.

و حضرت علیه السلام فرموده اند: هر کس صبر را حاکم خویش قرار دهد، به حادثه ای اهمیت نمی دهد.

22. مسکّن الفؤاد شهید ثانی - قدّس سرّه -: خدای تعالی به داود پیغمبر وحی فرستاد: تو اراده ای می کنی و من اراده ای. و صورت نمی پذیرد مگر اراده من. اگر در برابر اراده من تسلیم شدی، اراده من تو را از آنچه تو اراده میکنی، کفایت می کند و اگر در برابر اراده من تسلیم نباشی، در آنچه که خودت اراده کرده ای، تو را به رنج و مشقت می اندازم و در آخر هم جز اراده و خواسته من چیز دیگری نخواهد شد.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: صبر نیمی از ایمان است.

ص: 173

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: کمیاب ترین چیزی که به شما داده شده، یقین و صبر راسخ است و هر کس بهره اش را از این دو گرفته باشد، باکی بر او نیست که شب زنده داری یا روزه داری از دستش رفته باشد [یا تنها به واجبات اکتفا نماید]. اگر بر آنچه شما بر آن هستید صبر کنید، برای من پسندیده تر است از اینکه عمل هر یک از شما به اندازه عمل تمام شما باشد، ولی من بیم آن دارم که پس از من دنیا بر شما گشوده گردد و شما منکر همدیگر شوید و در این صورت آسمانیان شما را انکار کنند. پس هر کس صبر پیشه کند و خویشتن داری کند، به نهایت ثواب دست یابد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: « ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ ... »،(1) ادامه آیه {آنچه پیش شماست تمام می شود و آنچه پیش خداست پایدار است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می کردند، پاداش خواهیم داد.} و از امام علیه السلام سؤال شد: ایمان چیست؟ فرمود: صبر.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: صبر گنجی از گنج های بهشت است.

و گفته شد: خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود: متخلق به اخلاق من شو و از اخلاق من صبر است.

از ابن عباس روایت شده است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر انصار وارد شد، فرمود: آیا شما مؤمنید؟ همه ساکت شدند. مردی عرض کرد: آری ای رسول خدا. فرمود: و نشانه ایمان شما چیست؟ عرض کردند: در آسایش شاکر و بر بلا صابر و بر قضای الهی راضی هستیم. فرمود: سوگند به خدای کعبه که شما مؤمن هستید.

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: در صبر بر آنچه ناپسند می داریم، خیر فراوانی است.

1- . نحل / 96

حضرت مسیح علیه السلام فرمود: شما به آنچه دوست دارید دست نمی یابید، مگر با صبر بر آنچه ناپسند می دارید.

امام علی علیه السلام فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است: یقین، صبر، جهاد و عدل.

و امام علیه السلام فرمود: نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر به بدن است، جسم بی سر اثری ندارد و ایمان بدون صبر هم معنا ندارد.

و امام علیه السلام فرمود: بر شما باد به صبر؛ زیرا انسان عاقبت اندیش به آن عمل می کند و بی تاب بدان بازمی گردد.

و از حسن بن علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در بهشت درختی است که آن را درخت بلوا می خوانند. روز قیامت کسانی را که در دنیا آزمایش شدهاند، می آورند و محکمه و میزانی جهت بررسی اعمال آنان تشکیل نمی شود و از رحمت و پاداش بی کران خداوندی بر آن ها فرو ریخته می شود و این آیه را قرائت فرمود: « إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ »،(1) {بی تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت.}

و از او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هیچ جرعه ای نزد خداوند محبوب تر از جرعه خشمی که انسان آن را فرونشاند، یا جرعه صبر بر مصیبت نیست و هیچ قطره ای در نزد خداوند عزوجل محبوب تر از قطره اشکی که از بیم خداوند ریخته شود یا قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، نیست.

و از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی که خداوند در روز قیامت پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، هاتفی ندا در دهد که صابران کجایند تا همگی بدون حساب وارد بهشت شوند؟ حضرت فرمود: قومی از مردم از جا برمی خیزند و ملائکه ایشان را ملاقات می کنند و می گویند: کجا می روید ای بنی آدم؟ می گویند: به بهشت. فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟ می گویند: آری. فرشتگان گویند: شما کیستید؟ گویند: صابران. فرشتگان گویند: صبرتان بر چه بود؟ گویند: بر

1- . زمر / 10

طاعت خدا و در خودداری از معصیت او صبر نمودیم تا اینکه خداوند عزوجل جان ما را گرفت. گویند: راست گفتید. شما همانطور هستید که گفتید. داخل بهشت شوید. « فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ»،(1) {چه نیک است پاداش عمل کنندگان. }

و از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: سه چیز است که به هر کس روزی شود، به خیر دنیا و آخرت دست یافته است: رضا به قضای خداوند، صبر بر بلا و دعا در حال آسایش.

و از ابن عباس نقل شده که گفته است: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که فرمود: ای جوان (یا ای جوانک) آیا تو را تعلیم ندهم به سخنانی که برای تو سودمند باشد؟ عرض کردم: بلی. فرمود: خدا را یاد کن و فراموش نکن خدا تو را حفظ می کند. حدود خدا را حفظ کن چنان که خدا را پیش روی خود می یابی. خدا را در آسایش بشناس تا در سختی تو را بشناسد. هر نیازی داری از خدا بخواه و هر وقت نیاز به کمک داشتی از خدا کمک بگیر، و بدان که در صبر کردن به چیزی که دلخواهمان نیست خیر بسیاری است و اینکه پیروزی با صبر حاصل می شود و گشایش با گرفتاری صورت می گیرد و {همراه با هر سختی آسانی ای است. }.(2)

و از آن حضرت علیه السلام نقل شده: وقتی مرد را داخل قبر گذاشتند، نماز از سمت راست او و زکات از سمت چپ او برمی خیزد و نیکی بر او سایه می افکند و صبر نیز در طرفی دورتر از آن ها می گوید: مراقب دوست من باشید که من پشت او هستم؛ یعنی اگر توانستید، عذاب را از او دور کنید، در غیر این صورت من به تنهایی از او دفاع می کنم و عذاب را از او برطرف می سازم.

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که فرمود: کار مؤمن شگفت انگیز است؛ زیرا کار او تماماً خیر و خوبی است و این تنها جزء خصوصیات مؤمن است. اگر شادی و نعمتی به او عنایت شود، شکر خدا را به جای می آورد و این برای او خیر است و اگر هم ناخوشی و مصیبتی بدو رسد، صبر پیشه می کند که این هم برای او خیر است.

1- . زمر / 74

2- . شرح / 5

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بهترین مرکب است. خداوند خیری بهتر و گستردهتر از صبر به بندهای روزی نکرده است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که آیا کسی بی حساب وارد بهشت می شود؟ فرمود: آری، هر انسان مهرورز و شکیبا.

و از ابوبصیر نقل شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: انسان آزاده آزادگی خود را در هر حال حفظ می کند. اگر مصیبتی بر او وارد شود صبر می کند و اگر بلاها و مصیبت ها پیاپی و فشرده بر او وارد شود او را نمی شکند؛ هر چند اسیر و مقهور گردد و آسایشش مبدل به سختی گردد؛ چنانچه یوسف صدّیق و امین صلوات الله علیه چنین بود و بردگی و اسارت و تبعید به او زیان نرساند و تاریکی و وحشت چاه او را در هم نشکست، تا هنگامی که خداوند بر او منت نهاد و پادشاه ستمگر متکبری را که مالک یوسف بود، برده او قرار داد و او را به مقام رسالت رساند و به وسیله او امتی مورد ترحم قرار گرفت. آری صبر چنین نتیجه ای دارد و سرانجامش خیر است. پس صبر پیشه کنید و نفس خویش را به صبر وادار کنید تا خداوند به شما پاداش نیک عنایت فرماید.

توضیح: «نوب» فرود آمدن امری است و «تداکک» به معنای ازدحام است. سخنش: «أن منّ الله» یعنی «إلی أن» یا «فی أن من الله».

23. المسکّن: از امام علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بر سه نوع است: صبر به هنگام مصیبت، صبر بر طاعت و صبر در برابر معصیت[یعنی خودداری از ارتکاب آن]. هر کس بر مصیبت صبر کند و با حسن عزاداری با آن برخورد کند، خداوند برای او سیصد درجه بنویسد که ما بین هر درجه تا درجه بعدی، به اندازه مسافت آسمان تا زمین است؛ و هر کس بر طاعت صبر کند، خداوند برای او ششصد درجه ثبت می کند که ما بین هر درجه تا درجه بعدی، از اعماق زمین تا عرش است؛ و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برای او بنویسد که مابین هر درجه و درجه بعدی، از اعماق زمین تا نهایت عرش است.

و از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هیچ مسلمانی نیست که به مصیبتی دچار گردد و

ص: 177

ذکری را که خداوند عزوجل دستور داده است بگوید: همانا ما از خدائیم و به سوی او بازمی گردیم. خدا یا مرا در این مصیبت اجر ده و بهتر از آن را به من عنایت فرما. مگر اینکه خداوند عزوجل در آن مصیبت به او اجر دهد و بهتر از آن را به او عنایت فرماید. ام سلمه گوید: وقتی ابوسلمه - رضی الله عنه - از دنیا رفت، گفتم: کدام مرد از ابوسلمه بهتر است؟ [تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود و] اولین خانواده ای که به مدینه مهاجرت کردند، خانواده من بود. سپس من آن ذکر را گفتم و خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عوض ابو سلمه به من عنایت فرمود. گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله، حاطب بن ابی بلتعه را به خواستگاری من فرستاد. من گفتم: به رسول خدا عرض کن: من دختری از ابوسلمه دارم و غیور هستم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اما اولاً در مورد دخترت، از خدا می خواهم که او را از تو بی نیاز گرداند. ثانیاً دعا می کنم که غیرت را از تو بگیرد.

در آخر گوید: روزی ابو سلمه از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی را شنیدم که بدان خوشحال شدم. فرمود: بر هیچ یک از مسلمانان مصیبتی وارد نمی شود که در آن مصیبت بگوید: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ اللَّهُمَّ أْجُرْنِی فِی مُصِیبَتِی وَ أَخْلِفْ لِی خَیْراً مِنْهَا. مگر اینکه خداوند با او چنین کند. ام سلمه گوید: این ذکر را به خاطر سپردم و وقتی ابو سلمه از دنیا رفت، آن ذکر را گفتم. سپس با خودم فکر کردم و گفتم کجا از ابو سلمه بهتر نصیب من می شود؟ ! وقتی عده ام به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از من اذن خواست و من مشغول دباغی کردن پوستی بودم، قرظ [برگ ها] را از دستم شستم و به حضرت اجازه دادم و متکایی از پوستین برای حضرت نهادم که درونش را با لیف خرما پر کرده بودم. حضرت بر آن تکیه داد و از من خواستگاری کرد. وقتی فرمایش حضرت به پایان رسید، عرض کردم: ای رسول خد ! در دل من چیزی جز اشتیاق نسبت به شما نیست، ولی من زنی هستم که غیرت بسیاری دارم. می ترسم که چیزی از من ببینی که خداوند به وسیله آن مرا عذاب کند و من زنی هستم که پا به سن گذاشته ام و خانواده دارم. حضرت فرمود: اما اینکه می گویی پا به سن

گذاشته ای، خود من نیز به آن دچار گشته ام و اما آنچه در مورد خانواده گفتی، خانواده تو خانواده من است. گوید: من تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم و رسول خدا مرا به ازدواج خود درآورد. ام سلمه گوید: خداوند به جای ابو سلمه بهتر از او را نصیبم گرداند؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را.

توضیح: در مصباح اللغه آمده: «قرظ» دانه معروفی است با پوست مثل عدس که از درخت غضاه بیرون می آید و برخی می گویند: «قرظ» برگ درخت سلم است که پوست را به وسیله آن دباغی می کنند؛ در صورتی که با برگ دباغی نمی شود، بلکه با دانه دباغی می کنند.

24. المسکّن: از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ وحشتی دارد. هرگاه خبر فوت برادر به یکی از شما رسید، باید بگوید:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»(1)، «وَ إِنَّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ.»(2) {همانا ما از خدائیم و به سوی او بازمی گردیم.}، {و به راستی که ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.} خدایا او را در نزد خود از نیکوکاران بنویس و نامه او را در علیین قرار ده و سرپرست بازماندگانش باش. خدایا ما را از اجر او محروم نفرما و بعد از او ما را به فتنه گرفتار مکن.

و از امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مصیبتی دچار شود و هر گاه آن را یاد کرد بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، خداوند اجری را که هنگام دچار شدن به مصیبت به او عنایت کرده بود، دوباره به او مرحمت می فرماید.

و از عباده بن محمد بن عباده بن صامت نقل شده که گفته است: وقتی عباده رو به مرگ افتاد، گفت: بسترم را به صحن ببرید (منظورش حیاط خانه اش بود). چنین کردند، سپس گفت: نوکران و خدمتکاران و همسایگانم و هر کسی که به خانه من رفت و آمد داشت جمع کنید و چنین کردند. گفت: من این روز را آخرین روز دنیایم و امشب را اولین شب از شب های آخرتم می دانم و من نمی دانم، شاید پیش از

1- . بقره / 156
2- . زخرف / 14

این از جانب من با دست یا زبانم نسبت به شما تعدی ای شده باشد. قسم به کسی که جان عباده در دست اوست، این تعدی در روز قیامت قصاص دارد. پس هر یک از شما در سینه اش نسبت به من دلتنگی دارد، باید قبل از خارج شدن جانم آن را از من قصاص کند. گفتند: تو پدری مؤدب بودی و هیچگاه به خدمتکاری حرف بدی نزدی. گفت: آیا هر کاری را که از من سر زده بخشیده اید؟ گفتند: آری. گفت: خدایا بر آنان شاهد باش. سپس گفت: اما وصیت مرا حفظ کنید: اگر کسی از شما بر من بگرید، مرا در تنگنا و سختی قرار می دهد. وقتی جان از بدنم خارج شد، خوب وضو بگیرید. سپس هر یک از شما وارد مسجدی شود، نماز بگزارد و سپس برای عباده و خود طلب آمرزش کند که خداوند عزوجل فرموده است: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ. »،(1) {از شکیبایی و نماز یاری جویید.} سپس مرا به قبرم ببرید و پشت سرم آتش روشن نکنید و زیر من پارچه ارغوانی نگذارید.

توضیح: در النهایه آمده: در دعا آمده است: «علی ما فرط منی» یعنی پیش از این از من سر زده باشد و در این کتاب در مورد کشتن زندگان گفته: «فلیحرج علیها» یعنی به او بگویند: تو در حرج هستی، یعنی در تنگنا قرار داری، اگر به سوی ما بازگردی.

این دعا نیز از همین ریشه است: «اللهم إنی أحرج حق الضعیفین أی أضیقه و أحرمه علی من ظلمهما.» خدایا من حق این دو ضعیف را تنگ می گیرم و آن را بر کسی که به آن دو ظلم روا داشته حرام می کنم.

25. المسکّن: از ربعی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صبر و بلا به سوی مؤمن از یکدیگر پیشی می گیرند. هنگامی بلا به مؤمن می رسد که صبر بر او پیشی گرفته و او صبور باشد. و بی تابی و بلا به سوی کافر پیشی می گیرند و بلا زمانی به سراغ کافر می رود که بی تابی بر آن پیشی گرفته و بی تاب باشد.

و از ابی میسره نقل شده است: در محضر امام صادق علیه السلام بودیم که مردی نزد او آمد و از مصیبت خود به آن جناب شکایت برد. حضرت به او فرمود:

1- . بقره / 153

آگاه باش که اگر تو صبر پیشه کنی، اجرت را خواهی گرفت و اگر صبر نکنی، تقدیر خدای عزوجل که به وقت نکوهیدن تو آن را مقدر کرده، در مورد تو جاری می شود.

از ابوذر - رضی الله عنه - فرزندی زنده نمی ماند. به او گفته شد: تو کسی هستی که فرزندت باقی نمی ماند. گفت: ستایش خدایی را که آنان را در سرای نابودی از من می گیرد و در سرای جاودانگی برای من ذخیره می گرداند.

روایت شده: عده ای خدمت امام سجاد علیه السلام بودند. خادمش در پذیرایی از مهمانان تعجیل نمود. او خواست با شتاب در تنور کباب درست کند و با عجله دست به کار شد و سیخ از دستش بر روی پسر حضرت علیه السلام افتاد و به سرش اصابت کرد و او را در دم کشت. امام سجاد علیه السلام از جا برخاست و وقتی دید فرزندش از دست رفته، به غلام فرمود: تو در راه خدا آزادی؛ زیرا تو او را از روی عمد نکشتی. و فوراً مشغول تجهیز پسرش شد.

صدوق روایت کرده است: وقتی ذر بن ابوذر از دنیا رفت، او کنار قبرش ایستاد و دست بر قبرش کشید، سپس گفت: خدایت رحمت کند ای ذر! به خدا سوگند تو نسبت به من نیکوکار بودی. در حالی قبض روح شدی که من از تو راضی بودم. به خدا سوگند، فقدان تو در من ایجاد سستی نکرده است و من به جز خدا به کس دیگری محتاج نیستم و اگر هول مطلع [ساعت ورود به قبر] نبود که ساعت هراسناکی است، دوست داشتم که جای تو باشم. اندوهناکی من بر سرنوشت اخروی تو، مرا به خود مشغول کرده، تا اینکه از فقدان از دست دادن تو محزون باشم. به خدا سوگند، من برای مصیبت تو نمی گریم، بلکه بر حال تو گریه می کنم. کاش می دانستم که تو در قبر چه گفتی و چه سخنانی به تو گفتند. خدایا! حقی را که از برای من بر او واجب کردی بخشیدم، تو نیز حق خود را بر او ببخش، که تو بر بخشش و کرم از من سزاوارتری.

توضیح: «إن» در سخنش «إن کنت» مخففه است. «ما بی فقدک» یعنی: من به خاطر از دست دادن تو اندوهی به دل ندارم و مرا باکی و نقصانی به خاطر فقدان تو نیست و «غضاضه» یعنی خواری و نقصان. « لو لا هول المطلع»، مُطَّلَع با فتحه یعنی هول و هراسی که از آخرت بدو عارض می شود و شاید هم با کسره خوانده شود یعنی پروردگار متعال.

ص: 181

26. المسکن: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خداوند بنده ای را دوست داشته باشد، او را امتحان می کند، اگر صبر کند او را برمی گزیند و اگر خشنود باشد، او را به مرتبه اصفیا می رساند.

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: از صمیم قلب از خداوند خشنود باشید تا در روز فقر و تنگدستی به ثواب خدای متعال نایل گردید.

در اخبار حضرت موسی علیه السلام آمده است: مردم به او عرض کردند: از پروردگارت بخواه که دستوری به ما دهد که چون بدان عمل کنیم از ما راضی گردد. پس خداوند تعالی به او وحی فرمود: به آن ها بگو: از من راضی شوند [یعنی هر پیش آمدی که از طرف من به ایشان می رسد به آن راضی باشند] تا از ایشان راضی گردم.

در اخبار حضرت داود علیه السلام آمده است: دوستان مرا چه می شود که در گرفتاری های دنیا اندوهگین می شوند؟ اندوه شیرینی مناجات مرا از دل هایشان می برد. ای داود! محبت من از آن دوستانی است که روحانی باشند و اندوه دنیا را نداشته باشند.

روایت شده که موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا به کاری راهنمایی کن که با عمل به آن خشنودی تو را به دست آورم، پس خداوند به او وحی کرد که خشنودی من در آن است که تو ناپسند میداری، و تو بر آنچه ناپسند می داری صبر نمی کنی. عرض کرد: پروردگارا مرا بدان راهنمائی کن. فرمود: خشنودی من در راضی بودن تو به قضای من است.

از ابن عباس نقل شده که گفت: اولین کسانی که در روز قیامت به بهشت فراخوانده می شوند، کسانی هستند که خدای تعالی را در هر حال سپاس می گویند.

از داود بن زربی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس مصیبتی را هرچند پس از مدتی یاد کند و بگوید: همانا ما از خدائیم و به سوی او بازمی گردیم. خدا یا مرا در این مصیبت اجر ده و بهتر از آن را به من عنایت کن. مانند زمانی که تازه دچار مصیبت شده بود، اجر نصیبش می گردد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در مرض وفاتش فرمود: ای مردم! هر مؤمنی از امت من که بعد از من به مصیبتی گرفتار شود، خود را

به مصیبت من تسلیت و تعزیت بدهد. یعنی به مصیبتی که به واسطه فقدان من بر او وارد شده

ص: 182

است؛ زیرا هیچ کس از امتم به مصیبتی سخت تر از مصیبت فقدان من مبتلا نشده است.

و از عبدالله بن ولید روایت شده که گفت: وقتی امام علی علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام مرا با نامه ای نزد امام حسین علیه السلام که در مدائن بود، فرستاد. وقتی حضرت نامه را خواند، فرمود: چه مصیبت بزرگی بر من وارد شده، با این که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس که مصیبتی بر او وارد می شود، مصیبت مرا به یاد آورد، زیرا هیچ مصیبتی از مصیبت فقدان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بزرگ تر نیست.

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای اسحاق! مصیبتی را که در مقابل آن خداوند به تو صبر عنایت کند و به خاطر آن مستوجب اجر و ثواب شوی، مصیبت به شمار نیاور، مصیبت آن است که صاحبش به واسطه صبر نکردن، از اجر و ثوابش محروم شود.

از جابر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد! هر چه می خواهی زندگی کن که خواهی مرد و به هر که می خواهی عشق بورز که او را ترک خواهی کرد و هر چه می خواهی انجام بده که نتیجه آن را خواهی دید.

توضیح: شاید امر برای مساوی قرار دادن باشد؛ مثل اینکه می گویند: صاحِبِ الحسنَ او ابن سیرین - با حسن رفاقت کن یا ابن سیرین فرقی ندارد - یا برای تهدید.

27. اعلام الدین: امام هادی علیه السلام فرموده اند: برای فرد شکیبا یک مصیبت است و برای فرد بی تاب دو مصیبت.

28. نهج البلاغه: علی علیه السلام که درود خدا بر او، فرمود: تلخکامی دنیا، شیرینی آخرت و شیرینی حرام دنیا، تلخی آخرت است.(1)

29. دعائم الاسلام: از حضرت جعفر بن محمد از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: حضرت بر زنی عبور کرد که بر قبری می گریست، به او فرمود: صبر پیشه کن ای زن! عرض کرد: ای مرد! به دنبال

1- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 251

کار خودت برو، او فرزند و نور چشم من بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا گذشت و او را ترک گفت و حال آنکه آن زن او را نشناخته بود. به او گفتند که او رسول خدا بود، او فوراً برخاست و در پی حضرت دوید تا اینکه به او رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! من تو را نشناختم، آیا با صبر کردن اجری نصیبم می شود؟ فرمود: اجر حقیقی به هنگام صدمه نخستین است.(1)

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: از بی تابی برحذر باشید که باعث قطع امید می شود و عمل را سست می کند و اندوه به جای می گذارد. بدان که راه نجات در دو کار است: آنچه چاره دارد، باید در آن چاره اندیشی کرد و آنچه چاره ای ندارد، باید بر آن صبر نمود.(2)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که حضرت بر خانه ای از انصار گذر کرد و به آنان سلام داد و ایستاد و فرمود: شما چگونه مردمانی هستید؟ عرض کردند: مؤمن ای رسول خدا! فرمود: آیا دلیلی بر این سخن دارید؟ عرض کردند: آری. فرمود: بیاورید. عرض کردند: در آسایش خدا را سپاس می گوییم و بر بلا صبر پیشه می کنیم و به قضای الهی راضی هستیم. فرمود: در این صورت شما راست گفته اید.(3)

30. مشکاه الانوار: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشد، در نور خداوند بزرگ قرار می گیرد: هر کس که تکیه گاهش، گواهی به این باشد که معبودی جز خدای یگانه نیست و اینکه من رسول خدا هستم، و هر کس که چون مصیبتی به او رسد، بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، و کسی که چون به او خیری رسد، بگوید: «الحمد لله ربّ العالمین»، و هر کس چون مرتکب خطایی شود بگوید: «استغفر الله و أتوب إلیه».(4)

1- . دعائم الاسلام 1 : 222
2- . دعائم الاسلام 1 : 223
3- . دعائم الاسلام 1 : 223
4- . مشکاه الانوار : 149

و از مشکاه الانوار: از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: شنیدم [امام صادق علیه السلام] می فرمود: مؤمن نخواهید بود تا زمانی که بلا را نعمت و آسایش را مصیبت به شمار آورید؛ چرا که صبر بر بلا بهتر است از غفلت به هنگام آسایش.(1)

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: بنده ای نیست که قلبی سپاسگزار و زبانی ذکرگو و جسمی صبور در بلا و همسری صالح به او بخشیده شود، مگر اینکه خیر دنیا و آخرت به او بخشیده شده باشد.(2)

31. جوامع الجامع: از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی اعمال گشوده گردد و ترازوی سنجش اعمال به پا شود، برای اهل بلا ترازویی نصب نمی شود و پرونده ای برای آنان گشوده نمی شود و این آیه را تلاوت فرمود: « إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِساب»،(3) {شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت.}

32. الاقبال سید بن طاووس: از عطیه بن نجیح بن مطهر رازی و اسحاق بن عمار صیرفی روایت شده که هر دو گفته اند: وقتی عبدالله بن حسن - رضی الله عنه - و خانواده اش به تبعید فرستادند، امام جعفر صادق علیه السلام برای تسلی دادن او به خاطر آنچه بر او گذشته بود، به او نامه نوشت:

به نام خداوند بخشاینده مهربان. به جانشین صالح و نسل پاک از فرزندان برادرش و پسر عمویش. اما بعد - از حمد و ثنای خداوند-، اگر تو و خانواده ات که با تو تبعید شدند، با آنچه بدان دچار گشتید تنها مانده ای، در اندوه و خشم و غم و درد سوزناک دل تنها نیستی و من در این ناراحتی جانسوز با تو سهیم هستم. بی تابی و نگرانی و سوز مصیبتی که به تو رسیده، بر من نیز عارض گشته است، ولی در چنین مصیبتی باید صبر و حسن عزائی را که خداوند جل جلاله به متقین امر فرموده در پیش بگیریم، آنگاه که به پیامبر خود - که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد -

---

1- . مشکاه الانوار : 298 و 276
2- . مشکاه الانوار : 276

3- . زمر / 10

می فرماید: «وَ اصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنا»،(1) {و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی.} و آنگاه که می فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ»(2)، {پس در [امتثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی [یونس] مباش.} و آنگاه که بلیه مثله به حمزه رسید، به پیامبرش فرمود: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ»،(3)

{و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است.} و حضرت صلی الله علیه وآله صبر پیشه ساخت و مورد عقوبت قرار نداد و آنگاه که می فرماید: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها. لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَهُ لِلتَّقْوی»،(4) {و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش. ما از تو جویای روزی نیستیم، ما به تو روزی می دهیم، و فرجام [نیک] برای پرهیزکاری است.} و آنگاه که می فرماید: «الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ * أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»،(5)

{[همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: «ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.} و آنگاه که می فرماید: «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ»،(6) {شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت.} و هنگامی که لقمان به پسرش می گوید: « وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»(7)

{و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکیبا باش. این [حاکی] از عزم [و اراده تو در] امور است.} و آنگاه که درباره موسی می فرماید: « قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ

1- . طور / 48
2- . قلم / 48 [2]
3- . نحل / 127
4- . طه / 132
5- . بقره / 157- 156

6- . زمر / 10
7- . لقمان / 17

اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ»(1)

{موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آنِ خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.} و آنگاه که می فرماید: « الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»،(2) {کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حقّ سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.} و آنگاه که می فرماید: «ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ»،(3)

{علاوه بر این از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند.} و آنگاه که می فرماید: « وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»،(4)

{و قطعاً شما را به چیزی از [قبیلِ] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می آزماییم؛ و مژده ده شکیبایان را.} و آنگاه که می فرماید:« وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»،(5)

{و چه بسیار پیامبرانی که همراه او مردان الهی بسیاری، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.} و آنگاه که می فرماید: « وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ ،»(6)

{و مردان و زنان شکیبا.} و آنگاه که می فرماید: «وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ»،(7) {و شکیبا باش تا خدا [میان تو و آنان] داوری کند، و او بهترین داوران است.} و امثال آن از قرآن بسیار است و بدان ای عمو و پسر عمو که خداوند جل جلاله، هرگز لحظه ای به زیان دنیا برای دوستش اهمیتی نمی دهد و هیچ چیز در نزد او محبوب تر از زیان و تلاش و بلا به همراه صبر نیست و اینکه خداوند تبارک و

1- . اعراف / 128
2- . عصر / 3
3- . بلد / 17
4- . بقره / 155
5- . آل عمران / 146
6- . احزاب / 35
7- . یونس / 109

تعالی هرگز برای ساعتی به نعمت دنیا برای دشمنش اهمیتی نمی دهد و اگر چنین نبود، دشمنانش دوستانش را نمی کشتند و آن ها را به هراس وانمی داشتند و مانع آن ها نمی شدند، در حالی که دشمنانش در امان و آسایش و از آنان برتر و بر آنها چیره باشند و اگر چنین نبود، زکریّا و یحیی بن زکریا از روی ظلم و دشمنی به خاطر زناکاری از زناکاران کشته نمی شدند؛ و اگر چنین نبود ،جدت علی بن ابی طالب علیه السلام به خاطر اجرای دستور خدای جلّ و عزّ ظالمانه به شهادت نمی رسید و عمویت حسین پسر فاطمه علیهما السلام ستمکارانه و با کینه و دشمنی کشته نمی شد. و اگر چنین نبود، خداوند عزوجل در کتابش نمی فرمود: «وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَیْها یَظْهَرُونَ»،(1) {و اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امّتی واحد گردند، قطعاً برای خانه های آنان که به [خدای] رحمان کفر می ورزیدند، سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آنها بالا روند قرار می دادیم.}

اگر چنین نبود در کتابش نمی فرمود: «أَ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِینَ * نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ»،(2) {آیا می پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم، [از آن روی است که] می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه،] بلکه نمی فهمند.} و اگر چنین نبود، در حدیث نمی آمد: اگر مؤمن ناراحت نمی شد، دستاری از آهن بر سر کافر می نهادم که هیچ گاه سر درد نگیرد. و اگر چنین نبود، در حدیث نمی آمد که ارزش دنیا در نزد خداوند با پر پشه هم برابری نمی کند. و اگر اینگونه نبود، هیچ کافری یک جرعه آب هم از آن نمی خورد. و اگر چنین نبود، در حدیث نمی آمد که اگر مؤمن در قله کوهی باشد، خداوند کافر یا منافقی را به سوی او می فرستد تا او را آزار دهد. و اگر چنین نبود، در حدیث نمی آمد که اگر خدا قومی یا بنده ای را دوست داشته باشد، بلا را بر سر او می ریزد. از اندوهی بیرون نمی آید مگر اینکه در اندوهی دیگر بیفتد. و اگر چنین نبود، در حدیث نمی آمد که هیچ دو جرعه ای در نزد خداوند محبوبتر از دو جرعه ای نیست که بنده

1- . زخرف / 33
2- . مؤمنون / 56

مؤمن او در دنیا فرو می برد: جرعه خشمی که آن را فرو می خورد و جرعه اندوه، به هنگام مصیبتی که با حسن عزا و برای رضای خدا آن را فرو می نشاند.

و اگر چنین نبود، اصحاب رسول خدا برای کسانی که به آنان ستم روا داشته بودند، از خدا طول عمر و سلامتی بدن و زیادی مال و فرزند نمی خواستند. و اگر چنین نبود، به ما خبر نمی رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه مردی را به طور خاص مورد ترحم قرار می داد و برای او طلب آمرزش می کرد، آن مرد شهید می شد.

پس ای عمو و پسر عمو و عموزادگانم و برادرانم، بر شما باد صبر و خشنودی و تسلیم و واگذاری به خداوند جل و عز و خشنودی و صبر بر قضای الهی و متوسل شدن به طاعت او و تن دادن به دستور او. خداوند صبرش را بر ما فرو ریزد. بر شما باد صبر، و عاقبت ما و شما را ختم به پاداش و نیکبختی نماید و با نیرو و قوت خویش، شما و ما را از هر نابودی نجات دهد که به راستی اوست شنوای نزدیک به اجابت هر بنده ای و درود خدا بر خلق برگزیده اش محمد پیامبر و اهل بیت او باد.(1)

مسکن الفؤاد: با سند اول از دو سند، مثل همین حدیث را ذکر کرده است.

1- . کتاب اقبال الاعمال : 581-578 و در چاپی دیگر 51-49

1. مسکن الفؤاد نوشته شهید ثانی - رفع الله درجته -: از اوزاعی نقل می کند: یکی از حکما نقل کرده است: عازم رباط بودم که به عریش مصر رسیدم، سایبانی در آنجا دیدم که مردی نابینا با دست و پایی از کار افتاده در آنجا بود و می گفت: حمد و ستایش مخصوص ذات توست ای سرور و مولای من. بار خدایا! تو را ستایش می کنم، ستایشی که برابر با حمد و ستایش همه مخلوقات تو باشد. حمدی که مانند فضل و برتری تو بر سایر مخلوقات تو باشد؛ بدین روی که مرا بر بسیاری از مخلوقاتت برتری دادی.

با خود گفتم: به خدا سوگند می روم و از او می پرسم و از جریانش اطلاع حاصل می کنم.

به او نزدیک شدم و سلام کردم و سلامم را پاسخ گفت. به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، از تو سؤالی دارم، آیا به من جواب می دهی یا نه؟ گفت: اگر بدانم، به تو پاسخ گویم. گفتم: خدا تو را رحمت کند، به خاطر کدام فضیلت از فضایل خداوند، سپاس او را می گویی؟ گفت: آیا نمی بینی در چه حالی هستم؟ گفتم: آری. گفت: به خدا سوگند اگر خداوند تبارک و تعالی بر سرم آتش می ریخت تا مرا بسوزاند و به کوه ها دستور می داد تا بر سر من خراب شوند و به دریاها دستور می فرمود تا مرا غرق سازند و به زمین امر می فرمود تا مرا در خود فرو برد، چیزی جز محبت او بر من زیاد نمی شد و چیزی جز شکر بر او نمیافزودم. اکنون مرا به تو حاجتی است، آیا می توانی آن را برآورده سازی؟ گفتم: آری، هر چه می خواهی بگو. گفت: پسری دارم که وقت نماز را به من اطلاع می دهد و هنگام افطار به من غذا می دهد، از دیروز او را گم کرده ام، ببین او را می یابی؟ - گوید: - با خود گفتم: در راه قرب خدای عزوجل خواهش او را به جا می آورم.

برخاستم و در پی او رفتم تا اینکه دیدم درندهای بر روی تپه ای شنی، پسر او را دریده و مشغول خوردن اوست. گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»،چگونه به این بنده صالح خبر مرگ پسرش را بدهم؟ گوید: نزد او برگشتم و سلام دادم و پاسخ

سلامم را داد. گفتم: خدایت رحمت کند، اگر از تو سؤالی بپرسم به من پاسخ می دهی؟ گفت: اگر از آن خبر داشته باشم به تو می گویم. گفتم: تو در نزد خداوند عزوجل گرامی تر و مقامت بالاتر است یا پیامبر خدا ایوب صلوات الله و سلامه علیه؟ گفت: البته ایوب. او در نزد خدای متعال از من گرامیتر و مقامش از من بالاتر است. گفتم: خداوند تعالی او را امتحان کرد و او صبر پیشه ساخت تا جایی که زنش هم از او دوری جست و رهگذران سنگش می زدند، بدان که پسرت را که از من خواستی او را جستجو کنم، درندهای خورده است، خداوند اجر تو را در مورد او عظیم گرداند. پس گفت: ستایش مخصوص خدایی است که در دلم حسرتی را نسبت به دنیا قرار نداده است. سپس فریادی زد و به رو بر زمین افتاد. لختی نشستم و سپس او را تکان دادم، ناگهان دیدم از دنیا رفته است، گفتم: « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ». حال من تنها چگونه کار او را انجام دهم و چه کسی مرا در غسل و کفن و کندن قبر و دفنش کمک می کند؟ در این حال بودم که ناگهان دیدم کاروانی به سوی رباط در حرکت است. به آنان اشاره کردم و به سمتم آمدند تا اینکه متوقف شدند و گفتند: جریان تو و این مرده چیست؟ آنان را از جریان مطلع کردم. ایشان پیاده شدند و به من یاری دادند تا اینکه او را با آب دریا غسل دادیم و با جامه هایی که به همراه داشتند کفنش نمودیم و من پیش رفتم و به همراه عده ای بر او نماز خواندم و او را در همان سایه بان دفن نمودیم و کنار قبر او نشستم و با او انس گرفته و برایش قرآن خواندم تا اینکه ساعتی از شب سپری شد و من به خواب رفتم و او را دیدم که در بهترین صورت و زیباترین لباس در باغی سرسبز مشغول خواندن قرآن است. به او گفتم: آیا تو همان دوست من نیستی؟ گفت: آری. گفتم: چه چیزی تو را به آنچه می بینم رسانید؟ گفت: بدان که من به همراه صابران، بر محضر خداوند عزوجل وارد شدم و در درجه ای هستم که جز صابران به آن نمی رسند، کسانی که بر بلا صبر می کنند و به هنگام آسایش سپاسگزار هستند. پس از خواب برخاستم.

در عیون المجالس از معاویه بن قُرّه روایت شده که گفته است: ابو طلحه پسرش را بسیار دوست داشت. روزی پسرش بیمار شد و ام سلیم ترسید هنگامی که مرگ پسرش نزدیک شود، ابو طلحه بی تابی کند. پس او را نزد پیامبر صلی الله علیه

و آله فرستاد. وقتی ابو طلحه از خانه اش بیرون رفت، پسرش از دنیا رفت. ام سلیم او را در جامه ای پوشاند و در گوشه ای از خانه گذاشت، سپس نزد خانواده اش رفت و به آن ها گفت: به ابو طلحه خبری ندهید. سپس غذایی پخت و مقداری بوی خوش استعمال نمود. ابو طلحه از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پسرم کجاست؟ گفت: به خواب رفته است. ابو طلحه گفت: آیا چیزی برای خوردن داریم؟ زن برخاست و غذا را نزدیک او گذاشت، سپس خود را در معرض او قرار داد تا با او همبستر شد. وقتی او آرامش یافت، به او گفت: ای ابو طلحه، آیا اگر امانتی از کسی نزد ما باشد و آن را به صاحبش بازگردانیم، ناراحت می شوی؟ گفت: سبحان الله! نه ابداً. زن گفت: پسرت نزد ما امانت بود و خداوند تعالی او را از ما گرفت. ابو طلحه گفت: من از تو بر صبر سزاوارتر هستم. سپس از جا برخاست و غسل نمود و دو رکعت نماز گزارد. سپس خدمت پیامبر رسید و جریان زن را به حضرت عارض شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آفرین خداوند بر شما به خاطر برخورد شما دو نفر. سپس رسول خدا فرمود: ستایش خدائی را که در امت من هم نظیری از صابره بنی اسرائیل قرار داد. گفتند: یا رسول الله! ماجرای این زن صابره چه بوده است؟ فرمود: در میان بنی اسرائیل زنی بود که همسر و دو پسر داشت. شوهر به زن گفت: غذایی تهیه کن تا عده ای را مهمان کنم. او نیز چنین کرد و مهمان ها در خانه او گرد آمدند. دو پسر او هم مشغول بازی با یکدیگر شدند و هر دو در چاهی که در آن خانه بود افتادند. زن نمی خواست همسرش و مهمانان ناراحت شوند، پس جنازه آن دو را به خانه برد و آنان را در پارچه ای پیچید. وقتی مهمانان رفتند همسرش داخل خانه شد و گفت: پسرانم کجا هستند؟ گفت: آنان در خانه هستند. زن که بوی خوش استعمال کرده بود، خود را بر همسر عرضه کرد و در آغوش او افتاد و مرد با او همبستر شد. سپس مرد گفت: پسرانم کجا هستند؟ گفت: آن دو در خانه هستند. پدر آن دو را صدا کرد و آن دو بیرون دویدند. زن گفت: سبحان الله! به خدا سوگند آن دو مرده بودند، ولی خداوند تعالی به خاطر پاداش صبر من، آن دو را زنده کرد.

شبیه این داستان را در دلائل النبوه از انس بن مالک روایت کرده ایم که گفته است: به خانه یکی از انصار رفتیم، او بیمار بود و طولی نکشید که از دنیا رفت. جامه ای بر روی او کشیدیم. مادر پیری داشت که بالای سر او نشسته بود. به او گفتیم: ای زن! مصیبت خویش را به حساب خدای عزوجل بگذار. گفت: پسرم از دنیا رفت؟ گفتیم: آری. گفت: راست می گویید؟ گفتیم: آری. دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو می دانی که من برای تو اسلام آوردم و به سوی رسولت مهاجرت کردم، به این امید که در هر سختی و آسانی یاریام گردانی. پس امروز این مصیبت را بر من وارد مکن. پس آن مرد پارچه را از صورتش کنار زد و ما از آن خانه بیرون نرفتیم تا اینکه با او غذا خوردیم.

انس - قدس سره - گفته است: این دعا از جانب آن پیرزن - رحمها الله - اعتمادی است بر خداوند و انسی است که برای محبان اتفاق می افتد و دعایشان مستجاب می گردد؛ هر چند که چنین یادآوری ای اگر از افرادی غیر از ایشان سر بزند، نشان از کم ادبی است. و در این مورد سخن بحث بسیار است و شواهدی از کتاب و سنت وجود دارد که ذکر آن در این مقام نمی گنجد.

و گفته است: ابان بن تغلب بر زنی وارد شد که پسرش از دنیا رفته بود. زن برخاست و چشم او را بست و او را در پارچه ای پیچید، سپس گفت: پسرکم! بی تابی چه فایده در آنچه قابل جلوگیری نیست؟ و گریه بر آنچه فردا بر تو نازل می شود موردی ندارد. ای پسرم! آنچه پدرت چشید تو هم می چشی و مادرت هم بعد از تو خواهد چشید. بهترین راحتی ها برای این جسم، خواب است و خواب برادر مرگ است، پس چه می شود اگر در بسترت بخوابی یا در جایی دیگر؟ چیزی که هست، فردا سؤال است و بهشت و دوزخ. اگر از اهل بهشت بودی، مرگ به تو زیانی نمی رساند و اگر از اهل دوزخ بودی، زندگی به تو سودی نمی رساند؛ هرچند که عمرت از همه طولانی تر باشد. ای پسرم! اگر مرگ از بهترین چیزها نبود، خداوند پیغمبر خود را نمی میراند و دشمنش ابلیس را زنده نمی گذاشت.

و از مسلم بن یسار نقل شده که گوید: به بحرین رفتم و زنی مرا به میهمانی خواند که پسران و برده و مال و ثروت فراوانی داشت، ولی او را غمگین می دیدم.

مدتی از این جریان گذشت. دوباره گذرم به آنجا افتاد و بر در خانه اش کسی را ندیدم. از او اجازه گرفتم و وارد شدم. دیدم که او خندان و بانشاط است. به او گفتم: حالت چطور است؟ گفت: از زمانی که تو از پیش ما رفتی، هر کالایی که به دریا فرستادم غرق شد و هر کالا که به خشکی فرستادم ضایع شد. برده ها رفتند و فرزندانم از دنیا رفتند. به او گفتم: خدایت بیامرزد، تو را در آن روز محزون دیدم و امروز خوشحال می بینم. گفت: آری. هنگامی که من در وسعت و راحتی دنیا بودم، می ترسیدم که خداوند پاداش تمام حسنات و کارهای نیک مرا در دنیا قرار دهد و در آخرت بهره ای نداشته باشم. وقتی مال و فرزند و بردگانم را از دست دادم، امیدوار شدم که خداوند اندکی از آن را برای من در آخرت ذخیره گرداند.

و از یکی از آنان نقل شده است: من و یکی از دوستانم به بیابان رفتیم و راه را گم کردیم. به ناگه خیمه ای را در سمت راست مسیر خود دیدیم و به سوی آن رفتیم و به صاحب آن سلام کردیم. دیدیم زنی پاسخ ما را داد و گفت: شما کیستید؟ گفتیم: ما گم شده ایم و نزد شما آمدیم و دلمان به دیدن شما آرام گرفت. زن گفت: ای مردان! روی خویش از من برگردانید تا از حقتان آنچه را که سزاوار آنید برآورده سازم. ما نیز چنین کردیم. پلاسی را برای ما انداخت و گفت: بنشینید تا پسرم بیاید. خیمه را بالا می زد و دوباره آن را برمی گرداند تا اینکه یکبار آن را بالا برد و گفت: برکت کسی را که به سویم می آید از خدا می خواهم. شتر شتر پسرم است اما سوار کسی دیگر است.

- گوید: - سوار بالای سر او ایستاد و گفت: ای مادر عقیل! خداوند اجرت را در مصیبت عقیل فرزندت عظیم گردانَد. زن به او گفت: وای بر تو، او مرده است؟ سوار گفت: آری. زن گفت: علت مرگش چه بود؟ گفت: شتر بر او فشار آورد و او را در چاه انداخت. زن گفت: فرود آی و از این افراد میهمان نوازی کن و گوسفندی را به او داد و آن را ذبح کرد و آماده کرد و غذا را مقابل ما گذاشت و ما شروع کردیم به خوردن، ولی صبر آن زن ما را به شگفتی وا داشته بود. وقتی از خوردن فارغ شدیم، نزد ما آمد و گفت: ای آقایان! آیا در بین شما کسی هست که کتاب خدا را به خوبی قرائت کند؟ گفتم: بلی. گفت: پس چند آیه برایم بخوان تا به وسیله آن خود را

بر فقدان فرزندم تسلی دهم. گفتم: خداوند عزوجل می فرماید: « وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ * أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ »،(1) {و مژده ده شکیبایان را: [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: «ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم. بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.} گفت: بگو به خدا سوگند در کتاب خدا چنین گفته است؟ گفتم: به خدا سوگند در کتاب خدا چنین گفته است. زن گفت: سلام بر شما. سپس ایستاد و چند رکعت نماز گزارد، سپس گفت: خدایا من به آنچه بدان امر فرموده بودی عمل کردم، پس به آنچه به من وعده داده ای وفا کن؛ و اگر قرار بود کسی برای کسی باقی بماند... راوی گوید: با خود گفتم [حتما در ادامه می گوید]: پسرم به خاطر نیاز من به او باقی می ماند، ولی او گفت: محمد صلی الله علیه و آله برای امتش باقی می ماند.

من بیرون آمدم در حالی که می گفتم: کامل تر و فصیح تر از این سخن ندیده بودم. پروردگارش را با کاملترین خصلت ها و زیباترین خصوصیات یاد کرد و وقتی فهمید که مرگ بازگردانی ندارد و چاره ای جز آن نیست و بی تابی هیچ سودی ندارد و گریه از دست رفته ای را برنمی گرداند، به صبر جمیل رجوع نمود و پسرش را در راه خدا همچون ذخیره ای سودمند برای روز فقر و نداری خود به حساب آورد.

روایت شده است که یونس علیه السلام به جبرئیل گفت: مرا به عابدترین انسان روی زمین راهنمایی کن. جبرئیل مردی را به او معرفی کرد که جذام دست و پایش را قطع کرده و بینایی و شنوایی اش را برده بود؛ با این حال می گفت: از هر چه خواستی مرا در این دنیا بهره مند ساختی و هر چه خواستی از من گرفتی و امید مرا به خودت در وجودم باقی گذاشتی، ای نیکوکار و ای خداوندی که هر که را بخواهی، به هر چیز می رسانی.

نقل شده که حضرت عیسی علیه السلام بر مردی نابینا و پیس و زمین گیر گذر کرد، در حالی که هر دو طرف بدنش دچار فلج شده بود و گوشت تنش از جذام

1- . بقره / 155-157

ریخته بود. در دعا می گفت: ستایش خدایی را که مرا از بلایی که بسیاری از خلقش را بدان دچار کرده، عافیت بخشیده است.

حضرت عیسی علیه السلام به او فرمود: ای مرد! آن چه بلایی است که تو از آن عافیت یافته ای؟ عرض کرد: ای روح الله! من از انسان هایی که سالمند، اما معرفتی را که در وجود من هست را ندارند، بهترم. حضرت به او فرمود: راست گفتی. دستت را بیاور، حضرت دستش را به او بازگرداند و به ناگه دید که زیباروترین مردم و خوش صورت ترین آنان گردیده و خداوند تمام مرضی را که در وجود او بود برطرف ساخت و جزء همنشینان مسیح گردید و همراه با او به عبادت خداوند پرداخت.

و روایت شده است که در بنی اسرائیل مردی فقیه و عابد و دانشمند و مجتهد بود. زنی داشت و شیفته او بود. زنش از دنیا رفت و بسیار دلتنگ او گردید، تا جائی که در خانه تنها ماند و در را به روی خود بست و از مردم دوری کرد و هیچ کس به خانه اش نمی رفت. زنی از بنی اسرائیل ماجرای او را شنید و به سراغ او آمد و گفت: من حاجتی دارم و در مورد آن از او فتوا می خواهم. تنها یک چیز نیاز من را برطرف می کند و آن این است که از نزدیک با او سخن بگویم. مردم رفتند و آن زن کنار در خانه او ماند. او باخبر شد و به زن اجازه ورود داد. زن به او گفت: در مورد مسئله ای از تو فتوا می خواهم. گفت: چه مسئله ای؟ زن گفت: من از یکی از همسایگانم یک شیء زینتی به عاریت گرفتم و مدتی آن را می پوشیدم، سپس آنان کسی را در پی من فرستادند تا آن را بازگردانم، آیا باید آن را باز پس دهم؟ گفت: آری به خدا سوگند. زن گفت: آن زیور مدتی نزد من بود! عابد گفت: سزاوارتر آن است که آن را به صاحبش بازگردانی. زن گفت: خداوند رحمتت کند، آیا بر آنچه خداوند عزوجل به تو امانت داد و پس از مدتی آن را از تو گرفت تأسف می خوری؟ در حالی که خداوند نسبت به او از تو شایسته تر است؟ عابد بر آنچه رخ داده بود بصیرت یافت و خداوند با سخن آن زن به او سود رسانید.

از ابی الدرداء نقل شده که گوید: سلیمان پسر داود علیه السلام پسری داشت که به شدت به او عشق می ورزید، او از دنیا رفت و حضرت سلیمان بسیار محزون گشت. خداوند عزوجل دو فرشته را به شکل بشر به سوی او فرستاد. سلیمان گفت:

شما کیستید؟ گفتند: اختلافی داریم که آمده ایم تو بین ما قضاوت کنی. گفت: بنشینید و مطلب را بیان کنید. یکی گفت: من محصولی کاشته ام و این شخص آن را تباه کرده است. سلیمان علیه السلام رو به دیگری فرمود: این فرد چه می گوید؟ گفت: خداوند اصلاحت گرداند. این فرد در جاده و محل عبور مردم زراعتی کاشته بود و من از آنجا عبور کردم و به راست و چپم نگریستم و دیدم همه جا زراعت است و من از میانه راه گذشتم و این کار باعث از بین رفتن محصول او شد. سلیمان گفت: چرا در وسط جاده محصول کاشته ای؟ آیا نمی دانستی که این جاده محل گذر مردم است و مردم باید از این مسیر عبور کنند؟ یکی از دو فرشته به او گفت: و تو ای سلیمان! آیا ندانستی که مرگ راه مردم است و مردم باید از این راه عبور کنند؟ گوید: گوئی پرده از [چشمان] حضرت سلیمان علیه السلام برداشته شد و بعد از آن دیگر بر فرزندش بی تابی نکرد. ابن ابی الدنیا

نیز این داستان را نقل کرده است.

نیز روایت شده است: که در بنی اسرائیل قاضی ای بود که پسرش از دنیا رفت و بر او بی تابی و داد و فریاد کرد. دو مرد به دیدار او رفتند و به او گفتند: بین ما قضاوت کن. گفت: من از این کار گریزانم. یکی از آن دو گفت: این مرد با گوسفندانش از مزرعه من عبور کرده و آن را تباه کرده است. دیگری گفت: این مرد بین کوه و رودخانه کشاورزی کرده و من راه دیگری نداشتم که از آن عبور کنم. قاضی به او گفت: وقتی بین کوه و رودخانه محصول کاشتی، ندانستی که اینجا راه عبور مردم است؟ مرد به او گفت: آیا وقتی فرزندت به دنیا آمد، ندانستی که او یک روز می میرد، پس به قضاوتت بازگرد. سپس آن دو مرد که دو فرشته بودند، بالا رفتند.

روایت شده است: در مکه، زن و مردی زمین گیر بودند که پسری جوان داشتند که هر صبح آن دو را به مسجد خدمت رسول خدا می برد و وقتی شب می شد آنان را به خانه می آورد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حال او را جویا شد، عرض کردند: از دنیا رفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بنا بود که خدا کسی را به خاطر کسی زنده نگهدارد، هر آینه این پسر را برای این پدر و مادر نگه می داشت.

آنچه قصد نقل آن را از کتاب مسکن الفؤاد داشتیم به پایان رسید.

باب بیستم : نوادر

روایات:

ص: 198

1. نهج البلاغه: پس از خواندن آیه 1 سوره تکاثر: {افزون طلبی شما را به خود مشغول داشته تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید؟ }(1) فرمود:

شگفتا! چه مقصد بسیار دوری و چه زیارت کنندگان بیخبری و چه کار دشوار و مرگباری! پنداشتند که جای مردگان خالی است، آن ها که سخت مایه عبرتند و از دور با یاد گذشتگان، فخر می فروشند. آیا به گورهای پدران خویش می نازند؟ و یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو رفته اند؟ آیا خواهان بازگشت اجسادی هستند که پوسیده شده؟ و حرکاتشان به سکون تبدیل گشت؟ آن ها مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر! اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنی روی آورند، عاقلانه تر است تا آنان را وسیله فخر فروشی قرار دهند! اما بدان ها با دیده های کم سو نگریستند و با کوته بینی در امواج نادانی فرو رفتند. اگر حال آنان را از خانه های ویران، و سرزمین های خالی از زندگان می پرسیدند، پاسخ می دادند:

آنان با گمراهی در زمین فرو خفتند و شما ناآگاهانه دنباله روی آنان شدید. بر روی کاسه های سر آن ها راه می روید و بر روی جسدهایشان زراعت می کنید و آنچه به جا گذاشته اند می خورید و بر خانه های ویران آن ها مسکن گرفته اید و روزگاری که میان آن ها و شماست، بر شما گریه و زاری می کند. آن ها پیش از شما به کام مرگ فرو رفتند و برای رسیدن به آبشخور، از شما پیشی گرفتند.

در حالی که آن ها دارای عزّت پایدار و درجات والای افتخار بودند. پادشاهان حاکم، یا رعیّت سر فراز بودند که سرانجام به درون برزخ راه یافتند و زمین آن ها را در خود گرفت و از گوشت آنان خورد و از خون آنان نوشید، پس در شکاف گورها بی جان و بدون حرکت پنهان مانده اند. نه از دگرگونی ها نگرانند و نه از زلزله ها ترسناک و نه از فریادهای سخت هراسی دارند.

غائب شدگانی که کسی انتظار آنان را نمی کشد و حاضرانی که حضور نمی یابند، اجتماعی داشتند و پراکنده شدند، با یکدیگر مهربان بودند و جدا گردیدند،

1- . تکاثر / 2-1

اگر یادشان فراموش گشت، یا دیارشان ساکت شد، برای طولانی شدن زمان یا دوری مکان نیست، بلکه جام مرگ نوشیدند.

گویا بودند و لال شدند، شنوا بودند و کر گشتند و حرکاتشان به سکون تبدیل شد، چنان آرمیدند که گویا بیهوش بر خاک افتاده و در خواب فرو رفته اند. همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی گیرند و دوستانی اند که به دیدار یکدیگر نمی روند.

پیوندهای شناسایی در میانشان پوسیده و اسباب برادری قطع گردیده است. با اینکه در یک جا گرد آمده اند تنهایند. رفیقان یکدیگرند و از هم دورند، نه برای شب صبحگاهی می شناسند و نه برای روز شامگاهی. شب، یا روزی که به سفر مرگ رفته اند، برای آن ها جاویدان است. خطرات آن جهان را وحشتناک تر از آنچه می ترسیدند یافتند و نشانه های آن را بزرگ تر از آنچه می پنداشتند مشاهده کردند.

برای رسیدن به بهشت یا جهنّم، تا قرارگاه اصلی شان مهلت داده شدند و جهانی از بیم و امید برایشان فراهم آمد. اگر می خواستند آنچه را که دیدند توصیف کنند، زبانشان عاجز می شد.

حال اگر چه آثارشان نابود و اخبارشان فراموش شده، امّا چشم های عبرت بین، آن ها را می نگرد و گوش جان اخبارشان را می شنود، که با زبان دیگری با ما حرف می زنند و می گویند: چهره های زیبا پژمرده و بدن های ناز پرورده پوسیده شد، و بر اندام خود لباس کهنگی پوشانده ایم، و تنگی قبر ما را در فشار گرفته. وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث برده ایم، خانه های خاموش قبر بر ما فرو ریخته، و زیبایی های اندام ما را نابود، و نشانه های چهره های ما را دگرگون کرده است.

اقامت ما در این خانه های وحشت زا طولانی است، نه از مشکلات رهایی یافته و نه از تنگی قبر گشایشی یافتیم. مردم ! اگر آن ها را در اندیشه خود بیاورید، یا پرده ها کنار رود، مردگان را در حالتی می نگرید که حشرات گوش هایشان را خورده، چشم هایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده، و زبان هایی که با سرعت و فصاحت سخن می گفتند پاره پاره شده، قلب ها در سینه ها پس از بیداری به خاموشی گراییده، و در تمام اعضای بدن پوسیدگی تازه ای آشکار شده، و آن ها را زشت گردانیده، و راه

آفت زدگی بر اجسادشان گشوده شده. همه تسلیم شده، نه دستی برای دفاع، و نه قلبی برای زاری دارند. و آنان را می بینی که دل های خسته از اندوه، و چشم های پر شده از خاشاک دارند، و در حالات اندوهناک آن ها دگرگونی ایجاد نمی شود و سختی های آنان بر طرف نمی گردد.

آه! زمین چه اجساد عزیز و خوش سیمایی را که با غذاهای لذیذ و رنگین زندگی کردند و در آغوش نعمت ها پرورانده شدند، به کام خویش فرو برد.

آنان که می خواستند با شادی غم ها را از دل بیرون کنند، و به هنگام مصیبت با سرگرمی ها، صفای عیش خود را برهم نزنند، دنیا به آن ها و آن ها به دنیا می خندیدند، و در سایه خوشگذرانی غفلت زا، بی خبر بودند که روزگار با خارهای مصیبت زا آن ها را در هم کوبید و گذشت روزگار توانایی شان را گرفت. مرگ از نزدیک به آن ها نظر دوخت، و غم و اندوهی که انتظارش را نداشتند آنان را فرا گرفت، و غصّه های پنهانی که خیال آن را نمی کردند، در جانشان راه یافت. در حالی که با سلامتی انس داشتند انواع بیماری ها در پیکرشان پدید آمد، و هراسناک به اطبّا، که دستور دادند گرمی را با سردی، و سردی را با گرمی درمان کنند روی آوردند که بی نتیجه بود؛ زیرا داروی سردی، گرمی را علاج نکرد و آنچه برای گرمی به کار بردند، سردی را بیشتر ساخت، و ترکیبات و اخلاط، مزاج را به اعتدال نیاورد، جز آن که آن بیماری را فزونی داد، تا آنجا که درمان کننده خسته، و پرستار سرگردان، و خانواده از ادامه بیماری ها سست و ناتوان شدند و از پاسخ پرسش کنندگان درماندند و در باره همان خبر حزن آوری که از او پنهان می داشتند، در حضورش به گفتگو پرداختند.

یکی می گفت، تا لحظه مرگ بیمار است. دیگری در آروزی شفا یافتن بود، و سوّمی خاندانش را به شکیبایی در مرگش دعوت می کرد و گذشتگان را به یاد می آورد. در آن حال که در آستانه مرگ، و ترک دنیا، و جدایی با دوستان بود، ناگهان اندوهی سخت به او روی آورد، فهم و درکش را گرفت، زبانش به خشکی گرایید. چه مطالب مهمّی را می بایست بگوید که زبانش از گفتن آن ها باز ماند، و چه سخنان دردناکی را از شخص بزرگی که احترامش را نگه می داشت، یا فرد خردسالی

که به او ترحّم می کرد، می شنید و خود را به کری می زد. همانا مرگ سختی هایی دارد که هراس انگیز و وصف ناشدنی است و برتر از آن است که عقل های اهل دنیا آن را درک کند.(1)

توضیح: گفته شده: سوره تکاثر در مورد یهودیان نازل شد. آن ها گفتند: ما بیشتر از بنی فلان، و بنی فلان بیشتر از بنی بهمان هستند، تا اینکه در گمراهی مردند. و گفته شده: درباره قبیله ای از انصار نازل شده و گفته شده: درباره دو قبیله از قریش: بنی عبد مناف بن قصیّ و بنی سهم بن عمرو است که بر بسیاریِ افراد خود بر یکدیگر فخر فروختند و بزرگی های خود را برشمردند. بنی عبد مناف بر تعداد خود فخر فروختند و گفتند: مردگانمان را برمی شمریم، تا اینکه به دیدار قبرها رفتند و گفتند: این قبر فلان است و آن قبر بهمان، پس بنی سهم بر فزونی تعداد خود فخر فروختند، با این دلیل که آنان در جاهلیت بیشتر بودند.

کلام حضرت علیه السلام بر مورد سوم اشاره دارد. «الیهکم التکاثر» یعنی زیاد دانستن اموال و اولاد و افتخار به زیادی آن، شما را از طاعت خداوند و یاد آخرت به خود مشغول کرده است. «حتی زرتم المقابر» یعنی تا اینکه مرگ شما را در آن حال دریافت؛ در حالی که توبه نکرده بودید؛ یا تا اینکه مردگان را در قبرهایشان شمردید.

«یا له مراماً ما ابعده» لام برای تعجب است؛ مثل اینکه می گویند: «یا للدواهی» [شگفتا از بلاهای جانگداز]. «مراماً و زوراً و خطراً» منصوب هستند بنا به تمییز. و مرام به معنای مقصد است و معنایش اظهار تعجب پس از آن مقصد است؛ چرا که انسان به هدف مطلوب دست نمی یازد؛ زیرا به هر هدفی که دست می یابد، فراروی آن هدفی دیگر است که دیگری بدان دست یافته است، پس برای رسیدن به آن بلندپروازی می کند. یا اینکه چقدر از دیده عقل و هدف اصلی ای که برای رسیدن به آن می بایست تلاش کرد، به دور است. « زورا ما أغفله» الزور یعنی زائران یا مصدر است برای «زارَ یزورُ» و نسبت غفلت به آن، اشاره به گستردگی غفلت است

1- . نهج البلاغه : ذیل خطبه شماره 219

یعنی: «ما أغفلَ صاحبُه» [چه غافل است صاحب آن] و این برداشت برای این منظور مناسبتر است و «خطر» یعنی: در معرض نابودی قرار گرفتن و مسابقه ای است که بر سر آن شرط بندی می شد و «خطر الرجل» یعنی: «قدره و منزلته» [قدر و منزلت او]. «فظع الشیءُ» با ضمه و «هو فظیعٌ» یعنی بسیار زشت و از حد فراتر رفته و خطر فظیع یعنی مرگ یا سختیهای آخرت که ملازم آن غفلت است.

«لقد استخلوا منهم أیّ مدّکر» ضمیر در «استخلوا» به زندگان برمی گردد و در «منهم» به اموات و مدکّر کنایه است از آثاری که از آنان به جای مانده و مایه عبرت است و «أیّ مدّکر» استفهام است بر سبیل تعجب از آن مدکر[کسی که مایه عبرت است] در حسن افاده آن در عبرت آموزی بر افراد صاحب بصیرت. «استخلوا» یعنی: یاد گذشتگان را عادت و کار خود قرار داده اند و گفته شده: استخلوا یعنی آن را خالی یافته اند، ابن میثم نیز آن را چنین ذکر کرده است و ابن ابی الحدید گفته است: استخلوا یعنی: پدرانشان را که مرده بودند یاد کردند، یعنی کسانی که در گذشته رفته اند. گفته می شود این کار از کارهای گذشته است و این قرن از قرن های سپری شده است یعنی گذشته و «استخلا فلانٌ فی حدیثه» یعنی: در مورد امور گذشته سخن گفته است و مفهوم فرمایش حضرت این است که حضرت عبرت حاصل از سخن آنان را در مورد کسانی که از پیشینیانشان درگذشته و نیز آثار پیشینیانشان، مهم دانسته و فرموده، چقدر این کار مایه عبرت و پند است. روایت شده است: «أیّ مدّکر» به معنای مصدر است؛ مثل: معتقَد به معنای اعتقاد.

«تناوشوهم» یعنی از مکانی دور از آن ها و دسترس آن ها، درباره آن ها سخن گفتند؛ در صورتی که آنان به اینکه مایه عبرت باشند سزاوارترند تا اینکه مایه افتخار باشند. جوهری گفته است: «عددتُه» یعنی آن را شمردم و اسم آن عدد و عدید است.

« یرتجعون منهم أجسادا خوت» گفته می شود: «خَوَتِ الدارُ » یعنی: خالی شد یا فرو ریخت؛ یعنی از روح و جان خالی شد یا فرو ریخت و خراب شد و معنی این است که پدرانشان را یاد می کنند، گوئی با این یادآوری و افتخار به مردگان، آنان را به دنیا باز می گردانند؛ یا شاید هم استفهام انکاری باشد و «مفتخر» محل افتخار است.

« و لأن یهبطوا بهم جناب ذله » جناب یعنی: ناحیه؛ یعنی: با ذکر مرگ آنان دچار افتادگی و فروتنی گردند؛ یا آنان را با یاد مرگ و پوسیدگی و خواری یاد کنند. «و أحجی» به معنای اولی و شایسته تر و سزاوارتر است، از این سخنشان: «حجی بالمکان» اقامت کرد و ساکن شد. «العشوه» مرضی است در چشم و «الضرب فی الارض» یعنی: حرکت در آن. خلیل در « العین » گفته است: « الضرب » بر هر فعلی رخ می دهد و «الغمر» آب فراوان است و «الغمره» یعنی: شدت و تراکم یک چیز. یعنی: به خاطر آن ها در بیابان جهالت افتاده اند، یا خود را در سختی و تراکم آن انداخته اند، یا در دریای آن فرو رفته اند.

«و لو استنطقوا عنهم عرصات تلک الدیار الخاویه» اگر زندگان بخواهند که آن سرزمین ها و خانه ها سخن بگویند و حال مردگان را توصیف کنند، با زبان حال یا مقال خود بر اساس درک و شعور خود سخن می گویند و احوال مردگان را بیان می کنند و بیان حال زندگان را رها می کنند. ضمیر در «استنطقوا» به زندگان باز می گردد و در «عنهم» به مردگان و عکس این حالت بعید است و احتمال دارد ضمیر در «عنهم» به همه آن ها بازگردد؛ زیرا بیان حال زندگان، استطراد نیست. «دیار و ربوع» یعنی: منازل آن ها در زمان زنده بودن آنان، یا قبرهای آنان و «خاویه» به معنای خالی یا فرو ریخته است. «ربع» به معنای خانه و محله است و « الهامه » یعنی: سر، و جمع آن هام است؛ یعنی: روی سر آنان راه می روند.

«تستثبتون» یعنی: اشیاء ثابتی را همچون ستون و استوانه نصب می کنید و در برخی نسخ «تستنبتون» آمده است؛ یعنی: گیاه کشت می کنید. « رتعت الماشیه » یعنی: هر چه خواست خورد و «لفظت الشی ء» یعنی: آن را پرتاب کرد و «تسکنون فیما خربوا» یعنی: آن را رها کرده و خالی گذاشته اند؛ گوئی که آن را خراب کرده اند یا با یاد خدا و عبادت او آن را آباد نکرده اند.

«أولئکم سلف غایتکم» سلف یعنی: پیشینیان و «غایه»: حدی است که از نظر حسی یا معنوی به آن منتهی می شود و مقصود در اینجا مرگ است. «فرط القوم»: کسی است که از دیگران برای رسیدن به آب پیشی بگیرد و «منهل» یعنی: محل ورود [حیوانات] به آبشخور و آن چشمه آبی است که شتر در چراگاه بر آن وارد

می شود و منزلگاه هایی که در بیابان ها بر سر راه مسافران هستند، مناهل نامیده می شود؛ زیرا در آن ها آب وجود دارد.

«مقاوم العز» یعنی ستون های آن، جمع مقوم است و اصل آن چوبی است که کشاورزان به دست می گیرند. «حلبات الفخر» جمع حلبه: اسبانی است که برای مسابقه جمع می شوند و «السوق» جمع سوقه: غیر از پادشاه است. «برزخ» حائل بین دو چیز و بین دنیا و آخرت است، از زمان مرگ تا روزی که برانگیخته شوند و منظور در اینجا قبر است؛ زیرا حائلی است بین مرده و دنیا، احتمال معنای دومی هم می رود؛ یعنی: درون قبرهائی که در برزخ قرار دارند و در برخی نسخ آمده: «فی بطون القبر» [یعنی در دل قبر]. « فجوه » یعنی شکافی که بین دو چیز گشوده شده است.

«جمادا لا ینمون» از نمو است و با تشدید میم از «نمیمه» هم روایت شده که به معنای نجوا و جنبش است. در النهایه گفته: «المال الضمار»: مال دور از نظری که امیدی به یافتن آن نیست و اگر امید یافتن آن برود دیگر ضمار نیست. از «اضمرت الشیء» است وقتی آن را پنهان کرده باشم.«فِعال» به معنای فاعل و مُفعَل است.

«و لا یحزنهم تنکر الأحوال» یعنی: حالاتی که در دنیا رخ می دهد و باعث ناراحتی اهل آن یا پوسیده و پراکنده شدن اجزای بدن آنان می گردد و این با عذاب قبر هم منافاتی ندارد. «و لا یحفلون» یعنی: به دگرگونی ها یعنی زلزله ها توجهی ندارند. «و لا یأذنون للقواصف»: صداهای بلند را نمی شنوند. گفته می شود: «رعدٌ قاصفٌ» یعنی: صدایش شدید است.

«غیبا لا ینتظرون» به صورت مجهول یعنی: مردم منتظر حضور آن ها نیستند، یا به صورت معلوم: مردگان انتظار ندارند که مردم در کنار آن ها بمانند. « و شهودا لا یحضرون » یعنی: بدن های آنان شاهد است و ارواحشان غایب. « و ما عن طول عهدهم » یعنی اینکه ما از اوضاع آن ها خبر نداریم و اینکه آن ها صداها را نمی شنوند یا ما صدای آن ها را در قبرهایشان نمی شنویم، به خاطر گذشت زمان طولانی بین ما و آن ها، مثل مسافری که از او خبر نداریم و صدای او را نمی شنویم یا او صدای ما را نمی شنود، آن ها هم در حال مردگی بدون تراخی و کندی زمان، اینگونه هستند، بلکه

به دلیل اینکه آنان جام مرگ را نوشیده اند، زبانشان گنگ و گوش هایشان کر شده و نسبت ناشنوایی به دیارشان که همان قبرهاست، نیز جایز است.

سخن حضرت علیه السلام: «و بالسمع صمماً» اشاره دارد به اینکه مراد از قول حضرت: «صمت دیارهم» نشنیدن صدای ما توسط آن هاست، نه اینکه ما صدای آن ها را نشنویم.

قول حضرت علیه السلام: «فی ارتجال الصفه»، جوهری گفته است: «ارتجال خطبه و الشعر» یعنی: گفتن آن بدون آمادگی پیش از آن، پایان. یعنی: اگر کسی بدون آمادگی و تأمل توصیف کند. بلکه بر حسب آنچه ابتدا به ساکن به نظر او می رسد می گوید: آنان بیهوش بر زمین افتاده اند. «سبات» خواب بیمار و پیر سالخورده است که خوابی سبک است و اصل آن از سبت است که به معنای قطع و ترک اعمال یا آسایش و سکون است.

«أحیاء لا یتزاورون» احیاء با باء موحده جمع حبیب است؛ مثل خلیل و اخلاء؛ یعنی آن ها به خاطر نزدیکی جسم هایشان به هم، با یکدیگر دوست هستند؛ یا به این دلیل که آن ها قبل از مرگشان در دنیا دوست دار هم بودند و در برخی از نسخ تصحیح شده، احیاء با مثنای تحتانی آمده و ظاهر این است که جمع حی است به معنای قبیله. جوهری گفته است: حی مفرد احیاء به معنای قبایل عرب است و احتمال دارد که منظور این باشد که ارواح آن ها زنده است ولی با جسم هایشان همدیگر را دیدار نمی کنند.

«بلیت بینهم»: اسباب آشنایی بین آن ها پوسیده شده و «سبب» در اصل به معنای ریسمان است، سپس به صورت استعاره برای هر چیزی استفاده شده که به وسیله آن به چیزی دست می یابند. جزری آن را ذکر کرده. و گفته شده: واژه «جنب» در اصل برای دوری وضع شده و این سخنشان از این ریشه است: «الجار الجنب» یعنی همسایه تو از قومی دیگر و به همین دلیل می گویند: «فلان فی جانب الهجر و فی جانب القطیعه» و نمی گویند: «فی جانب المواصله».[یعنی جانب را برای هجران و دوری و جدائی استفاده می کنند و نه برای وصال] و «ظعن» به معنای حرکت است و «جدیدان» به معنای شب و روز و «سرمد» جاوید است.

ابن ابی الحدید گفته است: منظور این نیست که مردگان زمانی را که در آن مرده اند درک می کنند و زمان های بعد از آن را درک نمی کنند، بلکه مراد این است که اگر تصویر آن زمان در نظر آنان باقی مانده باشد، بی آنکه زمانی دیگر که بر آن وارد می شود آن را از بین ببرد، در این صورت این تصویر در ذهنشان باقی می ماند. و جایز است که بنا بر مذهب کسانی تفسیر شود که قائل به بقای روح هستند، پس گفته شود: روحی که شب از بدن جدا می شود، در شب باقی می ماند و تا ابد در تاریکی به سر می برد و تاریکیاش با ظهور روز بر آن از بین نمی رود؛ زیرا او حواس خود را از دست داده و راهی ندارد که ذره ای از محسوسات را بعد از جدایی از جسم درک کند و هر چه باید رخ می داد رخ داده، بی آنکه چیزی به آن افزوده شود و همینطور است در مورد کسانی که در روز از جسم جدا می گردند.

«مما قدروا» یعنی آن را تصور کردند و با تصور خویش اندازه ای برای آن قرار داده اند.«فکلا الغایتین» لام عهد در کلام اشاره است به دو غایه معهود بین متکلم و مخاطب؛ یعنی: غایه سعادتمندان و شقاوتمندان و احتمال دارد که مراد از غایه، امتداد مسافت باشد؛ یعنی امتداد برزخ یا منتهای امتداد و آن برزخ است؛ زیرا نهایت زندگی دنیاست و امتداد می یابد تا اینکه به بازگشتگاهی منتهی می شود که یا بهشت است یا دوزخ.

احتمال هم دارد که اشاره به دو غایت که از دو فقره گذشته برداشت می شود، باشد؛ یعنی: اخطار و آیات که به نهایت خود رسیده اند، یا به دو مدتی که منتهی به غایتی هستند؛ یعنی مدت زندگی سعادتمندان و شقاوتمندان، نه زمانی که آن ها در عالم برزخ هستند و گفته شده که اشاره ای است به «جدیدین» که پیشتر ذکر شده است.

«مباءه» منزل و مکانی است که انسان به آن پناه می برد؛ یعنی باز می گردد. «فأتت مبالغ الخوف» یعنی به دلیل عظمت و شدت، فراتر از آن است که ترس بیمناکی یا امید امیدواری بدان رسد. جوهری گفته است: «عیّ» یعنی: مخالف بیان. «قد عیّ فی منطقه» و نیز «عیی» و ادغام آن بیشتر کاربرد دارد و در صیغه جمع

می گویی: «عیوا» به صورت مخفف، همانطور که در مورد «حیوا» گفتیم و عیّوا با تشدید هم می گویند، پایان.

«لقد رجعت فیهم أبصار العبر» رجع هم لازم است و هم متعدی. خداوند تعالی فرموده: « ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ »،(1)

{باز دوباره بنگر} یعنی چشمت را برگردان و نگاهت را به خلق خداوند بچرخان و پی در پی، در نگاه کردن تلاش کن. «تکلموا» یعنی به زبان حال سخن گفتند. در النهایه آمده: «کلوح» یعنی: ترشرو. گفته می شود: «کلح الرجل و کلحه الهم»: مرد عبوس شد و اندوه چهره او را زشت نمود. «نظره» یعنی: زیبایی و رونق. در النهایه گفته: «اهدام» یعنی جامه های کهنه، مفرد آن هدم است با کسره. «هدمت الثوب»: آن را وصله زد. «تکاءدنا» یعنی: بر ما دشوار شده و «توارثنا الوحشه»، گفته شده: پدر از دنیا رفت و خانواده از دوری او احساس وحشت کردند، سپس پسر او از دنیا رفت و خانواده اش از دوری او احساس وحشت کردند، پسر آن وحشت را از پدرش به ارث برد. گفته شده: وقتی پسر بعد از پدرش دچار وحشت قبر شده، گوئی که آن را از او به ارث برده است.

مؤلف: احتمال دارد که معنا اینگونه باشد: خانواده و سرزمین ما از ما وحشت زده شدند و ما نیز از آنان و سرزمینمان وحشت زده شدیم؛ یا اینکه قبرها علتی برای وحشت ما شد و ما نیز علتی برای وحشت قبر شدیم.

«تهکمت علینا الربوع الصموت» ابن ابی الحدید گفته است: تهدمت با دال هم روایت می شود. گفته می شود: «تهدّم فلانٌ علی فلانٍ غضباً» یعنی از روی خشم به او حمله کرد. مجاز است که تهدمت به معنای «تساقطت» [فرو ریخت] باشد و «تهکمت» با کاف هم روایت می شود، که بنا بر هر دو تفسیر به معنای تهدمت است و مقصودش از «ربوع الصموت»، قبرهاست؛ زیرا صحبتی در میان آن ها نیست؛ مثل اینکه می گویی: «نهاره صائم» [روزش روزه است]، پایان. در بیشتر نسخ که در دسترس نویسنده است با کاف آمده و احتمال دارد به معنای استهزاء یا تکبر باشد؛ به دلیل اینکه آن ها در قبرها خوار گشته اند؛ یا به معنای پشیمانی و تأسف است و در

1- . ملک / 4

زبان با آن معانی وارد شده و شاید این معانی با توصیف ربوع به سکوت مناسبتر باشند و احتمال دارد مراد از ربوع، مساکن آن ها در دنیا باشد. در الصحاح آمده: «امرأه حسنه المعارف» یعنی: صورت و آنچه از آن نمایان است نیکوست، و مفرد آن معرف است.

« و لم نجد من کرب » یعنی: «من بعد کرب» یا متعلق است به «فرجاً». « أو کشف عنهم محجوب الغطاء لک » از نوع اضافه صفت به موصوف است و محجوب به معنی حاجِب است؛ مثل قول خداوند سبحان: « حِجاباً مَسْتُوراً »(1) ابن میثم گفته است: یعنی آنچه با لایه های خاک پوشیده شده و آنچه در آن است پوشیده نیست؛ زیرا حجاب، خود بدن های آن هاست و چیزی از آن ها نمایان نمی شود، مگر اینکه منظور از آن، کفن های پوشیده از خاک باشد.

« و قد ارتسخت » ابن ابی الحدید گفته است: چنانچه قطب راوندی گمان برده، معنای آن «ثبتت» نیست؛ زیرا این گوش ها نیستند که ثابت و ساکن مانده اند، بلکه حشرات در آنجا ساکن شده اند. بلکه درست آن است که این واژه از «رسخ الغدیر» گرفته شده یعنی آب آبگیر جوشید و روان شد و گفته می شود: «قد ارتسخ المطر بالتراب» یعنی خاک باران را در خود فرو برد تا اینکه خاک خشک را خیس و نرم کرد. پایان.

مؤلف: شاید راوندی - رحمه الله - کلام را حمل بر قلب کرده و این با آنچه در زبان وجود دارد مناسب تر است.

در قاموس آمده: «استکّت المسامع» یعنی: کر شد و تنگ گردید. «فخسفت» یعنی: فرو شد و در سر فرو رفت. «ذلاقه اللسان» یعنی: تیزی و برندگی آن. «و همدت» یعنی ساکن و خاموش شد. «عیث»: فاسد شدن. قول حضرت: «سمجها» یعنی: ظاهرش زشت گردید، بیانی است برای فاسد شدن جامه کهنه. «مستسلمات» یعنی: تسلیم و فرمانبردار هستند و دستی ندارند که آفات را از آن ها دور کند.

1- . اسرا/ 45

«لرأیت» جواب لو است و «اشجان» جمع شجن به معنای حزن است و «أقذاء» جمع قذی یعنی: چیزی که در چشم می افتد و آن را اذیت می کند. «لا تنتقل» یعنی: به نیکی و صلاح نمی رسد. «غمره»: شدت. «انیق» یعنی: زیبا و شگفت. «غذی ترف» یعنی: در دنیا عادت داشته که با ترف غذا بخورند و آن برخورداری از نعمتی است که موجب طغیان و سرکشی گردد. «ربیب شرف»: در عزت و بزرگی پرورده شده. جوهری گفته: «تعلل به» یعنی: به آن مشغول شد. «یفزع إلی السلوه»: به چیزی پناه می برد که موجب فراموشی غم هایش گردد. «ضنّاً» با کسره یعنی: بخلا و نیز شحاحةً [از روی بخل]. «غضاره»: خوشی زندگی. « یضحک إلی الدنیا » یعنی دنیا او را دوست داشت. ابن میثم گفته است: «ضحکه إلی الدنیا» کنایه است از شادی او به وسیله دنیا و آنچه در آن است و نهایت روی کردن او به دنیا؛ زیرا کسی که به وسیله چیزی شاد می شود، به روی آن لبخند می زند.

«فی ظل عیش غفول» یعنی یک زندگی غافل از صاحبش، در نتیجه او غرق در زندگی است و روزگار متوجه او نشده تا زندگیاش تیره و تار گردد. یا زندگی ای که به خاطر خوشی اش، غفلت در آن بسیار است، این مورد نیز از باب «نهاره صائم» است. یا زندگی غفلت آمیزی که صاحبش در آن غافل است؛ مثل قول خدای سبحان: «عیشه راضیه».

«إذا وطئ الدهر به حسکه» باء برای تعدیه است و حسک جمع حسکه: خاری سفت و معروف است. واژه حسک استعاره است از دردها و بیماری ها و مصائب روزگار و با ذکر وطء آن را مرشحه کرده. «حتوف» جمع حتف است به معنای مرگ و «کثب» با حروف متحرک یعنی نزدیکی و جمع [حتوف] یا به اعتبار تعدد اسباب آن است یا به خاطر اینکه بطلان هر قوت و ضعف هر عضوی، یک مرگ است. «بث» یعنی حزن و باطن امری که در وجودش رخنه کرده است. «نجی» بر وزن فعیل از مناجاه است. «فتره» یعنی شکستگی و سستی. ابن ابی الحدید گفته: «فترات» یعنی: اولین مراحل بیماری.

«آنس ما کان بصحته» ابن میثم گفته: آنس منصوب است بنا به حال و ما به معنی زمان است و کان تامه است و بصحته متعلق است به آنس. یعنی: در حالی که

مدتی با سلامتی خود انس گرفته بود. نیز گفته شده ما مصدریه است و تقدیر آن چنین است: «آنس کونه علی أحواله بصحته»: با حال سلامتی خود انس گرفته بود.

«من تسکین الحار» در مورد بارد [سرد] آرامش به کار رفته و در مورد حارّ [گرم] هیجان؛ زیرا کار حرارت و گرمی، هیجان آوری است و کار سرما، سکون و انجماد. «فلم یطفئ ببارد» یعنی: فرو نشاندن گرمی به وسیله یک چیز سرد، چیزی به آن نیفزود. «إلا ثور حراره» یعنی: حرارت طبیعی بر دارو غلبه کرد و بعد از آن بیماری ظاهر شد؛ گوئی که دارو آن را گسترش داده است. «و لا اعتدل بممازج» یعنی: هر چه سعی کرد با داروی اخلاط گرم و سرد در مزاج او اعتدال ایجاد کنند، تنها باعث شدند تا بر طبیعت مرض گونه بیمار که مرضش مربوط به طبیعتش بود، مرض دیگری علاوه بر آن بیماری ها و قوتی دیگر به آنچه که بود اضافه شود. فاعل «امدّ» آن شخص است و احتمال دارد ممازج باشد و از سخن ابن میثم به نظر می رسد که او أمدّ را به معنای «صار مادةً» گرفته، که بعید بودن آن پنهان نیست.

« حتی فتر معلله » جوهری گوید: «علله بالشیء» یعنی او را با چیزی مشغول کرد؛ چنانچه کودک را به جای شیر با اندکی خرده غذای مشغول می کنند، پایان؛ یعنی: به خاطر طولانی شدن بیماری از درمان ناتوان شد؛ یا به دلیل اینکه اگر درمان کننده در اوایل بیماری اثری از بهبود ببیند شادمان می شود و اگر نشانه های نابودی را در بیمار ببیند اراده اش سست می گردد. در صحاح گفته: «مرَّضتُه تمریضاً» یعنی به پرستاری از او پرداخت. « و تعایا أهله » یعنی از بررسی بیماری او ناتوان شدند. جوهری گفته: «عییت بأمری» یعنی به بدان راه نیافت. «اعیانی هو و اعیا علیه الأمر و تعیّا و تعایا» همه به یک معنی است [ناتوان شدن در کاری].

«و خرسوا» یعنی از پاسخگوئی به پرسشگران ساکت شدند؛ زیرا آن ها نه از سلامتی خبر دارند، به دلیل نبود آن، و نه از نبود آن به خاطر عدم تناسب آن با ارواحشان. « و تنازعوا دونه شجی خبر» شجی: چیزی است که در گلو گیر می کند، مانند استخوان و نظیر آن. «شجو» یعنی: اندوه و حزن؛ در مورد خبری که در گلویشان گیر کرده بود و به خاطر سختیاش نمی توانستند آن را فرو برند و به سبب وحشتناک بودنش نمی توانستند آن را به کسی بگویند. ابن ابی الحدید گفته: یعنی

ص: 211

درباره خبری حزن انگیز با هم جدال کردند، یا خبری اندوهناک که درباره آن با هم نزاع می کردند، در حالی که در اطراف بیمار نشسته بودند، و درباره خبری که از او پنهان داشته بودند با هم صحبت می کردند و او از نجوای آنان خبر نداشت. « فقائل منهم هو لما به » یعنی: با مرگ شفا می یابد. «و ممن لهم» یعنی: آرزو می کرد. « إياب عافيته » یعنی بازگشت سلامتی او را آرزو می کرد و می گفت: ما کسی را دیده ایم که به سختتر از این بیماری دچار شده و سپس سلامت یافته است. «أسی الماضین» اسی جمع اسوه است؛ یعنی: تأسی به گذشتگان یا شکیبائی گذشتگان. جوهری گوید: «إسوه و أسوه» با کسره و ضمه دو گویش است و آن چیزی است که فرد اندوهگین بدان تأسی می جوید و تسلی می یابد و جمع آن «أسی و إسی» است و از اینجاست که صبر «أسی» نامیده شده. « لا تأتس بمن ليس لک بأسوه» به کسی که الگوی تو نیست، اقتدا نکن. پایان.

«غصص» جمع غصه است و آن چیزی است که در مجرای تنفس گیر می کند. «فکم من مهم من جوابه» مثل وصیتی که آن را اراده کرده بود یا مالی که پنهان کرده بود و می خواست آن را به خانواده اش نشان دهد، ولی «عی» یعنی: از آن ناتوان شد. «فتصام عنه» یعنی: خود را به کری می زد؛ زیرا چاره ای جز آن نداشت. سپس حضرت علیه السلام آن دعا را توصیف نموده و فرموده: « من كبير كان يعظمه» یعنی: شخص بزرگی که احترامش را نگه می داشت؛ مثل: فریاد پدر بر سر فرزند، در حالی که فرزند آن را می شنید و نمی توانست سخن بگوید، یا «صغير كان يرحمه» یعنی: خردسالی که به او ترحم می کرد؛ مثل: فریاد فرزند بر پدر. «و إن للموت لغمرات» یعنی: سختی هایی دارد که سخت تر و هراس انگیزتر از آن است که با توصیف بیان و حق مطلب ادا شود . « أو تعتدل على عقول أهل الدنيا » یعنی: با عقل ها برابری نمی کند و آن ها آن را قبول نمی کنند، یا اهل دنیا قادر به درک آن نیستند.

2. دعائم الاسلام: از ابوذر رحمه الله علیه نقل شده که گفته است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری افتاد و جان مبارک حضرت در همان بیماری قبض شد، در خدمت او بودم که فرمود: ای ابوذر! به من نزدیک شو تا به تو تکیه کنم، به حضرت نزدیک شدم و به سینه ام تکیه فرمود تا اینکه حضرت علی علیه

السلام وارد شد. حضرت به من فرمود: برخیز ای ابوذر! که علی بر این کار از تو سزاوارتر است. حضرت علی علیه السلام نشست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سینه او تکیه داد، سپس به من فرمود: بیا اینجا روبروی من بنشین. من نیز پیش روی حضرت نشستم. به من فرمود: دستت را گره بزن: هر کس با شهادت این که معبودی جز خدای یگانه نیست عمرش را به پایان برد وارد بهشت می شود و هر که کارش به حجی ختم شود، وارد بهشت می شود و هر کس عمرش به عمره ختم شود، وارد بهشت می شود و هر کس پایان عمرش با اطعام مسکینی باشد، وارد بهشت می شود و هر کس که عمرش به جهاد در راه خدا پایان پذیرد، هرچند به اندازه فاصله دوشیدن شتر در صبحگاه و شامگاه باشد، وارد بهشت می گردد.(1)

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: خداوند تبارک و تعالی شاید به فرشته مرگ علیه السلام دستور داد تا نفس مؤمن را باز گرداند و آن را از طریق آسان ترین مکان خارج کند و مردم تصور می کنند که او دچار سختی شده و شاید خداوند تبارک و تعالی به فرشته مرگ دستور داده که به کافر سختگیری کند و جان او را به یک باره بگیرد، همانطور که سیخ از پشم خیس بیرون کشیده می شود و مردم گمان می برند که جان او به آسانی گرفته شده است.(2)

توضیح: «سفود» با تشدید، فلزی است که گوشت به وسیله آن کباب می شود.

3. الدعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: بنده در بهشت منزلتی دارد و ذره ای بلا به او نمی رسد تا اینکه مرگ او را دریابد و به آن درجه نمی رسد تا زمانی که به هنگام مرگ بر او سخت گرفته شود و سپس بدان درجه دست یابد.(3)

1- . دعائم الاسلام 1 : 219
2- . دعائم الاسلام 1 : 220
3- . دعائم الاسلام 1 : 220

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که به مردی از انصار چنین توصیه کرد: تو را به یاد مرگ توصیه می کنم؛ چرا که یاد مرگ تو را از مشغولیت دنیا بیرون می آورد.(1)

و از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: نابودگر لذات را بسیار یاد کنید. عرض شد: یا رسول الله، نابودگر لذات چه چیزی است؟ فرمود: مرگ؛ و زیرک ترین مؤمنان کسی است که بیشتر از همه به یاد مرگ و از همه آماده تر باشد.(2)

و از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که به عده ای از اصحاب خویش فرمود: زیرکترین مردم چه کسی است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: کسی که بیشتر از همه به یاد مرگ و از همه آماده تر باشد.(3)

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که حضرت به برخی از یاران خویش توصیه نمود و فرمود: بسیار یاد مرگ کنید؛ چرا که انسانی مرگ را بسیار یاد نکند، مگر اینکه به دنیا بی میل گردد.(4)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: مرگ برای مؤمن، چون گل و ریحان خوشبو خواهد بود.(5)

و از حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: یک دسته انسان ها مستریح (راحت شده) هستند و یک دسته مستراح منه. (راحت شده از او) اما مستریح بنده صالحی است که از غم دنیا و آنچه در آن است از بندگی، آسایش جسته و به آسایش و نعمت آخرت رهنمون شده است(6)

و اما مستراح منه، انسان بدکاری است که دو فرشته مراقب او از جان او در آسایش هستند.(7)

1- . دعائم الاسلام 1 : 221
2- . دعائم الاسلام 1 : 221
3- . دعائم الاسلام 1 : 221
4- . دعائم الاسلام 1 : 221

5- . دعائم الاسلام 1 : 221
6- . دعائم الاسلام 1 : 221
7- . دعائم الاسلام 1 : 221

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که می فرمود: بدانید! چه بسا فرد شادمانی که در قبر آرمیده، می خورد و می آشامد و می خندد و خداوند بر او حقی دارد، در حالی که نمی داند او را داخل آتش دوزخ خواهد کرد.(1)

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: اگر خداوند فرزند آدم را احمق نمیآفرید، او زندگی نمی کرد و اگر چهارپایان می دانستند که می میرند؛ چنان که شما می دانید، برای شما فربه و پروار نمی شدند.(2)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: هیچ ایمانی را به همراه یقین ندیده ام که بیشتر به شک شباهت داشته باشد، جز از این انسان. او هر روز وداع می کند و جنازهها را تا قبرها تشییع می کند و دوباره به فریب دنیا باز می گردد و از شهوت و لذت دل نمی کند. اگر فرزند بیچاره آدم گناهی نداشت که انتظارش را بکشد و حسابی نداشت که به آن پی ببرد، به غیر از مرگی که جمعش را پراکنده می سازد و فرزندانش را به عزای او می نشاند، برای او شایسته بود که از آنچه در آن به سر می برد پرهیز کند. چونان اقوامی از مرگ غافل مانده ایم که مرگ بر آنان فرود نیامده و چونان اقوامی که امیدی به حساب ندارند و از مجازات باکی ندارند، به دنیا و شهوات آن متمایل شده ایم.(3)

از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به احتضار درآمد، بیهوش شد، حضرت فاطمه علیها السلام گریست، حضرت به هوش آمد و دید که حضرت فاطمه می فرماید: بعد از تو ما که را داریم ای رسول خدا! حضرت فرمود: شما بعد از من مستضعف خواهید شد.(4)

از امام علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت قبور اجازه دادند و فرمودند: قبرها شما را به یاد آخرت می اندازند.(5)

1- . دعائم الاسلام 1 : 221
2- . دعائم الاسلام 1 : 221
3- . دعائم الاسلام 1 : 222

4- . دعائم الاسلام 1 : 225
5- . دعائم الاسلام 1 : 239

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام قبر حضرت حمزه را زیارت می نمود و کنار آن می ایستاد و هر سال به همراه تعدادی زن به زیارت قبور شهدا می آمد و دعا و استغفار می کردند.(1)

از امام علی صلوات الله علیه نقل شده که وقتی از قبرستان عبور می کرد، سه مرتبه می فرمود: سلام بر شما ای اهل دیار! ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.(2)

از امام علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قدم برداشتن بر روی قبور و خندیدن در آنجا بازداشته اند.(3)

4. الهدایه: امام رضا علیه السلام فرموده اند: هر کس قبر مؤمنی را زیارت کند و هفت مرتبه سوره «إنّا أنزلناه» را در کنار قبر او بخواند خداوند، او و صاحب قبر را می آمرزد و هر کس قبری را زیارت کند باید رو به قبله باشد و دستش را بر روی قبر بگذارد، مگر اینکه امامی را زیارت کند که در این صورت واجب است که انسان رو به سوی قبر امام و پشت به قبله بایستد.(4)

امام صادق علیه السلام فرموده اند: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام به قبور رسید، فرمود: ای خفتگان در خاک! ای اهل غربت! اما خانه هایتان! دیگران در آن سکونت گزیدند، اما زنانتان! ازدواج کرده اند و اما اموالتان! تقسیم شده اند، این خبری است که ما داریم، از شما چه خبر؟ سپس رو به یاران خویش نمود و فرمود: اگر آن ها اجازه سخن گفتن داشتند، به شما خبر می دادند که بهترین توشه، پرهیزکاری است.(5)

روایت شده که هر کس بر سر یتیمی دست محبت بکشد، خداوند به تعداد هر تار موئی که دستش بر آن کشیده شده، یک حسنه برای او می نویسد.(6)

1- . دعائم الاسلام 1 : 239
2- . دعائم الاسلام 1 : 239
3- . دعائم الاسلام 1 : 239

4- . الهدايه : 28
5- . الهدايه : 28
6- . الهدايه : 28

5. مشکاه الانوار: مردی به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! اگر یک مراسم تشییع جنازه و یک مجلس [سخنرانی] دانشمندی باشد، در نظر تو کدام یک بهتر است تا در آن حضور یابم؟ فرمود: اگر جنازه کسانی داشته باشد که او را تشییع و دفن کنند، حضور در مجلس دانشمند بهتر است از حضور در تشییع هزار جنازه و از عیادت هزار بیمار و از هزار شب زنده داری و از هزار روز روزه داری و از هزار درهم صدقه بر بیچارگان و از هزار حج به غیر از حج واجب و از هزار نبرد که در آن با مال و جان خود بجنگی، به غیر از نبرد واجب.

حضور در این صحنه ها کجا و حضور در مجلس عالم کجا؟ آیا نمی دانی که خداوند با علم اطاعت میشود و با علم عبادت میشود و بهترین های دنیا و آخرت با علم تعیین می شوند و بدترین های دنیا و آخرت با جهل؟ نمی خواهید به شما خبر دهم از انسان هایی که نه پیامبر بودند و نه شهید، ولی در روز قیامت مردم به آنان غبطه می ورزند که از سوی خداوند عزوجل در جایگاه هایی بر منبرهایی از نور قرار دارند. عرض شد: آنان کیستند ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: آنان کسانی هستند که بندگان خدا را در نزد خداوند محبوب می سازند و خداوند را محبوب بندگانش می کنند. عرضه داشتیم: این را قبول داریم که خداوند را در نزد بندگانش محبوب می گردانند، اما چگونه بندگان خداوند را محبوب او می کنند؟ فرمود: آنان را به آنچه خداوند دوست دارد امر می کنند و آنان را از آنچه خداوند ناپسند می دارد باز می دارند، پس وقتی از این ها پیروی کنند، محبوب خداوند واقع میشوند.(1)

از مشکاه الانوار: از علی بن ابو حمزه روایت شده که گفته است: از محضر امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا به اهل قبور سلام کنم؟ فرمود: آری. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: می گوئی: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ إِنَّا بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَاجِعُونَ .

1- . مشکاه الانوار : 135

سلام بر اهل دیار از مردان و زنان با ایمان و مسلمان. شما بر ما پیشی گرفته اید و اگر خدا بخواهد، ما نیز به سوی شما بازمی گردیم.(1)

از مشکاه الانوار روایت شده که امام باقر علیه السلام فرموده اند: در دنیا فرود آی همچون منزلی که در آن فرود آمده ای و همین امروز می خواهی از آنجا بروی یا کمالی که در خواب به دست آورده ای و ذره ای از آن در دست تو باقی نمانده و وقتی در تشییع جنازه ای شرکت کردی، چنان باش که گوئی خودت بر تابوت برده می شوی و گوئی تو از پروردگارت خواسته ای که تو را به دنیا باز گرداند و او نیز تو را باز گردانده، پس مانند کسی عمل کن که مرگ را دیده است.(2)

از مشکاه الانوار: از معاویه بن عمار روایت شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: در گذشته مردی بود که حسنات هیچ کسی در زمین به درجه حسنات او نمی رسید و هیچ گناهی نداشت، فرشته ای شیفته او شد و از خدای عزوجل درخواست کرد تا به او اذن دهد که نزد او فرود آید و به او سلام دهد. خداوند نیز به او اذن فرمود و او در زمین فرود آمد و دید که مرد در حال نماز است. فرشته منتظر نشست. ناگهان شیری آمد و به آن مرد حمله کرد و او را چهار تکه کرد و در هر یک از جهات چهارگانه تکه ای پراکند و رفت. فرشته برخاست و آن اعضا را جمع کرد و دفن نمود، سپس به سمت ساحل دریا رفت و به مردی مشرک گذشت که انواع غذاها در ظرفی از طلا و نقره برایش فراهم بود، او پادشاه هند بود، در همین حال بود که زبان به شرک گشود، فرشته به آسمان رفت. ندا آمد که چه دیدی؟ گفت: از عجیبترین چیزهایی که دیدم، بنده ات فلانی بود که از هیچ یک از انسان ها حسنه ای به اندازه حسنات او بالا برده نشده بود، ولی درندهای را بر او چیره کردی که او را تکه تکه کرد. سپس از بنده ای گذشتم که او را پادشاه کرده بودی و ظرف های طلائی و نقره ای در برابرش گذاشته بودند که در آن ها انواع غذاها بود، ولی او به تو شرک می ورزید، در حالی که سالم و تندرست بود. خداوند فرمود: از بنده اولم تعجب نکن؛ زیرا او از من مقامی در بهشت خواست که بدان دست نمی یافت

1- . مشکاه الانوار : 200
2- . مشکاه الانوار : 270

مگر با یک عمل، من نیز درندهای را بر او مسلط کردم تا او را به درجه ای که می خواست برسانم؛ و اما بنده دیگرم، کار زیادی برایش نکردم، به خاطر آنچه فردای قیامت از عذابم به او می رسد.(1)

6. دعوات راوندی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تحفه مؤمن مرگ است و فرمود: مرگ کفاره ای است برای هر مسلمان و چون مؤمنی بمیرد در اسلام شکافی ایجاد می شود که چیزی جای آن را پر نمی کند، و آن قطعه زمین هایی که خداوند را در آن می پرستید، بر او می گریند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند: وقتی زمان آن فرا رسد، مرگ بهترین های امت مرا گلچین می کند، چنانچه یکی از شما بهترین های خرما را از طبق انتخاب می کنید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: بین ما و بهشت یا دوزخ فاصله ای به غیر از مرگ نیست.

امام صادق علیه السلام فرموده است: هراسی که نمی دانی چه وقت تو را فرا می گیرد، مانع از آن نمی شود که قبل از اینکه تو را غافلگیر سازد، برای آن آماده شوی.

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: کسی که فردا را از عمر خود به شمار آورد، مرگ را در جایگاه حقیقی آن قرار نداده است و هیچ بنده ای آرزوهای دور و دراز نخواهد داشت، مگر اینکه گناه کند و خواستار دنیا باشد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: هیچ بنده ای مرگ را بسیار یاد نمی کند مگر اینکه به دنیا بی میل گردد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرموده اند: اگر به مرگ و مسیر آن بنگرید، از امیدواری و فریب آن بدتان می آید. هر تلاشگری پایانی دارد و پایان هر تلاشگری مرگ است، اگر چهارپایان به آنچه شما در مورد مرگ می دانید پی می بردند، دیگر حیوان چاقی نمی خوردید. هر چه می خواهی زندگی کن که تو خواهی مرد و هر چه

1- . مشكاه الانوار : 230 و 229

می خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد. در شگفتم از کسی که به دنیا امیدوار است و حال آنکه مرگ در پی اوست.

روایت شده است که وقتی وفات حضرت ابراهیم علیه السلام نزدیک شد، عرض کرد: چرا کسی را به سوی من نفرستادی تا توشه برگیرم؟ خداوند فرمود: آیا نمی دانی که پیری فرستاده من است؟

ابوبکر بن عیاش گفته است: در محضر ابو عبدالله امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد او آمد و عرض کرد: من تو را در خواب دیدم. گویی من به تو می گفتم: چقدر از عمر من باقی مانده است؟ و شما اینگونه با این دست خود به من اشاره کردید: پنج. و فکر من بدان مشغول شده است. فرمود: تو از من سؤالی کردی که جز خداوند عزوجل کسی آن را نمی داند و پنج چیز است که تنها خداوند از آن آگاه است. « إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ »،(1)

{در حقیقت، خداست که علم [به] قیامت نزد اوست.}... تا آخر آن.

- و گوید: - شنیدم که می فرمود: منزه است کسی که به چیزی که آن را باقی نگه داشته، انس نمی گیرد و از چیزی که نابودش کرده، احساس تنهائی نمی کند. و شنیدم که می فرمود: « وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»،(2)

{و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگیخت.} آیا می خواهی اهل دو قسم را در یک سرا جمع کنی که همان آتش دوزخ است؟

و روایت شده که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: همسایه من فلانی، مرا آزار می دهد. فرمود: بر آزار و اذیت او صبر کن و خودت از آزار او دست بکش. دیری نپائید که آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! همسایه ام مرده است. حضرت فرمود: روزگار برای پند و اندرز کافی است و مرگ برای جدا کردن.

1- . لقمان / 34

2- . نحل / 38

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! کدام یک از بندگانم [بندگانت] نزد تو محبوب تر هستند؟ خداوند فرمود: کسی که به از دست رفتن صالحان بگرید، چنانچه کودک بر مرگ پدر و مادرش می گرید.

زید بن ارقم گوید: امام حسین بن علی علیه السلام فرمود: شیعیان ما نیستند جز صدّیق و شهید. عرض کردم: چگونه ممکن است در حالی که آنان در بستر از دنیا می روند؟ فرمود: آیا کتاب خدا را تلاوت نمی کنی: « الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ »،(1) {کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند، آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود.} سپس حضرت فرمود: اگر شهادت تنها از آن کسانی بود که با شمشیر کشته شدند، یقیناً خداوند شهدا را اندک می نمود.

امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند: سختترین لحظات برای فرزند آدم سه لحظه است: لحظه ای که در آن فرشته مرگ را می بیند و لحظه ای که در آن از قبر خود به پا می خیزد و لحظه ای که در برابر خدای عزوجل می ایستد، خواه به سوی بهشت برود یا دوزخ.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: ای فرزند آدم! اگر به هنگام مرگ نجات یافتی، خودت هستی و خودت، و الاّ هلاک می شوی. و ای فرزند آدم! اگر هنگامی که تو را در قبر می نهند نجات پیدا کنی، خودت هستی و خودت وگرنه هلاک می شوی و اگر هنگامی که مردم بر صراط راه می روند نجات یابی، خودت هستی و خودت و گرنه هلاک می شوی و اگر زمانی که مردم در مقابل پروردگار جهانیان به پا می خیزند نجات یابی، خودت هستی و خودت و گر نه هلاک می شوی. سپس این آیه را تلاوت کرد: « وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ »،(2)

{و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.} فرمود: برزخ همان قبر است و مردگان در آن زندگی تنگی دارند. به خدا سوگند، قبرها باغی از باغ های بهشت هستند یا حفره ای از حفره های دوزخ.

1- . حدید / 19

2- . مؤمنون / 100

و امام سجاد علیه السلام فرمود: قبر اولین منزل از منزلگاه های آخرت است، اگر از آن نجات یابد، منازل بعدی از آن آسان تر هستند و اگر از آن نجات نیابد، منازل بعد از آن سخت تر هستند.

و علی بن حسین علیه السلام فرمود: هر کس در زمان قائم ما بر دوستی ما بمیرد، خداوند اجر هزار شهید مثل شهدای بدر و احد را برای او بنویسد.

به امیر المؤمنین علیه السلام عرض شد: تو را چه می شود که با قبرستان همجوار شده ای؟ فرمود: من آنان را همسایگانی راستگو می یابم که از گناه باز می دارند و انسان را به یاد آخرت می اندازند.

توضیح: «انتقاء» یعنی: انتخاب. فرمایش حضرت علیه السلام: «من الموت» یعنی از سختی های مرگ و کیفرهای بعد از آن، یعنی: اگر مکلف بودند و ترتب کیفر را بر اعمال زشت خود می دانستند، پیوسته بدان اهتمام می ورزیدند و لاغر می گشتند و در میان آن ها حیوان چاقی نمی یافتید. این سخن منافاتی ندارد با آنچه روایت شده مبنی بر اینکه مرگ از مواردی است که چهارپایان از حکم آن بیرون نیستند. یا معنا این باشد: اگر مثل شما از تجارب و اخبار خدا و پیغمبران و برگزیدگان و صالحان آگاه بودند، بی تردید چنین می شدند، آن ها هرچند به طور خلاصه از مرگ خبر دارند و از آن بر حذر هستند، ولی مانند شما به آن علم ندارند. و معنای اول روشن تر است.

فرموده حضرت علیه السلام: «بین اهل القسمین» ظاهر آن است که قسم دیگر در فرمایش خدای متعال در سوره تغابن باشد: « قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ »،(1) {بگو: «آری، سوگند به پروردگارم، حتماً برانگیخته خواهید شد، سپس شما را به [حقیقت] آنچه کرده اید، قطعاً واقف خواهند ساخت.} و احتمال دارد اشاره به پایان آن آیه باشد: « بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا »، {آری، [انجام] این وعده بر او حق است.} که در حکم قسم است، ولی این بعید است، گویا بخشی از حدیث افتاده است.

1- . تغابن / 7

7. اعلام الدین: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: مردم دو دسته هستند. یک عده آسایش می دهند و عده ای دیگر آسایش می جویند. اما آنکه آسایش جسته، مؤمن است که از دنیا و رنج آن آسایش جسته و به رحمت خدا و پاداش ارزنده و نفیس او رسیده است؛ و اما کسی که [دیگران را] آسوده کرده، فاجر و بدکاری است که مردم و درختان و چهارپایان از دست او آسایش خواسته اند و به آنچه از پیش فرستاده، رسیده است.

8. کتاب جعفر بن محمد بن شریح: از جابر جعفی روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: مؤمنی نیست که مرگ به سراغش رود، جز اینکه حضرت محمد و امام علی علیهما السلام را ببیند و چشمش به دیدار آنان روشن گردد. و مشرکی نیست که بمیرد، جز اینکه آن دو را ببیند و از دیدن آن دو بزرگوار محزون گردد.

9. مجالس صدوق و معانی الاخبار: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که امام علی علیه السلام فرمود: فرد مسلمان سه دوست دارد: دوستی به او می گوید: من در زندگی و مرگ همراه توام و آن عمل اوست. دیگری گوید: من تا زمان مرگ با تو هستم و آن مال اوست و وقتی از دنیا برود از آن وارث است. سومی به او گوید: من تا سر قبر با تو هستم سپس تو را رها می کنم و آن فرزند اوست.(1)

الخصال: از هارون مانند این حدیث را نقل کرده است.(2)

10. مجالس صدوق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کدام از مؤمنان که بین ظهر روز پنجشنبه تا ظهر روز جمعه بمیرد، خداوند او را از فشار قبر پناه می دهد.(3)

11. از مجالس صدوق و العیون: از ابو الحسن امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمود: وقتی وفات امام حسن بن علی بن ابی

1- . امالی صدوق ص ، معانی الاخبار : 232
2- . الخصال 1 : 56

3- . امالی صدوق : 169، در ثواب الاعمال : ص 177 نیز آن را روایت کرده است.

طالب فرا رسید، گریست. به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! آیا گریه می کنی و حال آنکه مکان و منزلت تو در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله همان مکانی است که می دانی؟ و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق تو فرموده آنچه که فرموده و بیست مرتبه پیاده حج کرده و سه مرتبه مال خودت را حتی کفش هایت را با پروردگار خود قسمت کرده ای. حضرت علیه السلام فرمود: من برای دو خصلت گریه می کنم؛ از هول موقف قیامت و از فراق دوستان.(1)

12. العیون: با سه سند از امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی این آیه نازل شد: « إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ »،(2) {قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد.} عرض کردم: پروردگارا! آیا خلائق می میرند و پیامبران باقی می مانند؟ پس این آیه نازل شد: « کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ»،(3) {هر نفسی چشنده مرگ است، آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد.}(4)

توضیح: شاید حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از نزول آن آیه این سؤال را پرسیده، بنا بر احتمال اینکه استفهام کلام، استفهام انکاری باشد.

13. مجالس ابن الشیخ: ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از غم و اندوه خلاص شد و مرد، به راحتی رسیده و نمرده است، مرده همانا مرده زندگان است.(5)

14. ثواب الاعمال: از سدیر صیرفی روایت شده که گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که سخن از مؤمن به میان آمد، آن حضرت علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای ابا الفضل! نمی خواهی درباره مقام مؤمن در نزد خداوند با تو سخن بگویم؟ عرض کردم: بلی، بفرمائید. حضرت فرمود: وقتی خداوند روح مؤمن را

1- . امالی صدوق : 133، عیون الاخبار 1 : 303
2- . زمر / 30
3- . عنکبوت / 57
4- . عیون الاخبار 2 : 32

5- . امالی طوسی 1 : 316

قبض می کند، دو فرشته مراقب اعمالش به آسمان رفته و عرضه می دارند: پروردگارا! فلان بنده ات بنده خوبی بود. در طاعت تو شتابان و در نافرمانیات کند بود. اکنون او را به سوی خود برده ای، در این حال چه می فرمایی؟ حضرت فرمود: خداوند به آن دو می فرماید: به دنیا برگردید و در کنار قبر بنده ام باشید. مرا به بزرگی بستائید و تنزیه و تهلیل و تکبیر گوئید و این اعمال را برای بنده من بنویسید تا زمانی که او را از قبرش برانگیزم. سپس امام فرمود: آیا بیشتر از این را به تو بگویم؟ عرض کردم: بلی، بفرمائید. فرمود: وقتی خداوند مؤمن را از قبرش برانگیزد، مثالی همراه با او از قبر بیرون آمده و جلوی او حرکت می کند. هر بار که مؤمن هراسی از هراس های قیامت را می بیند، مثال به او می گوید: اندوهگین مباش و نترس و به سرور و بزرگداشتی از سوی خداوند تو را بشارت باد. پیوسته او را از سوی خداوند عزوجل به سرور و کرامت بشارت می دهد تا اینکه روبروی خداوند جل جلاله بایستد و او را به آسانی حسابرسی کند و دستور دهد تا او را به سوی بهشت برند و مثال همچنان جلوی او حرکت می کند. مؤمن به او می گوید: خدایت رحمت کند، چه مثال خوبی هستی که همراه با من از قبرم خارج گشتی و پیوسته مرا به سرور و کرامتی از سوی خدای عزوجل بشارت می دادی تا اینکه آن را دیدم. مثال به او می گوید: من همان سروری هستم که در دنیا آن را بر دل برادر مؤمنت وارد می کردی. خداوند مرا خلق کرده تا تو را شاد گردانم.(1)

15. مجالس مفید: از حنان بن سدیر از پدرش روایت شده که نزد امام صادق علیه السلام بودم و حضرت مانند آن را ذکر کرد.(2)

16. منتهی الطلب: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: نباید هیچ کدام از شما برای زیانی که بر او نازل شده آرزوی مرگ کند و باید بگوید: خداوندا، تا زمانی که زندگی برای من بهتر باشد مرا زنده نگه دار و وقتی وفات برای من بهتر بود مرا بمیران.(3)

1- . ثواب الاعمال : 181-182
2- . امالی مفید : 113
3- . المنتهی 1 : 425

17. العیون: از یاسر از امام رضا علیه السلام روایت شده که وقتی امام روز جمعه از مسجد جامع بازگشت، عرق کرده بود و گرد و غبار بر روی حضرت نشسته بود. دستانش را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! اگر گشایش من از آنچه گرفتار آن هستم در مرگ است، همین ساعت آن را برای من قرار بده، و حضرت پیوسته اندوهگین بود تا اینکه وفات یافت.(1)

توضیح: روایت بر جواز آرزوی مرگ در برخی شرایط دلالت دارد و احتمال دارد دلیل این کار حضرت، به خاطر از بین بردن گمان برخی از گمراهان باشد که گمان می کردند امام علیه السلام از نزدیک بودن به مأمون خوشحال است و به کارهای او راضی است و انتظار ولایت عهدی او را دارد.

18. قرب الاسناد: از علی بن رئاب نقل شده که شنیدم ابا الحسن موسی علیه السلام می فرمود: وقتی مؤمن بمیرد، فرشتگان و قطعه زمین هایی که بر آن ها عبادت خدا را می کرد و درهای آسمان که اعمال او از آنجا بالا می رفت، بر او گریه می کنند و در اسلام شکافی ایجاد می شود که چیزی آن را پر نمی کند. فرمود: زیرا مؤمنان فقیه دژهای مسلمانان هستند، مثل دژ دیوارهای شهر که آن را حفظ می کنند.(2)

منیه المرید: از امام کاظم علیه السلام مثل همین حدیث را روایت کرده است.

توضیح: مراد از «بکاء البقاع و الابواب» گریه اهل آن ها یعنی ملائکه بر آنهاست، یا کنایه است از ظهور نشانه های نبود او در آن دو، یا تمثیلی است برای بیان عظمت مصیبت؛ گوئی که آسمان و زمین بر او می گریند؛ همانطور که در عرف شایع است، که این سخن را برای بیان شدت مصیبت و عمومیت آن ذکر می کنند. «ثلمه» با ضمه، شکاف، شکسته و نابود شده است و اضافه حصن به سور، اضافه بیانی است، یا از آن معنای مصدری اراده شده است.

19. مجالس مفید: اصمعی گفته است: وارد بصره شدم، در همان حال که در خیابان آنجا راه می رفتم، کنیزی را دیدم که زیباروترین انسان ها بود، ولی در عین حال همچون مشکی فرسوده به نظر میآمد. به دنبالش بودم و خود را از او پنهان

1- . عيون الاخبار 2 : 15
2- . قرب الاسناد : 168 چاپ نجف

می کردم تا اینکه به قبرستان رسید و به سوی قبری رفت، کنار آن نشست، سپس شروع کرد به سخن گفتن با صدایی که خیلی واضح نبود: به خدا سوگند این منزل چیزی نیست که به وسیله آن به خود مغرور شویم. به خدا سوگند این بین دوستان جدائی می افکند و ما را به حساب نزدیک می کند و به وسیله این، رحمت را از عذاب می شناسیم. ای پدر! خداوند به قبرت گشایش دهد و تو را زیر پوشش رحمتی قرار دهد که پیامبر را در آن قرار داد. اما من بر خلاف چیزی که می دانم نمی گویم. من تو را بخشنده می شناختم. چون کسی نزد تو می آمد، تو را چون تکیه گاهی می یافت و چون به تو اعتماد می کرد، تو را همچون ستونی می یافت، سپس گفت:

ای کاش می دانستم که چگونه فرسودگی تو را دگرگون ساخت یا چگونه زیبائی صورتت با خاک در آمیخت.

خدا خیرت دهد! چه میانسالانی که از بین ما زیر سنگ ها رفتند، نه آنان را حس می کنیم و نه می بینیم.

سراپا خرد بودند و بردباری بعد از دوراندیشی و دلیری، بخشش زینتشان بخشیده بود، آنگاه که مهمانی در خانه اشان را می زد.

وقتی به گورستان و محل تباهی برده شدی، اندوه ها نزدیک شد و خواب از چشمم رفت.(1)

20. از مجالس مفید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند تعالی به عیسی بن مریم علیه السلام وحی فرمود: ای عیسی! از چشمانت اشک و از دلت خشوع را به من ببخش و آنگاه که مردم غافل و نادان می خندند، تو چشمت را با میله حزن و اندوه سرمه بکش و بر سر قبور مردگان بایست و با صدای بلند آنان را صدا بزن، شاید از آنان پند بگیری و بگو: من نیز در میان ملحق شوندگان به آنان ملحق می شوم.(2)

1- . مجالس مفید : 80 و 79
2- . مجالس مفید : 147

21. از مجالس مفید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ کفاره گناهان مؤمنان است. (1)

22. اعلام الدین دیلمی: در ضمن وصیت لقمان به پسرش آمده بود: ای پسرکم! بدان که مرگ برای مؤمن همچون خوابی است که در آن به خواب رفته و برانگیختنش، مثل بیدار شدن از این خواب است.

23. نوادر راوندی: از امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنی نیست که در غربت بمیرد، مگر اینکه ملائکه در جایی که گریه کن های او اندک هستند، از روی دلسوزی و مهر بر او گریه کنند و قبرش با نوری درخشان، از آنجا که دفن شده تا زادگاهش، وسعت یابد.(2)

با همین سند گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مرگ برای مؤمن، چون گل و ریحان خوشبو خواهد بود.(3)

24. کتاب صفین نوشته نصر بن مزاحم: از عبد الرحمن بن جندب نقل کرده: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام از صفین بازگشت و از خانه های بنی عوف گذشت، ما همراه حضرت بودیم و از سمت راست، هفت یا هشت قبر را دیدیم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این قبرها چیست؟ قدامه بن عجلان ازدی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! خباب بن ارت بعد از عزیمت تو از دنیا رفت و وصیت کرد که او را در این پشت دفن کنند. از آن زمان به بعد، مردمی که در خانه و کاشانه خود به خاک سپرده می شدند، در کنار او به خاک سپرده شدند.

امام علیه السلام فرمود: خدا خباب را بیامرزد که با اشتیاق اسلام آورد و با فرمانبرداری هجرت کرد و مجاهدانه زیست و جسمش به بیماری های گوناگونی دچار گشت و خداوند پاداش کسی را که کار نیکی انجام داده تباه نمی سازد. آنگاه پیش آمد و بالای سر گورها ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای ساکنان خانه های

1- . مجالس مفید : 174

2- . نوادر راوندی : 9
3- . نوادر راوندی : 10

هول انگیز و محله های خالی، از مردان و زنان باایمان و مردان و زنان مسلمان. شما پیشینیان مائید و بر ما پیشی گرفتید و ما نیز از پی شما روانیم و پس از اندکی به شما خواهیم پیوست. خداوندا! ما و آنان را بیامرز و از ما و آنان درگذر. سپس فرمود: ستایش خدایی را که زمین را قرارگاه زندگان و زیر آن را جایگاه مردگان گرداند. ستایش خدایی را که ما را از خاک آفرید و بدان بازمان می گرداند و بر آن محشورمان می کند. خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای روز حساب کردار نیک انجام دهد و به داشته خود قناعت ورزد و بدانچه خدایش بخشیده خشنود باشد.

توضیح: جوهری گفته است: «وحشه» یعنی خلوت و اندوه. « قد أوحشت الرجل» یعنی: احساس تنهائی کرد. «أرض وحشه و بلد وحش» با سکون، یعنی زمین بایر. «توحشت الأرض» یعنی: بایر شد. «أوحشت الأرض» یعنی آن را بایر یافتم. و گفته: «قفر» یعنی: بیابان بی آب و علف. گفته می شود: «أرض قفر و مفازه قفره» یعنی زمین و بیابان بی آب و علف و «أقفرت الدار» یعنی خالی شد.

25. نهج البلاغه: وقتی امیر مؤمنان علیه السّلام از جنگ صفّین برگشت و به قبرستان پشت دروازه کوفه رسید، رو به مردگان کرد و فرمود: ای ساکنان خانه های وحشت زا، و محلّه های خالی و گورهای تاریک، ای خفتگان در خاک، ای غریبان، ای تنها شدگان، ای وحشت زدگان، شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم، و به شما خواهیم رسید. امّا خانه ها! دیگران در آن سکونت گزیدند؛ و امّا زنان! با دیگران ازدواج کردند؛ و امّا اموال! در میان دیگران تقسیم شد! این خبری است که ما داریم، حال شما چه خبر دارید؟ (سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود:) بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر می دادند که: بهترین توشه، تقوا است.(1)

و درود خدا بر او، فرمود: خدا را فرشته ای است که هر روز بانگ می زند: بزایید برای مردن، و فراهم آورید برای نابود شدن، و بسازید برای ویران گشتن.(2)

و درود خدا بر او، فرمود: اندوه خوردن، نیمی از پیری است.(3)

1- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 130
2- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 132
3- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 143

در نامه ای که حضرت علیه السلام به حارث همدانی نوشته بود فرمود: مرگ و جهان پس از مرگ را فراوان به یاد آور، هرگز آرزوی مرگ مکن، جز آن که بدانی از نجات یافتگانی.(1)

توضیح: یعنی: آرزوی مرگ مکن، مگر اینکه مشروط به آمرزش باشد، یا بعد از به دست آوردن پاداشی که بالا بردن درجات آخرت را در باقی عمر تضمین می کند. ابن ابی الحدید گفته است: یعنی آرزوی مرگ نکن، مگر زمانی که اطمینان حاصل کرده باشی اعمال صالحت تو را به بهشت می رساند و تو را از دوزخ رهایی می بخشد.

مؤلف: بر این اساس احتمال دارد که این سخن، نهی از آرزوی مرگ به طور مطلق باشد؛ زیرا این اطمینان برای هیچ کس جز پیامبران و امامان علیهم السلام حاصل نمی شود.

26. کتاب الغارات ابراهیم بن محمد ثقفی: با اسناد خود از ابن نباته نقل می کند: امپراتور روم به معاویه نامه نوشت و از او درباره مسائلی سؤال کرد و معاویه از حل آن ناتوان ماند، پس کسی را به سراغ امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد تا از او درباره آن مسائل سؤال کند. از جمله این سؤال ها این بود که ارواح مسلمانان در کجا جای می گیرد؟ ارواح مشرکین در کجا جای می گیرند؟ حضرت علیه السلام در پاسخ فرمود: ارواح مسلمانان در چشمه ای در بهشت به نام سلمی جای می گیرند و ارواح مشرکین در چاهی به نام برهوت در دوزخ جای می گیرند.. ادامه روایت.

27. تفسیر علی بن ابراهیم: حنظله بن ابی عامر در شبی ازدواج کرد که در صبحگاه آن، جنگ احد به وقوع پیوست. پس از رسول خدا اجازه خواست،تا پیش همسرخود بماند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: « فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ »،(2)

{چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده.} پس حضرت اجازه داد و او شب را کنار

1- . نهج البلاغه : ذیل نامه شماره 69 از بخش نامه ها.

2- . نور / 62

همسر خود گذراند و صبح کرد و در حالی که جنب بود در جنگ شرکت کرد و شهید شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من فرشتگان را میان آسمان و زمین دیدم که حنظله را با جام هایی نقره ای از آب باران غسل می دادند و از آن زمان به بعد، او غسیل الملائکه نامیده شد.(1)

توضیح: شاید بدان استدلال شود به اینکه اگر جنب شهید شوند، باید او را غسل جنابت دهند و سستی آن پنهان نیست.

28. کنز الکراجکی: روایت شده که در تورات نوشته شده بود: ای فرزند آدم ! به مرگ مشتاق نمی شوی تا زمانی که توبه کنی و توبه نمی کنی مگر اینکه بمیری.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس مرگ را بسیار یاد کند، به اندک دنیا راضی می شود و گفته شده، از عجایب دنیا این است که برای کسی که او را به خاک می سپاری گریه کنی و خاک را بر صورت کسی بریزی که او را بزرگ می داری.

و از کنز الکراجکی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مرگ نیکان راحتی ایشان است و مرگ بدکاران، راحت جهان از ایشان.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند: مؤمنی نیست جز آنکه دری دارد که عملش از آن به آسمان عروج کند و روزیاش از آن فرود آید و وقتی از دنیا رفت، آن دو بر او بگریند و این مصداق قول خداوند عزوجل است: « فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرِینَ »،(2) {و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند. }

کراجکی - رحمه الله - بعد از ذکر این حدیث گفته است: این آیه در مورد قوم فرعون و هلاک کردن آن ها نازل شده و چند تفسیر دارد، یک تفسیر همان است که در این روایت وارد شده و معنی گریه در اینجا، آگاهی از دگرگون شدن اوضاع بعد از رفتن اوست؛ چنانچه گفته می شود: منزل فلانی بعد از او گریست. مزاحم عقیلی گفته است:

1- . تفسیر قمی : 462

2- . دخان / 29

- پس از آن ها، خانه هایشان گریستند و اشکهایم جاری شد. کدام شیون کننده را سرزنش کنم؟

- آیا بر عبرتجوئی که از خواری و بلا گریه میکند، و یا کسی که بر اندوه خویش می گرید و سرگشته است؟.

اگر آن افرادی که خداوند تعالی به نابودی آن ها خبر داده، مقامی صالح در زمین و عملی نیک نداشته باشند که به آسمان بالا رود، روا بود که گفته شود: « فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ »، پس آسمان و زمین بر آنها نگریست. و از ابن عباس روایت شده که در مورد این آیه سؤال شده و به او گفتند: آیا آسمان و زمین برای کسی گریه می کنند؟ گفت: آری، محل نمازش در زمین و محل صعود عملش در آسمان بر او می گریند.

دوم اینکه باری تعالی در توصیف این افراد به کوچکی مقام و سقوط منزلتشان اراده مبالغه کرده باشد؛ زیرا وقتی اعراب از عظمت مصیبت به خاطر از دست رفته خبر می دادند، می گفتند: به خاطر فقدان او خورشید گرفته و ماه تاریک گشته و شب و روز و آسمان و زمین برای او گریسته اند. جریر در رثای عمر بن عبد العزیز گوید:

- خورشید طلوع کرده و نگرفته است؛ ستارگان شب و ماه بر تو می گریند.

و سوم اینکه منظور خدای تعالی از گریه آن دو، گریه اهل آن دو باشد؛ چنانچه در قول باری تعالی آمده است: «وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ»،(1) {و از [اهل] روستا سؤال کن.}

چهارم اینکه معنا این باشد که کسی انتقام خون آن ها را نگرفته و هیچ کس آن ها را یاری نکرده، زیرا اعراب بر مرده نمی گریستند، مگر بعد از گرفتن انتقام او. پس این لفظ کنایه است از عدم یاری او و نگرفتن انتقام او، بنا بر عقیده کسانی که مورد خطاب قرآن قرار گرفته اند.

پنجم اینکه گریه کنایه باشد از باران و سیراب کردن؛ زیرا اعراب باران را به گریه تشبیه می کردند و معنی آیه این است که بنا بر عقیده رایج اعراب، آسمان قبور

1- . يوسف / 82

آنان را سیراب نکرد و قطرات باران بر سر آنان نبارید؛ زیرا آن ها برای قبور بستگان از دست رفته خود، از ابرها طلب باران می کردند و گل و بوتههایی در محل های حفر گورها می کاشتند. نابغه گفته است:

- همواره قبری بین تبنی و حاسم است که اثری از شبنم و باران شدید بر روی آن است.

- بر روی آن حوذان و عوف می روید و نورانی است، از بهترین سخنانی که گوینده ای گفت، در پی او خواهم گفت.

و این دعا را مجرای درخواست رحمت و خشنودی خدا از آن ها قرار می دادند و این فعل وقتی به سماوات نسبت داده شود، نسبت آن به ارض جایز نیست. ممکن است عطف زمین به آسمان جایز باشد، به این شرط که فعلی در تقدیر گرفته شود که نسبتش به آن درست باشد و اعراب چنین کاری را می کنند. شاعر گفته است:

- ای کاش همسرت، شمشیر و نیزه به خود آویخته بود.

در شعر، نیزه را بر شمشیر عطف کرده، در صورتی که نیزه بر کمر بسته نمیشود؛ و در این آیه نیز چنین تقدیری در نظر گرفته می شود. و گفته می شود: مقصود خدای تعالی این است که آسمان قبرهایشان را سیراب نکرده و زمین بر آن گیاه نرویانیده (یعنی فعل رویانید در تقدیر گرفته شده) و تمام این ها کنایه است از محرومیت آن ها از رحمت خدای عزوجل؛ و شاید هم شعرا گیاه را به خنده زمین تشبیه کرده اند؛ چنانچه باران را به گریه آسمان تشبیه نموده اند. ابو تمام می گوید:

- چشمان آسمان نگریسته، زمین هم اندکی با گیاهان لب به خنده نگشوده است.

- و چشمان گل ها هیچ وقت روشن نخواهد شد، مگر زمانی که از باران فراوان خاکستری گردد.

توضیح: فیروزآبادی گفته: «هامَ یهیمُ هیماً و هیماناً» یعنی: عاشق زنی شد. و هیام با ضمه به معنای دیوانگی از شدت عشق است. گفته: به صورت قرائت با ضمه، نام مکانی است و گفته: حاسم مثل صاحب نام مکانی است و گفته: وسمی باران اول

ص: 233

بهار است و گفته: «طل» به معنای باران اندک و «وابل» باران شدید و دانه درشت است و جوهری گفته است: «حوذان» گیاهی است با شکوفه زرد و در قاموس گفته: «عوف» گیاهی است خوشبو.

29. عده الداعی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی مؤمن بمیرد، دو فرشته نویسنده اعمالش به آسمان می روند و می گویند: پروردگارا! آیا جان فلانی را گرفتی؟ می فرماید: فرود آئید و کنار قبرش برای او نماز بگذارید و تهلیل و تکبیر مرا بگوئید و هر چه را که انجام می دهید برای او بنویسید.

30. اعلام الدین دیلمی: از انس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ خانه ای نیست مگر اینکه ملک الموت هر روز پنج بار بر در خانه او بایستد و وقتی ببیند که انسانی عمرش به پایان رسیده و روزیاش قطع شده، مرگ را به جان او اندازد و ناراحتی های آن او را فرا می گیرد و مشکلات و سختی های آن بر او رو می آورد. بعضی از اهل بیت او موی خود را پریشان می کنند و به صورت خود می زنند و صدا را به واویلا بلند می کنند و از روی اندوه گریه می کنند. پس ملک الموت می گوید: وای بر شما! این جزع و فزع برای چیست؟ به خدا سوگند من مالی را از کسی از شما نگرفتم و مرگی را به کسی نزدیک نکردم و به سراغ او نرفتم، مگر اینکه از جانب خداوند بدان مأمور شدم؛ و جان کسی را نگرفتم، مگر اینکه از خداوند دستور گرفتم و من به سوی شما باز می گردم و باز می گردم تا اینکه کسی از شما را باقی نگذارم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر مکان او را می دیدند و کلام او را می شنیدند، از میت خود غافل می شدند و به حال خود می گریستند. تا اینکه میت را بر تابوت حمل می کنند روح بر بالای بدن او پر می زند و می گوید: اهل من! ای اولاد من! دنیا شما را به بازی نگیرد، چنانچه مرا بازی داد. مالی از حلال و غیر حلال جمع کردم و برای دیگری باقی گذاشتم. اکنون گوارائیاش برای اوست و پیامد و محاسبه آن برای من. پس بترسید از نظیر آنچه بر سر من آمده است.

از انس روایت شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ

شاءَ اللَّهُ»،(1) {و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسی که خدا بخواهد.} عرض کردند: ای رسول خدا! کیستند این افرادی که خداوند استثنا کرده است؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ، وقتی خداوند جان خلائق را بگیرد، می فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی مانده؟ فرمود: عرض می کند: منزهی تو پروردگارا! بزرگی تو پروردگارا! بلند مرتبه ای تو پروردگارا! ای باشکوه ارجمند. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ. فرمود: خداوند می فرماید: جان اسرافیل را بگیر، پس جان اسرافیل را می گیرد. - فرمود: - خداوند می فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی باقی مانده؟ عرض می کند: منزهی تو پروردگارا! بزرگ و بلند مرتبه ای پروردگارا! ای باشکوه ارجمند! جبرئیل و میکائیل و فرشته مرگ باقی مانده اند. فرمود: خداوند می فرماید: جان میکائیل را بگیر. - فرمود: - پس جان میکائیل را می گیرد و چون کوهی عظیم بر زمین افتد. می فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی باقی مانده؟ عرض می دارد: بزرگی تو پروردگارا! و بلند مرتبه ای، جبرئیل و فرشته مرگ باقی مانده اند. - فرمود: - می فرماید: بمیر ای فرشته مرگ! پس می میرد. فرمود: خداوند می فرماید: ای جبرئیل! چه کسی باقی مانده؟ عرض می دارد: بزرگی تو بار پروردگارا و بلند مرتبه ای ای باشکوه ارجمند! ذات باقی و جاویدت و جبرئیل میرای فانی. فرماید: ای جبرئیل! چاره ای از مرگ نیست، پس سجده کنان بر زمین می افتد و بال هایش را می گشاید و عرضه می دارد: منزهی تو پروردگارا! بزرگی و بلند مرتبه ای ای باشکوه ارجمند! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این حال جبرئیل می میرد و او آخرین کسی است که از میان آفریدگان آسمان و زمین می میرد.

31. اختیار ابن الباقی: از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام از مقبرهای (و گفته می شود از قبرستان) عبور کرد و فرمود: سلام بر شما ای اهل گورستان و ای خاکیان! بدانید که در خانه هایتان بعد از شما دیگران ساکن شده اند و اموالتان بعد از شما تقسیم شده و همسرانتان بعد از شما

1- . زمر / 68

ازدواج کرده اند. این خبر ماست، خبر شما چیست؟ هاتفی از قبرستان پاسخ می دهد: صدایی می شنویم، اما او را نمی بینیم. سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. اما خبر ما این است که آنچه را به ما وعده داده بودند یافتیم و از آنچه پیش فرستاده بودیم سود بردیم و از آنچه بر جای نهاده بودیم زیان دیدیم. حضرت رو به یاران خویش نمود و فرمود: آیا شنیدید؟ عرض کردند: آری ای امیر مؤمنان! فرمود: پس {برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است.}(1)

32. تفسیر علی بن ابراهیم: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد قول خدای تعالی: « قُلْ کُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِیداً أَوْ خَلْقاً مِمَّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ»،(2) { بگو: «سنگ باشید یا آهن، یا آفریده ای از آنچه در خاطر شما بزرگ می نماید [باز هم برانگیخته خواهید شد].} آمده: آفریده ای که در خاطر شما بزرگ می نماید، مرگ است.(3)

توضیح: در مجمع البیان در تفسیر این آیه گفته است: یعنی: تلاش کنید که دوباره زنده یا محشور نشوید یا اگر توانستید، همچون سنگ یا آهن سخت باشید یا چون آفریده ای بزرگتر و سختتر، ولی شما از دست قدرت خدا نمیتوانید به جایی روید و او شما را بعد از مرگ زنده می گرداند و گفته شده، از نظر ابن عباس و ابن جبیر، منظور از قول خدای تعالی: «ما یکبر فی صدورکم» مرگ است؛ یعنی: اگر مرگ هم بودید، یقیناً خداوند شما را می میراند(4) و چیزی بزرگتر از مرگ در دل آدمیان وجود ندارد و گفته شده: منظور از آن آسمان ها و زمین و کوه هاست.(5)

1- . بقره / 197
2- . اسری / 51 ، صدر آیه چنین است: « قالُوا أَ إِذا کُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً» {آیا وقتی استخوان و خاک شدیم [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می شویم؟}
3- . تفسیر قمی : 383
4- . بلکه: اگر خود مرگ هم بودید، خداوند عزوجل قطعاً شما را زنده می گرداند، چگونه ممکن است در حالی که شما استخوان و خاک بودید. با تأمل به سیاق آیه مراجعه کنید.
5- . مجمع البیان 6 : 420

مؤلف حقیر این کتاب که معترف به تقصیر و کوتاهی است، نوشتن این بخش از این جلد را در چهاردهم ماه صفر از سال هزار و نود و چهار هجری به پایان رساند، که ختم به خیر و پیروزی گردد و ستایش در آغاز و پایان مخصوص خداست. و درود خداوند بر سرور مرسلین محمد و خاندان گرامی و پاک او باد.

کتاب نماز

باب یکم : فضیلت نماز و کیفر تارک آن

آیات:

- «وَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ».(1)

{و نماز را بر پا می دارند. }

ص: 237

1- . بقره / 3

- «وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ».(1)

{و نماز به پا دارید. }

- «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ».(2)

{از شکیبایی و نماز یاری جویید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان: همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد؛ و به سوی او باز خواهند گشت. }

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ».(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از شکیبایی و نماز یاری جویید. }

- «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ».(4)

{و نماز را به پا دارید. }

- «لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ».(5)

{اگر نماز برپا دارید. }

- «وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ اتَّقُوهُ».(6)

{و اینکه نماز برپا دارید و از او بترسید. }

- «وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ».(7)

{و کسانی که به کتاب [آسمانی] چنگ درمی زنند و نماز برپا داشته اند [بدانند که] ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد. }

- «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ».(8)

1- . بقره / 43 و 83 و 110، نساء / 77 و 103 و سایر آیات.
2- . بقره / 45-46
3- . بقره / 153
4- . بقره / 277
5- . مائده / 12
6- . انعام / 72
7- . اعراف / 170
8- . انفال / 3

{همانان که نماز را به پا می دارند.}

- «فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ».(1)

{پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید.}

- «إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ».(2)

{مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده اند.}

- «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ».(3)

{و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند.}

- «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ».(4)

{و نماز به پا داشتند.}

- «قُلْ لِعِبادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خِلالٌ».(5)

{به آن بندگانم که ایمان آورده اند بگو: «نماز را بر پا دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستیای».}

1- . براءه / 5
2- . براءه / 18
3- . براءه / 71

4- . رعد / 22
5- . ابراهيم / 31

- « رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ »، {پروردگارا، تا نماز را به پا دارند.} تا آنجا که می فرماید: « رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِيمَ الصَّلاهِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی»،(1) {پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز.}

- «وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّكاهِ ما دُمْتُ حَيًّا».(2)

{و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.}

- «وَ كانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَ الزَّكاهِ».(3)

{و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.}

- «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَهُ لِلتَّقْوى».(4)

{و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش. ما از تو جویای روزی نیستیم، ما به تو روزی می دهیم، و فرجام [نیک] برای پرهیزکاری است.}

- «وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاه».(5)

{و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز را وحی کردیم.}

- «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّكاهَ».(6)

{همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند.}

- «فَأَقِيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ».(7)

{نماز به پا دارید و زکات بپردازید.}

- «وَ أَقِيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».(8)

1- . ابراهيم / 37-40

2- . مریم / 31
3- . مریم / 55
4- . طه / 132
5- . انبیا / 73
6- . حج / 41
7- . حج / 78
8- . نور / 56

{و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.}

-« هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ * الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ».(1)

{[مایه] هدایت و بشارت برای مؤمنان است. همانان که نماز برپا می دارند و زکات می دهند.}

- «وَ أَقِمِ الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ».(2)

{و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند بازمی دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است.}

- «وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ».(3)

{و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباشید.}

- «هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ».(4)

{[که] برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است، [همان] کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می دهند، و [هم] ایشانند که به آخرت یقین دارند.}

- « یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَ ».(5)

{ای پسرک من، نماز را برپا دار.}

- «إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ».(6)

{[تو] تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز برپا می دارند، هشدار می دهی.}

- «إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللَّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً یَرْجُونَ تِجارَهً لَنْ تَبُورَ».(7)

1- . نمل / 3-2
2- . عنكبوت / 45
3- . روم / 31
4- . لقمان / 4-3
5- . لقمان / 17
6- . فاطر / 18
7- . فاطر / 29

{در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم، نهان و آشکارا انفاق می کنند، امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. }

- «وَ الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ.(1)

{و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا کرده اند. }

- «فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاه».(2)

{پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید. }

- «وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاه».(3)

{و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید. }

- «قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ».(4)

{گویند: «از نمازگزاران نبودیم. }

- «فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی».(5)

{پس [گویند] تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت. }

- «أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی عَبْداً إِذا صَلَّی».(6)

{ آیا دیدی آن کس را که باز می داشت، بنده ای را آنگاه که نماز می گزارد؟ }

- «وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفاءَ وَ یُقِیمُوا الصَّلاةَ وَ یُؤْتُوا الزَّکاةَ وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ».(7)

1- . شوری / 38
2- . مجادله / 13

3- . مزمل / 20
4- . مدثر / 43
5- . قیامت / 31
6- . علق / 9-10
7- . بینه / 5

{و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدهند؛ و دین [ثابت و] پایدار همین است.}

تفسیر:

«وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ»،(1) {و نماز به پا می دارند.} با اتمام رکوع و سجود آن و حفظ زمان و حدود آن و حفظ آن از آنچه باعث فساد آن می شود یا آن را ناقص می گرداند. و در تفسیر الامام علیه السلام(2) آن را به صلوات بر محمد و خاندان محمد تفسیر کرده و این بطنی از بطون آن است.

«وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ»،(3) {از شکیبایی و نماز یاری جویید.} یعنی: در حوائج خود یا برای رسیدن به قرب خدای سبحان و دستیابی به درجات آخرت، از شکیبایی بر نافرمانی ها و فرمانبرداری ها و در مصائب و از هر نماز واجب یا نافله یاری بجوئید و این اشاره ای است به مطلوب بودن نماز در هر زمان به ویژه به هنگام ارائه حاجت. گفته شده یعنی: از جمع بین این دو عمل یاری بجوئید، به این صورت که با شکیبائی به تکلیف نماز بپردازید و سختی های آن و شرایط و آداب واجب آن را تحمل کنید.

گفته شده: در بلایا و حوادث از صبر بر آن یاری بجوئید و به نماز پناه برید؛ چنانچه روایت شده است که وقتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکلی پیش می آمد و باعث اندوه حضرت می شد، به نماز پناه می برد.

و از ابن عباس روایت شده که او در سفر بود که خبر مرگ برادرش را به او دادند، پس گفت: «إنّا لله و إنّا إليه راجعون» و از مسیر کناره گرفت و دو رکعت نماز گزارد و مدتی طولانی در نماز نشست. سپس برخاست و به سمت شتر خود حرکت

1- . بقره / 3
2- . تفسیر الامام : 35 و 34
3- . بقره / 45

کرد، در حالی که می گفت: «اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ».(1) در روایات بسیاری خواهد آمد که منظور از صبر روزه است و بهتر است که در حاجات و غم و اندوه دنیا از روزه و نماز یاری جست.

در تفسیر الامام علیه السلام آمده است: {از صبر یاری جوئید.} به هنگام کار حرام با ادای امانت و در ریاست های باطل با اعتراف به حق و استحقاق آمرزش و خشنودی و نعمت بهشت، و از نمازهای پنجگانه و صلوات بر پیامبر و خاندان پاک او برای دسترسی نزدیک به بهشت های پرنعمت یاری جوئید.

ضمیر هاء در «إنّها»(2) یعنی یاری جستن از این دو عمل، یا نماز یا تمام اموری که بنی اسرائیل بدان امر شده اند، از قول خداوند: «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ» تا این قولش: «وَ اسْتَعِینُوا» چنانچه گفته شد.

در تفسیر الامام علیه السلام آمده است: این فعل شامل نمازهای روزانه و صلوات بر محمد و خاندان او، به همراه تسلیم در برابر فرامین آن ها و ایمان به آشکار و نهان آنان و ترک مخالفت با آنان با چرا و چگونه است.(3)

«لکبیرهٌ» یعنی دشوار و سنگین است؛ مثل قول خدای تعالی: «کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ»،(4)

{بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید.}، {مگر بر فروتنان.} یعنی: آنان که از کیفر خداوند به خاطر مخالفت با او در بزرگترین واجباتش می هراسند و این جان های ایشان است که مطیع امثال این امور است و در مقابل، انتظار چیزی را دارند که به واسطه آن تحمل سختی

1- . این حدیث را در الدر المنثور ج1 ص68 استخراج کرده و گفته است: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و بیهقی در الشعب این حدیث را از ابن عباس نقل کرده اند. می گویم: بر این اساس ما حدیث را تصحیح کرده ایم. قثم بن عباس آخرین کسی است که دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرد و از این رو او آخرین کسی بود که در بین کسانی

که در قبر حضرت فرود آمدند، از قبر او بیرون آمد. قثم بن عباس در سمرقند به شهادت رسید و در آنجا دفن شد. وی در زمان معاویه به همراه سعید بن عثمان بن عفان به آنجا رفته بود.

2- . تفسیر الامام : 115 و 114

3- . تفسیر الامام : 115 و 114

4- . شوری / 13

این کار برایشان آسان شود و به خاطر آن از سختی های آن لذت بجویند؛ چنانچه پیامبر اکرم فرموده اند: نور چشم من در نماز است و می فرمود: آسوده مان ساز ای بلال.

«الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ»،(1) {همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد.}

در التوحید و الاحتجاج و تفسیر عیاشی(2) از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که معنا این است که آنان یقین دارند که برانگیخته خواهند شد و گمان از سوی آنان همان یقین است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند: مراد از لقاء، برانگیخته شدن است و ظن در اینجا به معنای یقین است.

در تفسیر الامام علیه السلام آمده است: آن ها انتظار دارند که به لقاء پروردگار خود نائل شوند، لقائی که خود بزرگترین کرامت خداوند بر بندگان اوست.(3)

و گفته شده: یعنی: آنان انتظار دیدن ثواب او و رسیدن به آنچه در نزد اوست را دارند. در مصحف عبد الله آمده: یعنی: «یعلمون»، به این معنا که آن ها می دانند که به ناچار باید جزای عمل خود را ببینند و بر اساس آن عمل می کنند و اما هر کس به جزا یقین نداشته باشد و به ثواب امیدوار نباشد، سختی خالصی بر گردن اوست و بر دوش او سنگینی می کند مثل منافقان و ریاکاران.

در المجمع بعد از حمل ظن بر یقین آمده: و گفته شده: این کلمه به معنای ظن غیر از یقین است؛ یعنی آن ها از شدت ترس از ارتکاب معصیت خداوند، گمان می کنند که گنهکارانه با پروردگارشان دیدار می کنند.

رمانی گفته: این تفسیر به دلیل کثرت حذف بعید است، و گفته شده: کسانی که گمان می کنند عمرشان به پایان رسیده و مرگ با شتاب به سوی آن ها در حرکت

1- . بقره / 46

2- . التوحيد : 267 چاپ مكتبه الصدوق، الاحتجاج : 132 چاپ نجف، تفسير عياشى 1 : 44
3- . التفسير : 115

است، هرگز دچار هراس و بیم نمی شوند و به دنیا اعتماد نمی کنند، چنانچه در حق کسی که مرده است، گفته می شود: به دیدار خداوند شتافت.(1)

«وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ» امام فرموده است: یعنی به کرامات و بهشت های پرنعمت آن بازمی گردند. فرموده: خداوند فرمود «یظنون»؛ زیرا آن ها نمی دانند عاقبت عمرشان به چه ختم می شود؛ زیرا عاقبت از آن ها پوشیده است و به طور یقینی از آن آگاه نیستند؛ زیرا آن ها ایمن نیستند از اینکه تغییر کنند و دگرگون شوند،(2) پایان. در اینجا این سؤال مطرح می شود که معنای رجوع در اینجا چیست؟ و حال آنکه آنان هرگز در آخرت نبوده اند تا بدان باز گردند. پاسخ در چند وجه داده می شود: یکی اینکه آن ها با بازگشت دوباره، در آخرت باز می گردند. و دوم اینکه آن ها مرده بودند و زنده شدند و پس از آن می میرند و به صورت مردگان باز می گردند؛ چنانچه در ابتدا چنین بودند. و سوم اینکه آن ها با مرگ به جایگاهی باز می گردند که هیچ یک اختیار سود و زیانی را ندارند، به غیر از خدای تعالی؛ چنانچه در آغاز آفرینش چنین بودند؛ زیرا در دوران زندگی آن ها، دیگری اختیار حکومت بر آنان و چاره اندیشی برای سود و زیانشان را داشته است.

حقیقت این است که چنانکه روایات اشاره دارند، ارواح قبل از جسم ها خلق شده اند، این ارواح قبل از تعلق یافتن به جسم ها در حالتی بود ه اند که بعد از قطع تعلق، دوباره بدان حالت باز می گردند.

«وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ»،(3) {و

کسانی که به کتاب [آسمانی] چنگ می زنند.} یعنی یتمسکون به [به آن چنگ می زنند]. ابوبکر آن را «یمسکون» با سکون میم و تخفیف سین و بقیه آن را با تشدید بر باب تفعیل خوانده اند. گفته می شود: «أمسکَ و مَسَکَ و تمسَّک و استمسکَ بالشیء» که همه به یک معنا هستند؛ یعنی: بدان چنگ زد. منظور از کتاب هم، تورات یا قرآن است. «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ» در

1- . مجمع البیان 1 : 101

2- . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى : 115
3- . اعراف / 170

اختصاص نماز در بین سایر عبادات به ذکر، اشاره ای است بر بزرگی جایگاه آن و شدت تأکید آن.

همینطور است قول خدای سبحان: «فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»،(1) {پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید.} اشاره دارد بر مشروط بودن ایمان به برپائی نماز و پرداخت زکات و گفته شده یعنی: اقامه نماز و پرداخت زکات را پذیرفتند؛ زیرا محفوظ بودن خون متوقف بر انجام این دو فعل نیست. «فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» یعنی بگذارید تا در سرزمین اسلام تصرف کنند، آنچه به سود مسلمانان است، به سود آنان نیز هست و آنچه به زیان مسلمانان است، به زیان آن ها هم هست. و گفته شده، بگذارید تا با شما حج بگزارند. طبرسی - رحمه الله - گفته: با این قید استدلال کرده بر اینکه هر کس نماز را از روی عمد ترک کند، کشتن او واجب است؛ زیرا خداوند خودداری از کشتن مشرکان را به این شرط واجب کرده که توبه کنند و نماز به پا دارند، پس وقتی آن را به پا ندارند، کشتن آن ها واجب است، پایان.(2)

و ممکن است گفته شود: اظهار اسلام بعد از کفر قبول نیست، مگر با انجام این دو فریضه ای که از پایه های قوانین اسلام هستند.

«وَ أَقامَ الصَّلاةَ»(3) در مورد انحصار آباد ساختن مساجد به کسانی که بعد از ایمان به خداوند و روز جزا این دو فریضه را انجام داده اند، اشاره ای است به بزرگی مقام این دو فریضه.

«بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ»(4) یعنی یاور یکدیگر یا مسئول امور یکدیگر هستند.

«يُقِيمُوا الصَّلاةَ»(5)

یعنی: نماز به پا دارید، به پا دارند یا باید به پا دارند. «لا بَيْعٌ فِيهِ» داد و ستدی در آن نیست تا کسی که کوتاهی کرده چیزی را خریداری کند تا به

1- . توبه / 5
2- . مجمع البیان 5 : 7

3- . توبه / 11
4- . توبه / 71
5- . ابراهیم / 31

وسیله آن کوتاهی خود را جبران کند یا از جانب خود عوض آن را دهد. «و لا خلالٌ» یعنی: هیچ دوستیای در کار نیست تا دوستش شفاعت او را بکند.

«وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی»: و برخی از نسل من.(1)

«وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ»(2) چنانچه طبرسی گفته یعنی: اهل خانه و اهل دینت، یا چنانچه ابو سعید خدری روایت کرده اهل خانه ات به طور خاص. وی گفته است: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نه ماه به وقت هر نماز به در خانه فاطمه و علی می رفت و می فرمود: شما را باد به نماز تا خداوند به شما رحم کند. «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»،(3) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.}

طبرسی(4) آن را روایت کرده و گفته است: ابن عقده این روایت را به طرق مختلف از اهل بیت علیهم السلام و دیگران مثل ابی برزه و ابن ابی رافع نقل کرده است.

ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرموده است: خداوند تعالی به پیامبر امر فرمود تا اهلش را نسبت به مردم خاص گرداند تا مردم بدانند که اهل او در نزد خداوند منزلتی دارند که مردم عادی ندارند، پس به آنان به همراه مردم به طور کلی دستور داد و آنان را به طور خاص نیز امر فرمود.

در العیون و سایر کتب از امام رضا علیه السلام روایت شده است: که در مورد این آیه فرمودند: خداوند ما را به این خصوصیت تخصیص داد؛ چه، ما را با امت امر به نماز فرمود، سپس ما را از میان امت مخصوصا ذکر فرمود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، تا نه ماه هر روز پنج مرتبه در اوقات نماز بر در خانه علی و فاطمه می آمد و می فرمود: شما را باد به نماز، خدایتان رحمت کند.

1- . ابراهیم / 37
2- . طه / 132
3- . احزاب / 33
4- . مجمع البیان 7 : 37

خداوند هیچ یک از ذریه پیامبران را به میزان این کرامتی که ما را بدان گرامی داشت، گرامی نداشت و در میان تمام اهل بیت پیامبران، ما را بدان مخصوص فرمود.

در نهج البلاغه آمده است: و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با اینکه به بهشت مژده داده شده بود،برای نماز خود را به رنج می افکند؛ به جهت فرمان خداوند سبحان: « وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها »، {اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خویشتن بر انجام آن شکیبا باش.} پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می فرمود و خود را به شکیبایی بر رنج آن وا می داشت.

بدان که از روایات گذشته و آنچه پیش از این در جلدهای حجّت آوردیم چنین به نظر می رسد که مراد از تخصیص یافتگان، مطلقا اهل بیت اوست و نه اهل دینش و خداوند تعالی برای بیان شرف و کرامت آنان در نزد خود به این کار فرمان داده و آنچه گفته شده مبنی بر اینکه بر ما نیز واجب است به دلالت تأسی، به اهل خود دستور دهیم، محل نظر است - ایراد دارد -؛ هر چند بتوان گفت که این کار با لزوم تأسی منافات ندارد و قول خدای تعالی: «قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً»،(1) {خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید.} تا آخر آیه. و عمومیت امر به معروف و نهی از منکر، مؤید این مطلب است.

«وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها» بر نماز، با مداومت بر آن و تحمل سختی های آن و حتی امر به آن و نیز تحمل سختی های این امر به معروف، صبر پیشه کن؛ چه حضرت صلی الله علیه و آله با شیواترین صورت به این کار امر شده است. «لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً» یعنی: ذره ای از روزی را نه برای تو و نه برای دیگری بر تو تکلیف نمی کنیم. «نَحْنُ نَرْزُقُکَ» ما روزی تو را می دهیم، آنقدر که کفایت تو و خانواده ات را بکند. احتمال هم دارد که مراد، ترک ادامه کسب روزی و امرار معاش به طور کلی باشد که این از خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، به خاطر منافات کسب روزی به دلیل تعارض با امور پیامبری و تحمل سنگینی بار آن. احتمال عموم هم می رود، چنانچه روایت شده: هر کس از آن خدا باشد، خدا هم از آن اوست و هر کس امر

1- . تحريم / 6

دین خود را اصلاح نماید، خداوند امر دنیای او را اصلاح می فرماید و هر کس میان خود و خدای خود را اصلاح گرداند، خداوند میان او و مردم را اصلاح می فرماید.

و خدای متعال فرموده است: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ»،(1) {و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد. و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.} شاید در چنین زمانی بهتر آن باشد که مراد ترک توجه و اهتمام باشد، نه ترک طلب روزی به طور کلی و تمام سخن مربوط به این مبحث در جای خود خواهد آمد. «وَ الْعاقِبَهُ لِلتَّقْوی» یعنی: عاقبت پسندیده برای اهل تقوا است.

«الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ»(2) {کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم.} در روایات بسیاری وارد شده است که این آیه در مورد امامان و قائم ایشان علیهم السلام نازل شده است.

«إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»،(3) {که نماز از کار زشت و ناپسند بازمی دارد.}. طبرسی - رحمه الله - گفته است: این سخن اشاره ای است به اینکه عمل نماز لطفی است برای مکلف برای ترک اعمال زشت و گناهانی که عقل و شرع آن را ناپسند می دانند. اگر از کار زشت دست بردارد، این توفیقی برای او می باشد، در غیر این صورت، مکلف از جانب خود بازخواست می شود. گفته شده: وقتی که نماز بگوید عمل زشت و ناپسند انجام نده، در واقع از طریق سخن، به منزله بازدارنده است؛ دلیلش هم این است که در نماز تکبیر و تسبیح و قرائت و ایستادن در برابر خداوند سبحان و سایر انواع عبادت وجود دارد و تمام این ها به سپاسگزاری او فرا می خوانند و از ضد آن باز می دارند و نمونه امر و نهی زبانی می شود و هر دلیلی که منجر به شناخت حق شود، در واقع بدان فرا می خواند و از باطلی که مخالف آن است، باز می دارد.

1- . طلاق / 3
2- . حج / 41
3- . عنکبوت / 45

گفته شده به این معناست که تا زمانی که نمازگزار به نماز خود ادامه دهد، نماز صاحب خود را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد و گفته شده، یعنی اینکه شایسته است او را از کارهای زشت و ناپسند باز دارد؛ مثل قول باری تعالی: «مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً»،(1) {و هر که در آن درآید در امان است.} ابن عباس هم گفته است: در نماز باز دارنده و مانعی است از نافرمانی خدا، پس هر کس که نمازش او را از انجام گناهان باز ندارد، تنها به دورياش از خداوند افزوده می شود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: هر کس نمازش او را از کار زشت و ناپسند باز ندارد، تنها به دورياش از خداوند افزوده می شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: نمازی نیست برای کسی که از نماز پیروی نکند و پیروی از نماز به این معناست که انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز دارد.

به این معنا است که وقتی نماز باز دارنده از معاصی باشد، کسی که آن را به جا آورد ولی از گناهان دست نکشد، نمازش ویژگی ای را که خداوند نماز را به آن توصیف کرده ندارد. ولی اگر بعد از آن توبه کند و از معاصی دست بکشد، مشخص می شود که نمازش برای او سودمند بوده و او را از گناهان باز داشته است؛ هر چند که بعد از مدتی از گناهان دست بکشد.

و روایت شده است که جوانی از انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند، ولی مرتکب کارهای زشت می شد. جریانش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند. حضرت فرمود: روزی نمازش او را از گناه باز می دارد، پس طولی نکشید که توبه کرد.

و از جابر روایت شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: فلانی روز نماز می خواند و شب دزدی می کند. حضرت فرمود: نمازش او را باز می دارد.

1- . آل عمران / 97

و اصحاب ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هر کس دوست دارد بداند که نمازش پذیرفته شده یا نه، باید ببیند که آیا نمازش او را از کارهای زشت و ناپسند باز داشته است؟ به همان اندازه که نماز او را از گناه باز داشته، به همان مقدار از او پذیرفته شده است. کلام طبرسی به پایان رسید.

در کافی در حدیثی طولانی از سعد خفاف از امام باقر علیه السلام روایت شده است:(1) از امام پرسید که آیا قرآن سخن می گوید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: خداوند شیعیان ضعیف ما را رحمت کند؛ چه آن ها اهل تسلیم هستند، سپس فرمود: آری ای سعد. نماز هم سخن می گوید و تصویر و آفرینشی دارد، امر می کند و باز می دارد. گوید: به خاطر این سخن رنگم پرید و عرض کردم: این چیزی است که نمی توانم آن را در بین مردم بگویم. حضرت علیه السلام فرمود: آیا مردم جز شیعیان ما هستند؟ هر کس نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد! کلام قرآن را به گوش تو برسانم؟ سعد گوید: عرض کردم: بلی درود خدا بر تو باد. فرمود: « إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ »،(2) {نماز از کار زشت و ناپسند بازمی دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است.} نهی، کلام است و فحشا و منکر انسان و ما [امامان علیهم السلام] ذکر خدائیم و ما بزرگتریم.

مؤلف: در روایات گذشته ذکر شد که مراد از نماز، امیر المؤمنین علیه السلام است و فحشا و منکر ابوبکر و عمر و ذکر الله، رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(3) فرمایش حضرت: سخن می گوید و تصویر دارد، ممکن است از باب مثال باشد؛ یعنی: بعید نیست که قرآن تصویری داشته باشد؛ چنانچه در باطن آن آیه، مراد از نماز، انسان است؛ یا شاید مراد این باشد که برای نماز صورت و مثالی است که بر او مترتب می شود و آثار نماز از آن ناشی می شود، قرآن نیز همینطور است.

احتمال هم دارد که صورت قرآن در قیامت حضرت امیر المؤمنین باشد؛ چرا که آن جناب حامل علم قرآن و مزین به اخلاق آن است؛ چنانچه خود حضرت علی

1- . کافی 2 : 598

2- . عنکبوت / 45
3- . ر.ک: کتاب امامت 24 : 304-286 از این چاپ.

علیه السلام فرموده است: من کلام ناطق خداوند هستم؛ زیرا هر کس که ویژگی عمل یا حالتی در او کامل شود، گویی که او پیکره آن ویژگی و شخصی است که نماد آن ویژگی است. امیر المؤمنین علیه السلام هم پیکری است برای قرآن و نماز و زکات و یاد خدا، به خاطر کمال این خصوصیات در او؛ پس این اسامی در باطن قرآن بر او اطلاق می شود و فحشا و منکر و تجاوز و کفر و فسوق و سرکشی نیز به مخالفان حضرت اطلاق می شود به خاطر کمال این خصوصیات در وجود آنان، پس آنان نیز جسم های آن صفات نکوهیده هستند.

و با این تحقیقی که بر من حاصل شد، بسیاری از ابهامات روایات برطرف می گردد و برخی از مطالب مربوط به آن در باب های آیات نازله در مورد آن ها ذکر شده و در کتاب قرآن نیز خواهد آمد.

«وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»، از امام باقر علیه السلام(1) روایت شده که فرمود: یاد اهل نماز از سوی خداوند، بزرگتر از یاد خداوند توسط آن هاست. آیا نمی بینی که می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»،(2) {پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. }

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یاد کردن خدا، نزد چیزی است که حلال یا حرام کرده است.(3)

طبرسی(4)

گفته است: یعنی: یاد شما از سوی خداوند با رحمت او، بزرگتر است از یاد او توسط شما با طاعت او. از ابن عباس و دیگران نقل شده که یاد پروردگار توسط بنده بزرگتر است از یاد دیگری، و به گفته سلمان و دیگران، از تمام اعمال او بهتر است. بر این اساس تفسیر آن چنین است که بزرگترین چیز در نهی از زشتی ها، یاد کردن پروردگار و اوامر و نواهی او و ثواب و کیفری که او فراهم کرده، توسط بنده است و این قوی ترین لطفی است که به طاعت و ترک معصیت فرا می خواند و آن بزرگتر از هر لطفی است؛ و گفته شده معنای آن چنین است که یاد بنده از سوی خدا

1- . تفسیر قمی / 497

2- . بقره / 152
3- . خصال 1 : 63
4- . مجمع البيان 8 : 285

در نماز، بزرگتر از نماز است و گفته شده، یاد خداوند همان تسبیح و تقدیس است و این یاد بزرگتر و شایسته تر است، برای اینکه از فحشاء و منکر باز دارد.

«وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ»،(1) {و از مشرکان مباشید.} در آن اشاره ای است به اینکه ترک نماز نوعی شرک محسوب می شود.

«الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ »،(2) {[همان] کسانی که نماز برپا می دارند.} اشاره ای است به اینکه عمده در احسان، برپایی نماز است.

«إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ»،(3) {[تو] تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند، هشدار می دهی.} یعنی با دلی که از حواس غایب است یا آن ها غایب هستند از آنچه که به خاطر آن از خدا می ترسند و از دگرگونی ها و بیم و هراس آخرت به سبب آن اعمال هراسانند، یا در خلوت و دوری خود از خلق، از پروردگارشان می ترسند. « وَ أَقامُوا الصَّلاةَ » شاید اشاره ای باشد به اینکه نماز مقبول نمازی است که به خاطر ترس از خدای تعالی و مقرون به آن ترس باشد و انذار را به آن ها اختصاص داده، زیرا تنها آن ها به واسطه آن شفاعت می شوند و نه دیگران.

«إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللَّهِ »،(4) {در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند.} در نماز و غیر آن. « لَنْ تَبُورَ »، {هرگز زوال نمی پذیرد.} یعنی کساد و تباه و نابود نخواهد شد.

«وَ الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ »(5)

{و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده اند.} یعنی آنچه را که به آن دستور داده شده اند پذیرفته اند. در تفسیر علی بن ابراهیم(6)

در اقامه الامام گفته است: اشاره دارد به اینکه نماز از بزرگترین و

1- . روم / 31
2- . لقمان / 4

3- . فاطر / 18
4- . فاطر / 29
5- . شوری / 38
6- . تفسیر قمی : 604

شریفترین موارد امر شده است و بر اساس آنچه در تفسیر آمده، به مشروط بودن قبول نماز و سایر اعمال به ولایت اشاره دارد.

«قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ»،(1) {گویند: «از نمازگزاران نبودیم.} چنانچه از نهج البلاغه خواهد آمد، یعنی نماز واجب؛ و به خطاب قرار دادن کفار به فروع و تفسیر آن به پیروی از ائمه دین که صلوات بر آن ها باد، اشاره دارد.

« فَلا صَدَّقَ»،(2) {پس [گویند] تصدیق نکرد.} یعنی: آنچه را که تصدیق آن واجب است، تصدیق نکرد یا چیزی را تصدیق نکرد. «وَ لا صَلَّی»، {و نماز برپا نداشت.} یعنی برای خدا نماز نگزارد.

«أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی عَبْداً إِذا صَلَّی»،(3) {آیا دیدی آن کس را که باز می داشت، بنده ای را آنگاه که نماز می گزارد؟} جزایش چیست و حالش چیست؟

در تفسیر علی بن ابراهیم(4) آمده است: ولید بن مغیره مردم را از نماز و اطاعت از خدا و رسولش باز می داشت، پس خداوند فرمود: «أَرَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی عَبْداً إِذا صَلَّی»(5) {آیا دیدی آن کس را که باز می داشت، بنده ای را آنگاه که نماز می گزارد؟}

در مجمع البیان(6) ذکر شده: در حدیثی آمده است که ابوجهل گفت: آیا محمد در مقابل شما چهره بر خاک می گذارد؟ گفتند: آری. گفت: به کسی که قسم می توان خورد سوگند یاد می کنم که اگر او را در سجده ببینم، گردنش را لگدمال می کنم. گفته شد: هم اکنون او آنجا مشغول نماز است. ابوجهل رفت تا پای بر گردن مبارک حضرت بنهد. ناگهان معجزه ای دید و به عقب برگشت و حضرت را رها کرد و خداوند این آیه را نازل فرمود. روایات در مورد آن گذشته است.

1- . مدثر / 43
2- . قیامت / 31
3- . علق / 9-10
4- . تفسیر قمی : 731

5- . علق / 10-9
6- . مجمع البيان 10 : 515

«مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»(1)یعنی: در عبادت خدای سبحان، هیچ کسی را شریک نگردانند و بر وجوب اخلاص و تحریم ریاکاری اشاره دارد. «حنفاء» یعنی: یعنی کسانی که از تمام ادیان به دین اسلام متمایل هستند. « وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ » منظور از دین، آئین ثابت و پایدار یا کتاب های ارزشمند است و چنین برداشت می شود که اخلال در نماز و زکات و شرایط آن دو، موجب خروج از دین استوار می شود.

روایات:

1. جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: نماز ستون دین است، هر کس آن را از روی عمد ترک کند دینش را تباه ساخته و هر کس اوقات آن را ترک کند وارد ویل می شود و ویل دره ای است در جهنم؛ چنانچه خدای تعالی فرموده است: « فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ * الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ »،(2) {پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند. }

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نمازهای خود را حفظ کنید؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: وقتی روز قیامت فرا رسد، بنده را می آورند و اولین چیزی که از او سؤال می کنند نماز است. پس اگر آن را تمام بیاورد، با او کاری ندارند، در غیر این صورت به سمت آتش رانده می شود.(3)

توضیح: در النهایه گفته است: مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است. هر کس از آنها سرپیچی کند، او را به آتش می رانند، یعنی می اندازند و پرت می کنند. گفته می شود: «زخه یزخه زخّاً».

2. الجامع: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: نمازتان را ضایع نسازید؛ چرا که هر کس نمازش را تباه گرداند، خداوند او را با قارون و فرعون و هامان - که خداوند آنان را لعنت کند و خوار گرداند - محشور می گرداند و خداوند

1- . بینه / 5
2- . ماعون / 5 و 4
3- . جامع الاخبار : 87 و 86

این حق را دارد که او را همراه با منافقان داخل آتش گرداند و ویل جزای کسی است که نمازش را حفظ نکند.(1)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس نمازش را ترک کند یعنی ،بدون عذر آن را از دست دهد عملش تباه گردیده است. سپس فرمود: فاصله میان بنده و کفر، به اندازه ترک نماز است.(2)

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان پیوسته از بنی آدم می هراسد، تا زمانی که نمازهای پنجگانه را حفظ کند و وقتی نمازها را ضایع گرداند، شیطان بر او جرأت می یابد و او را در دام گناهان کبیره می اندازد.(3)

و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نمازی را ترک کند به این دلیل که به ثواب آن امید ندارد و از کیفر آن نمی هراسد، برایم مهم نیست که یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوس.(4)

3. مجالس صدوق: ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرشته ای به نام سخائیل دارد که در وقت هر نماز، از پروردگار جهانیان جل جلاله برای نمازگزاران برات دریافت می کند. صبح که مؤمنان برخیزند و وضو بگیرند و نماز صبح بگزارند، از خداوند عزوجل براتی برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده: منم خداوند باقی. بندگان و کنیزانم، شما را در حفظ خود و زیر سایه و کنف حمایت خود گرفتم. به عزت خویش شما را وا مگذارم و گناهان شما تا ظهر آمرزیده است. چون ظهر رسید، برخیزند و وضو بگیرند و نماز به جای آورند، از خداوند عزوجل برات دوم را می گیرد که در آن نوشته شده: منم خدای توانا، بندگانم و کنیزانم! زشتی های شما را به حسنات مبدل کردم و سیئات شما را آمرزیدم و به خشنودی خویش، شما را در دار الجلال وارد کردم. وقت عصر که برخیزند و وضو بگیرند و نماز بخوانند، برات سوم را از خداوند عزوجل برای

1- . جامع الاخبار : 87
2- . جامع الاخبار : 87
3- . جامع الاخبار : 87

4- . جامع الاخبار : 87

آنان می گیرد که در آن نوشته شده: منم خدای جلیل که یادم بزرگ و سلطانم عظیم است. ای بندگان و کنیزانم! بدن هاتان را بر آتش دوزخ حرام کردم و شما را در منازل نیکان در آوردم و به رحمت خویش، شر بدان را از شما دفع کردم. چون وقت مغرب برخیزند و وضو دارند و نماز بگزارند، برات چهارم را از خدای عزوجل برای آن ها بگیرد که در آن نوشته شده: منم خدای جبار کبیر متعال، بندگان و کنیزانم! فرشتگانم از طرف شما خشنود بالا آمدند و این حق بر من است که شما را راضی کنم و در روز قیامت آرزوی شما را بر آورم. وقت عشا که برخیزند و وضو بگیرند و نماز عشا به پا دارند، برات پنجم را از خداوند عزوجل برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده: به راستی منم خدائی که جز من معبود حقی نیست و پروردگاری جز من نیست. ای بندگان و کنیزانم! در خانه هایتان تطهیر کردید و به خانه من آمدید و در یاد من غرق شدید و حق مرا شناختید و واجباتم را انجام دادید. گواهت می گیرم ای سخائیل و فرشتگان دیگرم، که من از آنان راضی هستم. گفت: سخائیل هر شب بعد از نماز عشا سه بار ندا می دهد: ای فرشتگان خدا! خداوند تبارک و تعالی نمازگزاران یکتا پرست را آمرزیده است. پس فرشته ای در آسمان های هفتگانه باقی نمی ماند جز اینکه برای نماز گزاران درخواست آمرزش می کند و برای ادامه این عمل برای او دعا می کند. هر بنده و کنیزی هم که موفق به نماز شب شود، از روی اخلاص برای خدای عزوجل بر خیزد و وضوی کامل گیرد و با نیتی راستین و دلی سالم و تنی خاشع و چشمی گریان برای خدای عزوجل نماز گزارد، خداوند تبارک و تعالی در پشت سر او نه صف از فرشتگان قرار می دهد که شماره هر صف را جز خدای تبارک و تعالی نداند. یک طرف هر صف مشرق باشد و طرف دیگر مغرب. - گفت: - و چون فارغ شود، به تعداد آن فرشتگان برای او درجاتی نوشته شود.

منصور [از راویان حدیث] گوید: وقتی ربیع بن بدر این حدیث را نقل می کرد، می گفت: ای غافل! تو کجایی از دریافت این کرم و تو کجایی از به پا خاستن شب و درک این ثواب بسیار و این کرامت!.(1)

1- . امالی صدوق : 42-41

4. از مجالس صدوق: امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند: در روز قیامت پیرمردی را می آورند و نامه اعمالش را به او می دهند و از ظاهرش که به سوی مردم است، جز بدی دیده نشود و این بر او بسیار ناگوار آید و گوید: پروردگارا! آیا مرا به دوزخ امر می فرمائی؟ جبار جل جلاله فرماید: ای پیرمرد! من شرم دارم از اینکه تو را عذاب کنم و حال آنکه در دنیا نماز می خواندی، بنده مرا به بهشت ببرید.(1)

الخصال: از سلمه مثل این حدیث را نقل کرده است.(2)

5. مجالس صدوق: از حضرت عبد العظیم حسنی از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت. موسی عرض کرد: معبودا! پاداش کسی که نمازها را به وقت آن به جای آورد چیست؟ فرمود: خواسته اش را به او می دهم و بهشتم را به او مباح می سازم... ادامه روایت.(3)

6. مجالس صدوق: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: یک ثقفی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و از او در مورد ثوابی که در نماز برای او هست پرسش کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون برای نماز به پا خاستی و رو به قبله ایستادی و حمد و سوره ای را که توانستی خواندی، سپس رکوع و سجودت را کامل نمودی و تشهد و سلامت را به جا آوردی، هر گناهی که از تو بعد از نماز قبلی صادر شده باشد و آنچه از تو پیش از نماز بعدی صادر شود، آمرزیده شود. این هم ثواب نمازت.(4)

مؤلف: تمام آن در باب فضایل حج آمده است.(5)

7. از مجالس صدوق: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هر بنده ای از شیعیان ما که برای نماز به پا خیزد، به تعداد کسانی که مخالف اویند،

1- . امالی صدوق : 32
2- . الخصال 2 : 116 و 115
3- . امالی صدوق : 125

4- . امالی صدوق : 328
5- . ر.ک: ج 99 ص 5 و 4 از این چاپ جدید.

فرشتگان پشت او می ایستند و نماز می کنند و برای او دعا می کنند تا از نماز فارغ شود.(1)

ثواب الاعمال: از ثمالی نظیر این حدیث روایت شده است.(2)

مشکوه الانوار: از امام باقر علیه السلام نظیر این حدیث روایت شده است.(3)

8. تفسیر علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد قول خدای تعالی: «وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»،(4) {و قطعاً یاد خدا بالاتر است.} آمده است که می فرماید: یاد نمازگزاران از سوی خداوند، بزرگتر است از یاد او توسط آنان. آیا نمی بینی که می فرماید: « فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ »،(5) {پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.}(6)

9. الخصال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در روز قیامت بنده ای را می آورند که حسنه ای ندارد. به او می گویند: یاد کن یا به یاد آور که آیا حسنه ای داری؟ فرمود: آن بنده به یاد میآورد و می گوید: پروردگارا! من حسنه ای ندارم جز اینکه فلان بنده مؤمنت از کنار من گذشت و من از او آب خواستم و او به من داد و با آن آب وضو گرفتم و برای تو نماز خواندم. پس پروردگار تبارک و تعالی می فرماید: تو را آمرزیدم، بنده ام را به بهشت برید.(7)

10. الخصال: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: محبوبترین اعمال در نزد خدای عزوجل، نماز و نیکی و جهاد است.(8)

11. الخصال: ابو امامه گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای مردم! همانا بعد از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از شما امتی.

1- . امالی صدوق : 343
2- . ثواب الاعمال : 35
3- . مشکاه الانوار : 81
4- . عنکبوت / 45

5- . بقره / 152
6- . تفسیر علی بن ابراهیم : 497
7- . الخصال 1 : 15
8- . الخصال 1 : 78 به طور خلاصه

پروردگار خود را بپرستید و نمازهای پنجگانه را به جا آورید و ماه رمضان را روزه بگیرید و حج خانه خدا را به جا آورید و زکات اموالتان را با طیب خاطر بپردازید و از اولیای امرتان فرمان برید تا در بهشت پروردگارتان درآئید.(1)

12. الخصال: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر نمازگزار بداند چقدر از شکوه خداوندی او را فرا گرفته، دوست نمی دارد که سر از سجده بردارد.(2)

و حضرت که درود خدا بر او باد فرمود: هر کس با شناخت حق نماز، به سراغ آن برود، گناهانش آمرزیده می شود.(3)

و حضرت که درود خدا بر او باد فرمود: وقتی انسان برای نماز به پا خیزد، ابلیس به خاطر رحمتی که می بیند از جانب خدا انسان را فرا می گیرد، با حسرت به او می نگرد.(4)

13. العیون: امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس واجبی را به جا آورد، در نزد خداوند دعایی مستجاب دارد.(5)

14. العیون: امام رضا روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا زمانی که امت من به هم محبت ورزند و به یکدیگر هدیه دهند و امانت را به جای آورند و از حرام دوری کنند و مهمان نوازی کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند، پیوسته در خیر خواهند بود و وقتی چنین نکنند، گرفتار قحطی و خشکسالی می گردند.(6)

15. العیون: امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، بنده را بخوانند و اولین چیزی

1- . الخصال 1 : 156
2- . الخصال 2 : 167 س 17
3- . الخصال 2 : 165

4- . الخصال 2 : 167 س 20
5- . عيون الاخبار 2 : 28
6- . عيون الاخبار 2 : 29

که از او سؤال می کنند نماز است. اگر آن را کامل به جای آورده، او را عفو کنند؛ در غیر این صورت او را در آتش افکنند.(1)

صحیفه الرضا از امام رضا علیه السلام مانند این حدیث را روایت کرده است.(2)

16. مجالس ابن الشیخ: از امام صادق روایت کرده که فرمود: آگاه باشید! به خدا سوگند که شما بر آئین خدا و فرشتگان او هستید، پس با پارسائی و اجتهاد ما را در آن یاری کنید و بر شما باد بر نماز و عبادت، و بر شما باد بر پارسائی.(3)

17. مجالس ابن الشیخ: از ابی عثمان روایت کرده که گفت: روزی با سلمان فارسی در زیر درختی نشسته بودیم که شاخه ای از آن را برداشت و آن را تکان داد و برگ هایش بر زمین ریخت، سپس گفت: آیا در مورد کاری که کردم از من نمی پرسید؟ گفتیم: به ما خبر بده. گفت: زیر سایه درختی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که شاخه ای از آن را گرفت و تکان داد و برگ هایش بر زمین ریخت و فرمود: آیا در مورد کاری که کردم از من نمی پرسید؟ عرض کردیم: یا رسول الله! به ما خبر بده. فرمود: بنده مسلمان وقتی برای نماز به پا خیزد، خطاهایش از او فرو می ریزد، چنانچه برگ های این شاخه فرو ریختند.(4)

توضیح: در النهایه آمده: «تحاتَّت عنه ذنوبُه» یعنی: گناهانش فرو ریخت.

18. مجالس ابن الشیخ: ابو امامه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دستگیرههای اسلام یکی یکی شکسته میشود؛ هر گاه دستگیرهای شکسته شد، مردم به دستگیره بعدی چنگ می زنند، اولین دستگیره، نقض حکم است و آخرینش نماز.(5)

توضیح: شاید مراد از نقض حکم، باطل نمودن احکام شرعی و به عهده گرفتن اجرای آن توسط کسی است که شایستگی اجرای آن را ندارد، مثل آن سه نفر.

1- . عیون الاخبار 2 : 31

2- . صحیفه الرضا علیه السلام : 29 و 4 و 3 هر سه حدیث به ترتیب آمده است.
3- . امالی طوسی 1 : 31
4- . امالی طوسی 1 : 170
5- . امالی طوسی 1 : 189

19. مؤلف: از امیر المؤمنین علیه السلام(1) روایت شده که فرموده است: بهترین چیزی که انسان ها می توانند بدان چنگ زنند، ایمان به خدا و رسول اوست... تا آنجا که می فرماید: و برپائی نماز که آئین ملت اسلام است.

در توصیه های امام باقر علیه السلام به جابر جعفی(2) آمده است: نماز، خانه اخلاص و دوری از خود بزرگ بینی است. در خطبه حضرت فاطمه علیها السلام آمده است: خداوند نماز را واجب کرد تا انسان از کبر دور شود.(3)

20. مجالس ابن الشیخ: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده اند: شما را به نماز و حفظ آن توصیه می کنم؛ چرا که نماز بهترین عمل است و ستون دین شماست... ادامه روایت.(4)

21. مجالس صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: وقت هر نماز که فرا رسد، فرشته ای در میان مردم ندا می دهد که ای مردم! برخیزید و آتشی را که در پشت های خود روشن کرده اید، با نماز فرو نشانید.(5)

ثواب الاعمال: از دهقان نظیر این حدیث را روایت کرده است.(6)

توضیح: ظاهر اختصاص نماز به فرائض یومیه است و احتمال تعمیم هم وجود دارد تا شامل تمام فرائض و نوافل وقت دار هم شود و اشاره دارد به پوشاندن سیئات به وسیله حسنات به طور کلی، و پیشتر در مورد آن صحبت شد.

شیخ بهائی - قدس الله روحه - گفته است: «ما من صلاه»، «من» صله است برای تأکید نفی. «إلا نادی ملک» استثناء مفرغ است و جمله «نادی ملک» حالیه است و به این معناست که در هیچ حالتی وقت نماز فرا نمی رسد مگر اینکه همراه با ندای فرشته ای باشد. در چنین مواردی، آمدن فعل ماضی ای که حال واقع شده، بدون واو و قد درست است؛ زیرا او خواسته ما بعد إلاّ را در پی ما قبلش بیاورد و در

1- . ر.ک: ج 69 ص 387 و 386 و همچنین ج 77 ص 399 و 398.
2- . ر.ک: ج 78 ص 183 باب توصیه های امام باقر علیه السلام.
3- . علل الشرائع 1 : 236
4- . امالی طوسی 2 : 136
5- . امالی صدوق : 297
6- . ثواب الاعمال : 32

نتیجه، جمله شبیه شرط و جواب[جمله شرطی] شده است. تفتازانی و دیگران نیز آن را تصریح کرده اند.

در کشاف گفته است: حقیقت معنای این سخن که می گویند: «جلستُ بین یدی فلان» این است که بین دو جهت بنشیند که سمت راست و سمت چپ او است و نزدیک او قرار بگیرد، پس این دو جهت، «یدین» نامیده شد که در جهت دو دست است، با نزدیکی به آنها از باب توسُع، این دو جهت در موازات دو دست قرار دارند؛ چنانچه یک چیز به خاطر مجاورت و نزدیکی با چیزی دیگر، به نام آن نامیده می شود. پایان.(1)

فرموده اش: «إلی نیرانکم» استعاره مصرحه است. گناهان به آتش تشبیه شده، در هلاک ساختن هر که در دام آن بیفتد. «أوقدتموها» استعاره ترشیحیه است و «أطفئوها» ترشیح دیگری است. هر چند که «نیرانکم» مجاز مرسل از نوع تسمیه سبب به اسم مسبب است، پس این دو ترشیح به همان صورت که بودند باقی میمانند؛ زیرا مجاز مرسل هم چه بسا مرشح شود، چنانچه در مورد قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز چنین گفته اند: «سریعترین شما در ملحق شدن به من کسی است که دستش بلندتر[بخشنده تر] باشد.» بعید هم نیست که کلام استعاره تمثیلیه باشد بدون این که در مفردات، مجازی رخ داده باشد، به این صورت که هیئت انتزاع شده از گنهکار و مبادرت او را به گناهی که نابودگر اوست و تخفیف آن را به وسیله نماز، به هیئتی تشبیه کرده که از شعله ور شدن آتش در پشت او و سپس خاموش کردن آن انتزاع شده و در اینجا یک وجه دیگر هم وجود دارد که مبتنی بر تجسم اعمال است؛ چنانچه برخی از اصحاب دل بدان معتقدند و در قرآن و حدیث مواردی وجود دارد که ما را بدان رهنمون می شود، پس مجاز مرسل می شود، به علاقه تسمیه شیء به اسم آنچه به آن برمیگردد - ما یؤول الیه - و ترشیح به حال خود باقی میماند، چنان که دانستی. پایان کلام آن بزرگوار که مقامش افزون باد.

1- . یعنی سخن کشاف

22. الخصال: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: از دنیا سه چیز برای من دوست داشتنی است: زنان، عطر و نور دیده ام نیز در نماز است.(1)

23. الخصال: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: از دنیای شما آنچه برای من دوست داشتنی است: زنان و عطر است و روشنی دیده ام نیز در نماز است.(2)

صدوق - رحمه الله - گفته است: بی دینان این حدیث را می گیرند و می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از دنیای شما زن ها و عطر برای من دوست داشتنی است و می خواست سومی را بگوید و پشیمان شد و فرمود: روشنی چشم من در نماز است. آن ها دروغ گفتند، زیرا منظور آن حضرت در این حدیث، تنها نماز بود؛ چون حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: دو رکعت که فرد متأهل می خواند، در نزد خدا بهتر است از هفتاد رکعتی که فرد غیر متأهل می خواند؛ و این که محبت زنان به جهت نماز در وجود حضرت قرار داده شده است.

همچنین فرمود: دو رکعت نمازی که شخص معطر می خواند، بهتر است از هفتاد رکعتی که شخص غیر معطر می خواند و و این که دوست داشتن عطر به جهت نماز در وجود حضرت قرار داده شده است. آنگاه فرمود: روشنی چشم من در نماز است؛ زیرا وقتی کسی عطر بزند و ازدواج نماید ولی نماز نخواند، ازدواج و عطر برای او فضیلت و ثوابی ندارد.(3)

توضیح: مؤلف: آنچه صدوق - رحمه الله - گفته، خوب و متین است، ولی بر اساس روایتی که در آن کلمه سه وجود ندارد و بر اساس روایتی که در آن، سه وجود دارد، کلام شیخ - قدس سره - درست درنمیآید و ای کاش می دانستم که چه بی دینی و الحادی در سخن آنان وجود دارد و شاید به آنان به دلیل دیگری که از آنان سراغ داشته، نسبت بی دینی داده و حقیقت این است که آن ها این اشتباه را در مورد روایتی که در آن لفظ سه نیست نیز مرتکب شده اند؛ زیرا نماز از امور دنیائی

1- . الخصال : 79
2- . الخصال : 79

3- . الخصال : 79

نیست، بلکه از امور اخروی و از بهترین آن ها است و اگر مراد آن چیزی بوده که در دنیا رخ می دهد، در ظاهر هیچ توجیهی برای تخصیص این امور به ذکر کردن وجود نداشت. ممکن است گفته شود: مراد از آن به طور کلی چیزی است که در دنیا رخ می دهد و غرض بیان این مطلب باشد که دو لذت اول از دیگر لذات دنیوی مهمتر و بهتر از سایر لذات هستند و مورد آخر، در میان عبادات دینی از سایر عبادات مهمتر است.

نتیجه اینکه من از میان لذات این دو را دوست دارم و از میان عبادات این یکی - نماز- را و وجه دیگری هم احتمال می رود به این صورت که گفته شود: روشنی چشم در نماز نیز از لذاتی است که مقربان در دنیا بدان دست می یابند؛ هر چند که نماز از اعمال اخروی باشد، ولی لذت بردن مقربان از نماز و مناجات در نزد آنان، خواستنی تر از تمام لذات است؛ از این رو حضرت صلی الله علیه و آله آن را از لذات دنیوی به شمار آورده است. بلکه ممکن است گفته شود: حضرت صلی الله علیه و آله نماز را جزء آن امور به شمار آورده، به این دلیل که بفهماند لذت بردن او از زنان و عطرها نیز از این نظر است؛ یعنی خداوند تعالی آن دو را پسندیده و برگزیده، اما نه برای شهوت نفسانی. در این مورد، پیش از این تحقیقی از سوی ما صورت گرفت که ذکر خواهد شد و به این معنی است که لذت بردن معصومین علیهم السلام از نعمات بهشت نیز از آن جهت باشد و اگر العیاذ بالله آتش، سرای برگزیدگان و مورد رضایت عزیز جبار بود، یقیناً آن ها خواستار آتش می شدند. پس لذات آنان در هر دو سرا محدود به چیزی است که سرورشان برای آنان برگزیده و کسی نمی تواند واقعا به این سخن اذعان و اعتراف کند، مگر اینکه نیکبختی رسیدن به مقامات محبان را به دست آورده باشد. خداوند توفیق رسیدن به آن درجات را به ما و سایر مؤمنان روزی فرماید.

سپس بدان که «قر» با ضمه، ضد حرارت است و اعراب میپندارند که اشک فرد گریان از شدت شادی سرد است و اشک اندوه سوزان است، پس «قره العین» کنایه است از شادی و رسیدن به خواسته. گفته می شود: «قرَّت عینُه تقِرُّ» با کسره و فتحه. قرّه با فتحه و ضمه.

24. العلل: انس نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: ای احمد! اسلام ده جزء دارد و کسی که سهمی از آن ندارد، زیانکار و ناامید است؛ اول آن ده جزء، شهادت دادن به «لا إله إلا الله» است و آن کلمه توحید است. دوم نماز است و آن پاک کننده از گناهان است. سوم زکات است و آن فطرت اسلام است. چهارم روزه است که سپر از آتش جهنم است. پنجم حج است و آن شریعت است. ششم جهاد است که موجب عزت و بزرگی دین است. هفتم امر به معروف است که نشانه وفای به عهد خداست. هشتم نهی از منکر است که اتمام حجت خداوند است. نهم نماز جماعت است که موجب الفت بین مسلمانان است و دهم طاعت است که همان پاکی از گناه است.

سپس دوستم جبرئیل گفت: مثل این دین همچون مثل درختی ثابت بوده که ایمان پایه آن است و نماز ریشه هایش و زکات آب آن و روزه شاخه اش و خوش اخلاقی برگ های آن و خودداری از محارم میوه آن است. همانطور که درخت تنها با میوه کامل می شود، ایمان نیز تنها با خودداری از محارم کامل می شود.(1)

توضیح: «و هی الکلمه» یعنی: کلمه توحید. «و هی الطهر» یعنی: پاکیزگی از گناهان. «و هی الفطره» یعنی از پایه های شرایع، فطرت یعنی دین حنیف است که خداوند انسان ها را بر آن فطرت سرشته است و با ترک آن گویی که انسان از این دین خارج می شود. «و هی الشریعه» یعنی: شریعتی بزرگ از شرایع اسلام است. «و هو العز» یعنی: باعث عزت یافتن اسلام و غلبه آن بر سایر ادیان یا عزتمندی مسلمانان یا اعم از آن ها است. «و هو الوفاء» یعنی: وفای به عهد خداوند که به طور خاص در مورد امر به معروف یا در مورد تمام احکام، آن عهد را از بندگان گرفته است. «و هو الحجه» یعنی: سببی می شود برای اتمام حجت بر اهل معاصی. «جماعت» همان نماز جماعت است یا همراهی با جماعت اهل حق، و هر کدام از این دو باعث الفت بین مؤمنان می شود. «طاعت» ائمه هم باعث دوری از گناهان یا

1- . علل الشرائع 1 : 237. این حدیث در ج 68 ص 380، کتاب ایمان و کفر در باب ارکان اسلام و ایمان به طور کامل شرح داده شده است.

شر دشمنان می شود و مراد از «سعف» در اینجا حصیر نخل است نه برگ های آن و به هر دوی آن ها با هم اطلاق می شود.

25. العلل: از امام صادق از پدرش از امام علی علیهم السلام روایت شده که فرمود: وقتی انسان در حال نماز باشد، جسمش و لباس هایش و تمام اشیاء پیرامونش تسبیح می گویند.(1)

26. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا شبانه به آسمان بردند، از اقوامی عبور کردم که سرهایشان را با سنگ می زدند، گفتم: اینان کیستند ای جبرئیل؟ گفت: اینان کسانی هستند که از نماز عشا خواب می ماندند.(2)

27. قرب الاسناد: از مسعده بن صدقه روایت شده که گفته است: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا زناکار را کافر نمی نامید، اما تارک نماز را گاهی کافر می نامید، دلیل این کار چیست؟ فرمود: زیرا زناکار و فردی از این قبیل، این کار را از روی شهوت انجام می دهد و در انجام آن، شهوت بر او غالب می شود، ولی تارک نماز صرفاً به خاطر کوچک شمردن نماز آن را ترک می کند؛ توضیح آنکه، تو زناکاری را پیدا نمیکنی که نزد زنی برود مگر به خاطر لذت بردن و قصدش همین التذاذ است؛ ولی هر کس نماز را از روی عمد ترک کرده است، قصد لذتی از این ترک ندارد و وقتی لذتی در کار نباشد، قصد او فقط خوار شمردن می باشد و وقتی قصد خوار شمردن نماز باشد، کفر به وجود می آید.(3)

28. قرب الاسناد از ابن صدقه نقل شده است: به امام صادق علیه السلام عرض شد: تفاوت بین کسی که به زنی بنگرد و با او زنا کند، یا به شراب بنگرد و آن را بنوشد، و کسی که نماز را ترک کند، چیست؟ در صورتی که زناکار و شرابخوار مستخف (سبک شمارنده) شمرده نمی شود، ولی تارک نماز مستخف شمرده می شود، حجت در این مسئله چیست و علتی که بین این دو نفر تفاوت ایجاد می کند چیست؟

1- . علل الشرایع 2 : 25
2- . تفسیر قمی : 371

3- . قرب الاسناد : 32

فرمود: حجت این است که به طور کلی هر کاری که نفس را بدان وادار کنی، بدون اینکه داعی و شهوتی در این کار بر تو چیره شود، این فعل استخفاف حکم الهی است؛ اما اگر شهوت بر انجام آن فعل چیره شود نظیر زنا و شراب خواری، استخفاف محسوب نمی شود. وقتی خود را به ترک نماز دعوت کردی و شهوتی در کار نباشد، انجام این کار چیزی جز کوچک شمردن نیست و این است فرق بین این دو عمل.(1)

العلل: از هارون نظیر این دو خبر را با هم ذکر کرده است.(2)

توضیح: بدان که تارک نمازی که ترک نماز را حلال بداند، اجماعاً کافر است، چنانچه در المنتهی ذکر کرده و آنگاه گفته است: اگر با اعتقاد به وجوب نماز آن را ترک کند، کافر محسوب نمی شود؛ هر چند که بعد از ترک سه نماز مستحق قتل و تعزیر است. احمد در روایتی گفته است: به عنوان حدّ شرعی کشته نمی شود بلکه به دلیل کفرش، سپس گفته است: به عقیده ما اولین بار و زمانی که با ترک نماز تعزیر بر او جاری نشود، کشته نمی شود، بلکه قتل او زمانی واجب است که یک بار نماز را ترک کند و تعزیر شود و بار دوم نماز را ترک کند و تعزیر شود و سپس برای بار سوم نماز را ترک کند و تعزیر شود. و اگر برای بار چهارم نماز را ترک کند، باید کشته شود؛ هر چند که توبه کند؛ و برخی از جمهور گفته اند: در همان بار اول باید کشته شود. پایان.

حمل این روایات بر استحلال بعید است؛ زیرا در این صورت فرقی بین ترک نماز و فعل زنا وجود ندارد، بلکه ظاهر این است که این فعل حمل بر یکی از معانی کفر است که در کتاب ایمان و کفر گذشت و این در مقابل ایمان است که به یقینی اطلاق می شود که با وجود آن، مؤمن بدون انگیزه قوی دچار ترک فرائض و ارتکاب گناهان کبیره نشود و بر این کفر، وجوب قتل و نجس بودن او و استحقاق جاودانه شدن در آتش مترتب نمی شود، بلکه استحقاق حد و تعزیر در دنیا و کیفر شدید در آخرت بر آن مترتب می شود. گاه این کفر به انجام مطلق گناهان کبیره و ترک مطلق واجبات اطلاق می شود و بر این اساس، تفاوتی بین ترک نماز و فعل زنا نیست.

1- . قرب الاسناد : 33 و 32
2- . علل الشرائع 2 : 28

توضیح: فرمایش حضرت علیه السلام «إن کل ما أدخلت» ظاهر این است که خبر إنّ مقدر است به قرینه ما بعد یا ما قبلش؛ یا سخنش «فهو الإستخفاف» خبر آن است و قولش «و أنت دعوت» جمله معترضه است بین اسم و خبر.

29. العلل: زراره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: فرشته موکلی وجود دارد که می گوید: هر کس تا نیمه شب بخوابد و نماز عشا را نخواند، خداوند هرگز چشمانش را به خواب نیاورد.(1)

توضیح: «فلا أنام الله عینه» دعائی است برای نفی سلامتی و آسایش خیال؛ زیرا کسی که درد یا اندوهی دارد بی خواب می شود. یا شاید دعا برای نفی حیات باشد؛ زیرا خواب از لوازم آن است و وجه اول اظهر است.

30. ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نمازگزار سه فایده به دست می آورد: وقتی در نماز به پا خیزد، نیکی از پهنه آسمان بر سرش فرو ریخته و فرشتگان او را از زیر پاهایش تا پهنه آسمان احاطه می کنند و فرشته ای ندا می دهد: ای نمازگزار، اگر می دانستی با چه کسی مناجات می کنی، هیچ وقت از نماز رو نمیگرداندی.(2)

توضیح: جوهری گفته است: «اعنان السماء» یعنی: پهنای آن و اکناف آن، گویا جمع عنن است و اکثریت می گویند: «عنان السماء». و گفته است: «المفرق» و المفرق وسط سر است و آنجاست که مو در آن جدا می شود. و گفته است: «حفّوا حوله یحفون حفّاً» یعنی: دور او چرخیدند و احاطه اش کردند و گفته: «فتله عن وجهه و انفَتَلَ» یعنی صرفه [او را منصرف کرد] و انصرف [منصرف شد] و این کلمه قلب لَفَتَ است.

الهدایه: امام صادق علیه السلام فرمود: نمازگزار سه فایده دارد... و مثل حدیث گذشته را ذکر فرمود تا آنجا که می گوید: و فرشته ای او را ندا می دهد که اگر

1- . علل الشرائع 2 : 45 و نظیر حدیث در ثواب الاعمال : ص 208 و المحاسن : ص 84 آمده است.

2- . ثواب الاعمال : 33

می دانستی با که مناجات می کنی و چه کسی به تو می نگرد، هیچ وقت از جای خویش برنمی خاستی.(1)

31. ثواب الاعمال: از اسماعیل بن یسار نقل شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: از تنبلی بپرهیزید. پروردگارتان مهربان است و سپاسگزار عمل اندک. کسی که برای رضای خدای عزوجل دو رکعت نماز مستحبی به جا آورد، خداوند به خاطر این دو رکعت او را به بهشت می برد؛ و اگر برای خشنودی خدای عزوجل یک درهم صدقه دهد، خداوند به واسطه آن صدقه او را در بهشت وارد می گرداند؛ و اگر یک روز برای خشنودی خداوند عزوجل روزه بگیرد، خداوند به خاطر آن روزه، او را به بهشت وارد می گرداند.(2)

32. ثواب الاعمال: از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: میان مسلمان و کافر شدن او تنها یک فاصله وجود دارد و آن اینکه نماز واجب را از روی عمد ترک کند یا در مورد آن سستی بورزد و آن را نخواند.(3)

المحاسن: از ابن محبوب نظیر این حدیث روایت شده است.(4)

توضیح: شاید منظور این باشد که انسان با عملی اندک مثل ترک نماز کافر می شود؛ یعنی بین اسلام و کفر فاصله بسیاری وجود ندارد و لازم نیست امور بسیاری تحقق یابد تا انسان کافر شود، بلکه با ترک نماز نیز کفر حاصل می شود. یا معنا این است که تنها رابط بین ایمان و کفر، ترک نماز است، یعنی تارک نماز به خاطر مشروط بودن اعمال به آن، مؤمن نیست و کافر هم نیست که استحقاق قتل و جاودانه شدن در دوزخ را داشته باشد، بلکه او در درجه متوسط است و بنا بر این دو تقدیر، شاید ذکر نماز از باب مثال باشد و در حدیث بعدی هم هر دو احتمال جاری است.

1- . الهدایه : 29 چاپ الاسلامیه
2- . ثواب الاعمال : 36
3- . ثواب الاعمال : 207
4- . المحاسن : 80

روایتی که در کافی(1) از ابن سنان نقل کرده، مؤیّد احتمال دوم است. گوید: از محضر امام صادق علیه السلام در مورد مردی که مرتکب یکی از گناهان کبیره می شود و بر همان گناه می میرد سؤال کردم که آیا این گناه او را از اسلام خارج می کند و اگر عذاب شود آیا عذاب او مانند عذاب مشرکان است یا عذابش مدت و پایانی دارد؟ فرمود: کسی که گناه کبیره ای مرتکب شود و گمان کند که آن گناه حلال است، این کار او را از اسلام خارج می کند و به شدید ترین حالت عذاب می شود؛ و اگر معترف باشد به اینکه گناه کرده و بر آن گناه بمیرد، او را از ایمان خارج کرده ولی از اسلام نه، و عذاب او آسانتر از عذاب نفر اول است.

و روایت عبید بن زراره که ذکر خواهد شد، مؤید احتمال اول است و وجه جمع بین این دو احتمال در کتاب ایمان و کفر گذشت.(2)

33. ثواب الاعمال: از جابر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاصله بین کفر و ایمان، تنها ترک نماز است.(3)

34. از ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس بی آنکه فراموش کند، نماز عصر را ترک کند تا اینکه وقت آن بگذرد و آن را از دست دهد، خداوند او را در روز قیامت بی اهل و بی مال می گرداند.(4)

توضیح: در النهایه گفته است: هر کس نماز عصر را از دست دهد، گوئی که او را از اهل و مالش جدا کرده باشند، یعنی او را ناقص کرده باشند. گفته می شود: «وترته» یعنی او را ناقص کردی، گویی بعد از آنکه مال و اهل بسیاری داشت، او را تنها گذاشتی و گفته می شود: این کلمه از «وتر» است یعنی: جنایتی که انسان نسبت به دیگری مرتکب می شود، از غارت یا اسارت. امام تبعات از دست رفتن نماز عصر را به کسی تشبیه کرده که عزیزش را کشته یا اهل و مالش را غارت کرده است. با نصب و رفع اهل نیز روایت شده است. هر کس آن را منصوب بخواند، آن را مفعول

1- . کافی 2 : 285
2- . ر.ک: ج 68 ص 309-299
3- . ثواب الاعمال : 207

4- . ثواب الاعمال : 209 و 207

دوم وتر قرار داده و مفعولی را در آن مقدر کرده اند که فاعلش ذکر نشده و به کسی برمی گردد که نماز از دستش رفته؛ و کسی که آن را مرفوع بخواند، ضمیری در آن مقدر نمی کند و اهل به جای ضمیری می نشیند که فاعلش ذکر نشده؛ زیرا آن ها مصیبت دیده و مال باخته هستند. پس هر کس نقص را به مرد نسبت دهد، اهل و مال را منصوب می کند و هر کس آن را به اهل و مال بازگرداند، آن دو را مرفوع می خواند. پایان. و ظاهر این است که مراد، از دست رفتن نماز به طور مطلق است و احتمال دارد فوت وقت فضیلت باشد و در باب وقت نماز ظهر و عصر روایتی خواهد آمد که مؤید این مطلب است.

35. المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که وضویش را کامل و نمازش را نیکو کند و زکاتش را بپردازد و خشمش را فرو نشاند و زبانش را محبوس کند و برای گناهش طلب آمرزش کند و در حق اهل بیت پیامبرش خیرخواهی کند، حقایق ایمان را کامل کرده و درهای بهشت به روی او گشوده است.(1)

36. از المحاسن: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: نماز ستون دین است. مثل آن ستون خیمه است، اگر ستون استوار بماند، میخ ها و طناب ها هم ثابت می مانند و اگر ستون کج شود و بشکند، نه میخی ثابت می ماند و نه طنابی.(2)

توضیح: شیخ آن را با سندی که در آن ابهام وجود دارد،(3) از عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل نماز همچون مثل ستون خیمه است، وقتی ستون برپا باشد، نافع طناب ها و میخ ها و پرده خیمه است و آن ها نیز برپا می مانند و اگر ستون بشکند، دیگر طناب ها و میخ ها و پرده هم سودی ندارند.

فیروزآبادی گفته است: «طُنُب» با دو ضمه، ریسمان بلندی است که دیوارهای خانه یا میخ ها را به وسیله آن محکم می کنند و «غشاء» پرده است. به نظر می رسد

1- . المحاسن : 11، نظیر آن با سندی دیگر در امالی صدوق : ص200 آمده است.
2- . المحاسن : 44
3- . التهذیب 1 : 203، آن را در کافی ج 3 ص 266 نیز می بینید.

که حضرت علیه السلام ایمان را به خیمه تشبیه کرده و نماز را به ستون آن و سایر اعمال را به سایر مایحتاج آن، تا اشتراط ایمان را به اعمال و اشتراط بیشتر آن را به نماز بیان کند. یا اینکه حضرت مجموع اعمال را به خیمه و تمام ملزومات آن تشبیه کرده و نماز را به ستون، تا این مطلب را بیان کند که نماز در بین اعمال به مثابه ستون است.

37. المحاسن: از محمد بن علی روایت شده که فرمود: وقتی نمازگزار رو به قبله بایستد، رو به سوی خداوند رحمن کرده است که معبودی جز او نیست.(1)

38. از المحاسن: از عبید بن زراره روایت شده که گفت: در مورد این قول خدای عزوجل: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»،(2) {و هر کس در ایمان خود کفر بورزد، قطعاً عملش تباه شده است.} از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، حضرت فرمود: منظور ترک نمازی است که بدان اقرار کرده است. عرض کردم: موضع ترک عمل کجاست تا آن را به طور کامل رها کند؟ فرمود: از جمله کسی است که نماز را از روی عمد و نه از سر مستی و به خاطر علتی رها کند.(3)

مؤلف: در کافی حدیث را با همین سند(4) روایت کرده و نیز با روایتی دیگر تا آنجا که می فرماید: از جمله این است که نماز را ترک کند، بی آنکه بیمار گردد یا مشغول گردد.

39. العیاشی: حسین بن احمد از پدرش روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: طاعت خداوند، خدمت به او در زمین است و هیچ چیز از خدمتش با نماز برابری نمی کند، از اینجا بود که فرشتگان به زکریا ندا دادند {در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] نماز میخواند.}(5)

1- . المحاسن : 50
2- . مائده / 5
3- . المحاسن : 79
4- . کافی 2 : 384
5- . تفسیر عیاشی 1 : 173 آل عمران / 39

40. تفسیر الامام علیه السلام: فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نمازهای پنج گانه را به جا آورد، خداوند ما بین هر دو نماز، او را از گناهان حفظ می کند و مانند کسی است که بر در خانه او رودی جاری باشد که هر روز پنج مرتبه در آن شستشو می کند و ذره ای از گناهان در او باقی نمی ماند جز موبقاتی [گناهانی] که عبارت است از انکار نبوت یا امامت یا ستم به برادران مؤمن خویش یا ترک تقیه ای که باعث رساندن زیان به خود و برادران مؤمن خود شود.(1)

41. غوالی اللآلی، مجمع البیان(2) و عیاشی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که شنیدم یکی از دو امام [صادق یا باقر] علیهما السلام می فرمود: علی علیه السلام به مردم رو کرد و فرمود: شما به کدام آیه در کتاب خداوند امیدوارتر هستید؟ برخی گفتند: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ»،(3) {مسلّماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید.} فرمود: خوب است، ولی این آیه نیست. برخی عرض کردند: «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ »،(4) {و هر کس کار بدی کند، یا بر خویشتن ستم ورزد.} تا ادامه آیه، فرمود نیک است ولی این نیست. برخی دیگر گفتند: «یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ»،(5) {بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید.} فرمود: نیک است اما این آیه نیست. برخی گفتند: «وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَهً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»، (6) {و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند.} فرمود: خوب است اما این آیه نیست.

1- . التفسیر المنسوب الی الامام العسکریّ علیه السلام : 112
2- . مجمع البیان 5 : 201
3- . نساء / 116 و 48
4- . نساء / 110
5- . زمر / 53
6- . آل عمران / 135

- فرمود: - سپس مردم سر به زیر انداختند، امام فرمود: شما را چه شده ای جماعت مسلمانان! عرضه داشتند: نه به خدا سوگند، چیز دیگری نمیدانیم. فرمود: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: امیدوار کننده ترین آیه در کتاب خدا این آیه است: « وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ »،(1) {و در دو طرف روز [اول و آخر آن] و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار.} و تمام آیه را قرائت نمود و فرمود: ای علی! قسم به کسی که مرا بر حق بشارت دهنده و انذار دهنده فرستاد، هر کس از شما که برای وضو برخیزد، گناهان از جوارح او فرو می ریزد و وقتی با جسم و دل رو به خدا کرد، از نمازش فارغ نشود مگر اینکه مثل روزی که از مادر متولد شده، ذره ای از گناهان در وجود او باقی نماند؛ و اگر بین دو نماز چیزی به دست آورد، به اندازه آن پاداش نصیبش می شود تا اینکه نمازهای پنجگانه را برشمرد. سپس فرمود: ای علی! بی تردید مقام و منزلت نمازهای پنجگانه برای امت من مانند رودی جاری است بر در خانه هر یک از شما، پس اگر یکی از شما بر تن خود چرکی داشته باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن رود شستشو دهد، چه گمان می کند؟ آیا در جسم او چرک و آلودگی ای باقی می ماند؟ به خدا سوگند که نمازهای پنجگانه نیز برای امت من چنین است.(2)

42. تفسیر الامام: امام علیه السلام فرمودند: وقتی مؤمن برای نماز به محل نماز خود برود، خداوند عزوجل به فرشتگان خویش می فرماید: ای فرشتگان من! آیا نمی بینید که این بنده من از تمام خلائق دل کنده و به من رو آورده و به رحمت و بخشش و رأفت من امیدوار شده است. شما را گواه می گیرم که من او را به رحمت و کرامات خویش مخصوص می گردانم. وقتی دستان خویش را بلند کند و بگوید: الله اکبر و ثنای خدا را بگوید، خداوند تعالی به فرشتگان خویش می فرماید: ای بندگان من! آیا نمی بینید که چگونه مرا بزرگ و عظیم داشت و مرا منزه از آن دانست که برایم شریک یا شبیه یا نظیری باشد و دستش را به آسمان بلند کرد و از آنچه دشمنان من از شرک نسبت به من می گویند بیزاری جست. شما را گواه می گیرم که

1- . هود / 114
2- . تفسیر عیاشی 2 : 161

من نیز در سرای جلال خویش او را بزرگ و گرامی می دارم و او را در تفرجگاه های سرای کرامتم به تفریح مشغول می دارم و او را از گناهان و معاصیاش و از عذاب جهنم و آتش آن مبری می کنم. و وقتی بگوید: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ » و فاتحه الکتاب و سوره را بخواند، خداوند تعالی به فرشتگان خویش می فرماید: آیا نمی بینید که چگونه این بنده من از قرائت کلام من لذت برد؟ ای فرشتگانم! شما را گواه می گیرم که در روز قیامت به او می گویم: در بهشت هایم بخوان و از درجات بالا برو، پس او همچنان می خواند و به ازای هر حرف یک درجه از طلا و یک درجه از نقره و یک درجه از مروارید و یک درجه از گوهر و یک درجه از زبرجد سبز و یک درجه از زمرد سبز و یک درجه از نور پروردگار عزت ارتقا می یابد. وقتی به رکوع رود، خداوند تعالی به فرشتگان خویش می فرماید: ای فرشتگان من! آیا نمی بینید که چگونه در برابر شکوه عظمت من فروتنی پیشه کرده است، بی تردید او را در سرای کبریا و شکوه خویش بزرگ می دارم. وقتی سر از رکوع بر می دارد، خداوند تعالی به فرشتگان خویش می فرماید: ای فرشتگان من، آیا نمی بینید که چگونه می گوید: بر دشمنانت برتری می جویم؛ همچنان که در برابر دوستانت فروتنی پیشه می کنم و برای خدمت به تو به پا می ایستم. ای فرشتگانم، شما را گواه می گیرم که عاقبتی نیکو برای او قرار می دهم و او را به بهشت خویش وارد می کنم. وقتی به سجده رود، خداوند تعالی به فرشتگان خویش می فرماید: ای فرشتگانم! دیدید که چگونه بعد از سربلندی خویش در برابر من تواضع کرد و به من گفت: هر چند که من در دنیای تو بزرگ و محترم بودم، ولی در پیشگاه حق - چون بر من آشکار گردد - خوار و کوچکم. جایگاه او را با حق رفیع می گردانم و به وسیله او باطل را دفع می گردانم. وقتی سر از سجده اول بلند کند، خداوند تعالی می فرماید: ای فرشتگانم! آیا نمی بینید که چگونه گفت: اگر چه من در برابر تو تواضع پیشه کردم، ایستادن در فرمانبرداری تو را با خواری در برابر پیشگاه تو درمی آمیزم. وقتی به سجده دوم می رود، خداوند تعالی به فرشتگان خویش می فرماید: آیا بنده مرا نمی بینید که چگونه دوباره به تواضع بازگشت، همانا من نیز رحمت خویش را دوباره بر او فرو ریزم. وقتی سر از سجده دوم بلند کند و بایستد، خداوند تعالی می فرماید:

ای فرشتگانم! او را به خاطر تواضعش رفعت می بخشم، چنانچه او برای نمازش به پا خاست. سپس خداوند پیوسته در هر رکعت به فرشتگان خویش چنین می فرماید تا وقتی که برای تشهد اول و تشهد دوم بنشیند و خداوند می فرماید: ای فرشتگانم! خدمت و عبادت مرا به جا آورد و برای ثنای من نشست و بر محمد پیامبرم صلوات فرستاد،

من نیز در ملکوت آسمان ها و زمین ثنای او را میگویم و در میان ارواح به روحش درود میفرستم. وقتی در نماز خود بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستد، خداوند به او می فرماید: ای بنده من! بر تو درود می فرستم چنانچه بر او درود فرستادی و او را شفیع تو قرار می دهم، چنانچه از او شفاعت خواستی. وقتی سلام نمازش را بدهد، خداوند و فرشتگانش نیز به او سلام می دهند.(1)

مؤلف: ابتدای روایت در باب دعاهای مستحب به هنگام وضو گذشت.(2)

43. العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که در مورد قول خدای تعالی: «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِ»،(3) {و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند، شکیبایی پیشه کن. فرمود: منظور خداوند در این آیه، نماز است.(4)

44. العیاشی: از ادریس قمی روایت شده که گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد باقیات صالحات پرسش کردم، فرمود: آن نماز است، آن را حفظ کنید.(5)

45. مجالس مفید: از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی فرمودند و بعد از حمد و ثنای خداوند، پس از فرمایشاتی چند فرمودند: ای مردم! شما را باد به نماز؛ که آن ستون دین شماست. رنج بیداری شب را به نماز تحمل کنید و فراوان خدا را یاد کنید که زشتی های شما را فرو پوشد. مثل این نمازهای پنجگانه همچون مثل رودی است که

1- . تفسیر الامام : 240 - 239
2- . ر.ک: ج 80 ص 317-316

3- . کهف / 28
4- . تفسیر عیاشی 2 : 326
5- . تفسیر عیاشی 2 : 327 و آیه در سوره کهف / 46

روبروی در خانه یکی از شما جاری است که هر روز پنج مرتبه خود را با آن شستشو می دهد، همانگونه که با شستشوهای پیاپی، جسمش از هر گونه آلودگی پاک می شود، به همین ترتیب با مداومت بر نماز از گناهان پاک می شود و هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند. ای مردم! بنده ای نیست مگر اینکه ریسمانی چند بر او گره خورده است، وقتی دو سوم از شب بگذرد و یک سومش باقی بماند، فرشته ای به سراغش آید و به او گوید: برخیز یاد خدا کن که صبح نزدیک شده است. پس اگر بجنبد و یاد خدا کند، گره ای از کارش گشوده می شود و اگر برخیزد و وضو بگیرد و مشغول نماز شود، تمام گره ها از او گشوده می شود تا اینکه با چشمی روشن و شادمان صبح می کند.(1)

توضیح : جوهری گوید: «کابدت الامر» یعنی شدت آن را تحمل کردم. فرموده اش: «بحزائم» در برخی نسخ با حاء مهمله و زاء آمده و در برخی نسخ با خاء نقطه دار و در برخی دیگر با جیم و راء مهمله آمده است. در قاموس گوید: «حزَمه یحزمه» یعنی کمربندش را بست. «الحزمه» با ضمه یعنی آنچه محکم بسته شود و گفته: «خزم البعیر»: یعنی بر گوشه بینی شتر خزامه - حلقه بینی - بست. خزامه بر وزن کتابه، «خزامه النعل» با کسره یعنی چرم باریکی که دو طرف کفش را با آن به هم میبندند و در الصحاح آمده است: «خزم» با حروف متحرک درختی است که از پوست آن طناب بافند، مفرد آن خزمه است و گوید: «جریمه» یعنی: گناه. پایان.

معنی این است که مجموعه گناهانی که مرتکب شده یا جنایاتی که بدان دست زده را بر پشت خویش حمل می کند، یا حلقه گناهان و تبعات آن را به بینی اش می بندد و تمام این ها کنایه از عقوباتی است که به خاطر ارتکاب گناهان سزاوار آن است و بر او لازم میشود.

46. فلاح السائل: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده اند: می سوزید تا وقتی که نماز صبح خویش را بخوانید که این نماز آن را می

1- . امالی مفید : 120 - 119

شوید. سپس می سوزید و می سوزید تا اینکه نماز ظهر را بخوانید و این نماز آن را خیس و خاموش می کند. سپس می سوزید و می سوزید و وقتی که نماز عصر را خواندید، آن نماز آتش را میشوید. سپس می سوزید و می سوزید تا اینکه نماز مغرب را بخوانید و این نماز آن را میشوید. سپس می سوزید و می سوزید تا اینکه نماز عشا را بخوانید و این نماز آن را میشوید. سپس می خوابید و گناهی برای شما نوشته نمی شود تا اینکه دوباره خود را شستشو دهید.(1)

از کتاب حلیه الأولیاء: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: شنیدم هاتفی به وقت هر نماز می گفت: ای بنی آدم! برخیزید و آتشی را که در جانتان برافروخته اید خاموش کنید، پس برمی خیزند و خود را پاکیزه می گردانند و خطاهایشان از چشمانشان فرومی ریزد و نماز می گزارند و گناهان بین دو نماز برایشان آمرزیده می شود. آنگاه دوباره مابین دو نماز، آتش گناهان را برمی افروزند و وقتی نماز ظهر رسید ندا می دهد: ای بنی آدم! برخیزید و آتشی را که در جان خود برافروختید خاموش کنید، پس برمی خیزند و خود را پاکیزه می گردانند و نماز می خوانند و گناهان ما بین دو نماز برای آنان آمرزیده می شود. وقتی نماز عصر فرا رسید نیز چنین می شود و وقتی زمان نماز مغرب فرا رسید نیز همینطور و وقتی زمان نماز عشا فرا رسید نیز چنین می شود تا اینکه می خوابند در حالی که گناهانشان آمرزیده شده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عده ای به سوی خیر می روند و عده ای به سوی شر.(2)

توضیح: جزری در حدیث مظاهر گفته است: «احترقت» یعنی: هلاک شد و «احراق» یعنی نابود ساختن و این کلمه از «إحراق النار» است و این حدیث نیز از این کلمه است: به من وحی شد که قریش را آتش بزنم؛ یعنی آنان را هلاک کنم. پایان. قول حضرت صلی الله علیه و آله: «فمدلج فی خیر»، «الادلاج» یعنی: حرکت شبانه، یعنی بعد از آن، برخی از آنان با کسب حسنات در شب به راه خیر می روند و برخی مرتکب سیئات می شوند و در آن شب، راه نگون بختان را در پیش می گیرند.

1- . بخش چاپی آن را در فلاح السائل نیافتیم.
2- . بخش چاپی آن را در فلاح السائل نیافتیم.

47. المقنع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نمازش را کوچک بشمارد از من نیست و به خدا سوگند در حوض کوثر بر من وارد نمی شود.(1)

48. نهج البلاغه: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که همواره یارانش را به آن سفارش می کرد و میفرمود: مردم! نماز را به وقت بخوانید، و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید، و با آن خود را به خدا نزدیک کنید. {نماز دستوری است که در وقت های خاص بر مؤمنان واجب گردیده است}(2) آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرا نمی دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند: {چه چیز شما را به دوزخ کشانده است؟ گفتند: «ما از نماز گزاران نبودیم». }(3) همانا نماز گناهان را چونان برگ های پاییزی فرو می ریزد، و غل و زنجیر گناهان را از گردن ها می گشاید. پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز را به چشمه آب گرمی که بر در سرای مردی جریان داشته باشد تشبیه کرد، اگر روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرک و آلودگی در بدن او نماند. همانا کسانی از مؤمنان حق نماز را شناختند که زیور دنیا از نماز بازشان ندارد، و روشنایی چشمشان یعنی اموال و فرزندان، مانع نمازشان نشود.

خدای سبحان می فرماید: {مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز، و پرداخت زکات باز نمی دارد. }(4) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت می انداخت، زیرا خداوند به او فرمود: {خانواده خویش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش. }(5) پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پی در پی خانواده خود را به نماز فرمان می داد، و آنان را به صبر وامیداشت.(6)

1- . المقنع : 23 چاپ الاسلامیه
2- . نساء / 103
3- . مدثر / 43 - 42
4- . نور / 37
5- . طه / 132
6- . نهج البلاغه : ذیل خطبه شماره 197

توضیح: «الحتّ» پراکندن برگ از شاخه و «الربق» جمع ربقه، در اصل گره ریسمان است که بر گردن و دست چهارپا انداخته می شود تا او را نگه دارد. جزری گفته است: یعنی: نماز گناهان را از انسان باز میکند، چنانچه ریسمان گره خورده را می گشایند. در العین گفته است: «الحمه» یعنی: چشمه آب گرم و گفته شده تاء در «إقامه»، عوض است از عین الفعل محذوف به سبب اعلال، و اصل آن «إقوام» مصدر «أقومَ» است؛ مثل فعل: «أعرضَ إعراضاً» و وقتی اضافه شده، اضافه به جای حرف تعویض نشسته و تاء ساقط شده است. قول حضرت علیه السلام: «و یصبر علیها نفسه» یعنی: نگه می دارد. خداوند تعالی فرموده است: «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ»،(1) {و با کسانی که پروردگارشان را می خوانند، شکیبایی پیشه کن.}

49. مجالس الشیخ: از زریق روایت شده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام عمل بعد از معرفت بهتر است؟ فرمود: بعد از معرفت هیچ چیز برابر با نماز نیست و بعد از معرفت و نماز، چیزی برابر با زکات نیست و بعد از آن چیزی برابر با روزه نیست و بعد از روزه چیزی برابر با حج نیست و آغاز تمام این ها معرفت ما و خاتمه بخش آن نیز معرفت ماست... ادامه روایت.(2)

50. دعوات راوندی: معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام پرسید: بهترین چیزی که بندگان به وسیله آن به پروردگارشان تقرب می جویند چیست؟ فرمود: بعد از معرفت، چیزی بهتر از این نماز نمی شناسم. آیا نمی بینی که عبد صالح عیسی بن مریم فرمود: «وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ»،(3) {و مرا به نماز توصیه کرد.} و از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد بهترین اعمال سؤال شد، حضرت فرمود: نماز اول وقت.

توضیح: «بعد المعرفه» یعنی معرفت خدا یا معرفت امام؛ زیرا از کلمه معرفت در عرف امامان علیهم السلام این معنی به ذهن میآید؛ یا اعم از این دو معنی و سایر معارف دینی است و معرفت اول غالباً مستلزم دو مورد اخیر هم می شود؛ از این رو

1- . کهف / 28
2- . امالی طوسی 2 : 305

3- . مريم / 31

اکثرا معرفت را به طور مطلق به کار میبرند و مورد اخیر در اینجا روشن تر است و عبارت، احتمال دو معنا را دارد؛ یکی اینکه معرفت بهترین اعمال است و بعد از آن در رتبه، چیزی بهتر از نماز نیست و نتیجه اینکه نماز بهترین عبادات جسمی است و دوم اینکه بهترین اعمالی که بنده بعد از تحصیل معارف انجام می دهد، نمازهای پنجگانه است؛ زیرا عمل بدون معرفت فضیلتی ندارد حتی برای نماز، یا اینکه نماز بهتر از غیر آن اعمال است با اینکه می طلبد برای غیر از آن اعمال نیز فضیلتی وجود داشته باشد.

شیخ بهائی که خدا بر نور و بهای او بیفزاید گفته است: مقصود حضرت علیه السلام، برتری نماز بر سایر اعمال است؛ هر چند که منطوق کلام بر آن دلالت نکند، اما آنچه از آن بر حسب عرف برداشت می شود، همان است. چنانچه از این سخن: «لیس بین اهلِ البلد افضل من زیدٍ»، برتری زید بر آن ها برداشت می شود، هر چند در لفظ، برتری آنان بر زید نفی شده، ولی این مانع از مساوات نیست.

این را در نظر داشته باشید و اینکه حضرت علیه السلام سخن حضرت عیسی را - که بر پیامبرمان و خاندان او و بر او سلام باد - در آیه: «وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ»، مؤید برتری نماز بعد از معرفت بر سایر اعمال قرار داده، در آن نوعی ابهام است و شاید افضلیت نماز از مقدم داشتن آن استفاده میشود چرا که در ابتدا از اعتقادات سخن گفته شده و سپس از اعمال جسمی و مالی، و نماز قبل از زکات آورده شده و بعید نیست که تأیید صرف برتری نماز بر سایر اعمال، بدون در نظر گرفتن برتری معرفت بر آن باشد و عدم ذکر اول آیه در اول تأیید، مؤید این مطلب است و آیه چنین است: «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا. * وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا»،(1) {[کودک] گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است، و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده ام، به نماز و زکات سفارش کرده است.}

1- . مریم / 31 - 30

51. کنز الکراجکی: لقمان به پسرش گفت: «یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَ»(1) در واقع مثل نماز در دین خدا چون مثل ستون خیمه است، اگر ستون خیمه برپا بماند، طناب ها و میخ ها و سایه بان ها نیز سود می رسانند و اگر برپا نماند، نه میخی سود می رساند و نه طنابی و نه سایه بانی.

52. عدّه الداعی و دعائم الاسلام: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: ای کسی که در طلب دانشی! نماز بگزار، پیش از آنکه نه شب بر نماز قدرت داشته باشی و نه روز. مثل نماز برای نمازگزار همچون مثل مردی است که بر سلطانی وارد شود و آن سلطان ساکت بماند تا او از ذکر خواسته هایش فارغ شود. انسان مسلمان نیز به اذن خداوند عزوجل اینچنین است، خداوند عزوجل پیوسته او را می نگرد تا زمانی که از نمازش فارغ شود.(2)

53. غوالی اللآلی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که در روز قیامت در مورد عمل بنده سؤال می شود، نماز اوست، اگر نمازش پذیرفته شود، به سایر اعمالش نیز نظر می افکنند و اگر نمازش پذیرفته نشود، دیگر به سایر اعمالش نگریسته نمی شود.

امام صادق علیه السلام فرموده است: شفاعت ما به کسی که نماز را کوچک می شمارد، نمی رسد.

54. المعتبر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا زمانی که مؤمن بر نمازهای پنجگانه خود محافظت کند، شیطان از کار او می هراسد، ولی وقتی نمازهای خود را ضایع گرداند، شیطان بر او جرأت می یابد.

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستون دین نماز است و آن اولین چیزی است که از عمل آدمیزاد مورد توجه قرار میگیرد. اگر نمازش درست باشد به عملش نگریسته می شود و اگر نمازش درست نباشد، به باقی عملش نمی نگرند.

1- . لقمان / 17
2- . دعائم الاسلام 1 : 134

و حضرت علیه السلام فرمود: هر چیزی سیمائی دارد و سیمای دین شما نماز است.

55. الکافی، الفقیه و التهذیب: از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: یک نماز واجب بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از یک خانه پر از طلا که تمام آن را صدقه دهند تا تمام شود یا چیزی از آن باقی نماند.(1)

توضیح: دو اشکال بر این روایت وارد شده است: اول اینکه روایاتی وارد شده که بر فضل و برتری حج بر نماز دلالت دارد، پس وجه تناسب بین این دو روایت چیست؟ دوم اینکه حج مشتمل بر نماز نیز هست و اگرچه حج مستحب باشد، ولی نماز آن واجب است، پس معنی برتری نماز واجب بر بیست حج چیست؟

می توان اشکال اول را با وجوهی چند پاسخ داد:

اول اینکه: حمل ثواب در نماز بر تفضلی و در حج بر استحقاقی است؛ یعنی: خداوند سبحان با ثوابی بیش از آنچه مؤمن به وسیله بیست بار حج استحقاق آن را پیدا میکند، بر نمازگزار لطف می فرماید، پس این منافاتی ندارد با اینکه لطفی که بر حج گزار می کند، چند برابر ثوابی باشد که به نمازگزار می بخشد.

پس اگر گفته شود: پیشتر روایتی گذشت مبنی بر آنکه انسان به وسیله عملش مستحق چیزی نیست، بلکه خداوند تعالی با دادن ثواب به او لطف می کند، در پاسخ می گوئیم: ممکن است تفضل و لطف نیز مراتبی داشته باشد که یکی از این مراتب پاداشی است که انسان به خاطر عملش انتظار آن را دارد؛ هر چند که بر سبیل تفضل باشد. یا آنچه مردم گمان می کنند که خداوند به وسیله آن عمل به انسان لطف می کند. سپس بر حسب کرم کریم و وسعت بخشش او، تفضل مراتب بی شماری دارد، ممکن است مورد اول استحقاقی نامیده شود؛ چنانچه وقتی شاعری کریمی را مدح کند، عقلاً و شرعاً مستحق چیزی نیست، ولی مردم بر حسب آنچه از کرم آن کریم سراغ دارند، انتظار دارند که او صد درهم به او ببخشد و وقتی به او دو هزار درهم ببخشد، می گویند: ده برابر بیشتر از استحقاقش به او بخشد.

1- . کافی 3 : 265 چاپ آخوندی و ج 1 ص 73 از فروع چاپ سنگی و التهذیب 1 : 203 چاپ سنگی و ج 2 ص 236 چاپ نجف، الفقیه 1 : 134 چاپ نجف.

دوم اینکه، فریضه را بر نمازهای پنجگانه یومیه حمل کنیم؛ چنانچه در بیشتر موارد به ذهن متبادر می شود، و نمازی را که حج بر آن برتری داده، بر غیر نمازهای پنجگانه حمل کنیم، به قرینه اینکه اذان و اقامه مشتمل بر «حی علی خیر العمل» و مختص به آن هستند؛ در این صورت، غرض تشویق به نمازهای یومیه و محافظت بر آن و رعایت شرایط و حدود و آداب آن و حفظ اوقات آن می شود؛ زیرا بسیاری از حجاج در مسیر خود به حج، یا با از دست دادن اوقات فرائض یومیه یا با ادای آن بر مرکب یا در کجاوه، یا با تیمم یا با ناپاکی لباس یا بدن و سایر موارد، واجبات یومیه خود را از دست می دهند.

اگر گفته شود: چگونگی جمع بین این حدیث بر این وجه و بین روایتی که بین خاص و عام مشهور است مبنی بر اینکه: بهترین کردارهای شایسته، دشوارترین آن هاست، چیست؟

گوئیم: بر فرض اینکه صحت این روایت را قبول کنیم، مراد این است که بهترین نوع هر عمل، دشوارترین آن نوع است؛ مثل وضو در سرما و گرما و حج سواره و پیاده و روزه در تابستان و زمستان و امثال آن.

سوم اینکه، فریضه بر عموم آن حمل شود و حج در روایتی که نماز بر آن برتر دانسته شده بر مستحب و در روایتی که حج برتر دانسته شده، بر واجب حمل شود.

چهارم اینکه مراد از نماز در این روایت، مطلق نماز واجب باشد و در روایاتی که حج بر آن برتری داده شده، نافله باشد.

پنجم اینکه: مراد از حج در این روایت، حج امت های گذشته غیر از این امت باشد؛ یعنی: نماز این امت بهتر از بیست حجی است که امت های گذشته به جا آورده اند.

ششم اینکه: گفته شده مراد این است که اگر وقت حج و عمره در نماز سپری شود، بهتر از این دو عمل است. و پوشیده نیست که این وجه در مورد خبری جاری است که حاوی این مطلب که بهترین اعمال شما نماز است و نظایر آن که پیشتر ذکر شد است، با اینکه این احتمال نیز در مورد آن بعید است.

هفتم اینکه: گفته شود بر حسب حالات و اشخاص متفاوت است؛ چنانچه نقل شده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: بهترین اعمال کدام است؟

ص: 286

فرمود: نماز اول وقت و نیز سؤال شد: بهترین اعمال کدام است؟ فرمود: نیکی به والدین و سؤال شد: بهترین اعمال کدام است؟ فرمود: حج مقبول.

پس به هر پرسشگری عملی را اختصاص داده که با حالش تناسب داشته است. گفته می شود: پرسشگر اول از حج عاجز بوده و پدر و مادر نداشته، پس بر حسب حالش، بهترین اعمال نماز بوده و دومین نفر، پدر و مادری داشت که به نیکی او نیاز داشتند، پس بهترین عمل برای او، نیکی به والدین بود و سومین نفر هم به همین ترتیب.

هشتم اینکه: علاوه بر آنچه از بیشتر وجوه گذشت، چیزی که به ذهن متبادر می شود این است که گفته شود: هر یک از اعمال راهی برای ورود به ایمان و تأثیر در نفس انسان دارند که دیگری ندارد؛ همانطور که هر غذایی تأثیری در بدن انسان و راهی برای صلاح او دارد که در غذای دیگر نیست؛ مثلا نان که در بدن تأثیری دارد که در گوشت نیست و در مورد گوشت نیز همینطور است، گوشت اثری در بدن دارد که نان ندارد و هیچ کدام از آن دو، بدن را از آب بی نیاز نمی کند و در مورد اعمال نیز به همین ترتیب است.

آن غذاها بر حسب شدت و ضعف نیاز بدن به آن متفاوت هستند. برخی از آن ها هستند که زندگی بدون آن ها ادامه نمی یابد و برخی هستند که بدن بدون آن ها ضعیف می شود، ولی با ترک آن ها زندگی ادامه دارد؛ چنانچه بدن انسان اعضای اصلی و فرعی دارد. برخی از آن ها هستند که بدون آنها انسان زنده نمی ماند؛ مثل سر و قلب و کبد و مغز و برخی هستند که با از دست دادن آن انسان زنده می ماند، ولی بدون آن ها سودی به بدن نمی رسد؛ مثل چشم و گوش و زبان و دست و پا و برخی از اعضا هستند که بدون آن ها انسان از زندگی سود می برد، اما از درجه کمال ناقص می شود؛ چنانچه از دست دادن برخی انگشتان یا گوش یا دندان ها چنین است.

غذاهایی هم وجود دارد که زندگی انسان بدون آن ممکن نیست؛ مثل آب و نان و گوشت. غذاهایی هم وجود دارد که بدون آن انسان ضعیف باقی می ماند؛ مثل: چربی و برنج، مواد غذایی ای هم وجود دارد که با آن ها انسان شادمان میشود؛ مثل: میوه ها و شیرینی جات. بدن او با بیماری های مهلک و غیر مهلکی هم روبروست و خداوند برای او داروهایی را خلق کرده که اگر بیماری مهلک نباشد، خود را بدان

درمان می کند. لباس هایی هم وجود دارد که خود را بدان زینت می بخشد و چهارپایانی که از نیروهای آنها بهره می گیرد و خدمتکارانی که از آنان کمک می جوید و دوستانی که با همنشینی آنان خود را زینت می دهد.

ایمان نیز به منزله شخصی است که تمام این چیزها را دارد؛ اعضای اصلی او عقاید اوست که اگر ذره ای از آن را از دست دهد کلاً نابود می شود؛ مثل: اصول پنجگانه. اعضای غیر اصلی او نیز عقاید و علومی است که به وسیله آن ایمان تقویت می شود و بر حسب اختلاف مراتب، آثاری بر آن مترتب می شود؛ برخی از آن ها عقایدی هستند که اعتقاد به آن واجب است و برخی عقایدی است که ایمان به وسیله آن نیک و مزین می شود و از اعمال صالح هم تغذیه می شود؛ برخی از این اعمال هستند که ایمان بدون آن ها باقی نمی ماند و آن ها واجبات هستند؛ مثل نماز و روزه و حج و زکات. برخی هم هستند که ایمان بدون آن ها باقی می ماند، اما با ضعف شدیدی که ثمره آن را از بین می برد و آن سایر واجبات است. و اما نوافل مثل میوه ها و نوشیدنی ها و داروهای مقوی هستند. برخی از اعمال هم به مثابه لباس و زینت هستند و مرکب هایی از اخلاق نیکو دارد که ایمان بدان تقویت می شود و دوستانی از همراهی با علما و صلحا دارد که به وسیله آن ها خود را از مکر شیاطین حفظ میکند و گناهان به منزله بیماری های مهلک و غیر مهلک هستند؛ مهلک آن ها گناهان کبیره است و غیر مهلکشان گناهان کوچک، و توبه، تضرع و خشوع، داروهای آن است، اگر به حدی نرسد که داروها در آن سودی نداشته باشد و عیوبی که در نابودی او تأثیر نگذارد، ولی او را از درجه کمال او پائین می کشد.

وقتی این مسئله برایت روشن شد، می توانی نکات دقیق اخبار را بشناسی و بین روایات نقل شده در این باب از امامان نیک نهاد تناسب ایجاد کنی. از اینجاست که معنای قول آنان را می فهمیم که فلان چیز رأس ایمان است و دیگری قلب ایمان و دیگری چشم ایمان و نماز ستون ایمان و چیزهایی از این قبیل.

پس می گوئیم: بر اساس این تحقیق ممکن است گفته شود: در قوام ایمان مثلاً نماز به منزله آب است و حج به منزله نان و ممکن است گفته شود: نماز بهتر است از بسیاری حج و حج بهتر است از بسیاری نماز؛ زیرا هر یک از این دو اثری در قوام ایمان دارند که دیگری ندارد و با وجود یکی از آن دو، از دیگری بی نیاز نمی شود؛

ص: 288

چنانچه ممکن است گفته شود: یک قرص نان بهتر است از چندین مشک آب و یک جرعه آب بهتر است از چند قرص نان و نتیجه اینکه این امر به اختلاف اعتبارات و جهات و شرایط باز می گردد. از جهتی نماز بهتر است از حج و از جهتی حج بهتر و برتر است از نماز و این تحقیق در بسیاری از مواضع به تو سود می رساند و کمک می کند تا بین بسیاری از آیات و روایت هماهنگی ایجاد کنی.

اما اشکال دوم به وسیله بسیاری از وجوه سابق حل می شود و به این صورت نیز بدان پاسخ داده می شود که مراد از حج، حج بدون نماز است، ولی به آن اعتراض وارد است که حج بدون نماز باطل است، پس فضیلتی ندارد تا نماز بر آن برتری یابد و ممکن است چنین پاسخ داده شود که مراد از آن، حج با قطع نظر از فضیلت نماز است، اگر با نماز همراه باشد، نه حجی که در آن نماز ترک شود.

ما این مسئله را به علت نیاز بسیار به آن در حل اخبار به طور کامل توضیح دادیم و بخشی از سخن در مورد آن در کتاب ایمان و کفر گذشت.

56. الخصال: از ضمره بن حبیب روایت شده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره نماز سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمود: نماز از شرائع دین است و خشنودی پروردگار عزوجل در آن است و طریق انبیاست. نمازگزار از محبت فرشتگان و هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در روزی و آسایش بدن و بیزاری از شیطان و سلاحی علیه کفار و اجابت دعا و قبولی اعمال و توشه ای برای مؤمن از دنیا تا آخرت و شفیعی بین او و ملک الموت و مونسی در قبر و بستری در زیر پهلویش و جوابی به نکیر و منکر برخوردار است و نماز بنده در محشر به صورت تاجی بر سرش و نوری بر سیمایش و جامه ای بر تنش و پرده ای بین او و آتش و حجتی بین او و بین پروردگار جل جلاله و نجاتی برای بدن او از آتش و جوازی برای گذر از صراط و کلیدی برای بهشت و مهریهای برای حوریان بهشتی و بهائی برای بهشت است. با نماز بنده به درجه والا دست می یابد؛ زیرا نماز تسبیح و تهلیل و ستایش و بزرگداشت و گرامیداشت و تقدیس و سخن و دعوت است.(1)

1- . الخصال 2 : 103

57. دعائم الاسلام: از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: شما را به نماز توصیه می کنم که ستون دین و قوام اسلام است، پس از آن غافل نباشید.(1)

از امام باقر علیه السلام روایت شده که به یکی از شیعیان خویش فرمود: سلام ما را به دوستان ما برسان و به آن ها بگو: من نمیتوانم شما را از چیزی که از طرف خدا مقرر شده بی نیاز نمایم، مگر با پارسائی، پس زبان هاتان را حفظ کنید و مواظب دستانتان باشید و بر شما باد به صبر و نماز؛ که خداوند با صابرین است.(2)

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که نماز را ترک کند بهره ای از اسلام نمی برد.(3)

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه تا مرا در بهشت وارد گرداند. حضرت فرمود: با سجده بسیار مرا بر آن یاری کن.(4)

و از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: نمازهای پنجگانه کفاره ای است برای گناهان ما بین نمازها، تا زمانی که انسان از گناهان کبیره دوری کند و این همان مصداق قول خدای متعال است: « إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِينَ»،(5) {خوبیها بدیها را از میان می برد. این برای پندگیرندگان، پندی است.}

و از همان حضرت علیه السلام روایت شده که فرمودند: محبوب ترین اعمال در نزد خداوند نماز است. هیچ چیز زیباتر از این نیست که انسان غسل کند یا وضو بگیرد و وضو را کامل کند، سپس در مکانی حاضر شود که کسی او را نبیند و در حال رکوع و سجده زیر نظر خداوند باشد. وقتی بنده به سجده رود، ابلیس فریاد می زند: ای وای! او فرمان برد و من نافرمانی کردم، او سجده کرد و من امتناع نمودم. نزدیک ترین حالت بنده به خداوند، در حال سجده است.(6)

1- . دعائم الاسلام 1 : 133

2- . دعائم الاسلام 1 : 133
3- . دعائم الاسلام 1 : 133
4- . دعائم الاسلام 1 : 135 و آیه در سوره هود / 114
5- . دعائم الاسلام 1 : 135 و آیه در سوره هود / 114
6- . دعائم الاسلام 1 : 138

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی بنده مسلمان در نماز خود، وارد شود، خداوند روی خویش را به سوی او می گرداند و فرشته ای را مأمور او می گرداند که قرآن را از دهان او بر گیرد؛ و وقتی از نماز روی برتابد، خداوند نیز از او روی می گرداند و او را به همان فرشته واگذار می کند.(1)

58. مجالس الشیخ: از ابوذر - رحمه الله - روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او توصیه فرمود: ای اباذر! خداوند روشنی چشم مرا در نماز قرار داده و آن را در نزد من محبوب ساخته؛ چنانچه طعام را برای گرسنه و آب را برای تشنه محبوب ساخته است. وقتی گرسنه طعام بخورد سیر می شود و وقتی تشنه آب بنوشد سیراب می گردد و حال آنکه من از نماز سیر نمی گردم(2).

ای اباذر! خداوند عیسی بن مریم علیه السلام را با رهبانیت مبعوث کرد و مرا به دین حنیف و بی آلایش برانگیخت و زنان و عطرها را در نزد من محبوب گرداند و روشنی چشم من را در نماز قرار داد.(3) ای اباذر! تا زمانی که در حال نماز هستی، درب این ملک را می کوبی و هر کس بیشتر درب این ملک را بکوبد، بر او گشوده می شود.(4)

ای اباذر! مؤمنی نیست که به نماز ایستد جز اینکه نیکی بین او تا عرش بر او فرو ریزد و فرشته ای بر او گماشته شود که ندا دهد: ای فرزند آدم! اگر می دانستی که چه پاداشی در نماز به دست می آوری و با که مناجات می کنی، هیچ وقت خسته نمی شدی و روی نمی گرداندی.(5) ای اباذر! انسانی نیست که پیشانی خویش را بر جایی از زمین بگذارد مگر اینکه در روز قیامت برای او شهادت دهد.(6)

ای اباذر! هیچ صبح و شامی نیست جز اینکه قطعه های زمین در آن به یکدیگر ندا دهند: ای همسایه! آیا امروز کسی با یاد خدای عزوجل بر تو گذر کرد یا بنده ای پیشانیاش را بر روی تو گذاشت و بر خداوند سجده کرد؟ برخی می گویند: نه و برخی می گویند: آری. وقتی یکی

1- . دعائم الاسلام 1 : 138
2- . امالی طوسی 2 : 141

3- . امالی طوسی 2 : 141
4- . امالی طوسی 2 : 114
5- . امالی طوسی 2 : 142
6- . امالی طوسی 2 : 147

می گوید: آری، به لرزه در می آید و شاد می شود و می بیند که او بر همسایه خود برتری دارد.(1)

59. المحاسن: از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره عرض کرد: کدام یک بهتر است؟ فرمود: ولایت برتر است؛ زیرا کلید آن هاست و والی دلیل بر آن هاست. گفتم: مورد بعدی در برتری کدام است؟ فرمود: نماز است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز ستون دین شماست. گوید: عرض کردم: مورد بعدی در رتبه کدام است؟ فرمود: زکات؛ زیرا پیامبر زکات را مقرون با نماز دانسته و قبل از زکات با نماز آغاز کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکات گناهان را از بین می برد. عرض کردم: بعد از زکات کدام بهتر است؟ فرمود: حج و حدیث را ادامه داد تا اینکه گفت: عرض کردم: بعد از آن چیست؟ فرمود: روزه. عرض کردم: چرا در بین تمام این ها روزه آخرین مورد است؟ فرمود: بهترین چیز آن است که اگر آن را از دست دهی توبه ای برای آن نباشد، مگر اینکه به آن باز گردی و همان را انجام دهی. نماز و زکات و حج و ولایت چیزی نیست که بدون اجرای آن چیزی به جای آن قرار بگیرد، ولی اگر روزه را از دست بدهی یا در آن کوتاهی کنی و یا در رمضان سفر کنی، می توانی به جای آن روزهای دیگری را روزه بگیری و گناه آن با صدقه ای جبران می شود و قضایی بر تو نیست و هیچ یک از این چهار تا نیست که جای دیگری را بگیرد.(2)

مؤلف: این روایت مختصر است و در کتاب ایمان و کفر به صورت مشروح(3) گذشت و بسیاری از روایات در باب های این کتاب در فضیلت نماز گذشت و ما از ترس طولانی شدن آن را تکرار نمی کنیم.

60. الهدایه صدوق: پایه هایی که اسلام بر آن بنا شده است شش تاست: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و ولایت و ولایت بهترین آن هاست و هر کس یکی از این

1- . امالی طوسی 2 : 147
2- . المحاسن : 287

3- . ر.ک: ج68 ص 337-332 از این چاپ نفیس. آن را از الکافی ج2 ص18 و تفسیر عیاشی ج1 ص191 خارج کرده است.

پنج مورد را از روی عمد رها کند، کافر است و هیچ نمازی جز به وضو ممکن نیست و نماز با نوافل و وضو با غسل روز جمعه کامل می شود.(1)

61. المجازات النبویه: از پیامبر اکرم صلی الله علی و آله روایت شده که فرمود: چون مسلمان وضو بگیرد و نمازهای پنجگانه را بخواند، گناهانش از او فرو می ریزد؛ چنانچه برگ ها فرو می ریزند.

سید گفته است: این استعاره است و مراد این است که خداوند به سرعت از خطاهای او چشم می پوشد و سنگینی آن ها از او می ریزد؛ چنانچه برگ ها به هنگام تکان دادن یا با لرزش باد از شاخه ها فرو می ریزد.(2)

62. کتاب الإمامه و التبصره علی بن بابویه: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: نماز چون ترازو است، هر که نمازش را تمام و کمال به جا آورد، ثوابش را کامل دریافت می کند.

63. کتاب مثنّی بن ولید حنّاط از ابو بصیر روایت کرده است: برای تسلیت به حمیده به خاطر شهادت امام صادق علیه السلام به خانه او رفتم، گریست و گفت: ای ابا محمد! کاش به هنگام مرگ او حاضر بودی، در حالی که یکی از چشمانش گرفته شده بود، سپس فرمود: خویشان و نزدیکانم را فرا خوانید. وقتی گرد آمدند فرمود: شفاعت ما به کسی که نماز را کوچک بشمارد نمی رسد.

64. کتاب حسین بن عثمان: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: اولین عملی که بنده بدان محاسبه می شود نماز است، اگر نماز قبول شود، سایر اعمال او نیز پذیرفته است و اگر پذیرفته نشود، سایر اعمالش نیز پذیرفته نیست.

65. کتاب عاصم بن حمید: از ابو بصیر روایت کرده که شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ابوذر در نصیحت خود می گفت: ای کسی که در طلب دانشی! نماز بگزار، پیش از آنکه نه شب بر نماز قدرت داشته باشی و نه روز. مثل نماز برای نمازگزار همچون مثل مردی است که بر سلطانی وارد شده و آن سلطان ساکت مانده تا او از ذکر خواسته هایش فارغ شود. انسان مسلمان نیز تا زمانی که در حال نماز

1- . الهدايه : 12 چاپ الإسلاميه
2- . المجازات النبويه : 202

است، به اذن خداوند تعالی اینچنین است، خداوند عزوجل پیوسته او را می نگرد تا زمانی که از نمازش فارغ شود.

66. کتاب جعفر بن محمد بن شریح: از جابر جعفی روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر بر در خانه یکی از شما رودی باشد که هر روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد، آیا بر جسمش چیزی از چرک باقی می ماند؟ مثل نماز نیز چون رودی است که هر بار انسان نماز بخواند، خود را از گناهان پاک می گرداند و کفاره گناهان اوست، مگر گناهی که پیوسته مرتکب آن می شود که او را از ایمان خارج می گرداند.

باب دوم : علت های نماز و نوافل و سنن آن

روایات:

1. العلل: ابن اذینه و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کردهاند که آن ها در محضر امام حاضر شدند. حضرت فرمود: ای عمر بن اذینه! نظرت در مورد اذانی که این ناصبی ها می گویند و شیوه نمازشان چیست؟ عرض کردم: فدایت گردم! آن ها می گویند: اُبَیّ بن کعب انصاری آن را در خواب دید. فرمود: دروغ می گویند، به خدا سوگند، دین خداوند تبارک و تعالی گرامی تر از آن است که در خواب دیده شود. پس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزیز جبار پیامبر خویش را هفت بار به آسمان عروج داد(1)؛ اما در مرتبه اول، به حضرت صلوات الله علیه برکت داد.

1- . مقصود حضرت علیه السلام این است که خداوند عزیز جبار پیامبر خویش را – که درود خدا بر او و خاندانش باد- هفت مرتبه به آسمان عروج داد؛ بار اول به او برکت بخشید. بار دوم فرائض را به حضرت آموخت. مرتبه سوم خداوند محملی را بر او نازل کرد... و او را به آسمان دنیا عروج داد... إلی آخر. مفهوم حدیث برای برخی مثل مؤلف علامه مشتبه شده و اول و دوم و سوم را به معنی آسمان اول و آسمان دوم و آسمان سوم دانسته است؛ اما من با این دلیل با او مخالف هستم که چگونه امام علیه السلام فرمود که خداوند در آسمان سوم محملی را بر او نازل کرد و او را به آسمان دنیا عروج داد و این آسمان جز آسمان اول نیست؟

دومین بار فرائض خویش را به او آموخت. بار سوم، خداوند(1) عزیز جبار محملی از نور را بر او نازل فرمود که در آن چهل نوع از انواع نور بود که در اطراف عرش، عرش خدای تبارک و تعالی می گردیدند و دیدگان ناظرین را از روشنایی پر میکردند. اما یکی از این نورها رنگ زرد بود که زردی ناشی از آن است و یکی از آن ها سرخ بود که رنگ سرخ ناشی از آن است و یکی از آن ها سفید بود که سفیدی از آن پدید آمد و باقی نورها به تعداد نورها و رنگ هائی است که حق تعالی آفریده است. در آن محمل حلقه ها و زنجیرهایی سیمین بود. حضرت در آن نشست، سپس به آسمان دنیا عروج فرمود. فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: «سبّوح قدّوس ربنا و ربُّ الملائکه و الروح». این نور تا چه اندازه به نور پروردگار ما شبیه است! آنگاه جبرئیل علیه السلام فرمود: «الله اکبر الله اکبر»؛ یعنی خدا بزرگتر است از اینکه احدی شبیه او باشد، پس ملائکه ساکت شدند و درهای آسمان گشوده شد و ملائکه گرد آمدند، سپس به محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف یاب شدند و فوج فوج بر حضرت سلام کردند و عرضه داشتند: ای محمد، برادرت چطور است؟ فرمود: خوب است. عرض کردند: وقتی به او رسیدی، از طرف ما به او سلام برسان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا او را می شناسید؟ عرض کردند: چگونه او را نشناسیم در حالی که خداوند عزوجل پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات می فرستیم. سپس خداوند چهل نور از انواع نور را که هیچ شباهتی به نور اول نداشت به آن ها افزود و حلقه ها و زنجیرهائی را به محمل او افزود، سپس او را به آسمان دوم عروج داد. وقتی به دروازه آسمان نزدیک شد، فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند

1- . در کافی آمده: و در مرتبه دوم فرائض خویش را بر او نازل فرمود و خداوند محملی از نور را بر او فرود آورد.... إلی آخر.

و به سجده افتادند و گفتند: «سبّوح قدّوس ربُّ الملائکه و الروح». چقدر این نور به نور پروردگار ما شباهت دارد! پس جبرئیل علیه السلام فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، پس فرشتگان گرد آمدند و درهای آسمان گشوده شد و گفتند: ای جبرئیل! این کیست که با توست؟ فرمود: این حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. گفتند: آیا مبعوث شده است؟ فرمود: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: فرشتگان به سرعت به سمت من آمده و سلام کردند و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان. حضرت می فرماید: به ایشان گفتم: آیا او را می شناسید؟ گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم در حالی که خداوند پیمان تو و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفت و ما هر روز پنج مرتبه - مقصود در هر یک از اوقات نماز می باشد- به صورت شیعیان او نظر می افکنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که شباهتی به نورهای اول نداشت و حلقه ها و زنجیرهایی را برایم افزود، سپس مرا به آسمان سوم عروج داد و فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و به سجده افتادند و گفتند: «سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الروح». این چه نوری است که شبیه نور پروردگار ماست؟ پس جبرئیل علیه السلام فرمود: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ». پس فرشتگان گرد آمدند و درهای آسمان گشوده شد و گفتند: آفرین بر خلقت آغازینت و آفرین بر بعثت پایانیات و آفرین به کسی که زمان امّتش متّصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شد و تمام حساب ها با او است؛ یعنی: محمّد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر من درود فرستادند و درباره علی برادرم از من سؤال کردند. گفتم: او جانشین من در زمین است، آیا او را می شناسید؟ عرضه داشتند: آری، چگونه او را نشناسیم در حالی که هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت می کنیم و بر روی آن پارچه نازک سفیدی است که نام محمد و علی و حسن و حسین و امامان و شیعیان آنان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستانمان بر سرهای آنان کشیده و تبرک می جوئیم. سپس پروردگار عزوجل چهل نوع از انواع نور را بر من بیفزود که به آن نورهای اول شباهتی نداشت و حلقه ها و زنجیرهایی را بر من افزود، سپس مرا به

آسمان چهارم عروج داد و فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی از ایشان شنیدم، گویا که در سینه ها حبس بود. فرشتگان اجتماع کردند و درهای آسمان باز شد و به سرعت به طرف من شتافتند و جبرئیل علیه السلام فرمود: «حَیَّ عَلَی الصَّلَاهِ حَیَّ عَلَی الصَّلَاهِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ». فرشتگان هم با دو آواز مقرون به هم گفتند: «بِمُحَمَّدٍ تَقُومُ الصَّلَاهُ وَ بِعَلِیٍّ الْفَلَاحُ» [نماز به حضرت محمد صلی الله علیه و آله پایدار است و رستگاری بسته به امام علی علیه السلام است.] پس جبرئیل فرمود: ق«دْ قَامَتِ الصَّلَاهُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاهُ». فرشتگان گفتند: نماز به شیعیان علی علیه السلام تعلق دارد که تا روز قیامت آن را بر پا می دارند. سپس فرشتگان گرد آمدند و به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: برادرت را کجا گذاشتی و چطور می باشد؟ حضرت به آنان فرمود: آیا او را می شناسید؟ عرض کردند: آری او و شیعیان او را می شناسیم و او نوری است پیرامون عرش الهی و در بیت المعمور پارچه ای از نور است که در آن کتابی است از نور که در آن با خط نور نام محمد و علی و حسن و حسین و امامان و شیعیان آن ها نوشته شده، بی آنکه نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد. این میثاقی است که از ما گرفته شده و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می کنند. پس به سجده شکر افتادم. خطاب آمد: ای محمد! سرت را بلند کن، من سر خویش بلند کردم و دیدم که طبقات آسمان از هم شکافته و پرده ها برداشته شده است. سپس به من فرمود: سر به زیر بر و بنگر چه می بینی. پس سرم را پائین بردم و نظرم به خانه و حرم شما افتاد، به ناگه دیدم که مثل حرم بیت معمور است که در آن بودم. بیت المعمور در مقابل حرم شما قرار داشت، به طوری که اگر من چیزی را از دستم می انداختم در آن حرم می افتاد. حق تعالی به من فرمود: ای محمد! این حرم است و تو حرام هستی [احترام بیت به خاطر حرمت تو است.] و هر مثلی [در زمین] مثالی [در آسمان] دارد. سپس پروردگار عزوجل فرمود: ای محمد! دستت را دراز کن،(1) پس با آبی برخورد می کنی که از طرف راست عرشم جاری است، پس

1- . در کافی آمده است: سپس خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و محل سجود خویش را بشوی و پاک گردان و برای پروردگارت نماز به جای آور. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به صاد نزدیک شد و صاد چشمه ای است که از جانب راست عرش جاری است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آب را با دست راست خویش گرفت... إلی آخر.

آب فرو ریخت و من با دست راست خویش آن را گرفتم؛ از این رو در وضو ابتدا با دست راست آب برمی دارند. سپس فرمود: ای محمد! از آن آب بردار و صورتت را با آن بشوی - و نحوه شستن صورت را به او آموخت - زیرا تو می خواهی با پاکی به عظمت من بنگری. سپس دست راست و چپت را از آرنج تا سر انگشت بشوی و این کار را نیز به او آموخت؛ زیرا تو می خواهی با این دو دستت کلام مرا دریافت کنی و با آبی که در دستت باقی مانده، بر سر و پاهایت تا روی برآمدگی پاها مسح بکش و خداوند مسح سر و پاها را نیز به او آموخت و فرمود: من می خواهم سرت را مسح کنم و به تو برکت بخشم. اما در مورد مسح بر پاهایت؛ دلیل این است که من می خواهم قدم هایت را در جایی بگذارم که پیش از تو کسی بر آن قدم نگذاشته و پس از تو نیز کسی قدم نخواهد گذاشت. این است علت وضو و اذان. سپس فرمود: ای محمد! رو به حجر الاسود که در مقابل من است بایست و به تعداد حجاب هایم مرا بزرگ دار و به همین خاطر تکبیر هفت بار شد؛ زیرا حجاب ها هفت تا هستند و به هنگام انقطاع حجاب ها قرائت را شروع نما و از اینجاست که افتتاح سنت شده و حجاب هایی که طبق طبق قرار گرفته بودند، سه تا بودند، به تعداد(1) نوری که در سه مرتبه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد؛ از این رو افتتاح سه مرتبه و تکبیر هفت مرتبه می باشد. وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند عزوجل فرمود: اکنون به من رسیدی، پس اسم مرا یاد کن. حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ». از این رو «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» در آغاز سوره ها قرار گرفت. سپس به او فرمود: مرا ستایش کن. حضرت فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ». پیامبر اکرم

1- . در کافی ذکر شده: و حجاب ها طبق طبق بودند و میانشان دریاهائی از نور بود و این همان نوری است که خداوند آن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد؛ بدین روی افتتاح سه مرتبه شد چرا که حجاب ها سه مرتبه گشوده شدند. پایان. معنا این است که افتتاح با تکبیر سه مرتبه است: یک مرتبه با سه تکبیر متوالی، سپس در این فاصله دعا صورت می گیرد و دیگر بار با دو تکبیر و دوباره ¬ ®با دعا فاصله می افتد و بار سوم با دو تکبیر دیگر، سپس دعا و استعاذه و پس از آن قرائت آغاز می شود، پس افتتاح با تکبیرهای هفتگانه، سه مرتبه است.

صلی الله علیه و آله پس از ستایش در دل خویش فرمود: تو را سپاس. سپس خداوند فرمود: ای محمد! آیا ستایشم را قطع کردی؟ پس اسمم را یاد کن. بدین روی در حمد دو بار «الرحمن الرحیم» قرار داده شده است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به «وَ لَا الضَّالِّينَ» رسید، فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْراً». پس خداوند عزیز جبار فرمود: ذکرم را قطع کردی؟ پس نامم را یاد کن. به همین خاطر است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» بعد از حمد در آغاز سوره بعدی مشروع گردید. پس به او فرمود: بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به همان شکل که نازل شده؛ چرا که این سوره نسبت و اوصاف مرا بیان می کند.

سپس دو دستت را پائین بیاور و آن دو را بر

زانوانت بگذار و به عرش من بنگر. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نظرم به عظمتی افتاد که روحم بدان حیران شد و به حال بیهوشی افتادم. پس به من الهام شد تا بگویم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»، به خاطر عظمت آنچه دیده بودم، و وقتی این ذکر را گفتم حالت بیهوشی از من برطرف شد تا اینکه هفت مرتبه آن را گفتم، پس اینگونه بود که گفتن: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» در رکوع مشروع گردید. پس نفسم همانند قبل به من بازگشت، بدین روی گفتن: «سبحان ربی العظیم و بحمده» در رکوع قرار داده شد. سپس فرمود: سرت را بلند کن، من سر خویش بلند کردم و به چیزی نگریستم که عقل از سرم پرید و بلافاصله با صورت و دو دستم به زمین رو کردم و به من الهام شد که بگویم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ»، به سبب بلندی و علو چیزی که دیده بودم، پس این ذکر را هفت مرتبه گفتم و سپس نفسم به من بازگشت. هر بار که می گفتم، اندکی از حالت بیهوشی از من برطرف می شد، پس نشستم و گفتن ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» در سجده و نیز نشستن بین دو سجده به منظور استراحت از بیهوشی، و علو و بزرگی آنچه دیده بودم، مشروع گردید. سپس پروردگار باشکوه و بزرگوارم به من الهام فرمود و خواست که سرم را بالا کنم، پس سرم را بلند نمودم و به آن علو نگریستم و حالت بی هوشی به من دست داد و به رو افتاده و صورت و دست هایم را بر زمین نهاده و گفتم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ». این ذکر را نیز هفت مرتبه تکرار کردم، سپس سر بلند کردم و پیش از

ایستادن نشستم تا دوباره به علو و بزرگی حضرت حق نظر افکنم؛ بدین روی دو سجده در یک رکعت قرار داده شد و نشستن کوتاه پیش از قیام مشروع شد.

سپس برخاستم و به من فرمود: ای محمد! سوره حمد را بخوان، پس ابتدا آن را قرائت کردم. سپس به من فرمود: سوره «إنّا أنزلناه» را بخوان؛ زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو را تا روز قیامت بیان می کند. سپس به رکوع رفتم و در رکوع و سجده همان ذکرهایی را که در رکعت اول گفته بودم ذکر کردم و خواستم برخیزم که فرمود: ای محمد! نعمت هائی را که به تو ارزانی داشتم به یاد آور و نامم را ببر. پس خداوند به من الهام فرمود که بگویم: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى كُلُّهَا لِلَّهِ».

پس به من فرمود: ای محمد! بر خود و اهل بیت خود درود فرست، پس گفتم: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي» و خداوند هم خواسته مرا اجابت نمود و آنگاه به خود آمدم و دیدم که در میان صفوف فرشتگان و پیامبران و فرستادگان هستم. خداوند متعال به من فرمود: ای محمد! سلام بده. گفتم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». فرمود: ای محمد! یقیناً! من خود سلام بوده و رحمت و تحیت و برکات، تو و ذریه تو می باشید. سپس پروردگار عزیز و جبارم به من امر فرمود که به سمت چپ خویش توجه نکنم. اولین سوره ای که بعد از « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » شنیدم، سوره: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بود، به خاطر آنچه گفته شد سلام یک بار به سمت قبله میباشد و به همین دلیل تسبیح در رکوع و سجود به عنوان شکرگزاری به جا آورده می شود.

و «سمع الله لمن حمده» به این دلیل مشروع شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون از رکوع برخاستم، صدای فرشتگان را شنیدم، پس گفتم: «سمع الله لمن حمده بالتسبیح و التهلیل»، بدین روی هر گاه در دو رکعت اول و دوم حدثی رخ دهد، نمازگزار باید آن نماز را اعاده کند و این دو رکعت فرض اول بود و همان بود که در وقت زوال واجب گردید، یعنی نماز ظهر.(1)

1- . علل الشرایع 2 : 6-2، این حدیث را در کافی ج3 ص 486-482 نیز روایت کرده است.

توضیح: سخنش «أبی بن کعب» اختلاف نظری بین علمای ما وجود ندارد در اینکه شرعیت اذان با وحی نازل شد و نه با خواب. در المعتبر و المنتهی گفته است: اذان در نظر اهل بیت علیهم السلام وحیای بود که بر زبان جبرئیل علیه السلام، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام آموخت و اکثر بر خلاف آن اتفاق نظر دارند و روایت کرده اند که اذان در خواب عبد الله بن زید و عمر بوده و روایت خواب اُبَی اکنون بین آنان غیر مشهور است و اشاره دارد به اینکه خواب احکام را ثابت نمی کند و ممکن است که به ابتدای شرعیت آن اختصاص داشته باشد. در برخی از پاسخ های علامه - رحمه الله - در سؤالی که از او شده بود، تجویز عمل به آنچه در خواب از پیامبر و ائمه علیهم السلام شنیده می شود را دیدم. اگر مخالف با اجماع نباشد، به خاطر آنچه روایت شده که شیطان به صورت آنان مجسم نمی شود، و در آن اشکال وجود دارد.

سخن حضرت علیه السلام «أنزل الله» و در برخی نسخ «و الثالثه أنزل»، ظاهر این است که این قسمت از سوی مصححین(1) اضافه شده و کلام را خراب کرده اند، بلکه این تفصیلی است برای آنچه پیش از این به طور خلاصه ذکر شد و بازگشتی است به آغاز کلام؛ چنانچه از آنچه ذکر می شود آشکار خواهد شد و احتمال دارد انوار صوری و معنوی باشد یا اعم از آن دو.

و اما «نفره الملائکه» به خاطر غلبه نور بر انوار آن ها و ناتوانی ایشان از درک کمالاتی است که خداوند متعال به پیامبرمان صلی الله علیه و آله ارزانی داشت؛ چنانچه حضرت فرمود: مرا با خداوند، وقتی - مقامی - هست که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسلی به آن نائل نخواهد شد... ادامه روایت.

سخن ملائکه که گفتند: «چقدر این نور به نور پروردگار ما شباهت دارد»، معنوی بودن این نور را تأیید می کند و با فرض اینکه مراد صوری بودن آن نورهاست، معنا به این صورت می شود که این نور چقدر به نوری که خداوند در

1- . دانستی که مراد از ثالثه آسمان سوم نیست، با اینکه اشکال با اسقاط لفظ ثالثه برطرف نمی شود؛ چنانچه در نسخه کافی وجود دارد؛ همانطور

که عروج از آسمان دوم به آسمان دنیا که آسمان اول است نیز غیر معقول است.

عرش آفریده شباهت دارد و به خاطر اینکه در هر دو فرض، کلام و فعل آن ها نوعی تشبیه را به ذهن میآورد، جبرئیل فرمود: خداوند بزرگتر است از جهت منزه بودن از آن مشابهت یعنی: بزرگتر از آن است که کسی او را تشبیه کند یا بشناسد. تفسیر انوار در کتاب توحید گذشت و تکرار برای تأکید است، یا ذکر اول برای نفی مشابهت و ذکر دوم برای نفی ادراک است.

جزری گفته است: «سبّوح قدّوس» با ضمه روایت می شوند و فتحه به قیاس نزدیک تر است و ضمه بیشتر استعمال دارد و از اوزان مبالغه است و مراد از آن دو، تنزیه است و در این کتاب گفته شده: «فانطلقنا معانیق» یعنی: با شتاب رفتیم و در قاموس گوید: «معناق» اسبی که گردنی زیبا دارد و جمع آن معانیق است و عنق با حروف متحرک، نوعی راه رفتن چهارپاست و تشبیه در شتابان بودن آن هاست.

دو تا بودن تکبیر ممکن است خلاصه کردن از سوی راوی باشد یا دو تکبیر با وحی دیگری اضافه شده است؛ چنانچه در تعلیم جبرئیل به امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده ؛ یا اینکه از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اضافه شده باشد مثل اضافه رکعات با اختیاری که داشته؛ یا اینکه دو تکبیر اول خارج از اذان باشند؛ چنانچه حدیث کتاب «علل الشرائع» بدان اشاره می کند و به وسیله آن جمع بین اخبار می شود و اظهر این است که غرض در این خبر، بیان اقامه باشد و مجازاً بدان اذان اطلاق شده است.

ممکن است سؤال آنان در مورد بعثت به خاطر افزایش اطمینان باشد؛ چنانچه در سؤال ابراهیم چنین است؛ زیرا نظر کردن بر چهره شیعیان برادرش در وقت هر نماز، موقوف به علم به بعثت است و ممکن است سخن آنان: «و إنا لنتصفح» برای خبر دادن از دستوری باشد که به آنان داده شده تا بعد از بعثت بدان عمل کنند و همانطور که به نظر می رسد، عدم وجوب نماز قبل از بعثت، مؤید این مطلب است، هر چند ممکن باشد این امر بعد از وجوب نماز در معراج محقق شده باشد، ولی از سیاق خبر به دور است.

احتمال هم دارد آن ها حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جانشین او و شیعیان جانشین او را شناخته باشند و فهمیده باشند که آن ها اینگونه اند؛ از این رو در

اوقات نماز به صورت شیعیان او نگاه میکنند تا بدانند که آیا نمازی بر آنان واجب است یا خیر، پس این امر با علم آنان به بعثت منافاتی ندارد و این احتمال هم بعید است.

احتمال دارد که «تصفح» کنایه از روایت نام های آنان در پارچه بیت المعمور باشد چنانچه ذکر خواهد شد، یا کنایه از دیدن سایه ها و مثال های آنان در پیرامون عرش باشد؛ چنانچه این سخن آنان به این معنی اشاره دارد: «و آنان نورهایی در گرد عرش هستند» و آنچه برخی از دانشمندان ذکر کرده اند مبنی بر علم آنان به او و به برادر و شیعیان برادر او و حالات آنان در عالمی فراتر از عالم احساس، به این مفهوم نزدیک است و این همان عالمی است که در آن از آنان پیمان گرفته و علم در آن متغیر نیست و این سخن با جهل آنان به برانگیخته شدن او در عالم حس که علم در آن متغیر است، منافاتی ندارد.

مؤلف: این احتمال موقوف است بر مقدماتی که با شیوه عقل مباینت دارد.

سخن او «مرحبا با الاول» یعنی از لحاظ خلقت و رتبه و «مرحبا بالآخر» یعنی: از لحاظ ظهور و برانگیخته شدن و «مرحبا بالحاشر» یعنی به کسی که زمان امت او به حشر متصل می شود و «مرحبا بالناشر» یعنی: به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شده و جمع و حساب با اوست؛ و شرح تمام این ها در جای خود گذشت. «الرق» با فتحه و گاه کسره، به معنای پوستی نازک است که در آن می نویسند و صفحه سفید رنگ است. «دوی الریح و الطائر و النحل» یعنی: صدای باد و پرنده و زنبور.

«صوتین مقرونین» یعنی: دو صدا می شنیدیم و در کافی ذکر شده: «صوتان مقرونان معروفان» و مقرون بودن هر دو صدا با هم به این دلیل است که نماز مستلزم رستگاری و علتی برای آن است و احتمال دارد که دو فقره بعدی، تفسیر کننده آن دو باشند و غرض، بیان شرط قبول نماز و صحت آن، به قبول ولایت آن دو بزرگوار است.

و احتمال دارد که اشاره ای باشد به آنچه در برخی روایات در تفسیر نماز و عبادات به آنان آمده؛ یعنی: نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رستگاری

امیر المؤمنین صلوات الله علیه و این دو نفر در یک نور مشترک هستند و سخن و عملشان مقرون به هم است و با تفسیری که در مورد این روایت عنوان کرده، راز این روایات و معنای آن ها مشخص می شود. و ضمیر در «لشیعته» به حضرت رسول یا به امام علی صلوات الله علیهما باز می گردد و امام علی علیه السلام اظهر است و از عدم ذکر «حی علی خیر العمل» به نظر می رسد که این قسمت نیز از سوی امام علیه السلام یا از روی تقیه از راویان وارد شده است و چناچه گذشت، احتمال دارد که بعد از آن، این قسمت را بیان کرده باشد و عدم ذکر بقیه قسمت های اذان، مؤیّد این مطلب است.

شاید «أطناب السماء» کنایه باشد از طبقه ها و اطراف آن. جزری درباره آن گفته است: «ما بین طنبی المدینه أحوج منی إلیها» یعنی: ما بین اطراف مدینه کسانی هستند که از من بدان نیازمندتر هستند و «طنب» یکی از طناب های خیمه است، استعاره است از طرف و ناحیه، پایان. در کافی گفته: «أطباق السماء» و آن اظهر است.

احتمال دارد که اطباق و حجب از زیر یا از بالای حضرت یا از هر دو طرف باز شده باشد و نیز احتمال دارد که این اتفاق در آسمان چهارم یا بعد از عروج حضرت به آسمان هفتم صورت گرفته باشد و مورد اخیر با موارد بعدی آن متناسب تر است. بر اساس احتمال اول، حجب از پائین پاره شده اند تا او به کعبه و بیت المعمور بنگرد، وقتی به آن دو نگریست، دید که آن دو به موازات هم و منطبق و همسان هستند؛ از این رو فرمود: «لکل مثلٍ مثالٌ»؛ یعنی: هر چیز در زمین مثالی در آسمان دارد. بنا بر مورد دوم، احتمال دارد که نماز بعد از نزول در زیر عرش و به موازات بیت المعمور یا در بیت المعمور خوانده شده باشد و بنا بر این دو فرض، قرار گرفتن رو به روی حجر الاسود نوعی مجازگویی است، یعنی: رو به چیزی ایستاده که به موازات آن یا چیزی نظیر یا مشابه آن است.

«و أنت الحرام» یعنی محترم و گرامی هستی و شاید این اشاره ای باشد به اینکه حرمت بیت در واقع به خاطر حرمت توست؛ چنانچه در روایات دیگر وارد

شده و بر استحباب برداشتن آب وضو ابتدا با دست راست اشاره دارد، ممکن است از آن، استحباب چرخاندن برداشت شود.

قول خدای تعالی: «بعدد حجبی» به نظر می رسد که مراد از حجب در اینجا چیزی غیر از آسمان ها باشد؛ چنانچه از سایر روایات به نظر می رسد و اینکه سه تای این حجاب ها به یکدیگر متصل بودند، سپس با دریاهایی از نور بین آن ها فاصله افتاد، سپس دو تا از آن ها به هم متصل بودند؛ از این رو توالی بین سه تکبیر و سپس فاصله با دعا سپس توالی دو تکبیر، سپس فاصله با دعا و سپس دو تکبیر متصل به هم مستحب شد. هر شروعی در تکبیر، ابتدای افتتاح است و در کافی نیز چنین است. و «حجاب ها به یکدیگر متصل بودند، سپس با دریاهایی از نور بین آن ها فاصله افتاد.» منظور نوری است که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد، از این رو افتتاح سه مرتبه شد، به خاطر گشوده شدن حجب در سه مرتبه، پس تکبیر هفت مرتبه شد و افتتاح سه مرتبه.

پدر علامهام، افتتاح سه گانه را بر تکبیره الإحرامی حمل کرده که افتتاح قرائت است و تکبیر افتتاح رکوع و تکبیر افتتاح سجود و شاید آنچه ما ذکر کردیم اظهر باشد.

سخنش: «شکراً» احتمال دارد که کلام امام علیه السلام باشد؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله برای شکر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» و ظاهر این است که شکر از تتمه ستایش است و مؤید احتمال اول این است که تحمید مأموم در این مقام، بدون این تتمه وارد شده و احتمال دوم این است که حضرت صلی الله علیه و آله به هنگام گفتن: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، ابتدا در دل سپاسی گفت و این بر استحباب تحمید در این مقام برای امام و نیز برای منفرد دارد و شاید بعد از آن، سپاس را به مأموم اختصاص داده است.

قول خدای تعالی: «قطعت ذکری» شاید به این دلیل باشد که سوره فاتحه با وحی نازل شد و با اتمام آن، وحی منقطع شد و پیامبر بی اختیار خداوند را سپاس گفت و خداوند تعالی فرمود: به خاطر اینکه قرآن را با حمد قطع کردی، پس با گفتن

«بسم الله الرحمن الرحیم» شروع کن. پس مراد از ذکر، قرآن است و قول حضرت علیه السلام «کما أنزلت»، به تغییر در سوره توحید اشاره دارد.

در کافی نیز چنین آمده است، سپس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای محمد! نسب پروردگار تبارک و تعالی خویش را بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» سپس وحی را از او گرفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الله الواحد الأحد الصمد»، پس خداوند به حضرت وحی فرمود: « لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ». «کذلک الله ربنا کذلک الله ربنا».

قول خدای تعالی: «به عرشم بنگر» یعنی: با چشم دل یا با انتهای چشم بنگر، یا سرت را در آن حالت بلند کن و به آن بنگر.

در کافی آمده است: وقتی این سخن را فرمود: خداوند به او وحی نمود: برای پروردگارت رکوع کن ای محمد! پس به رکوع رفت. او در حال رکوع بود که خداوند به او وحی فرمود: بگو: «سبحان ربی العظیم و بحمده». پس سه بار چنین کرد و سپس خداوند به او وحی فرمود: سرت را بلند کن ای محمد! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سر بلند کرد و ایستاد، پس خداوند عزوجل به او وحی فرمود: به پروردگارت سجده کن ای محمد! پس به سجده افتاد و خداوند به او وحی فرمود: بگو: «سبحان ربی الأعلی و بحمده»، پس حضرت صلی الله علیه و آله سه مرتبه چنین کرد. سپس خداوند به او وحی فرمود: صاف بنشین ای محمد! پس چنین کرد، وقتی سر از سجده بلند کرد و صاف نشست، نظرش به عظمتی افتاد که برای او متجلی شد، پس خود به خود و نه بنا به دستور پروردگار به سجده افتاد و سه بار نیز تسبیح گفت و خداوند به او وحی فرمود: بایست. پس چنین کرد و عظمتی را که در سجده قبل دیده بود ندید؛ از این رو نماز یک رکعت شد و دو سجده.

قولش «و علو ما رأیت» یعنی استراحت از سختی و دهشتی که به خاطر آن بر من عارض شد، یا در طلب این امر والا و نگریستن دوباره بر آن، پس منصوب به نزع خافض است.

قول باری تعالی «فإنها نسبتک» یعنی نشانگر شرف و کرامت تو و اهل بیت توست، یا مشتمل بر نسبت تو و نسبت آنان به مردم و سمت و سوی احتیاج مردم به تو و آنان است. نزول ملائکه و روح، اگر به سوی حضرت و اهل بیت او فرود آیند، با تمام اموری صورت می گیرد که مردم بدان احتیاج دارند، بدین روی مردم به تو و آنان نیازمندند.

قول خدای تعالی «إنی أنا السلام و التحیه» شاید تحیت در تفسیر و تأکید معطوف بر سلام باشد و قولش «و الرحمه» مبتداست یعنی: تو با رحمت و ذریه ات، با برکات مورد خواسته هستی؛ یا مراد این است که هر یک از آن ها رحمت و برکتی هستند و احتمال دارد که قول او «التحیه» مبتدا باشد و بنا بر این تقدیرها، حاصل معنا این است: سلام خدا و تحیت یا رحمت و شفاعت او- محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم - و دعای آن ها و هدایت و یاری آنان بر شما، یعنی برای شما باد.

قول او «رو به قبله» یعنی: بدون توجه زیاد به چپ یا توجه زیاد به راست، به این معناست که آنچه حضرت صلی الله علیه و آله انجام داده، با اندکی توجه بوده و قول حضرت «أن لا ألتفت یسارا» و آنچه گفته شده مبنی بر اینکه حضرت فرشتگان و پیامبران را رو به قبله دید و بر آنان سلام داد، مؤید این مطلب است؛ زیرا آنان نه مقربون هستند و نه از اصحاب یمین و نه از اصحاب شمال؛ ایرادی که در این سخن وجود دارد، پنهان نیست؛ زیرا ظاهر این است که آنان به حضرت صلی الله علیه و آله اقتدا می کردند.

قول خدای تعالی «صار التسبیح فی السجود» در کافی آمده: «کان التکبیر فی السجود شکرا»، شاید به این معنا باشد که وقتی حضرت به خاطر مشاهده عظمتی که بر او متجلی گشت به سجده افتاد، پیش از سجود خویش تکبیر گفت تا شکر آن نعمت را به جا آورد؛ چنانچه خدای تعالی فرمود: « وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ »،(1)

{و خدا را به پاس آنکه رهنمونتان کرده است به بزرگی بستایید،

1- . بقره / 185

و باشد که شکرگزاری کنید.} یعنی به آنچه هدایت کرده، و «ما» در اینجا واضح است، چنانچه پوشیده نیست.

قول حضرت « عند الزوال »، شاید معنا این باشد که این نمازی که واجب گشت و خداوند آن را در آسمان به پیامبر خویش آموخت، اولین بار به هنگام زوال[ظهر] واجب یا واقع شد، پس لازم نیست که وقوع آن در آسمان به هنگام زوال باشد؛ با اینکه احتمال دارد پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وقت در موازات مکانی در زمین در وقت ظهر بوده باشد، ولی این بعید است؛ زیرا از ظاهر روایت چنین بر می آید که این اتفاق در مکانی محاذی مکه رخ داد و به خاطر اینکه از روایات تعدد معراج به نظر می رسد، ممکن است این خبر را بر معراجی حمل نمود که در روز رخ داده و با این وجه، تناسب بین اکثر روایات مختلف وارده در کیفیت معراج ممکن است.

سپس از این روایت به نظر می رسد که وقتی نماز معراج مؤمن باشد؛ چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله علایق دنیای پست را از دامان پاک خویش زدود و رو به سوی عرش قرب و وصال و صحبت با کبیر متعال نمود و هر بار که یکی از حجاب های جسمانی برداشته شد، پروردگار تعالی را تکبیر گفت و به سبب آن یکی از حجاب های عقلانی برایش گشوده شد تا اینکه به عرش عظمت و شکوه واصل شد و بر مجلس انس و وصال داخل گشت و بعد از برداشتن حجاب های معنوی بین او و مولایش، با او سخن گفت و نجوا کرد، در نتیجه حضرت این شایستگی را یافت تا یکی از انوار جبروت بر او متجلی گردد. پس به رکوع رفت و در برابر آن نور خضوع کرد و استحقاق آن را یافت که نوری والاتر از آن بر او متجلی گردد؛ پس سر مبارک را بلند فرمود و آن نور را مشاهده نمود و در برابر عظمت او به سجده افتاد. آنگاه بعد از طی آن مقامات و رسیدن به درجه شهود و اتصال به پروردگار مهرپیشه، پرده های جدایی و دوری را از او زدود و او را به مقام قاب قوسین نزدیک فرمود و او را با این لطف گرامی داشت که در شهادتین، نام او با نام خود قرین گردد. سپس صلوات بر او و اهل بیت برگزیده اش را به او ارزانی داشت و وقتی بعد از وصل چیزی جز سلام باقی نماند، با این نعمت بخشی او را گرامی داشت، یا او را امر فرمود

تا بر مقربان جناب او که پیش از او بدین مقام نائل گردیده بودند سلام کند تا با این نعمت او را گرامی بدارد و بین مقربان جناب خود انسی ایجاد کند؛ یا اینکه وقتی به او اجازه داد تا از مقامی که در برابر خداوند داشت بازگردد، خدائی که جز او کسی بدو رحم نمی کند و جز مولایش کسی دیگر به ذهن او خطور نمی کند، رو به سوی آنان کرد و بر آنان سلام داد؛ چنانچه این روایت بدان اشاره دارد؛ به همین ترتیب بهتر است که وقتی مؤمن خواست تا بعد از چنگ زدن به علایق پست و فرو رفتن در علایق دنیوی به جناب حق تعالی رو کند، پلیدی های آشکار و پنهانی را از خود دور کند و زیوری بر تن کند که بدان زشتی جسمانی و روحانی خود را بپوشاند و به عطر و بوی اخلاق پسندیده معطر شود و از ناپاکی گناهان و اخلاق نکوهیده پاک گردد و بت ها و سگان و تصاویر و شراب های صوری را از خانه اش و سیمای دیگران و سگ نفس اماره و مستی ملک و مال و عزت و بت های حب طلا و نقره و اموال و اولاد و زنان و سایر شهوات دنیائی را از دل خویش بیرون کند.

سپس با اذان و اقامه، آنچه را که به سبب اشتغال به شبهات و اعمال، از عظمت و شکوه و لطف و قهر خداوند و فضیلت نماز و سایر عبادات یکی پس از دیگری فراموش کرده بود، به یاد می آورد و امور آخرت و هول و هراس و سعادت و شقاوت آن را به هنگام شستشو و وضو و غسل و دعاها - اگر به اسرار آن ها آگاه باشد - به یاد می آورد، سپس به مساجدی رو می کند که خانه های خدا در زمین هستند و هنگامی که به درب آنها می رسد، عظمت و شکوه صاحب خانه به فکرش خطور می کند پس در نظرش، درب مسجد کم عظمتتر از دربهای ظاهری پادشاهان نیست که وقتی به آنجا میرسد دچار دهشت و تحیر و لرزش و خضوع و فروتنی می شود.

وقتی وارد مسجد شد و به محراب نزدیک شد که محل کشمکش با نفس و شیطان است، از شر و فریب آن دو به خداوند کریم رحمان پناه جوید و رو به سوی خانه خدا و دلش را به سوی خدا گرداند و از هر چه غیر اوست روی گرداند، سپس نماز خویش را با تکبیر و تعظیم خداوند آغاز می کند تا غیر او در نظرش محو گردد و با هر تکبیر، یکی از حجاب های ظلمانی را که به نقص او باز می گردد و

حجاب های نورانی را که به کمال معبود او باز می گردد، می شکافد و بعد از آن معرفت و انقیاد و تسلیم، با تمام وجودش به آن دانای فرزانه رو می کند و در امور خویش به نام معبود بخشاینده مهربان یاری می جوید و او را به خاطر نعماتش ستایش می گوید و اقرار می کند که او پروردگار جهانیان است و او را از کتم عدم بیرون کرده تا اینکه او را به مقام عبادت پیشگان رسانده است.

سپس اقرار کند به اینکه او بخشاینده مهربان است و او صاحب روز جزاست که مطیعان و نافرمانان را جزا می دهد و وقتی او را اینچنین بشناسد، سزاوار آن می شود تا از مقام غیبت به مقام خطاب باز گردد و از کریم وهاب یاری بجوید و راه راست و راه مقربان و پیامبران و امامان گرامی را از او بخواهد و معترف باشد به اینکه آنان بر حق و یقین هستند و دشمنانشان کسانی هستند که خداوند بر آنان خشم گرفته و لعنتشان کرده و از روی یقین، از آنان و طریقتشان بیزاری جوید.

سپس خداوند سبحان را با تلاوت توحید به وحدانیت و تنزیه از آنچه سزاوار ذات و صفات او نیست توصیف کند. وقتی پروردگار خویش را با آن شرایط عبادت کند و او را با آن صفات بشناسد، نوری از انوار جلال بر او متجلی می شود و با رکوع و خضوع در برابر آن فروتنی پیشه کند و اقرار کند که من بنده تو هستم، حتی اگر گردنم را بزنند. آنگاه پس از این خضوع و تسلیم، سزاوار معرفتی قویتر می شود و این سجده با خضوعی فروتنانه تر تناسب دارد و اقرار می کند که تو مرا از خاک آفریدی و کسی که از خاک خلق شده، سزاوار فروتنی در محضر رب الأرباب است؛ و پس از آن اقرار کنی که تو بعد از مرگ مرا به خاک باز می گردانی و این حالت نیز با خضوعی دیگر تناسب دارد.

وقتی خداوند را با آن آداب تا آخر نماز عبادت کند و در این بین در دریای جبروت او فرو رود و انوار فیض و معرفت خویش را از آن کسب کند، به مقام قرب و شهود می رسد و به وحدانیت معبود خویش اقرار می کند و بر مقربان جناب او تعظیم می کند؛ سپس بعد از حضور و شهود به آنان سلام می دهد و در این مقام لطایف و دقایقی هست که ذکر آن در این مقال نمی گنجد و ما بارقه ای از آن را در برخی از

کتاب هایمان ذکر کردیم و در اینجا به سبب مناسبت با شرح روایت تنها به برخی از آن ها اشاره کردیم و خداوند ولیّ توفیق و هدایت است.

2. العلل، مجالس صدوق و توحید: از زید بن علی روایت شده که گفت: از پدرم سید العابدین علیه السلام پرسیدم: ای پدر، از عروج جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان برایم بگو، آنگاه که پروردگار عزوجل به او امر فرمود تا پنجاه رکعت نماز بگذارد، چگونه از او نخواست تا از نماز امتش کم کند تا اینکه موسی بن عمران علیه السلام به او گفت: به سوی پروردگار خویش بازگرد و از او بخواه تا در نماز تخفیف دهد؛ چرا که امت تو طاقت آن را ندارد. فرمود: ای پسرکم! رسول خدا صلی الله علیه و آله به پروردگار خویش پیشنهادی نمی داد و در تکلیفی که بدان امر شده بود، خواستار تجدید نظر نمی شد؛ و وقتی حضرت موسی علیه السلام از آن بزرگوار خواست تا خواهان تخفیف از پروردگار گردد و بدین ترتیب شفیع امت او گردید، نتوانست شفاعت برادرش موسی علیه السلام را رد کند، پس به سوی پروردگار عزوجل رجوع کرد و از پیشگاه خداوند خواستار تخفیف شد تا اینکه پنجاه نماز را به پنج نماز برگرداند. زید می فرماید: عرض کردم: چرا بعد از پنج نماز خواستار تخفیف نشد؟ فرمود: ای پسرکم! خواسته حضرت این بود که در عین تخفیف، اجر پنجاه نماز نصیب امتش بشود؛ چنانچه خداوند عزوجل می فرماید: « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها »،(1) {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت.} لذا بعد از حصول تخفیف اوّل و کاهش یافتن پنجاه نماز به پنج نماز، دیگر جا نداشت که حضرت از حقّ تعالی خواستار کاهش بعدی و تخفیف دوّم بشود و شاهد بر این گفتار آن است که وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به زمین هبوط فرمود، جبرئیل علیه السلام بر او نازل گشت و فرمود: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: این پنج نماز به جای آن پنجاه تا (و ثواب آن

1- . انعام / 160

پنجاه نماز به جای این پنج تا). «ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»، (1) {پیش من حکم دگرگون نمی شود، و من [نسبت] به بندگانم بیدادگر نیستم. }(2)

توضیح: مراد از اجر پنجاه رکعت، ثواب استحقاقی آن است و نه تفضلی؛ چنانچه تحقیق قول او: «ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» گذشت. شاید معنا این باشد که مراد من از پنجاه رکعت این بود که ثواب آن را به آنان ببخشم، یا اینکه خدای تعالی وقتی پنجاه رکعت را برای آنان مقرر فرمود، اگر آن نمازها را تغییر می داد، ولی ثوابش را به آنان نمی داد، در پیشگاه عظمت و قدرت و بخشش او و نیاز خلق به او و ناتوانی آنان، در حق آنان ظلم می شد و گفته شده این تأکیدی است برای کلام ماقبل یعنی: ثوابی که برای این پنجاه رکعت وعده داده بودم، تغییر نمی کند؛ زیرا من خلاف وعده نمی کنم و بدین وسیله به بندگانم ستم روا نمی دارم و این بیان با صیغه مبالغه به جای سایر وجوه برای فهماندن این مطلب است که چنین ظلمی عظیم است یا ظلم اندک از سوی قادر حکیم غنی به ذات، ظلمی عظیم است؛ یا اینکه اگر ظلم از صفات او بود، صفت کمال بود و به کامل آن متصف می شد؛ یا اینکه هر صفتی از عظیم به ناچار باید عظیم باشد و در باب معراج تمام این روایت به صورت مشروح با سایر تحقیقات ذکر شد و ما در اینجا به منظور پرهیز از تکرار، ذکر آن را رها کردیم.(3)

3. مجالس صدوق: از عبد الصمد بن غنم روایت شده که گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه به معراج برده شد و رسید به آنجایی که باید می رسید، پنجاه نماز بر او واجب گردید. گوید: پیش آمد و بر موسی علیه السلام عبور کرد. موسی علیه السلام پرسید: ای محمد! چقدر نماز بر امتت واجب گردید؟ فرمود: پنجاه نماز. فرمود: به سوی پروردگار خویش برگرد و از او بخواه تا در نماز امتت تخفیف دهد. گوید: پس حضرت بازگشت؛ سپس از موسی عبور نمود و حضرت موسی عرض کرد: چقدر نماز بر امتت واجب گردید؟ حضرت فرمود: فلان قدر. حضرت موسی عرض کرد: امت تو ضعیف ترین امت ها هستند، به سوی پروردگار خویش

1- . ق / 29
2- . علل الشرایع 1 : 126، امالی صدوق : 275 و 274، کتاب التوحید : 176 چاپ مکتبه الصدوق

3- . ر.ک: ج 18 ص 350-348 از این چاپ جدید.

بازگرد و از او بخواه که در کار امتت تخفیف دهد؛ زیرا من در میان بنی اسرائیل بودم و آن ها طاقت کمتر از این مقدار را داشتند. پس پیوسته به سوی پروردگار عروج میکرد تا اینکه آن را به پنج نماز رساند. گوید: سپس از حضرت موسی علیه السلام گذشت و موسی عرض کرد: چند نماز بر امتت مفروض گردید؟ حضرت ختمی مرتبت فرمود: پنج نماز. موسی عرض کرد: به سوی پروردگار خویش بازگرد و از او بخواه تا در نماز امتت تخفیف دهد. حضرت فرمود: من از پروردگار خویش شرم دارم تا دوباره به سویش بازگردم و تخفیف بخواهم.(1)

4. از مجالس صدوق(2)

و العلل: از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: عده ای از یهودیان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و داناترینشان از آن حضرت سؤالاتی کرد، از جمله سؤالاتشان این بود که به من خبر بده که چرا خداوند این پنج نماز را در پنج نوبت شبانه روز بر امتت واجب کرد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خورشید به وسط آسمان رسد، حلقه ای دارد که در آن درآید. وقتی خورشید در آن داخل شود، وقت زوال خورشید است و در این زمان، هر چیز که در زیر عرش قرار دارد تسبیح ذات پروردگارم را می گوید و آن ساعتی است که پروردگارم در آن بر من درود می فرستد، پس خداوند عزوجل در آن بر من و امت من نماز را واجب کرد و فرمود: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ»،(3) {نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار.} و آن ساعتی است که در آن در روز قیامت، دوزخ را می آورند. مؤمنی نیست که در آن ساعت توفیق سجده یا رکوع یا ایستادن در نماز را پیدا کند، مگر اینکه خداوند عزوجل جسم او را بر آتش حرام کند. و اما نماز عصر ساعتی است که در آن آدم از درخت خورد و خداوند او را از بهشت بیرون کرد، پس خداوند ذریه او را تا روز قیامت به این نماز امر کرد و آن را برای امت من نیز برگزید و این نماز از محبوبترین نمازها در نزد خدای عزوجل است و مرا توصیه کرد که از بین نمازها آن را حفظ کنم. و اما

1- . امالی صدوق : 271 در ذیل حدیثی آمده است.
2- . امالی صدوق : 114 در ذیل حدیثی آمده است.
3- . اسراء / 78

نماز مغرب ساعتی است که خداوند در آن توبه آدم را پذیرفت و فاصله میان خوردن میوه درخت تا زمانی که خداوند توبه او را پذیرفت، به اندازه سیصد سال از روزهای دنیا بود و یک روز آخرت برابر با هزار سال است و همان فاصله از نماز عصر تا عشاست. پس حضرت آدم سه رکعت نماز خواند، یک رکعت برای اشتباه خود، یک رکعت برای اشتباه حوا و یک رکعت برای توبه خود. پس خداوند عزوجل این سه رکعت را بر امت من واجب فرمود و این ساعت، ساعتی است که در آن دعا مستجاب می شود، پروردگار من نیز به من وعده داد که هر کسی در این ساعت حاجتی را از او بخواهد، دعایش را مستجاب گرداند و این نمازی است که خداوند عزوجل مرا به آن امر فرمود: « فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ »،(1) {منزه است خدا هنگامی که وارد شب و هنگامی که وارد شب شوید.} و اما نماز عشا برای آن است که قبر ظلمتی دارد و روز قیامت هم ظلمتی، خداوند هم مرا و امت مرا در آن وقت به این نماز امر فرمود تا قبور را برای آنان نورانی گرداند و در صراط هم نوری به آنان داده شود. هیچ قدمی نیست که به سوی نماز عشا برداشته شود جز اینکه خداوند جسم او را بر آتش حرام کند و آن نمازی است که خداوند آن را برای فرستادگان پیش از من برگزید. اما نماز صبح برای آن است که آفتاب بر دو شاخ شیطان طلوع می کند، پس خداوند عزوجل به من دستور داد تا نماز صبح را قبل از طلوع آفتاب بخوانم تا پیش از آنکه کافران بر آفتاب سجده کنند، امت من بر خدا سجده کنند و شتاب در آن برای خدا محبوبتر است؛ و آن نمازی است که فرشتگان شب و روز بر آن شاهد هستند. گفت: راست گفتی ای محمد!(2)

توضیح: احتمال دارد مراد از حلقه، دایره نصف النهاری باشد که از دو قطب افق و دو قطب معدل النهار می گذرد و خورشید با گذر از آن و حرکت به سمت مغرب آن به زوال می رسد و شکی نیست که این دایره بر حسب اختلاف زمین ها و کشورها متفاوت است و اوقات نماز اهل آن کشورها نیز متفاوت است. مراد حضرت علیه السلام از «فیسبح کل شی ء» تسبیح اهل هر سرزمین به هنگام رسیدن خورشید

1- . روم / 17
2- . علل الشرایع 2 : 26، برقی نیز آن را در المحاسن : ص 322 روایت کرده است.

به نصف النهار آن است و ابتدای تسبیح، به هنگام رسیدن آفتاب به نصف النهار اولین سرزمین از زمین است.

و اما صلوات خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ساعت؛ یا باید در آن ساعت، نصف النهار سرزمین او را در نظر گرفت، یا اینکه گفته می شود با تکرار گذر خورشید از ابتدای نصف النهار از اول زمین، تا زمانی که از تمام نصف النهارهای آن بگذرد.

اما آوردن جهنم در آن ساعت؛ مراد رسیدن نصف النهار محشر به صورت فرضی است؛ زیرا خورشید در قیامت حرکتی ندارد؛ یا گفته می شود تمام آن روز به خاطر موازات خورشید با جهت سر آن ها، به منزله زوال است، به این معنی که از آنجائی که خورشید در روز قیامت روبروی سر آنان قرار دارد و غروب نمی کند، پس بهتر است وقتی در دنیا در آن حالت قرار گرفتند، هول و هراس و سختی های آن را به یاد آورند که از جمله اینها، حاضر کردن جهنم در روز قیامت است.

مراد از «کل شیء دون العرش» در کنار آن یا زیر آن یا عرش و ما دون آن است؛ چنانچه در قول امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: از من درباره هرچه پائین عرش است سؤال کنید. یا هر چیزی در عرش که خداوند تعالی به آن علم دارد؛ یعنی جمیع موجودات.

گفته شده: هر چیزی که پائین عرش قرار دارد، به طور خاص در وقت زوال تسبیح خداوند را می گوید و همچنین در هر زمانی که نقصی در خورشید ظاهر میشود از قبیل زوال و سقوط و پائین آمدن آن، تسبیح خدا را می گویند. - چرا که خورشید رئیس آسمان و بخشنده نور به فرمان و طاعت خداوند سبحان است. - و چون خورشید از چیزهائی است که آن را برای خدا شریک قرار می دهند و آن را عبادت می کنند و بزرگترین ستاره در آسمان از نظر جسم و نورافشانی است، پس در چنین زمانی، خدا را به جای چیزی که نقص و افول دارد، تسبیح می گویند. آنگاه که خورشید افول کرد، ابراهیم خلیل علیه السلام گفت: من « لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * إِنِّی

وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ»، (1) {غروب کنندگان را دوست ندارم. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم.} خداوند در این ساعت بر پیامبر خویش درود می فرستد، به سبب تسبیح خداوند در این ساعت و سایر ساعات از سوی حضرت صلی الله علیه و آله؛ و برای اشاره به این مطلب که برای رفعت منزلت حضرت صلی الله علیه و آله، انحطاطی و برای صعود حضرت به پیشگاه خداوند سبحان هبوطی وجود ندارد و علت وجوب نماز در آن ساعت، تسبیح است.

این روایت اشاره دارد به اینکه نماز عصر، نماز وسطی است و تحقیق در مورد آن خواهد آمد.

قول حضرت صلی الله علیه و آله «من وقت صلاه العصر» و در الفقیه(2) «ما بین عصر» و مراد از عشا مغرب است و این جمله بیانی است برای قول حضرت «ثلاث مائه» یا خبر بعد از خبر کان است و قول او «فی أیام الآخره» جمله معترضه است برای بیان اینکه سیصد روز از روزهای دنیاست نه آخرت؛ زیرا هر کدام از روزهای آخرت مثل هزار سال از روزهای دنیا است؛ از این رو ما بین عصر تا مغرب آخرت که حدود یک سوم روز است، سیصد سال فاصله است که حدود یک سوم هزار است و از آن چنین برداشت می شود که زمان عصر بعد از گذشتن هفت دهم از روز وارد می شود و این زمان حدوداً به اندازه گذر سایه انسان به مقدار یک قامت است.

قول حضرت صلی الله علیه و آله «إلی صلاه العتمه» یعنی: به نماز جماعت عشا یا به مسجد برای اقامه آن؛ یا اعم است و «عتمه» وقت نماز عشاست و بر عدم کراهت نامگذاری عشا به عتمه اشاره دارد و نه نماز صبح به فجر، بر خلاف گفته شیخ - رحمه الله - که در المنتهی گفته است: شیخ گفته است تسمیه عشا به عتمه مکروه است و گوئی او به آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده نگریسته است، می فرماید: مبادا اعراب بر نام نماز شما غلبه پیدا کنند که آن عشاست.

1- . انعام / 79

2- . فقيه من لا يحضره الفقيه 1 : 138 - 137

و آن ها شبانه با شتر به راه می افتند. ولی این حدیث از طریق اصحاب وارد نشده. گفته: تسمیه نماز صبح به فجر هم مکروه است، پایان.

در النهایه در این حدیث گفته است: مبادا اعراب بر نام نماز عشای شما غلبه پیدا کنند که نام آن در کتاب خدا عشاست و البته آنها شبانه شیر شتران را می دوشند.

زهری گفته است: صاحبان نعمت در بیابان، شترها را استراحت می دهند سپس آن ها را در استراحت گاهشان می خوابانند تا اینکه در تاریکی به راه افتند یعنی: وارد عتمه شب شوند که همان تاریکی است و اعراب نماز عشا را نماز عتمه می نامند به خاطر همنامی با زمان. پس حضرت آنان را از اقتدا به اینها باز داشت و تمسک به نامی را که به زبان شریعت نامیده شده، برای آنان پسندیده است. و گفته شده منظور حضرت این بود که این کار آنان شما را نفریبد که نمازتان را به تأخیر اندازید، بلکه چون وقت آن فرا رسید، نماز بگزارید. پایان.

مؤلف: حکم به کراهت به دلیل این خبر عامی، با وجود ورود این لفظ در بسیاری از روایات معتبر و احتمال اینکه این روایت معنی دیگری داشته باشد، از غرابت خالی نیست و شگفت تر و عجیب تر از آن، حکم دوم است با وجود ورود فجر با این معنا در بسیاری از جاهای قرآن حکیم؛ و ما نمی دانیم که علت آن چیست، جز اینکه منظور او از آن، کراهت اطلاق این واژه به نماز باشد و این نیز ضعیف است به خاطر تفسیر فجر توسط عده ای از مفسرین به نماز و عدم ظهور روایتی مبنی بر منع است و شاید این روایت به او رسیده و حجتی بر علیه ما نمیباشد و با وجود علت در آن، برداشت فجر از آن بعید است.

قول حضرت صلی الله علیه و آله «جسدها» یعنی: جسمی که بر آن حمل شده و به طریق اولی، حکم قدم یا همه جسم که قدم جزئی از آن است، از آن فهمیده میشود و تفسیر این آیات به زودی ذکر خواهد شد.

5. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا شبانه به آسمان عروج دادند و به سدره المنتهی رسیدم، صدای اذان شنیدم و دیدم که فرشته ای اذان می گوید که پیش از

آن شب در آسمان مشاهده نشده بود. فرشته گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ»، خداوند عزوجل فرمود: بنده ام راست گفت. من بزرگتر هستم. پس گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، خداوند فرمود: بنده ام راست گفت، منم خدائی که معبودی جز من نیست. گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ». خداوند فرمود: بنده ام راست گفت، محمد بنده و رسول من است و من او را فرستاده و برگزیده ام. گفت: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، خداوند فرمود: بنده ام راست گفت و به فریضه من فرا خواند، پس کسی که با اشتیاق و برای رضای خدا به سوی آن حرکت کند، این حرکت کفاره گناهان گذشته او می شود. سپس گفت: «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ». پس خداوند فرمود: این عمل صلاح و موجب موفقیت و رستگاری است. سپس بر فرشتگان در آسمان امامت کردم؛ چنانکه بر پیامبران در بیت المقدس امامت کردم. فرمود: سپس محبتی مرا فرا گرفت و سجده کنان بر زمین افتادم و پروردگارم به من ندا داد که من بر هر پیامبری که پیش از تو بود، پنجاه نماز واجب کردم و آن را بر تو و امت تو نیز واجب کردم، پس آن را در امت خویش به پا دار. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پایین آمدم تا اینکه به ابراهیم پیامبر علیه السلام گذر کردم، او از من سؤالی نکرد تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم، گفت: چه کار کردی ای محمد! گفتم: پروردگارم فرمود: بر هر پیامبری که پیش از تو بود، پنجاه نماز واجب کردم و آن را بر تو و امتت نیز واجب نمودم، پس موسی گفت: ای محمد! امت تو آخرین و ضعیف ترین امت است و امت تو یارای انجام آن را ندارد، پس به پروردگار خویش رجوع کن و از او بخواه تا در نماز امتت کاهش دهد. پس به سوی پروردگار خویش بازگشتم تا اینکه به سدره المنتهی رسیدم و به سجده افتادم، سپس عرض کردم: پنجاه رکعت را بر من و امتم واجب فرمودی و من و امتم طاقت آن را نداریم، پس آن را بر من کاهش ده. خداوند نیز ده نماز تخفیف داد و به سوی موسی بازگشتم و به او خبر دادم. پس گفت: بازگرد که توان آن را نداری. پس به سوی پروردگارم بازگشتم و دوباره ده رکعت را از دوش من برداشت. نزد موسی بازگشتم و به او خبر دادم. گفت: بازگرد، و هر بار که به سوی خدا باز می گشتم به سجده می افتادم تا اینکه به ده نماز رسید و به سوی

موسی بازگشتم و او را از آن باخبر کردم. پس گفت: طاقت آن را نداری. پس به سوی پروردگارم بازگشتم و پنج نماز را نیز از من گرفت و به سوی موسی بازگشتم و او را آگاه نمودم و باز گفت: طاقت آن را نخواهی داشت، پس گفتم: از پروردگارم شرم می کنم، ولی بر آن صبر پیشه می کنم. پس هاتفی به من ندا داد: چنانچه بر این پنج نماز صبر پیشه کردی، پس این پنج نماز به جای آن پنجاه نماز است، هر نماز به جای ده نماز، و هر کس از امت تو قصد انجام حسنه ای را داشته باشد و به آن عمل کند، برای او ده حسنه می نویسم و اگر به آن عمل نکند، یک حسنه برای او می نویسم؛ و هر کس از امت تو قصد انجام بدی را داشته باشد و بدان عمل کند، برای او یک بدی می نویسم و اگر بدان عمل نکند، چیزی برای او نمی نویسم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از سوی این امت به موسی پاداش خیر دهد.(1)

توضیح: جوهری گفته است: «الصبابه» رقت و حرارت شوق است. قول حضرت «لا یرده شی ء بالتخفیف» یعنی: سود چیزی از عبادت و غیر آن به او باز نمی گردد و در برخی نسخ آمده «لا یزیده شی ء» یعنی: طاعت مطیعی به ملک او افزون نمی کند و تمام این روایت با طول و تفصیل در باب معراج گذشت.(2)

6. الخصال: از انس روایت کرده است که گفت: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، پنجاه نماز بر او واجب شد؛ سپس آن نماز کاهش یافت و پنج نماز قرار داده شد. ندا آمد که ای محمد قول من تغییر نمی یابد، به ازای این پنج نماز، پاداش پنجاه نماز نصیبت می شود.(3)

7. از الخصال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی خداوند عزوجل در نماز پیامبر صلی الله علیه و آله تخفیف داد تا اینکه به پنج نماز رسید، خداوند به او وحی فرمود: ای محمد! با این پنج نماز ثواب پنجاه نماز را به تو می دهم.(4)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 375
2- . ر. ک: ج 18 ص 332-319 از این چاپ جدید.
3- . الخصال 1 : 129
4- . الخصال 1 : 129

8. العلل و الخصال: از ابو هاشم خادم روایت شده است: محضر ابو الحسن ماضی (امام هفتم) علیه السّلام عرض کردم: چرا نمازهای واجب و مستحب پنجاه رکعت بوده و نه کمتر و نه زیادتر از آن؟ فرمود: شب دوازده ساعت است و بین طلوع فجر تا طلوع خورشید یک ساعت است و ساعات روز هم دوازده ساعت است، پس حق تعالی برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده و ما بین غروب خورشید تا پایین رفتن شفق، ظلمت است، پس برای ظلمت نیز یک رکعت منظور نموده است.(1)

توضیح: این اصطلاحی است شرعی برای ساعات و با اختلاف اصطلاحات متفاوت است، برخی از آن ها مسطح هستند و برخی مایل و انواع دیگری هم وجود دارد. و رکعتی که برای غسق [تاریکی] قرار داده شده، شاید دو رکعت وتیره باشد؛ زیرا این دو رکعت یک رکعت به حساب می آید و این سخن: «فجعل للغسق رکعه» در الخصال ذکر نشده و به جای شفق، قرص آمده است. و مراد از آن، سقوط کلی آن با از بین رفتن سرخی در طرف مشرق است و آنچه در العلل در مورد دو موضع آمده، روشن تر و درست تر است و در کافی(2) نیز چنین است.

میر داماد - رحمه الله - گفته است: اینکه هر یک از شب و روز دوازده ساعت هستند، یا بر حسب ساعات مایل است یا بر حسب ساعات مسطح در خط استوا، یا در افق های مایل به هنگام تساوی شب و روز؛ و آن زمانی است که مدار روزانه خورشید معدل النهار است و اما خارج کردن زمان مابین طلوع فجر و طلوع خورشید از شب و روز و در نظر گرفتن زمان آن به صورت یک ساعت جداگانه، در برخی از روایات از آن بزرگواران صلوات الله علیهم وارد شده است.

آنچه که عده ای از علمای بزرگ ما - رضوان الله علیهم از -لایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده اند نیز در همین مورد است، مبنی بر اینکه مطران

1- . علل الشرائع 2 : 17، الخصال 2 : 85
2- . کافی 3 : 487

نصاری از پدر ایشان امام باقر علیه السلام(1) سؤالات متعدد و پیچیده ای پرسید؛ از آن جمله این سؤال بود که ساعتی که جزء ساعات شب و ساعات روز نیست کدام ساعت است؟ حضرت علیه السلام فرمود: ساعتی است ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب. این مسئله بر کسی که توانائیاش در تحقیق علوم و شناخت مذاهب قاصر بود، دشوار شد و ادعا کرد که اصطلاحی برای آن تعیین نشده و هیچ وقت کسی وارد آن نشده است.

شاید بضاعت اندکی از مهارت داشتن، برای حل این تردید کافی باشد. آیا این اصطلاح در کتب علمای بزرگ نجوم از دانشمندان هند نقل نشده است و آیا استاد ابو ریحان بیرونی در قانون مسعودی ذکر نکرده که براهمه هند معتقد بودند به اینکه ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید و همچنین ما بین غروب خورشید و غروب شفق جزء شب و روز نیست، بلکه این زمان به معنای فصل مشترک بین این دو است و فاضل بیرجندی در شرح زیج جدید و در شرح تذکره آن را ذکر کرده است.

آنچه در بیشتر روایات ما از امامان معصوم صلوات الله علیهم أجمعین ذکر شده و آنچه اصحاب ما - رضی الله تعالی عنهم - اجماعا بر آن علم دارند این است که زمان ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب، جزء روز و از ساعات آن شمرده میشود و همچنین زمان غروب آفتاب تا برطرف شدن سرخی از سمت مشرق نیز به همین ترتیب است و این زمان هنگام غروب آفتاب در افق مغرب است. پس روز شرعی در باب نماز و روزه و سایر باب ها، از طلوع فجر صادق است تا از بین رفتن سرخی در مشرق و این در نزد بزرگان الهیات و ریاضی دانان یونانی مورد اعتماد است.

تائوذوسیوس در کتاب المساکن، اساس این اصطلاح را بر آن گذاشته و حکم داده که آغاز روز به هنگام درآمدن روشنایی و پنهان شدن ستارگان ثابت است و پایان آن به هنگام رفتن روشنایی و ظهور تمام ستارگان است.

1- . در این مورد رجوع شود به: ج 10 ص 151-149 از این چاپ جدید بحار، کتاب احتجاج، آن را از تفسیر قمی ص 89 و سایر کتب خارج کرده است و آن را در کتاب الروضه ص 122 نیز می بینید.

علامه شیرازی، قطب آسمان تحصیل و تحقیق و شارح حکمت اشراق و کلیات قانون، در کتاب های خویش، نهایه الإدراک و التحفه و الإختیارات المظفریه اذعان داشته است که اول شب در اصطلاح شرع و در نظر علمای دین، گذر آفتاب از افق مغرب است، آنجا که سرخی طرف مشرق از بین برود و تاریکی در سمت مشرق نمایان شود؛ و آنچه ذکر کرده، در واقع همان مذهب امامیه است.

و اما روز در نظر صاحب نظران از منجمان، در دو سمت آغاز و پایان خود محدود به طلوع قرص خورشید از افق مشرق و غروب آن در افق مغرب است و زمان ظهور شعاع خورشید تا طلوع قرص آن، در نظر آنان جزء شب به حساب می آید و زمان غروب قرص تا پنهان شدن شعاع آن نیز جزء شب به شمار می رود، پس باید شناخته شود.

9. العلل: از هشام بن حکم روایت کرده که گوید: از امام صادق علیه السلام درباره علت وجوب نماز پرسیدم و عرض کردم: با اینکه نماز مردم را از برآوردن نیازمندی هایشان مشغول میکند و بدن هایشان را به رنج درمیآورد، چگونه خداوند آن را بر مردم واجب کرده است؟ حضرت فرمود: در آن اسرار و دلایلی وجود دارد و توضیح اینکه، اگر مردم به حال خود واگذارده شده و تنبیه و یادآوری از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از ابلاغ اول به آن ها نبود و کتاب خدا صرفاً در دستشان باقی می ماند، حالشان همچون حال پیامبران پیشین می شد؛ چرا که آنان گرچه دینی را اتخاذ کرده و کتبی را وضع نموده و مردمانی را به کیش و آئین خود فرا خوانده بودند و برای آن با آنان به مبارزه پرداخته بودند، ولی پس از رفتنشان از دنیا، امرشان کهنه گشت و وقتی از دنیا رفتند، یادشان هم فراموش شد. و خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود تا آئین محمد صلی الله علیه و آله از یاد آنان نرود، بدین روی نماز را بر آنان واجب فرمود تا هر روز پنج مرتبه نام محمد را بر زبان آورده و با انجام نماز، خداوند را عبادت کنند و خدا را یاد کنند تا از آن حضرت غافل نمانده و او را فراموش نکنند و یادش از اذهان پاک نگردد.(1)

1- . علل الشرائع 2 : 7 و 6

توضیح: «درسَ الرسمُ یدرسُ دروساً» یعنی: کهنه شد. «دَرَسَتهُ الریحُ» به صورت متعدی و لازم هر دو آمده و جوهری آن را ذکر کرده است و گفته «تعبَّد» یعنی: به زهد و عبادت پرداختن.

مؤلف: شاید پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به سبیل مثال ذکر کرده، یا غرض یاد پروردگارشان با صفات جمیله او و پیامبرشان و امامانشان و حشر و بهشت و دوزخ و سایر اموری باشد که ممکن است به خاطر مشغولیت های دنیوی و لذات پست از آن غافل بمانند، چنانچه بدان اشاره شد.

10. العلل و العیون: از محمد بن سنان روایت شده است: در نامه ای که امام رضا علیه السلام در جواب سؤالات او نوشته بود، آمده است: علت وجوب نماز این است که اقراری است به ربوبیت خدای عزوجل و دور کردن همتایان و ایستادن با خواری و تواضع و خضوع در برابر جبار جل جلاله و اعتراف به گناهان و طلب چشم پوشی از گناهان گذشته و هر روز پنج مرتبه چهره نهادن بر خاک در جهت بزرگداشت خداوند عزوجل، و اینکه به یاد خدا باشد و او را فراموش نکرده و گرفتار خوشگذرانی نگردد، و خاشع و فروتن و مشتاق و خواستار زیاده در دین و دنیا باشد، و از معاصی و زشتی ها منزجر باشد، و مداومت شبانه روزی بر ذکر خداوند عزوجل که در نماز نهفته است تا بنده مولا و مدبر و آفریدگار خویش را فراموش نکند و ناسپاسی و سرکشی کند، و در یاد پروردگار خویش باشد و در پیشگاه او بایستد و این کار او را از گناهان باز می دارد و از انواع فساد جلوگیری به عمل می آورد.(1)

توضیح: سخن حضرت علیه السلام «إقرار بالربوبیه»، مرحوم پدرم - قدس سره - گفته است: یا به خاطر در بر داشتن نماز بر اقرار به ربوبیت و یگانگی و اخلاص است، یا به این دلیل که اصل عبادت خدای تعالی بدون دیگران، در واقع کنار گذاشتن شریکان و اقرار به ربوبیت است؛ و همچنین احتمال می رود طلب چشم پوشی از گناهان و طلب نعمت بیشتر نیز به آن معنا باشد. «ند» با کسره به معنای مثل

1- . علل الشرائع 1 : 244، عیون الاخبار 2 : 104 و 103

و نظیر است و ظاهر، عطف اعتراف و وضع الوجه بر ذل است و چه بسا عطف آن دو بر اقرار تصور شود و «بطر» به معنای طغیانگر و شدت شادی و نشاط است.

قول او «من الانزجار» یعنی: انزجار از معاصی؛ زیرا {نماز از کار زشت و ناپسند بازمی دارد.}(1) و در اکثر نسخ الفقیه(2) آمده است: «من الإیجاب» یعنی صرفاً واجب نمودن خداوند بر بنده یا واجب نمودن بنده بر خود، عبادت خدای تعالی کمال او یا سبب کمال اوست و گفته شده یعنی: ایجاب ذکر؛ زیرا اگر واجب نمی شد فراموش میگشت و به سراغ آن نمی آمدند و در برخی نسخ «إنجاب» با نون آمده یعنی: به وسیله آن نجیب و خوش خلق می شود، از همان سخن است که می گویند: «أنجبَ» یعنی نجیب شد و أنجبَ یعنی نجیب زاد، و آنچه در اینجا گفته شد اظهر است.

11. العلل: ابو محمّد علوی دینوری به اسنادش حدیث را مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است. راوی می گوید: محضر امام علیه السّلام عرضه داشتم: برای چه نماز مغرب سه رکعت و نوافلی که بعدش می خوانند چهار رکعت شده و در سفر و حضر شکسته نمی شوند؟ فرمود: خداوند عزوجل نماز را بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نازل فرمود که در حضر، هر نماز را دو رکعت بخوانند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر نمازی در حضر دو رکعت افزود و در سفر آن را شکسته نمود، به غیر از نماز مغرب. و وقتی نماز مغرب را خواند، خبر میلاد حضرت فاطمه سلام الله علیها(3) به آن جناب رسید، رکعتی را به جهت شکرانه و سپاس از خدای عزوجل به آن افزود. وقتی امام حسن علیه السلام متولد شد، دو رکعت دیگر را به جهت سپاس از خداوند عزوجل به آن افزود و وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، دو رکعت دیگر به آن افزود تا سپاس خدای عزوجل را به جای آورد و

1- . عنکبوت / 45
2- . الفقیه 1 : 139
3- . حدیث آتی و سایر احادیث مشابه آن با این حدیث منافات دارد، بلکه اجماع مسلمانان بر آن است که هفت رکعت در مدینه افزوده شدند، در حالی که میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها پنج سال بعد از مبعث در مکه رخ داد.

فرمود: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ»،(1) {سهم پسر، چون سهم دو دختر است.} و نماز مغرب و چهار نافله بعد از آن را در سفر و حضر به همان حالت باقی گذاشت.(2)

توضیح: «فترکها» یعنی: مجموع پنج رکعت را باقی گذاشت؛ زیرا این پنج رکعت به خاطر شکر بر نعماتی اضافه شدند که به هیچ وجه از بین نمی روند، پس شایسته است شکر آن در هیچ زمانی نیز ساقط نشود.

12. العلل: از سعید بن مسیب روایت شده که گفت: از علی بن حسین علیه السلام سؤال نمودم: نماز به آن شیوه ای که امروزه می خوانند، چه وقتی بر مسلمانان واجب گردید؟ فرمود: وقتی دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه علنی گردید و اسلام نیرو یافت و خداوند عزوجل جهاد را بر مسلمانان واجب گردانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت رکعت را به نمازها افزودند؛ دو رکعت به نماز ظهر، دو رکعت به نماز عصر، یک رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشا و نماز صبح را به همان حالی که در مکه نازل شده بود وا گذاشتند تا فرشتگان شب در عروج به آسمان و فرشتگان روز در نزول به زمین شتاب کنند، بدین ترتیب فرشتگان روز و شب با رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز صبح حاضر می شدند؛ از همین رو بود که خداوند عزوجل فرمود: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً»،(3) {و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.} تا مسلمانان و فرشتگان روز و شب در آن حاضر گردند.(4)

العیاشی: از ابن مسیب نظیر این حدیث را روایت کرده است.(5)

توضیح: تعلیل به تعجیل عروج فرشتگان شب ظاهر است؛ یا از این نظر که این کار سبب تعجیل آن هاست یا مسبب آن است؛ و اما تعلیل تعجیل نزول فرشتگان روز، خالی از ابهام نیست و توجیه آن با چند وجه ممکن است؛ وجه اول این که

1- . نساء / 11
2- . علل الشرائع 2 : 13
3- . اسرا / 78

4- . علل الشرائع 2 : 14
5- . تفسير عياشى 2 : 310 -309

شکسته نمودن نماز، تنها با تعجیل عروج توجیه می شود و تعجیل نزول علتی است برای ما بعد آن، یعنی حضور فرشتگان شب و روز با هم، و اما اینکه مدخول فاء در ما قبلش عمل نمی کند، مسئله به خاطر وقوع بسیار در قرآن مجید و کلام فصحا آسان است؛ مثل قول خدای تعالی: «وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ»،(1) {و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن.} و تفسیر مشترک است و این توجیه در مورد آن درست است.

دوم اینکه گفته شود: از آنجا که نماز صبح کوتاه بوده، آن ها برای نزول عجله می کردند تا به آن برسند، بر خلاف نمازی که طولانی بود و امکان تأخیر نزول آن ها به رکعت سوم یا چهارم وجود داشت، و این مورد توجه است، اگر حضور و شهود آنان از اول نماز لازم نبوده باشد، و ظاهر روایت خلاف این را نشان می دهد.

سوم اینکه: گفته شود: بنا به یکی از مصلحت ها اراده خداوند تعالی، عدم اجتماع فرشتگان شب و روز به مدت طولانی در زمین است، پس تعجیل عروج فرشتگان فی نفسه امری مطلوب است و تعجیل نزول فرشتگان روز را نیز توجیه می کند.

چهارم اینکه: حضور فرشتگان دوزخ برای نماز صبح، در آسمان باشد و مراد از نزول آنان، نزولشان به زمین باشد.

13. العلل: از عبدالله بن سنان روایت شده است از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه علتی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از نماز ظهر هشت رکعت نماز زوال و پیش از نماز عصر هشت رکعت دیگر را واجب فرمود و به چه علتی در وضوی مغرب، تشویق به کامل گرفتن آن می فرمود و برای چه پس از نماز مغرب چهار رکعت را واجب فرمود و چرا نماز شب را در آخر شب می خواند و نه در اول شب؟ فرمود: مشروع نمودن نوافل به خاطر تأکید فرائض می باشد؛ زیرا اگر نماز مردم فقط همان چهار رکعت ظهر می بود، قطعاً آن را خفیف می شمردند تا جایی که بسا وقت از دست می رفت و آن را نمی خواندند. ولی وقتی غیر از فریضه نماز

1- . مدثر / 4 - 3

دیگری را نیز برایشان مشروع گرداند، به خاطر کثرت نمازها، در انجامشان تسریع می نمودند. همینطور است مشروع شدن نوافل قبل از عصر، تا به خاطر کثرت آن، در انجام آن شتاب کنند تا تمام نمازهای واجب و نافله را بخوانند. توضیح اینکه: آن ها با خود می گویند: اگر کوتاهی کنیم و بخواهیم در زوال بخوانیم، وقت از دستمان می رود. در مورد وضو در مغرب نیز چنین است، می گویند: تا وضو بگیریم وقت از دستمان می رود؛ لذا برای پیشگیری از چنین امری، به وضوی آن بسیار ترغیب شده اند تا در اقدام به آن تعجیل نمایند. به همین ترتیب چهار رکعت نافله بعد از مغرب و نیز نماز آخر شب را دستور دادند تا برای خواندن نماز صبح شتاب کنند. پس این نمازها برای این علت، بدین صورت واجب گشتند.(1)

توضیح: حمل وجوب، بر استحباب مؤکد است و این امر در روایات شایع است؛ چرا که مراتب طاعات متفاوت است. اول آن فرائض است و آن طاعاتی است که وجوب آن با قرآن ثابت شده است. سپس واجباتی است که وجوب آن با سنت ثابت گشته و سپس سننی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر عمر خویش بر آن مراقبت می نمود و این سنن تابع واجبات هستند. گاه از آن تعبیر به واجب می شود. طاعات بعدی تطوعات هستند و آن عبارت است از مستحباتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر عمر خویش بر آن مراقبت نمی نمود تا دست مردم باز باشد و نواهی نیز همینطور است؛ اول آن گناهان کبیره است، سپس گناهان کوچک، سپس مکروهات شدیدی که گاه از آن ها تعبیر به حرام می شود و پس از آن مکروهات خفیف.

حاصل این تعلیل آن است که انسان به خاطر کثرت مشغولیت و تنبلی خود، کاری را که بر او واجب است، به آخرین زمان امکان عمل به تأخیر می اندازد و گاه در اندازه گیری زمان اشتباه می کند و برخی از کارها در خارج از وقت صورت می گیرد؛ پس نوافل به فرائض ملحق شده تا وقت آن را حفظ کند. وقتی به عنوان مثال،، زمان دوازده رکعت تا ظهر برآورد شده باشد و اشتباه کند، نقص در نافله رخ

1- . علل الشرائع 2 : 18

می دهد و فریضه به وقت خود انجام می شود، بر خلاف زمانی که وقت برای چهار رکعت تعیین شده باشد و اشتباه کند و به این ترتیب بخشی از فریضه خارج از وقت قرار بگیرد، پس به نظر می رسد که همانطور که نوافل مکمل نماز واجب هستند، موجب حفظ آن نیز می باشند.

14. العلل: حسین بن ابی علاء از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی حضرت آدم از بهشت فرود آمد، خالی سیاه در صورتش نمایان شد که از سر تا پایش را فراگرفت و اندوه و گریه او از این بابت طولانی شد تا اینکه جبرئیل علیه السلام به سوی او فرود آمد و به او فرمود: چه چیزی تو را گریانده است ای آدم؟ فرمود: به خاطر این خالی که بر من ظاهر شده است. جبرئیل فرمود: بایست و نماز بخوان که اکنون وقت نماز اول است. پس حضرت آدم علیه السلام برخاست و نماز گزارد و خال تا گردن از او برطرف شد. پس در وقت نماز دوم به نزدش آمد و فرمود: ای آدم! برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز دوم است. پس حضرت برخاست و نماز گزارد و خال تا ناف از او ریخت. پس در نماز سوم فرود آمد و فرمود: ای آدم! برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز سوم است. پس حضرت برخاست و نماز گزارد و خال تا سر زانوان از او زایل گشت. پس در وقت نماز چهارم آمد و گفت: ای آدم! برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز چهارم است. پس حضرت برخاست و نماز گزارد و خال تا پاها از او ریخت. در وقت نماز پنجم نیز فرود آمد و گفت: ای آدم! برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز پنجم است. پس حضرت برخاست و نماز گزارد و خال کاملاً از او برطرف گردید، پس حضرت حمد و ثنای خدا را به جا آورد. جبرئیل فرمود: ای آدم! مثل فرزندان تو در این نماز، همچون مثل تو در این خال سیاه است، هر کس از فرزندان تو در هر روز و شب پنج نماز به جا آورد، از گناهان خود خارج می شود؛ چنانچه تو از سیاهی این خال رها گشتی.(1)

المحاسن: از فضاله مثل این حدیث را نقل کرده است.(2)

1- . علل الشرائع 2 : 28 - 27
2- . المحاسن : 321

توضیح: «شامه» بدون همزه: خال است و پدرم - قدس سره - گفته است: ممکن است ظهور شامه برای باز داشتن اولاد آدم از اشتباهات و عبرت گرفتن آن ها باشد؛ یا به این دلیل که هرگاه صفا و پاکی بیشتر باشد، تأثیر مخالفات نیز شدیدتر است و احتمال ضعیف هم می رود که خال کنایه از سقوط رتبه او از بلندی باشد و ذکر گردن و ناف و زانو، از نوع تشبیه معقول به محسوس باشد یا کنایه باشد از، از بین رفتن اثر گناه از آن اعضا و به دلیل اضافه به جمع، این روایت اشاره دارد به اینکه نماز کفاره تمام گناهان است.

15. العلل: از اسحاق بن عمار روایت شده که گفته است: از محضر امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: چگونه نماز یک رکعت و دو سجده دارد، چطور است که وقتی دو سجده دارد، دو رکعت ندارد. امام فرمود: وقتی در مورد چیزی سؤال کردی، ذهنت را خالی کن تا بفهمی. اولین نمازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند، در آسمان و در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی، روبروی عرش پروردگار جل جلاله خواند. توضیح آنکه: وقتی او را به معراج بردند و در کنار عرش خداوند تبارک و تعالی قرار گرفت، خداوند فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و جاهای سجده خویش را بشوی و آن را پاک گردان و برای پروردگار خویش نماز بخوان. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به جائی که خداوند تعالی دستور داده بود نزدیک شد و وضو گرفت و وضویش را شاداب انجام داد، سپس رو به پیشگاه جبار تبارک و تعالی ایستاد. به او دستور داد تا نمازش را شروع کند، پس خداوند فرمود: ای محمد بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ...» تا آخر آن. پس چنین کرد و آنگاه به او دستور داد تا نسب پروردگار تبارک و تعالی را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ» سپس ساکت شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند: « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ» سپس فرمود: بگو: «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ * وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» پس ساکت شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند: «کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی» [چنین است پروردگار من]. وقتی حضرت چنین گفت، خداوند فرمود: برای پروردگارت به رکوع برو ای محمد! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به رکوع رفت و وقتی او در رکوع بود، خداوند

به او فرمود: بگو: «سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ»، پس سه بار چنین نمود. سپس خداوند فرمود: سرت را بلند کن ای محمد! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد و برخاست و در پیشگاه خداوند ایستاد. خداوند فرمود: به سجده برو ای محمد! پس رسول خدا به سجده رفت، حق تعالی فرمود: بگو: «سبحان ربّی الاعلی و بحمده». رسول خدا این ذکر را سه مرتبه گفت، پس حق تعالی فرمود: ای محمّد، آرام بنشین. حضرت آرام نشست و متذکر جلال و عظمت پروردگارش گردید؛ پس بدون این که حق تعالی او را به سجده دیگر امر نماید، به سجده رفت و در آن سه مرتبه ذکر سجود را گفت. پس خطاب آمد که بایست، پس ایستاد و آن عظمتی را که از پروردگار جل جلاله دیده بود، دیگر ندید. باری حق تعالی فرمود: بخوان و به جا آور همان طوری که در رکعت اوّل خواندی و به جا آوردی. پس حضرت مانند رکعت اوّل، رکعتی دیگر به جا آورد و سپس یک سجده انجام داد و وقتی سر از آن برداشت، متذکر جلالت پروردگار تبارک و تعالی گردید، پس بدون این که حق تعالی به او امر کند، حضرت خود به سجده رفت و در آن تسبیح حق تعالی را گفت و پس از آن حق تعالی به او گفت: سرت را بردار که خدا تو را ثابت بدارد. این عبارت را بگو: «أشهد أن لا اله الّا اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه و أنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ، اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد کما صلّیت و بارکت و ترحّمت و مننت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنّک حمید مجید، اللّهمّ تقبّل شفاعته فی امّته و ارفع درجته».

حضرت این عبارات را اداء نمود، سپس حق تعالی فرمود: یا محمّد، رو به قبله نما و به طرف قبله سلام بده. پس حضرت رو به پروردگار تبارک و تعالی کرده و گفت: «السّلام علیک». جبّار جلّ جلاله در جواب فرمود: «و علیک السلام یا محمّد»، به نعمت خویش تو را بر طاعتم نیرو دادم و با عصمت خویش تو را پیامبر و دوست خویش برگزیدم.

سپس حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمود: نمازی که پیامبر مأمور به خواندنش شدند، دو رکعت با دو سجده بود، منتهی آن سرور در هر رکعت دو سجده نمود و جهتش همان بود که به تو خبر داده و گفتم وقتی حضرت متذکّر عظمت

پروردگارش گردید، دوباره سجده نمود و پس از صدور آن از رسول گرامی، حق تعالی آن را در نماز فرض و واجب گرداند.

عمّار می گوید: عرض کردم فدایت شوم: «صاد»ی که حق تعالی امر فرمود رسولش مواضع وضو را از آن بشوید چیست؟

حضرت فرمودند: چشمه ای است که از شکافتن رکنی از ارکان عرش جاری گشته بود و به آن آب حیات گفته می شود و این همان است که حق تعالی در قرآن یاد کرده و فرموده: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» خدا پیامبرش را مأمور ساخت از چشمه صاد وضوء بگیرد و سپس قرائت حمد نموده و نماز بخواند.(1)

16. از علل الشرائع: از هشام بن حکم روایت شده که گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد علت نماز سؤال کردم که چگونه دو رکعت و چهار سجده شده است؟ آیا دو رکعت و دو سجده نبود؟ پس نظیر حدیث اسحاق بن عمار را از ابا الحسن علیه السلام، با کم و زیاد در لفظ ذکر نمود.(2)

توضیح: از این روایت، راز رکن بودن هر دو سجده با هم و عدم بطلان نماز با زیاد یا کم شدن یکی از آن ها به صورت سهوی ظاهر میشود؛ زیرا دستور پروردگار تعالی یکی از آن دو بوده و دومی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با تفویض یا الهام اضافه شده است؛ پس حکم فرائض و ارکان در مورد آن جاری نیست و وقتی هر دو سجده را با هم بیندازیم، فریضه و رکن ترک و نماز باطل می شود و همینطور است اگر هر دو با هم اضافه شوند و چهار بار سجده کنیم و فریضه تکرار شود، بر خلاف زمانی که سه سجده بگزاریم؛ زیرا در این صورت احتمال رود که سجده تکراری آن سجده ای باشد که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه شده و در نتیجه به رکن چیزی اضافه نمی شود.

شاید هم گفته شود: رکن، سجده اول است و با این حکم، اشکال وارده در اینجا با این دلیل برطرف شود که اگر رکن دو سجده بوده باشد، با ترک یکی از آن ها اخلال در آن لازم است و اگر یکی باشد، با خواندن دو سجده و بیشتر، طبیعتاً اضافه

1- . علل الشرائع 2 : 23
2- . علل الشرائع 2 : 24[2]

لازم می شود. چنین به آن پاسخ داده می شود که این کار در رفع اشکال سودی ندارد؛ زیرا در چنین حالتی، افزودن رکن به هیچ وجه عاقلانه نیست؛ زیرا سجده اول تکرار نمی شود مگر اینکه فرض شود او سجده اول را فراموش کرده و به قصد سجده اول، سجده دیگری کرده. با فرض قبول اینکه او تکرار سجده اول را تأیید می کند، اضافه رکن با دو سجده نیز لازم است و ضروری است که اگر او هزار سجده هم به غیر از این وجه کرده باشد، رکنی را اضافه نکرده است، بر این اساس که اگر نیت در این کار در نظر گرفته شده باشد، بطلان نماز کسی که گمان کند سجده اول را به جای آورده و به نیت سجده آخر سجده کند و بعد از محل متوجه سجده اول شود، لازم است. و شاید کسی او را از آن مطلع نساخته باشد و در دفع اصل اشکال، گفته شده که رکن یکی از این دو سجده و هر دو آن هاست. این سخن نیز سودی ندارد؛ زیرا اشکال زمانی برطرف می شود که سه سجده به جا آورد، چرا که در این حالت، اضافه شدن رکن لازم است، اگر لا به شرط چیزی در نظر گرفته شده باشند و اگر به شرط لا در نظر گرفته شده باشند، عدم تحقق رکن در آن دو زمانی که سه سجده به جا آورده باشد، لازم نمی آید.

برخی خود را با وجهی دیگر آسوده کرده و گفته اند: رکن مفهومی است که بین یک سجده واحد تکرار می شود به شرط لا و دو سجده به شرط لا و سه سجده به شرط لا، پس اشکال برطرف می شود؛ زیرا ترک رکن در چنین زمانی مطلقاً با ترک سجده یا به جا آوردن چهار سجده و بیشتر صورت می گیرد و این وجهی استوار است، ولی با این دلیل رد می شود که این ها بطلان چهار رکعت و بیشتر را به دلیل افزودن رکن و نه به دلیل ترک آن دانسته اند.

وجه دیگری هم به ذهن خطور می کند و آن اینکه گفته شود: رکن یکی از دو امرِ یک سجده واحد است به شرط لا یا دو سجده لابشرط شیء، پس وقتی یک سجده سهوی به جا آورد، یک فرد از رکن را بجا آورده است، و همینطور اگر دو سجده سهوی به جا آورد؛ و رکن تنها با منتفی شدن دو فرد منتفی می شود به این که اصلاً سجده ای به جا نیاورد، و چون سه سجده به جا آورد، تنها یک رکن فرد را به جا آورده و آن دو سجده است و اما سجده اضافی، فردی از رکن نیست زیرا آن با

فرد دیگری است و آنچه فرد باشد به شرط لا است و اگر چهار سجده و بیشتر به جا آورد، دو فرد را از دو سجده آورده است و این وجهی معقول است و ندیده ام کسی بر آن از من پیشی گرفته باشد، ولی با این وجود از تکلف خالی نیست.

اظهر در جواب این است که غرض آن ها، یا ایراد اشکال بر روایات است که اشکالی در آن ها وجود ندارد به جهت عدم ذکر رکن، و این قواعد کلی که در آن ها وارد شده، حکم هر یک از ارکان به طور خاص است و حکم سجده اینچنین وارد شده است و نیاز به توافق اجزای نماز در احکام نیست و اما بر اساس کلام اصحاب - رضوان الله علیهم - پاسخی هم به آن وجود ندارد؛ زیرا بعد از بیان حکم سجود، قاعده کلی آنان مخصوص به غیر سجود گردید و نظیر این در کلام آنان بسیار است و امثال این بحث و مناقشات، بعد از روشن شدن مقصود بی فایده است.

17. العلل: از ابو بصیر روایت شده که گفته است: به محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چرا نماز دو رکعت و چهار سجده است؟ فرمود: به این دلیل که یک رکعت ایستاده، برابر است با دو رکعت نشسته. (1)

توضیح: شاید غرض این باشد که علت در دو حکم یکی است؛ زیرا علت برابر بودن دو رکعت نماز نشسته با یک رکعت نماز ایستاده این است که نماز نشسته برای نمازگزار آسان تر و راحت تر است و همین علت در مورد رکوع و سجود نیز وجود دارد.

18. العلل: از احمد بن عبدالله روایت شده است: امیر المؤمنین علیه السّلام از صحن بیت اللّه الحرام عبور کردند. در این هنگام مردی را دیدند که نمازش را نیکو می خواند. حضرت فرمودند: ای فلانی! تأویل نمازت را می دانی؟ آن مرد گفت: ای پسر عموی بهترین خلق خدا، آیا برای نماز، غیر از تعبّد تأویلی هست؟ علی علیه السّلام فرمود: ای مرد، بدان که خداوند تبارک و تعالی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به امری از امور نفرستاده مگر آنکه آن امر، متشابه و تأویل و تنزیلی دارد و تمام آنها بر تعبّد است، پس کسی که تأویل نمازش را نداند، همه نمازش ناقص و

1- . علل الشرائع 2 : 25

غیر تام می باشد. آن مرد عرض کرد: ای پسر عموی بهترین خلق خدا! معنای بلند کردن دو دست در تکبیر اوّل چیست؟ حضرت فرمودند: معنایش این است که خدا واحد و احدی است که هیچ چیز مانندش نبوده و با هیچ چیز قیاس نشده و با اشیاء و اجناس مشتبه نگردیده و با حواس درک نمی شود. آن شخص عرضه داشت: این که گردن را در وقت رکوع می کشند، معنایش چیست؟ حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: به وحدانیت تو ایمان آورده ام، اگر چه گردن مرا بزنی. مرد عرض کرد: معنای سجده اول چیست؟ فرمود: تأویلش این است که خدایا، تو مرا از آن یعنی از زمین آفریدی و بلند کردن سرت به این معناست که ما را از آن خارج کردی و معنای سجده دوم این است که ما را به آن باز می گردانی و بلند کردن سر از سجده دوم به این معناست که دیگر بار ما را از آن خارج خواهی کرد. مرد عرض کرد: معنی گذاشتن پای راست بر روی پای چپ در تشهد چیست؟ فرمود: تأویلش این است که خدایا باطل را بمیران و حق را برقرار کن.(1)

توضیح: در النهایه گفته است: هر نمازی که در آن قرائت نباشد، خداج می باشد یعنی: ناقص و غیر تام. «خداج» یعنی: نقصان. گفته می شود: «خدجتِ الناقهُ» یعنی: فرزندش را قبل از موعد انداخت، هر چند که خلقتش تمام شده باشد. «أخدجته» یعنی: آن را ناقص الخلقه به دنیا آورد هر چند که زمان بارداریش کامل شده باشد. امام فرموده است: این نماز خداج است، خداج مصدر است با حذف مضاف یعنی: «ذات خداج»، یعنی دارای نقص؛ یا اینکه آن را به خود مصدر توصیف فرموده تا در آن مبالغه کند؛ مثل این قول: «فانما هی إقبال و إدبار»، (همانا آن رو کردن و رو برگرداندن است.)

19. العلل و العیون: از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام روایت کرده است: اگر گفته شود: برای چه مردم به خواندن نماز مأمور شدند؟ در جواب گفته می شود: برای این که در نماز اقرار به ربوبیّت حقّ تعالی است و این مصلحت عام و گسترده ای است؛ زیرا در آن انداد و اضداد پروردگار انکار شده و بنده با کمال

1- . علل الشرائع 2 : 25 و 10 به صورت پراکنده ذکر شده است.

خاکساری و فروتنی و اعتراف به بندگی و تقاضای عفو از گناهان گذشته در مقابل پروردگار جبّار ایستاده و هر روز و هر شب پیشانی بر خاک گذارده تا یاد قادر متعال بوده و فراموشش نکند و بدین وسیله حالت خشوع و هراس و خواری خود در مقابل پروردگار جلیل را نشان داده، علاوه بر این که در این مراسم بندگی و عبودیّت از خدای قادر متعال، طالب و راغب زیادتی در دین و دنیا بوده و از او خواستار منزجر شدن از فساد می شود. بنده باید هر روز و شب این عبادت مشتمل بر این مصالح را به جا آورد تا مدبّر و خالق خود را فراموش نکند که فراموشی موجب طغیان و گردنکشی میشود و اساسا متذکّر خالق متعال بودن و ایستادن در مقابل پروردگار، سبب می شود بنده از معاصی منزجر گردیده و بین او و انواع فساد مانع و حاجز پیدا شود.(1)

اگر گفته شود: چرا اصل نماز را دو رکعت، دو رکعت قرار داده اند و چرا به بعضی یک رکعت و به برخی دو رکعت و به بعضی هیچ رکعتی نیفزوده اند؟

در جواب گفته می شود: به خاطر آن که اصل نماز یک رکعت است، چون اصل عدد، یک می باشد؛ لذا هر گاه نماز را از یک رکعت کمتر بیاورند، عمل بجا آورده شده، نماز نیست. باری حقّ عزّ و جلّ می دانست یک رکعتی را که کمتر از آن اصلاً نماز نیست، بندگان کاملاً و تماماً بجا نیاورده، بلکه ناقص اداء می نمایند؛ لذا یک رکعت دیگر را با آن مقرون ساخت تا با رکعت دوّم، نقص رکعت اوّل جبران شود و بدین ترتیب اصل نماز دو رکعت گردید.

سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می دانستند بندگان این دو رکعت را با تمام آنچه مورد امر است و کاملا و تماما نخواهند آورد، از این رو به هر کدام از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت ضمیمه نمود تا بدین وسیله نقص دو رکعت اوّل و دوّم جبران گردد؛ و نیز حضرت می دانستند که در وقت نماز مغرب غالبا مردم از خواندن نماز منصرف و به کارهایی از قبیل افطار و تناول غذا و وضو و آماده نمودن مقدّمات استراحت در شب مشغول میشوند، لذا یک رکعت بیشتر به آن اضافه نکردند تا بدین

1- . علل الشرائع 1 : 244، عیون الأخبار 2 : 104 و 103

وسیله نماز مغرب بر آنها سبک و خفیف باشد، و نیز وجه دیگر برای اضافه شدن یک رکعت به نماز مغرب آن است که بدین وسیله رکعات نماز در روز و شب، عدد فرد گردد؛ و امّا نماز صبح به حال خود واگذارده شده و چیزی به آن اضافه نگردیده، زیرا اشتغال در وقت این نماز بیشتر از اوقات دیگر بوده و دنبال نیازمندی ها رفتن نسبت به زمان های دیگر بیشتر می باشد.

و جهت دیگر آن که قلوب و دل ها در وقت نماز صبح، نسبت به اوقات دیگر از فکر و اندیشه خالی تر است؛ زیرا در شب معاملات مردم کمتر و داد و ستد قلیل می باشد؛ لذا انسان در این وقت اقبالش به نماز بیش از دیگر اوقات است؛ زیرا فکر و خیال به خاطر کار نکردن در شب کمتر است. اگر کسی بگوید: چرا نماز را یک رکعت با دو سجده قرار داده اند؟ در جواب گفته می شود: برای این که رکوع قیام محسوب شده و سجود قعود منظور گردیده و در محلّش مقرّر است که نماز نشسته نصف نماز ایستاده به حساب می آید؛ از این رو سجود در هر رکعت را دو برابر کرده اند تا با رکوع مساوی شده و بینشان تفاوتی نباشد، چه آن که نماز عبارت است از رکوع و سجود، پس در مقابل هر یک رکوع، دو سجود باید باشد. (1)

توضیح: اقرار به ربوبیت به این دلیل است که نماز مشتمل است بر اقرار به آنچه ذکر شد؛ یا به این دلیل که اصل عبادت خدای تعالی و نه دیگری، کنار گذاشتن همتایان و اقرار به ربوبیت است؛ چنانچه گذشت؛ و همینطور است طلب گذشت از گناهان و طلب دین و دنیا. «و هو صلاح»، ضمیر به اقرار باز می گردد و قیام عطف بر اقرار است و «بطر» سرکشی در نعمت است و کراهت از چیزی، بی آنکه سزاوار کراهت باشد.

20. المحاسن: از حسین بن علاء روایت شده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم این زمانه می گویند: چگونه نماز یک رکعت و دو سجده شده و دو رکعت و دو سجده وضع نشده است؟ فرمود: وقتی از چیزی سؤال کردی، ذهنت را خالی کن تا آن را متوجه شوی. مردم گمان می کنند که اولین نمازی که

1- . علل الشرائع 1 : 248، عیون الأخبار 2 : 108 و 107

رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند در زمین بود و جبرئیل آن را آورده بود و تکذیب کردند که اولین نمازی که حضرت خواند در آسمان و در برابر پیشگاه خداوند تبارک و تعالی در مقابل عرش خدای جل جلاله بود، و به او وحی نمود و دستور داد تا به صاد نزدیک شود و وضو بگیرد و فرمود: وضویت را کامل کن و سجده گاه هایت را پاکیزه گردان و برای پروردگار خویش نماز بگزار. - فرمود: چشمه ای است در زیر یکی از ارکان عرش که برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله آماده شده است. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را خواند: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» - پس وضو گرفت و آن را کامل کرد، سپس رو به عرش رحمن کرد و ایستاد. خداوند به او وحی کرد تا نماز را آغاز کند. حضرت چنین کرد، سپس خداوند فاتحه الکتاب را به او وحی فرمود و به او دستور فرمود تا آن را قرائت کند، سپس به او وحی فرمود که نسبت پروردگار خویش را قرائت کن، ای محمد! پس سوره « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ » را خواند و آنگاه خداوند تبارک و تعالی سکوت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیش خود گفت: اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ. سپس خداوند تبارک و تعالی به او وحی فرمود که بخوان: « لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ». پس خواند و سپس خداوند سکوت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد خود گفت: «کَذَلِکَ اللَّهُ رَبُّنَا». وقتی این را گفت، خداوند به او وحی فرمود که برای پروردگارت به رکوع برو ای محمد، و سپس صاف بایست. پس حضرت در برابر خداوند ایستاد و خداوند به او وحی فرمود که در برابر پروردگارت سجده کن، پس حضرت سجده نمود و سپس خداوند به او وحی فرمود که صاف بنشین ای محمد! پس چنین کرد، و وقتی سر خویش را از اولین سجده بلند کرد، پروردگار تبارک و تعالی در برابر او متجلی گردید، پس حضرت خود، بی آنکه پروردگار به او دستور دهد به سجده افتاد، و این لطف از سوی خدا جاری گردید و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت گردید.(1)

1- . المحاسن : 324 - 323

توضیح: سخنش «و انحر» یعنی: دستت را تا گردنت بالا ببر؛ یا بعد از رکوع بین گردن و سینه خویش راست نگهدار و راست بایست؛ یا اینکه در رکوع بین گردن و سینه خویش را برابر کن و تمام صحبت در مورد آن خواهد آمد.

21. مؤلف: سید بن طاووس در کتاب سعد السعود گفته است: در صحف ادریس علیه السلام در ذکر داستان آدم علیه السلام یافتم که از اقامت آدم علیه السلام در بهشت تا خوردن از درخت، پنج ساعت از صبح آن روز طول کشید. گوید: سپس خداوند تعالی به حضرت آدم ندا داد که بهترین زمان عبادت زمانی است که تو و همسرت را وارد بهشت کردم یعنی به هنگام زوال آفتاب، پس شما در این وقت تسبیح مرا گفتید و من آن را به عنوان نماز ثبت کردم؛ از این رو آن را نماز اول نامیدم. این رویداد در بهترین روز، یعنی روز جمعه رخ داد. سپس در وقت عصر شما را به زمین فرستادم و شما تسبیح مرا گفتید و من آن را نیز برای شما نماز نوشتم؛ از این رو آن را نماز عصر نامیدم. سپس خورشید غروب کرد و در آن ساعت برای من نماز گزاردی و من آن را نماز مغرب نامیدم. سپس وقتی شفق غروب کرد، برای من به عبادت نشستی و من آن را نماز عشا نامیدم. سپس فرمود: در هر روز و هر شب پنجاه رکعت را بر تو و نسل تو واجب کردم که در آن صد سجده وجود دارد. پس ای آدم! آن را به جای آور تا برای تو و هر کس از نسلت که آن را بخواند، هزار و پانصد نماز بنویسم. (1)

22. ارشاد القلوب: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، خداوند تعالی به حضرت فرمود: نماز در دل شب و نیمه روز بر امت های پیشین واجب بود و آن از کارهای دشواری بود که وجود داشت و من آن را از امت تو برداشتم و نماز آنان را در اطراف شب و روز و در زمان نشاط آنان واجب گرداندم. بر امت های پیشین پنجاه رکعت نماز در پنجاه زمان واجب بود و آن از امور سنگینی بود که بر دوش آنان بود و من آن را از دوش امت تو برداشتم. سپس امیر المؤمنین علیه السلام در بیان برتری امت پیامبرمان

1- . سعد السعود : 36

- که درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: خداوند عزوجل در شب و روز پنج نماز را در پنج وقت بر آنان واجب گردانید. دو نماز در شب و سه نماز در روز. سپس پاداش این پنج نماز را برابر با پاداش پنجاه نماز و آنها را کفاره گناهان

قرار داد. خداوند عزوجل فرمود: «ِانَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»،(1) {خوبی ها بدی ها را از میان می برد.} می گوید: نمازهای پنجگانه گناهان را میپوشاند تا زمانی که بنده از گناهان کبیره دوری کند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج خویش فرشتگانی را در آسمان دید که از زمانی که خلق شده بودند در حال ایستاده و رکوع بودند. حضرت فرمود: ای جبرئیل! این همان عبادت است. پس جبرئیل گفت: ای محمد، از پروردگار خویش بخواه تا قنوت و رکوع و سجود را در نماز به امتت ارزانی دارد، پس خداوند این هدیه را به آنان عطا فرمود؛ از این رو امت محمد به فرشتگان آسمان اقتدا می کنند... ادامه روایت.(2)

23. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام در نکوهش تکبر فرمود و از آن جمله است: خداوند بندگانش را، به نماز و زکات و تلاش در روزه داری، در روزهای معین تشویق کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، و دیدگانشان خاشع، و جان و روانشان فروتن، و دل هایشان متواضع گردد و کبر و خودپسندی از آنان رخت بربندد، چرا که بهترین جای صورت را به خاک مالیدن در سجده، موجب فروتنی و گزاردن اعضای ارزشمند بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است. و روزه گرفتن، و چسبیدن شکم به پشت، عامل فروتنی است...تا آخر آنچه به صورت مشروح در جلد پنجم ذکر شد. (3)

24. کتاب العلل نوشته محمد بن علی بن ابراهیم: علت نماز، بندگی و اقرار به پروردگاری او و کنار نهادن شریکان به صورت مکرر است تا در هر روز و هر شب پنج مرتبه آن را تکرار کنند و به جهت اینکه خالق و روزی رسان خویش را فراموش نکنند و از طاعت او غافل نشوند و ذاکر و ستایشگر و سپاسگزار نعمات او و لطف او

1- . هود / 114

2- . ارشاد القلوب 2 : 22 و تمام حدیث در ج 16 ص 352-341 آمده است.
3- . نهج البلاغه : ذیل خطبه شماره 190 ص 367 از چاپ سید الأهل

بر آنان باشند. دلیل دیگر این است که در نماز، هر جبار سرکش و متکبری خوار گردد و اعتراف به بندگی کند و خشوع و خضوع در پیش گیرد و بر او سجده کند و بداند که اوست خالق و رازق و زندگی بخش و میراننده؛ و برای اینکه در قیام خود در برابر او، از گناهان و نافرمانی خداوند امتناع کند. پس علت بندگی و نجات نفس و علت شکر بر نعمات خداوند و خواری هر زورگوی سرکش و متکبر و خشوع و خضوع او و [همچنین] علت نوافل نماز، برای کامل کردن فرائض ناقص که به صورت سهوی و کوتاهی کردن و سبک شمردن و مشغول بودن ذهن و از دست دادن سهوی وقت رخ می دهد، در نماز نهفته است.

گوید: از امام صادق علیه السلام درباره علت اوقات نماز سؤال شد و اینکه چرا در پنج زمان مختلف واجب شده است و برای چه در یک زمان واجب نشده است؟ حضرت فرمود: خداوند نماز صبح را در اولین ساعت روز واجب فرمود و این ساعت، ساعت سعد است؛ و ظهر را شش ساعت از روز گذشته واجب فرمود و آن ساعت سعد است. عصر را هفت ساعت از روز گذشته واجب فرمود و آن سعد است و مغرب را اولین ساعت شب واجب فرمود و آن سعد است و عشا را سه ساعت از شب گذشته واجب فرمود و آن ساعت سعد است. این یکی از دلایل اوقات نماز است و جایز نیست که نماز از این اوقات سعد به تأخیر انداخته شود و در اوقات نحس صورت بگیرد.

باب سوم : انواع نماز واجب و مستحب و معنای نماز میانه

آیات:

- «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ».(1)

{بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید. }

تفسیر:

محافظت بر نماز با ادای آن در زمانش و مواظبت بر آن با تمام شروط و حدود آن و اتمام ارکان آن و بر اساس اینکه فعل امر به صورت کلی یا به طور خاص در قرآن دالّ بر وجوب باشد، اشاره دارد بر وجوب مواظبت بر تمام نمازها، مگر نمازهائی که دلیلی آن ها را از حکم خارج کرده باشد و چه بسا از آن، استدلال به وجوب نماز جمعه و دو عید و آیات شود، ولی در برخی از روایات آمده که مراد از آن نمازهای پنجگانه است و بنا بر فرض عمومیت، می توان آن را تعمیم داد تا شامل نوافل و نمازهای اختیاری هم گردد؛ در این صورت، دستور به وجوب نیست و شامل رعایت سنت ها در نماز واجب نیز می شود؛ چنانچه از برخی روایات برداشت می شود و نیز ممکن است بر اساس امر به وجوب، نوافل را نیز در بر گیرد، در صورتی که به معنای رعایت آنچه که موجب صحت نماز است و نباید در آن بدعتی رخ دهد، باشد. پس در این صورت چنین تأویل می شود که اگر نافله ای به شما امر شد، آنچنان که به شما دستور داده شده و با رعایت شرایط و لوازم آن انجامش دهید، و در آن جای اشکال وجود دارد.

اختصاص دادن نماز وسطی به این حکم بعد از تعمیم برای این است که به خاطر فضیلت بیشتر آن یا به دلیل اینکه در بین نمازها در معرض از دست دادن است، باید اهتمام بیشتری بدان اختصاص داد؛ زیرا این نماز از لحاظ زمانی یا عددی یا فضلیت، در بین نمازها میانه است، از آنجا که می گویند: اوسط افضل است. برخی قائل به تعیین هر کدام از نمازهای پنجگانه (به عنوان نماز وسطی) هستند، ولی اصحاب ما به غیر از ظهر و عصر را نگفتهاند؛ چنانچه از المنتهی و سایر کتب به نظر می رسد.

1- . بقره / 238

شیخ در الخلاف گفته است: منظور از آن نماز ظهر است و عده ای از اصحاب ما از او پیروی کرده اند و زید بن ثابت و عایشه و عبدالله بن شداد قائل به آن بودند؛ زیرا این نماز بین دو نماز روز قرار دارد و به دلیل اینکه این نماز در وسط روز است و به این سبب که این نماز در شدت گرما و داغی ظهر خوانده می شود که زمان شدت تمایل انسان به خواب و استراحت است، پس سختترین نماز است و بهترین کردارهای شایسته، دشوارترین آن ها است و همچنین دستور به مراقبت بر کاری که سختتر است، مناسبتر و مهمتر است و به این سبب که این نماز اولین نمازی است که واجب گردیده و در ساعتی قرار دارد که درهای آسمان در آن ساعت گشوده است و بسته نمی شود تا زمانی که نماز ظهر خوانده شود و دعا در این ساعت مستجاب می شود. و گفته شده، به این دلیل که بین بردین [خنکی صبح و عصر] یعنی نماز صبح و نماز عصر قرار دارد و گفته شده به این دلیل که بین دو نافله مساوی قرار دارد؛ چنانچه از ابن جنید نقل شده که دلیلش را آن دانسته است.

عمده راویان از زید بن ثابت روایت کرده اند که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در گرمای نیمروز می خواند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازی را سختتر از آن نماز نخوانده بودند؛ از این رو این آیه نازل شد. ابو داود آن را روایت کرده است.

ترمذی و ابو داود از عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: نمازها و نماز میانه و نماز عصر را مواظبت کنید.

در المنتهی گفته است: عطف اقتضای مغایرت می کند. گفته نشود واو زائده است؛ چنانکه در قول خدای تعالی آمده است: « وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ » زیرا ما می گوئیم: زائده بودن با اصل منافات دارد، پس به سوی آن گرایش نیست مگر بنا به علتی و در مثالی که آن ها ذکر کرده اند، زائد بودن واو را نمی پذیریم، بلکه این واو، عطف است بنا بر باب خود. در مجمع البیان(1)

گفته است: اینکه نماز میانه نماز ظهر است، از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است و از برخی از

1- . مجمع البيان 2 : 343

ائمه زیدیه روایت شده است که این نماز در روز جمعه، نماز جمعه است و در سایر روزها نماز ظهر است؛ چنانچه در برخی روایات ذکر خواهد شد.

سید مرتضی - رحمه الله - گفته است: منظور از آن نماز عصر است و عده ای از اصحاب ما از او تبعیت کرده اند و ابو هریره و ابو ایوب و ابو سعید عبیده سلمانی و حسن و ضحاک و ابو حنیفه و اصحاب او و احمد بدان معتقد هستند و جمهور آن را از امام علی علیه السلام روایت کرده اند و گفته اند: به این دلیل است که این نماز بین دو نماز شب و دو نماز روز قرار دارد؛ و سید اجماع شیعه را حجت دانسته و مخالفان به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند استناد کرده اند مبنی بر اینکه حضرت در جنگ احزاب فرمود: ما را از نماز میانه یعنی نماز عصر مشغول کرده اند، خداوند خانه ها و قبورشان را از آتش مملو گرداند. در کشاف از صفیه روایت کرده است که به کسی که قرآن را برایش نوشت گفت: وقتی به این آیه رسیدی آن را ننویس تا آن را آنگونه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن را می خواند، برایت املا کنم و آن را برایش املا کردم که نماز میانه نماز عصر است و از آنجا که این نماز در زمان اشتغال مردم به زندگیشان قرار دارد، اشتغال به آن دشوارتر است.

برخی از مخالفین گفته اند: آن نماز مغرب است؛ زیرا بین روشنی روز و سیاهی شب قرار دارد و به این دلیل که این نماز از لحاظ شمارش بین نمازهای چهار رکعتی و دو رکعتی، در میانه قرار دارد؛ و به سبب اینکه این نماز با وجود اینکه از دو رکعت بیشتر است، ولی در سفر و حضر تغییری نمی کند، پس مناسب تأکید است و به دلیل اینکه ظهر نماز اول است، زیرا اول واجب شده، پس مغرب میانه می شود.

برخی گفته اند: این نماز عشاست؛ زیرا بین دو نماز قرار دارد که به صورت شکسته خوانده نمیشوند، یا بین دو نماز شبانه و روزانه قرار دارد و به این دلیل که این نماز سنگین ترین نماز بر منافقان است، همانطور که روایت شده است؛ و برخی هم گفته اند این نماز، صبح است؛ زیرا بین دو نماز شب و دو نماز روز و بین تاریکی و روشنائی است؛ و به این دلیل که این نماز با نمازی دیگر جمع نمی شود و بین دو نماز که با هم جمع خوانده میشوند، این نماز تنهاست و به خاطر فضیلت بیشتر آن به

سبب حضور فرشتگان شب و روز در آن؛ و به این دلیل که این نماز در زمان سختی سرمای زمستان و خواب خوش تابستان و سستی اعضا و زیادی خواب آلودگی و غفلت مردم و استراحت آنان خوانده می شود و در معرض از دست دادن قرار دارد، به همین دلیل به شدت مواظبت اختصاص داده شده است و مالک و شافعی بدان قائل هستند، لذا در پی آن قنوت میخوانند؛ زیرا قنوت در هیچ فریضه ای جز صبح و جز به هنگام سختی ای که پیش آید، در نزد آنان مشروع نیست، که در این صورت، در همه قنوتها نماز میخوانند..

گفته شده: این نماز مانند شب قدر و ساعت اجابت است و اسم اعظم خدا پنهان است تا در مورد سایر نمازها تساهلی صورت نگیرد، بلکه در هر یک از آن ها نهایت تلاش صورت بگیرد تا کمال فضیلت در تمام این نمازها حاصل شود.

ظاهر این است که این نماز جمعه و ظهر است و اندکی با ابهام بیان شده تا آن فایده و نیز سایر فوایدی که در پنهان کردن امثال آن گفته شده را در بر داشته باشد و در لابلای اخباری که به گوش تو خواهد رسید، این سخن برایت روشن خواهد شد.

روایات:

1. الخصال: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند عزوجل نماز را واجب فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را در ده وجه سنت نمود: نماز حضر، نماز سفر، نماز خوف در سه وجه و نماز گرفتگی برای خورشید و ماه و نماز عیدین و نماز باران و نماز میت.(1)

الهدایه: مرسلا از امام باقر علیه السلام نظیر آن را روایت کرده است.(2)

توضیح: «سنَّ» یعنی: تشریع و مقرر و بیان کرد و اعم از وجوب و استحباب است، به دلیل دخول نماز استسقا و عیدین با وجود نبود شرایط در آنان؛ و اما اینکه آن ها را ده عدد شمرده، با وجود اینکه یازده تاست، به این خاطر است که عیدین را

1- . الخصال 2 : 58

2- . الهدايه : 28

به خاطر اتحاد سبب در آن دو یعنی: عید بودن آن دو، یک نماز به شمار آورده؛ یا اینکه دو کسوف را به خاطر تشابه سبب آن دو یکی شمرده؛ یا گفته می شود مقصود، غالباً شمردن نمازهای واجب است و در این صورت استسقا را هم ضمن آنها ذکر کرده؛ یا اینکه نمازهای حقیقی را برشمرده و نماز میت را در ضمن آنها ذکر کرده؛ یا بدان علت آن را جدا ذکر کرده و بر عشره (ده تا) عطف کرده است یا بنا بر سایر وجوه، اشاره دارد به اینکه این نماز حقیقی است.

اگر گفته شود برخی از آن نمازها از قرآن مشخص شده مثل نماز سفر و خوف، باید بگوئیم: شاید معنا این باشد که اکثر این نمازها یا آداب و شرایط و جزئیات آن از سنت حاصل شده است. اما انواع نماز خوف عبارت است از نماز کوتاه و مطارده و شدت خوف یا ذات الرقاع و عسفان و بطن النخل و اول اظهر است و این نماز به قسم اول باز می گردد و نماز جمعه داخل در نماز حضر است و خروج نماز ملتزم زیانی ندارد زیرا مقصود برشمردن چیزی است که با اصالت واجب شده؛ و اما نماز طواف را می توان جزء نماز سفر به شمار آورد؛ زیرا غالب وقوع آن در سفر است، یا گفته می شود که این نماز داخل در اعمال حج است و مقصود بر شمردن چیزی بوده که اینگونه نباشد؛ یا گفته می شود غرض شمردن نمازهای تکراری است که بسیار رخ می دهد.

2. الخصال: امام صادق علیه السلام می فرماید: نماز فریضه چهار رکعت ظهر و چهار رکعت عصر و سه رکعت مغرب و چهار رکعت عشا و دو رکعت صبح است و تمام نمازهای واجب هفده رکعت هستند و مستحبی سی و چهار رکعت است که چهار رکعت از آن بعد از نماز مغرب است که در سفر و حضر شکسته نمی شود و دو رکعت نماز نشسته بعد از عشاست که یک رکعت محسوب می شود و هشت رکعت در سحر است و آن نماز شب است و شفع دو رکعت است و وتر یک رکعت و دو رکعت فجر بعد از نماز وتر است و هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت پیش از عصر.(1)

1- . الخصال 2 : 151

العیون: از فضل بن شاذان در نامه ای که امام رضا علیه السلام به مأمون نوشته بود، نظیر آن حدیث آمده است.(1)

تحف العقول: نظیر این حدیث را ذکر کرده است.(2)

3. معانی الأخبار: از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام درباره نمازهایی که خداوند جل جلاله واجب کرده پرسیدم. حضرت فرمود: پنج نماز در شب و روز. عرض کردم: آیا خداوند تعالی آن نمازها را در کتاب خود نام برده و توضیح داده است؟ فرمود: آری. خداوند عزوجل به پیامبر خویش فرمود: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ»،(3) {نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار.} دلوک آفتاب یعنی: زوال آن، بین زوال خورشید تا تاریکی شب، چهار نماز وجود دارد که خداوند آن ها را نام نهاده و روشن ساخته و زمانشان را مشخص فرموده است. «غسق اللیل» یعنی: نیمه شب.

سپس فرمود: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً»(4) {نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.} و این نماز پنجم است و خداوند تبارک و تعالی در این مورد فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ»،(5)

{در دو طرف روز [اول و آخر آن] نماز را برپا دار.} و دو طرف آن، نماز مغرب و صبح است. «وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ،»(6) {و نخستین ساعات شب.} و آن نماز عشاست و خداوند عزوجل فرموده است: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى»،(7) {بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید.} و آن نماز ظهر است و اولین نمازی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- . عیون الاخبار 2 : 123
2- . تحف العقول : 439 چاپ الإسلامیه
3- . اسرا / 78
4- . اسرا / 78
5- . هود / 116
6- . هود / 116
7- . بقره / 238

خواندند و در وسط دو نماز در روز قرار دارد، نماز صبح و نماز عصر. «وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ،»(1) {و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.} در نماز میانه. (2)

دعائم الإسلام: از امام باقر علیه السلام نظیر این حدیث روایت شده است با این تفاوت که حضرت فرموده: و نماز میانه که همان نماز جمعه، و در سایر روزها نماز ظهر است.(3)

العلل: از زراره روایت شده که گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره آنچه خداوند عزوجل از نماز واجب کرده، سؤال شد. و مثل حدیثی که از حضرت گذشت، حدیث را ادامه داد تا آنجا که فرمود: این نماز در میانه دو نماز در روز یعنی نماز صبح و نماز عصر قرار دارد و در بخشی از قرائت فرمود: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى»، {مواظبت کنید بر نمازها و نماز میانه} و نماز عصر {و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.} در نماز عصر. فرمود: این آیه در روز جمعه نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود، پس خاضعانه برای آن با پا خاست و آن را (پس از دو رکعت) تمام کرد و برای مقیم دو رکعت اضافه نمود و در واقع، این دو رکعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه فرمود، در روز جمعه به جای دو خطبه قرار داده شد، پس هر کس آن را به تنهائی بخواند، باید چهار رکعت دیگر مانند نماز ظهر در سایر روزها بخواند. فرمود: و وقت نماز عصر در روز جمعه، در وقت نماز ظهر در سایر روزهاست.(4)

توضیح: شیخ بهائی - قدس سره - در مورد «من صلاه» گفته است: شاید تعریف نماز از نوع عهد خارجی باشد و مراد نمازی است که هر روز و هر شب باید

1- . بقره / 238
2- . معانی الأخبار : 332 و حدیث از لحاظ تفسیر مطابق با مذهب ابو حنیفه است و در آن آمده است که نمازهای پنجگانه بر اساس آنچه امروزه وجود دارد، در مدینه بر امت واجب گشت، با اینکه سوره اسرا و سپس هود در مکه نازل شدند. و در باب اوقات نماز خواهد آمد که آیه اسرا تنها شامل نماز مغرب و صبح می شود و اینکه نمازهای واجب در آیه اسرا عبارتند از مغرب و صبح.

3- . دعائم الاسلام 1 : 131
4- . علل الشرائع 2 : 44 - 43

ادا شود؛ یا سؤال در مورد چیزی باشد که خدای سبحان در کتاب عزیز واجب فرموده است بدون اینکه با سنت ثابت شده باشد و بنا بر دو وجه، اشکالی در محدود شدن به پنج مورد نیست؛ چنانچه از سیاق کلام، خروج نماز آیات و میت و طواف - به عنوان مثال - استفاده می شود.

اگر بگوئی در حمل بر وجه اول، نماز جمعه اشکال پیدا می کند، زیرا این نماز از مواردی است که خواندن آن در هر روز لازم نیست و همچنین آنچه که لزوم انجام آن کمتر از پنج تاست و حمل به وجه دوم نیز مشکل است؛ زیرا جمعه و عید از نمازهایی است که خداوند سبحان در کتاب خویش واجب نموده و فرموده است: «إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ»،(1) {چون برای نماز جمعه ندا در داده شد.} ادامه آیه. فرمود: « فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ »،(2) {پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن.} گروهی از مفسرین گفته اند که به قرینه قول خدای تعالی «وانحر» یعنی: قربانی کن، مراد نماز عید است و روایت شده که او ابتدا قربانی می کرد و سپس نماز می گزارد، پس خداوند دستور داده است که ابتدا نماز بگزارد و سپس قربانی کند.

مؤلف: نماز جمعه در ذیل نماز ظهر مندرج است و در زیر مجموعه آن قرار دارد، پس خواندن ظهر در حکم خواندن جمعه است و تفسیر نماز در آیه دوم، نماز عید است و نحر یعنی قربانی کردن. اگر چه عده ای از مفسران بدان معتقد هستند، ولی آنچه از امامان ما روایت شده این است که مراد بلند کردن دستان تا [محاذات]گلو در حال تکبیر در نماز است. پایان.

فرمایش حضرت علیه السلام «سماهنّ»، گفته شده: مراد از تسمیه، معنای لغوی است و گفته شده مراد از آن و از تبیین، بیان اجمالی است و گفته شده بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شده یا از سوی حضرت صورت گرفته باشد و وقت آن ها را تعیین کرده باشد؛ زیرا از این آیه چنین فهمیده می شود که این وقت، وقتی است برای مجموع این نمازهای چهارگانه، و بین اوقات، فاصله ای وجود ندارد؛ چنانچه برخی از آنان قائل به آن هستند.

1- . جمعه / 9

2- . کوثر/ 2

قول حضرت علیه السلام «در مورد آن» یعنی در بیان نمازها و سخن او «و در بخشی از قرائت گفته است»، ظاهر این است که منظور کلام امام علیه السلام است و احتمال دارد از کلام راوی باشد، به قرینه اینکه صدوق آن را در معانی الأخبار انداخته است، نسخه ها هم مختلف است. در التهذیب(1)

گفته است: و نماز عصر آنچنان که در العلل و الفقیه و کافی(2)

ذکر شده، بدون واو است و در موارد نادر به هر دو قرائت شده است. در کشاف گفته است: در قرائت ابن عباس و عایشه با واو ذکر شده و در قرائت حفصه بدون واو. حضرت علیه السلام آن را با واو ذکر کرده تا آن را تأیید کند و نیز بدون آن به صورت مبهم به منظور تقیه یا شاید هم چنانچه بدان اشاره کردیم، از سوی راوی رخ داده باشد.

قول حضرت «فی صلاه العصر»، می گویم: در کافی و الفقیه و التهذیب و غیر آن ذکر شده است: «در نماز میانه»، ظاهر این است که این کلام امام علیه السلام است که در تفسیر آیه آن را ذکر کرده است و قرائت در آنجا که می گوید: «و صلاه العصر» تمام شده و بر اساس آنچه در العلل ذکر شده، احتمال دارد که تتمه ای برای قرائت یا تفسیری بر اساس این قرائت باشد و ظاهر این است که این از اشتباه نسخه نویسان است و آنچه در کتب مشهوره وجود دارد صحیح تر و درستتر است و اشاره دارد بر وجوب قنوت یا تأکید آن در نماز جمعه؛ از این رو قنوت در آن تکرار شده و به حال خود رها شده است؛ یعنی دو رکعت دیگر را به آن نیفزود، چنانچه در نماز ظهر و عصر و عشا برای نمازگزار اضافه کرده است و در کافی و سایر کتب ذکر شده: در سفر و حضر.

میر داماد - قدس سره - گفته است: نمازهای واجب یومیه در وطن در روز جمعه پانزده رکعت و در سایر روزها هفده رکعت(3)

و در سفر یازده رکعت است، بدین

1- . التهذیب 1 : 304
2- . الفقیه 1 : 125، الکافی 3 : 271

3- . پیش از آن ذکر کردیم که رکعات واجب در نمازهای پنجگانه فقط ده رکعت است و پنج رکعت دیگر در روز جمعه است و هفت رکعت در سایر روزها در نماز فریضه سنت است و إن شاء الله توضیح بیشتر برای آن ذکر خواهد شد.

دلیل که نماز جمعه بر حسب عدد، بین نمازهایی که در سفر و حضر خوانده می شود، به غیر از روز جمعه، میانه است. این وجه سوم است برای اینکه نماز جمعه نماز میانه است و قول حضرت علیه السلام: {خاضعانه برای او به پا خیزید} در نماز میانه، نیز بر این سخن تأکید دارد، به خاطر اختصاص بیشتر جمعه به قنوت؛ زیرا در این نماز دو قنوت وجود دارد که باید مشخص شود. پایان.

«دو رکعت کنار گذاشته شدند» یعنی: خداوند این دو رکعت را کنار گذاشت و آن را از نمازگزاری که نماز جماعت می خواند، به دلیل دو خطبه برداشت؛ زیرا این دو خطبه به جای آن دو رکعت هستند و احتمال دارد که مراد این باشد که دو رکعت اضافه برای نمازگزاری که به صورت فرادی نماز می خواند، به جای آن دو خطبه وضع شده است.

شیخ بهایی - قدس الله روحه - گفته است: مراد از مقیم در قول حضرت علیه السلام «و أضاف للمقیم» شامل کسانی که در غیر از روز جمعه نماز می خواندند و کسانی که بدون مکلف شدن به نماز جمعه در این روز نماز می خواندند، نمی شود، و نیز مراد از «مقیم»ی که برای بار دوم ذکر شده، اولا بر اساس اینکه لام آن، لام عهد ذکری باشد، حرف جر متعلق به قولش: «اضافهما» است و اما هر کس که جمعه را بر او واجب کرده، حرف جر متعلق به قول او «وضعت» است یعنی: به خاطر آن افتاده؛ و اما ظرف یعنی سخنش «روز جمعه»، بنا بر این دو فرض متعلق به «وضعت» است. پایان.

مؤلف: در کافی و سایر کتب آمده است: و قنوت را در سفر و حضر به حال خود رها کرد و به مقیم دو رکعت اضافه کرد و دو رکعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه کرده، در روز جمعه برای مقیم است. اگر مرادش از «أضافهما» این بود، بی نهایت دور از ذهن و بی معنا بود و این روایت اشاره دارد به اینکه وقت نماز جمعه، زمان نافله در سایر روزهاست و در مورد آن سخن خواهیم راند و تفسیر سایر آیات را در باب های آینده عنوان خواهیم کرد.

4. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطى - وَ صَلَاهِ الْعَصْرِ - وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ» را

چنین قرائت فرمود: {بر نمازها و نماز میانه - و نماز عصر - مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.} به این معنی است: توجه نمودن انسان به نماز خود و مواظبت بر آن، تا اینکه چیزی او را از آن غافل و مشغول نسازد.(1)

5. معانی الأخبار: از ابو یونس غلام عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت: عایشه به من دستور داد تا قرآنی برای او بنویسم و گفت: چون به این آیه رسیدی، بنویس: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی - وَ صَلَاهِ الْعَصْرِ - وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ» سپس عایشه گفت: به خدا سوگند آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.(2)

6. از معانی الأخبار: از ابو یونس روایت کرده که گفت: قرآنی را برای عایشه نوشتم. او به من گفت: وقتی به آیه نماز رسیدی آن را ننویس تا آن را برای تو املا کنم. وقتی به آن رسیدم، چنین برای من املا کرد: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی وَ صَلَاهِ الْعَصْرِ».(3)

7. از معانی الأخبار: از عمرو بن نافع روایت کرده که گفته است: قرآنی را برای حفصه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله می نوشتم که گفت: وقتی به این آیه رسیدی بنویس: « حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی وَ صَلَاهِ الْعَصْر ».

صدوق - رحمه الله - گفته است: این اخبار حجت ماست علیه مخالفان و صلاه وسطی، نماز ظهر است.(4)

8. از معانی الأخبار: از ابو بصیر روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: نماز وسطی نماز ظهر است و آن اولین نمازی است که خداوند بر پیامبر خویش - که درود خدا بر او و خاندانش باد - فرو فرستاد.(5)

1- . تفسیر قمی : 69
2- . معانی الأخبار : 331
3- . معانی الأخبار : 331
4- . معانی الأخبار : 331

5- . معانى الأخبار : 331

مؤلف: در باب علت های نماز، روایت عده ای از یهود ذکر شد که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نمودند و در ضمن آن اشاره داشت به اینکه نماز وسطی نماز عصر است.

9. مجالس ابن الشیخ: از عائذ احمسی روایت شده که گفت: بر محضر سرورم ابو عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: سلام بر تو ای پسر رسول خدا. فرمود: بر تو نیز سلام باد. به خدا سوگند که ما فرزندان او هستیم و خویشاوندان او نیستیم. سپس به من فرمود: ای عائذ! وقتی با نمازهای پنجگانه واجب به دیدار خدای عزوجل شتافتی، خداوند چیزی غیر آن از تو نخواسته است. - گوید: - یاران ما به او گفتند: پرسش تو چه بود که چنین پاسخی به تو داد؟ گفت: من سؤالی نکردم، ولی من مردی هستم که توان آن را ندارم که شب به عبادت برخیزم. می ترسیدم که به خاطر آن مؤاخذه شوم و نابود گردم. پس حضرت علیه السلام خود پاسخ سؤالی را داد که می خواستم از او بپرسم.(1)

توضیح: از غیر آن یعنی از نوافل یا سایر عبادت ها به طور مطلق، تفضلاً و اول اظهر است؛ چنانچه از آخر روایت احساس می شود.

10. مجمع البیان: از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: نماز وسطی نماز جمعه در روز جمعه و نماز ظهر در سایر روزهاست.(2)

11. فقه الرضا علیه السلام: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: نماز وسطی نماز عصر است.(3)

12. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: به محضر حضرت عرض کردم: نماز وسطی کدام است؟ فرمود: {بر نمازها و نماز میانه - و نماز عصر - مواظبت کنید، و خاضعانه برای خدا به پا خیزید. } و وسطی

1- . امالی طوسی 1 : 232
2- . مجمع البیان 2 : 343
3- . فقه الرضا

همان نماز ظهر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این آیه را چنین قرائت می کرد.(1)

13. از تفسیر عیاشی: از زراره و محمد بن مسلم نقل شده که از امام محمد باقر علیه السلام درباره قول خداوند تعالی «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی» پرسیدند و حضرت فرمود: نماز ظهر است و با همین آیه، خداوند نماز جمعه را واجب فرمود.(2)

14. از تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نماز وسطی نماز ظهر است.(3)

15. از تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نماز وسطی نماز میانی از نمازهای روز است، یعنی: نماز ظهر؛ و در واقع یاران ما به خاطر آن بر وقت ظهر مواظبت می کنند.(4)

16. از تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: {در دو طرف روز [اول و آخر آن] نماز را برپا دار.} و دو طرف آن، نماز مغرب و صبح است. « وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ »، {و نخستین ساعات شب} و آن نماز عشاست.(5)

17. فلاح السائل: اعتقاد ما بر این است که این به صحت و درستی نزدیکتر است که اولین نمازی که بر بندگان واجب شد نماز ظهر است و این نماز همان نماز وسطی است و دو رکعت بوده و روایاتی که حاکی از آن باشند که نماز ظهر اولین نمازی است که واجب شده و دو رکعت بوده، بسیار است و به خاطر وضوح آن برای پیشوایان برگزیده،(6) نیازی به ذکر آن نیست. و اما اینکه نماز ظهر نماز وسطی است، من از کتاب عمرو بن اذینه در روایتی که از زراره و محمد بن مسلم نقل کرده، آن را روایت کرده ام که گفته اند: شنیدیم که امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال ما درباره

1- . تفسیر عیاشی 1 : 127
2- . تفسیر عیاشی 1 : 127
3- . تفسیر عیاشی 1 : 127

4- . تفسير عياشى 1 : 128
5- . تفسير عياشى 2 : 161
6- . فلاح السائل : 93

قول خداوند «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی» فرمود: این همان نماز ظهر است و خداوند در مورد آن نماز جمعه را نازل فرمود و همان ساعتی است که بنده مسلمان خیری را در آن ساعت از خدا نمی خواهد مگر اینکه آن را به او ببخشد.(1)

از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده ام که فرمود: زن حسن بن علی علیهما السلام قرآنی نوشت. وقتی کاتب به این آیه رسید، حسن به کاتب گفت: بنویس: {بر نمازها و نماز میانه - و نماز عصر - مواظبت کنید، و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.}(2)

از کتاب ابراهیم خزاز از امام صادق علیه السلام روایت کرده ام که فرمود: {بر نمازها و نماز میانه - و نماز عصر - مواظبت کنید، و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.}(3)

حاکم نیشابوری نیز در جزء دوم از تاریخ نیشابور در زندگینامه احمد بن یوسف سلمی از ابن عمر آن را روایت کرده و گفته است: حفصه بنت عمر دستور داد تا مصحفی را برایش بنویسند و به کاتب گفت: وقتی به آیه نماز رسیدی، آن را به من نشان بده تا به تو دستور دهم که همانطور آن را بنویسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. وقتی به او خبر داد، حفصه دستور داد تا آن را چنین بنویسد: {بر نمازها و نماز میانه - و نماز عصر - مواظبت کنید.}(4)

ابو جعفر محمد بن بابویه در کتاب معانی الأخبار در باب معنای نماز وسطی مانند این حدیث را از عایشه روایت کرده و عبد الله بن سلیمان بن اشعث سجستانی در جزء اول از کتاب جمیع المصاحف، شش حدیث را ذکر کرده مبنی بر اینکه در مصحف عایشه چنین چیزی بوده و هشت حدیث را هم ذکر کرده مبنی بر اینکه در

1- . فلاح السائل : 93
2- . فلاح السائل : 93
3- . فلاح السائل : 93
4- . فلاح السائل : 93

مصحف حفصه نیز چنین بود و دو حدیث را روایت کرده، مبنی بر اینکه در مصحف ام سلمه نیز چنین بود.(1)

مؤلف: تعیین اینکه نماز وسطی نماز ظهر است، از دو طریق روایت شده است. شیخ بزرگوار محمد بن علی کراجکی در نامه خویش به فرزندش در فضیلت نماز ظهر روز جمعه چنین گفته است: ای پسرم! نماز ظهر این روز شرافتی عظیم دارد و آن اولین نمازی است که بر سرورمان رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب گردید و روایت شده که این نماز، نماز وسطی است که خداوند تعالی در دستور به مواظبت بر نمازها، آن را از نمازهای دیگر جدا کرده و حضرت جل جلاله فرموده است: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی» و کراجکی حدیثی را که از زراره و محمد بن مسلم نقل کردیم، روایت کرده است.(2)

مؤلف: در یکی از کتاب های اصول، روایتی را ابو بصیر از امام صادق علیه السلام یافتم که فرموده بود: نماز میانه نماز ظهر است و آن اولین نمازی است که خداوند آن را بر پیامبر خویش که درود خدا بر او و خاندان او باد، نازل کرد .(3)

در نسخه ای قدیمی و زیبا از کتاب تفسیر القرآن که در دست داشتم، چهار حدیث را به چند طریق از امام باقر و صادق علیهما السلام دیدم که نماز وسطی نماز ظهر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت فرموده بود: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی» و صلاه العصر.

بعد از ذکر این احادیث، دو حدیث دیگر را هم آورده بود. و من میگویم، ابو جعفر محمد بن بابویه در کتاب معانی الأخبار بر این باور است که نماز وسطی نماز ظهر است و در این باره روایاتی را از دو طریق وارد کرده است.

همچنین در کتاب مدینه العلم از امام صادق علیه السلام روایت شده است: نماز وسطی نماز ظهر است و آن اولین نمازی است که خداوند بر پیامبر خویش که درود خدا بر او و خاندانش باد، واجب کرد.

1- . فلاح السائل : 94

2- . فلاح السائل : 94
3- . فلاح السائل : 94[3]

مؤلف: شاید مراد از وسطی یعنی عظمی؛ چنانچه خداوند تعالی فرموده است: « وَ كَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً»،(1) {و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم.} و ممکن است چنین باشد؛ زیرا بین دو نماز در یک روز قرار دارد و در وسط روز است.

من تعجب کردم که چگونه عظمت نماز ظهر پوشیده مانده در حالی که این نماز، نماز میانه است؛ و با اتفاق نظر بر اینکه این نماز، اولین نمازی است که واجب شده و اینکه نماز جمعه واجب در زمان آن قرار دارد و اینکه ساعتی که اجابت دعا در آن تضمین شده این ساعت است و این ساعت، زمان گشوده شدن درهای آسمان است و زمان نماز اوابین - توبه پیشگان - است، با وجود روایتی که بر اساس آن، غیر نماز عصر بر نماز عصر عطف شده است.(2)

18. المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو را به چند خصلت درباره نفست توصیه می کنم، آن ها را به خاطر بسپار... تا اینکه فرمود: ششم این است که سنت مرا در نماز و روزه و صدقه ام در پیش بگیری؛ و اما نماز پنجاه رکعت در شب و روز است... تا آنجا که فرمود: تو را باد به نماز شب و این عبارت را چهار مرتبه تکرار نمود و سپس فرمود: تو را باد بر نماز زوال و تو را باد به بلند کردن دستانت به سوی پروردگارت و جابجا کردن بسیار آن ها... ادامه حدیث.(3)

19. کتاب صفات الشیعه: از ابو بصیر روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: شیعه ما اهل ورع و اجتهاد و وفاداری و امانتداری و اهل زهد و عبادت و صاحبان پنجاه و یک رکعت نماز در روز و شب هستند که شب را به عبادت ایستاده و روز را روزه می گیرند و اموالشان را پاک و طاهر می گردانند و حج خانه خدا را به جای می آورند و از هر امر حرامی دوری می کنند.(4)

1- . بقره / 143[1]
2- . فلاح السائل : 95[2]
3- . المحاسن : 17
4- . صفات الشیعه : 163 ذیل شماره 1

20. مجمع البیان: از ابو الحسن علیه السلام در مورد قول خدای تعالی: «وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ»،(1) {و کسانی که بر نمازشان مداومت می ورزند.} روایت شده که فرمود: اینان صاحبان پنجاه نماز از شیعیان ما هستند.(2)

توضیح: نماز به طور مجازی بر رکعت اطلاق شده است.

21. مصباح الشیخ: از ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام روایت کرده است: نشانه های مؤمن پنج تاست... و از جمله آن ها پنجاه و یک رکعت نماز را برشمرد.(3)

22. اختیار الرجال کَشّی: از یحیی بن ابی حبیب روایت شده که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره بهترین چیزی که به وسیله آن بنده در نمازش به خداوند نزدیک می شود سؤال کردم. حضرت فرمود: چهل و شش رکعت فرائض و نوافل او. عرض کردم: این روایت زراره(4) است. فرمود: آیا کسی را دیده ای که بیشتر از زراره حق را بیان کند؟(5)

1- . معارج / 34
2- . مجمع البیان 10 : 357
3- . المصباح : 511
4- . روایت زراره همان روایتی است حاکی از آنکه نماز زوال هشت رکعت قبل از ظهر است، سپس دو رکعت نماز بعد از نماز ظهر، سپس دو رکعت پیش از عصر و دو رکعت نماز بعد از مغرب و سیزده رکعت از آخر شب که جمعاً بیست و هفت رکعت می شود و این تمام نمازی است که سنت بر آن جاری شده است. شیخ آن را در التهذیب ج1 ص135 با دو سند ذکر کرده است.
5- . رجال کشی : 130 ذیل شماره 62 و شیخ نیز این حدیث را در التهذیب ج1 ص 135 و الاستبصار ج1 ص 111 روایت کرده است و وجه حدیث این است که این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که دو برابر فریضه، نماز نافله بخواند؛ پس عامه تمام هفده رکعت نمازهای یومیه را فریضه شمردند و حکم دادند که نوافلی که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند، سی و چهار رکعت بود و مجموع آن پنجاه و یک رکعت می شود. ولی آنان بر این باور بودند که نمازهای یومیه واجب ده رکعت هستند و

هفت رکعت دیگر، سنت در فریضه است، پس محاسبه صحیح آن است که ده رکعت دیگر به آن بیفزائیم تا به بیست رکعت تبدیل گردد و نیز هفت رکعت دیگر که سنت است، ولی این رکعت ها نیز جزء فریضه قرار گرفته است و به ازای آن، هفت رکعت دیگر خارج از فریضه قرار داده می شود تا نوافل به تعداد بیست و هفت رکعت برسند و نمازهای یومیه هفده رکعت و مجموع چهل و چهار رکعت می شود، پس هر کس نافله دیگری به آن بیفزاید، از سنت خارج شده است.

توضیح: «أصدع بحق» یعنی: حق را بیان کرد و به روشنی آن را ابراز نمود. جوهری گفته است: گفته می شود: «صدعت بالحق»، وقتی آن را آشکارا بگوید.

23. الإختیار: از امام صادق علیه السلام روایت شده که در ضمن حدیثی طولانی فرمود: بر تو باد بر نمازهای چهل و شش رکعتی(1)

و بر تو باد بر حج و اینکه وقتی به مکه رسیدی، از حج افراد واجب به تمتع واجب عدول کنی و نیت تبدیل نمائی. سپس فرمود: و آنچه ابو بصیر از نماز پنجاه و یک رکعتی و محرم شدن به حج تمتع ذکر کرده و دستوری که به او دادیم که به تمتع محرم شود، در نظر ما معانی و انواع مختلفی دارد که در توان ما و شما نیست و چیزی از آن با حق مخالفت و ضدیت ندارد.(2)

24. مجالس الشیخ: از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند عزوجل در روز و شب هفده رکعت را بر مردم نازل فرمود که هر کس آن را انجام دهد، خداوند عزوجل از غیر آن از او نمی پرسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آن را به نمازش اضافه فرمود تا به وسیله نوافل، نقصی را که در فرائض رخ می دهد کامل کند؛ و خداوند عزوجل بر زیادی نماز و روزه کسی را عذاب نمی نماید(3)

ولی اگر عملی خلاف سنت باشد، عمل کننده آن را عذاب می کند.(4)

توضیح: «بر خلاف سنت» یعنی: تغییر دادن آن، به این صورت که چیزی را به آن اضافه کند یا از آن کم کند، با اعتقاد به اینکه عمل به این کیفیت و این تعداد در آن اوقات به صورت خاص مطلوب است؛ مثل نماز ضحی و بدعتهای مانند آن، و إلا نماز بهترین عبادتِ وضع شده است. و در التهذیب(5)

در روایتی دیگر آمده است: ولی برای ترک سنت مجازات می شود و مراد از این جمله نیز همان مطلبی است که

1- . مراد دو رکعت اضافه بر چهل و چهار رکعت، دو رکعت عشاست که وتیره نامیده می شود.
2- . رجال کشی : 127، در ذیل حدیثی طولانی عنوان شده است.
3- . شاید منظور حضرت علیه السلام از زیادی نماز، پنجاه و یک رکعت نمازی باشد که مردم می خوانند و تصور می کنند که دو برابر فریضه، چهل و سه رکعت است؛ چنانچه فهمیدی ولی چنین نیست.
4- . امالی طوسی 2 : 263-264
5- . التهذیب 1 : 134

ما ذکر کردیم و آنچه گفته شده مبنی بر اینکه مراد ترک تمام سنت هاست، که بعید است و مستلزم اعتقاد به وجوب تخییری تمام سنت و اختصاص تخییر به زمانی است که بین اشیاء محدودی صورت بگیرد، یا اعتقاد به اینکه او به دلیل خفیف و خوار شمردنی مجازات می شود که ترک سنت مستلزم آن است، چنانچه پوشیده نیست، هر یک از این دو باور، از تکلف خالی نیست.

25. مجالس الشیخ: از معمر بن یحیی روایت شده که او از امام باقر علیه السلام شنیده بود که می فرمود: خداوند بعد از فریضه از بنده درباره نمازی و بعد از زکات در مورد صدقه ای و بعد از ماه رمضان درباره روزه ای سؤال نمی کند.(1)

تحقیق و تفصیل:

بدان که روایات در شماره نمازها بسیار مختلف هستند؛ برخی از آن ها می گویند: سی و چهار رکعت، با شمردن دو رکعت وتیره به عنوان یک رکعت و این از مواردی است که بین اصحاب اختلاف نظری در مورد آن وجود ندارد؛ چنانچه بیشتر اصحاب آن را ذکر کرده اند و شیخ بر آن نقل اجماع کرده است. و در برخی روایات آمده است که این نمازها بیست و نه رکعت هستند بدون وتیره و نیز چهار رکعت از نافله عصر، و آن روایت زراره است. و در برخی روایات هم آمده که بیست و هفت رکعت است بدون دو رکعت نافله مغرب؛ و وجه در جمع بین آن روایات این است که روایاتی که عدد کمتر را در بر دارد، حمل بر شدت استحباب شود و آنچه در برخی اخبار اقل وارد شده مبنی بر آنکه این تمام چیزی است که سنت(2) بر آن جاری شده، شاید حمل بر سنت موکد باشد.

1- . آن را در نسخه چاپی امالی نیافتیم.
2- .[2] مراد از سنت، عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن و مداومت حضرت بر آن است، نه استحباب؛ چرا که سنت به معنای استحباب، از اصطلاحات فقهاست، چندین روایت بر آن اشاره دارد و از آن جمله است قول حضرت علیه السلام در مورد اجزای نماز: تکبیر سنت است و قرائت سنت است و تشهد سنت است و قول حضرت علیه السلام این است که رکعات مفروضه ده رکعت است و پیامبر صلی الله علیه و آله

هفت رکعت را به آن افزودند و آن سنتی است که در آن قرائت وجود ندارد. ر.ک: الکافی 3 : 273

شیخ در التهذیب گفته است: جایز است که اکتفا به این نمازها برای زراره مجاز شده باشد، به علت عذری که در زراره وجود داشت و اشکالی بر این وارد نیست، و آنچه ما ذکر کردیم بهتر است.

سپس مشهور بین اصحاب این است که نافله ظهر هشت رکعت قبل از آن است و نافله عصر نیز چنین است و قطب راوندی از برخی از اصحاب خویش نقل کرده است که او شانزده رکعت را برای ظهر قرار داد و شیخ بهائی گفته است: ظاهر این است که مراد او از ظهر وقت آن است و نه نماز آن؛ چنانچه از روایت حنان از امام صادق علیه السلام به نظر می رسد که حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هشت رکعت زوال [نافله ظهر] به جا می آورد و چهار رکعت ظهر و هشت رکعت بعد از آن(1)...

ادامه روایت.

از ظاهر این روایت چنین به نظر می رسد که این نافله برای زوال است و نه نماز ظهر و از ابن جنید نقل شده که او قبل از ظهر هشت رکعت و بعد از ظهر هشت رکعت نماز می خواند و دو رکعت از آن نافله عصر بود. بنا به روایت سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام که فرمود: نماز نافله هشت رکعت به هنگام زوال آفتاب و قبل از ظهر است و شش رکعت بعد از ظهر و دو رکعت قبل از عصر.(2)

در الذکری گفته است: بیشتر اخبار و مصنّفات خالی از تعیین برای نماز عصر و غیر آن است و حقیقت این است که هیچ یک از روایات صراحتاً آن را تعیین نکرده اند، بلکه ظاهر این روایات چنین است و در روایت بزنطی آمده است که چهار رکعت بعد از ظهر و چهار رکعت قبل از عصر، نماز می خواند.(3)

و در روایت ابو بصیر آمده است: و بعد از ظهر دو رکعت و قبل از عصر دو رکعت و بعد از مغرب دو رکعت و قبل از عشا دو رکعت.(4)

پس شایستهتر، اکتفا در نیت بر اطاعت از آن چیزی است که در این وقت بدان فرا خوانده است، بدون اضافه کردن به نماز.

1- . ر.ک: کافی 3 : 443
2- . آن را در التهذیب ج1 ص 134 چاپ الحجر می بینی.
3- . التهذیب 1 : 135
4- . التهذیب 1 : 135

ممکن است گفته شود: فایده اختلاف نظر در اعتبار انجام دادن شش رکعت، قبل از دو قدم یا یک قدم [رسیدن سایه] آشکار می شود، اگر آن شش رکعت را برای ظهر بدانیم؛ و در مورد اینکه کسی نافله عصر را نذر کند، گفته شده، امکان مناقشه در دو موضع وجود دارد: اول اینکه مقتضای متون در نظر گرفتن وقوع هشت رکعتی که قبل از ظهر خوانده می شود، قبل از دو قدم یا یک قدم است و هشت رکعتی که بعد از آن خوانده می شود، قبل از چهار قدم یا دو قدم؛ خواه شش رکعت از آن را برای ظهر قرار دهیم یا عصر. اما دوم به این دلیل که نذر تابع قصد نذر کننده است؛ اگر هشت یا دو رکعت قصد کند خواندن آن واجب است و اگر قصد اجرای حکم شارع را در مورد عصر داشته باشد، به دلیل عدم ثبوت اختصاص، ممکن است صحت نذر متوقف شود.

فائده: صدوق - رحمه الله -(1) گفته است: بهترین این رواتب (نمازهایی که به ترتیب خوانده میشود)، دو رکعت فجر است، سپس رکعت وتر، سپس دو رکعت ظهر، سپس نافله مغرب، سپس تمام نماز شب، سپس تمام نوافل روز و ابن ابی عقیل در شمارش نوافل گفته است: و هجده رکعت در شب است که از آن جمله است: نافله مغرب و عشا. سپس گفته است: برخی از آن ها که بیشتر مورد تأکید قرار گرفتهاند، نمازهایی است که در شب خوانده می شود و ترک آن در سفر و حضر جایز نیست. همینطور از او نقل کرده و در الخلاف آمده است: به اجماع ما، دو رکعت فجر بهتر است از وتر.

در المعتبر گفته است: دو رکعت فجر بهتر است از وتر، سپس نافله مغرب، سپس نماز شب و روایاتی را ذکر کرد که اشاره دارد به فضیلت آن نمازها و در الذکری بعد از نقل آن گفته و چه خوب گفته است: آنچه این ادلّه میرساند، اصل فضیلت است، اما اشاره ای به افضلیت ندارد. پایان. آری ممکن است گفته شود: تشویق به نماز شب بیشتر از غیر آن است، ولی برای دین دار تابع سنت پیامبر خویش صلی الله علیه و آله، بهتر است که چیزی از آن را رها نکند، مگر برای عذری آشکار و خداوند توفیق بخش و یاری گر است.

1- . ر.ک: الفقیه 1 : 314

26. دعائم الإسلام: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند نماز را واجب کرد و آن را به صورت پنجاه نماز در شب و روز واجب فرمود، سپس خداوند به خلق خویش رحم و لطف نمود و آن مقدار را به پنج نماز کاهش داد و علت این کاهش آن بود که وقتی خداوند عزوجل پیامبر خویش محمد صلی الله علیه و آله را شبانه به معراج برد، حضرت از پیامبران گذر کرد و کسی از او سؤالی نکرد تا اینکه به موسی علیه السلام رسید و از او سؤال کرد و حضرت او را باخبر ساخت. حضرت موسی به او عرض کرد: به سوی پروردگار خویش بازگرد و از محضرش درخواست کن که در نماز امتت تخفیف دهد که من پیوسته از بنی اسرائیل طاعت می شناختم تا اینکه فرائض واجب شد و فهمیدم که آن ها را نشناخته ام. پس پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و از پروردگار خویش درخواست کرد و خداوند نیز پنج نماز را کاهش داد و وقتی به موسی رسید او را آگاه کرد. پس موسی عرض کرد: بازگرد، پس حضرت بازگشت و خداوند پنج نماز او را تخفیف داد و پیوسته موسی او را بازمی گرداند و خداوند پنج نماز را کاهش می داد تا اینکه به پنج نماز رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله شرم کرد از اینکه دوباره نزد پروردگار خویش بازگردد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از سوی این امت به موسی پاداش خیر دهد.(1)

و از آن امام علیه السلام روایت شده که فریضه را هفده رکعت در روز و شب عنوان نمود، سپس فرمود: و سنت دو برابر آن است و برای کامل کردن فریضه قرار داده شده است. آنچه را که بنده از فریضه ناقص خوانده یا غفلت کرده یا فراموش کرده، با سنت کامل می کند.(2)

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که کسی از آن حضرت درباره نماز سنت سؤال نمود. حضرت به فرد پرسشگر فرمود: شاید تو گمان می کنی که این نماز فریضه است. فرمود: فدایت گردم. من تنها سخن تو را در مورد آن می گویم. حضرت

1- . دعائم الإسلام 1 : 132
2- . دعائم الإسلام 1 : 208

فرمود: این نمازی است که علی بن حسین علیه السلام برای قضای آنچه در شب یا روز از فریضه از دست رفته بود، می خواند و آن دو برابر فریضه است.(1)

و از آن امام علیه السلام روایت شده که به حضرت خبر رسید عمار ساباطی از حضرت روایت کرده که سنت جزء نماز واجب است، حضرت این سخن را انکار نمود و فرمود: کجا رفته؟ آنچه من برای اوگفتم، چنین نیست، بلکه به او گفتم که هر کس نماز بگزارد و به نمازش توجه داشته باشد و با خود سخن نگوید، تا هر زمان که او به نماز رو کند، خداوند به او رو می کند؛ چه بسا یک چهارم و نصف آن و یک پنجم و یک سوم از نماز به آسمان عروج کند؛ از این رو به سنت دستور داده شده تا به وسیله آن، اعمالی که ثبت شده و به آسمان رفته اند، کامل شوند.(2)

از آن حضرت علیه السلام روایت شده که فرمودند: دوست ندارم که از تمام پنجاه و یک رکعت در هر روز و هر شب کوتاه کنم. عرض شد: این چگونه ممکن است؟ فرمود: هشت رکعت قبل از نماز ظهر و آن نماز زوال و نماز توبه پیشگان است، به هنگام زوال خورشید و قبل از فریضه؛ و چهار رکعت بعد از فریضه و چهار رکعت قبل از نماز عصر است، سپس نماز فریضه؛ و بعد از آن نمازی نیست تا زمانی که خورشید غروب کند و نماز فریضه را شروع کند، سپس چهار رکعت نماز سنت را بعد از آن بخواند و بعد از عشا هم دو رکعت نشسته که یک رکعت به حساب می آیند؛ زیرا نماز فرد نشسته(3)

بدون علت، برابر با نصف نماز ایستاده است. سپس نماز شب هشت رکعت و وتر سه رکعت و دو رکعت فجر قبل از نماز صبح. سی و چهار رکعت است، یعنی دو برابر فریضه و فریضه هفده رکعت است و همه این ها پنجاه و یک رکعت در هر شبانه روز می شود.(4)

1- . دعائم الإسلام 1 : 208
2- . دعائم الإسلام 1 : 208
3- . در منبع چاپی آمده است: زیرا ما از رسول خدا روایت کردیم که فرمود: نماز نشسته بدون علت،، برابر با نصف نماز ایستاده است.
4- . دعائم الإسلام 1 : 209

27. مجالس الشیخ: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر در باب فضیلت نماز آمده است: ای ابوذر! هر مردی که در روز به غیر از نمازهای واجب دوازده رکعت مستحبی بخواند، حق واجب او خانه ای در بهشت است.(1)

توضیح: احتمال دارد که مراد برخی از نوافل یومیه یا سایر نمازهای مستحبی باشد.

28. کتاب العلل نوشته محمد بن علی بن ابراهیم گفته است: آنچه از دانش علمای ما که خداوند اطاعت از آنان را بر ما واجب و ولایت آنان را لازم کرده و از وجوه نماز به ما رسیده، هفده وجه است؛ اولین وجه نماز، قول خداوند عزوجل است: « فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ »،(2) {و چون نماز را به جای آوردید.} یعنی وقتی نماز واجب شد، «فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ»، {خدا را [در همه حال] ایستاده و نشسته و بر پهلوآرمیده، یاد کنید.} سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: درست آن است که نماز را ایستاده و با رکوع و سجود تمام بخواند و این اولین وجه نماز است و وجه دو،م قول خدای تعالی است: {و نشسته} فرمود: و آن بیمار است که نشسته نماز می خواند. وجه سوم {و به پهلو آرمیده} است و منظور از آن کسی است که نمی تواند نشسته نماز بخواند و در بستر و با اشاره نماز می خواند. این سه وجه است و نماز خوف بر سه وجه است. خداوند عزوجل فرموده است: «وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ»،(3)

{و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنان با تو [به نماز] ایستند؛ و باید جنگ افزارهای خود را برگیرند.} سپس امام صادق علیه السلام فرمود: امام با گروهی از قوم خود و گروهی که در مقابل دشمن ایستاده اند نماز می خواند، یک رکعت را با گروه همراه خود بخواند و در رکعت دوم به پا خیزد و آنان نیز با او به پا خیزند و رکعت دوم را فرادی بخوانند، در حالی که امام ایستاده است بنشینند و تشهد بخوانند و به همدیگر سلام دهند، سپس بروند و جای دوستان

1- . امالی طوسی 2 : 141

2- . نساء / 131
3- . نساء / 102

خود بایستند و گروهی که نماز نخوانده اند بیایند و پشت امام بایستند و امام رکعت دوم خویش را با آنان بخواند، در حالی که گروه دوم در رکعت اول هستند و امام بنشیند و آنان بلند شوند و رکعت دوم را برای خود بخوانند و امام سلام دهد. و وجه دوم از نماز خوف، نماز کسی است که در مسافرت است و از دزدان و درندگان می ترسد. او باید رو به قبله بایستد و نماز را شروع کند و به طرفی که مسیر اوست، حرکت کند. وقتی از قرائت فارغ شد و قصد رکوع و سجود کرد، اگر پیاده بود و توانست، روی خود را به طرف قبله کند و اگر نتوانست، به هر طرف که رو کرده به رکوع و سجده برود؛ و اگر سواره بود با سر اشاره کند. و نماز مجادله، و آن زد و خورد در جنگ است؛ اگر نتوانست پیاده شود و نماز بخواند، به هر طرف که رو کرد، به ازای هر رکعت یک تکبیر بگوید. این وجوه نماز خوف است.

و نماز حیرت بر سه وجه است: یک وجه از آن مردی است که در بیابان است و جهت قبله را نمی داند، پس به چهار طرف نماز بخواند. و وجه دوم کسی است که نماز از او فوت شده و نمی داند که آن کدام نماز بوده، در این صورت واجب است که سه رکعت و چهار رکعت و دو رکعت نماز بگزارد، اگر نمازی که از دستش رفته نماز عشا باشد، قضای آن را به جای آورده و اگر ظهر باشد، قضای آن را به جای آورده و اگر عصر باشد، قضای آن را به جای آورده و اگر صبح باشد، قضای آن را به جای آورده و همینطور است مغرب. کسی که دو جامه بر تن او باشد و به یکی از آن دو بول یا نجاست یا جنابت برسد و نداند که از این دو لباس نجس شده، باید در هر یک از لباس ها به طور جداگانه نماز بخواند و وقتی آب پیدا کند، باید هر دو را بشوید. و نماز کسوف ده رکعت است با چهار سجده و نماز دو عید دو رکعت است و نماز استسقا [طلب باران] و نماز کسی که در آب فرو رود و وقت نماز برسد و او نتواند از آب بیرون آید، باید با اشاره نماز بخواند. و نماز فرد برهنه که باید خود را جمع کرده و بنشیند و در رکوع و سجود اشاره کند و سجود او باید پائین تر از رکوع او باشد و نماز میت.

توضیح: شاید هر یک از دو نماز خسوف و کسوف، و دو عید را دو نماز به شمار آورده و در برخی نسخ، نوزده نماز نام برده شده و کسوف را با افزودن نماز زلزله و آیات، چهار نماز به حساب آورده است.

29. الهدایه: نماز در شبانه روز پنجاه و یک رکعت است. هفده رکعت از آن فریضه است و باقی سنت و نافله است. اما فریضه عبارت است از چهار رکعت ظهر، چهار رکعت عصر، سه رکعت مغرب، چهار رکعت عشا و دو رکعت صبح؛ و اما سنت و نافله سی و چهار رکعت است که عبارت است از: شانزده رکعت نافله ظهر، هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر و قبل از عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نماز نشسته بعد از نماز عشا که یک رکعت به شمار می آیند. اگر کسی به آخر شب برسد، پیش از آن که حدثی برایش رخ دهد و نماز وتر را بخواند، نماز وتر را به جا آورده است و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت فجر، و این است سی و چهار رکعت.(1)

30. فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمودند: خدایت رحمت کند، بدان که فریضه و نافله در شبانه روز پنجاه و یک رکعت است، هفده رکعت از آن واجب و سی و چهار رکعت از آن سنت است؛ چهار رکعت ظهر، چهار رکعت عصر، سه رکعت مغرب، چهار رکعت عشا و دو رکعت نماز صبح. این فریضه حضر است.(2)

و نماز واجب سفر، یازده رکعت است؛ ظهر دو رکعت، عصر دو رکعت، مغرب سه رکعت، عشا دو رکعت و صبح دو رکعت.(3)

و نوافل در حضر، دو برابر فریضه است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم هفده رکعت بر من واجب فرمود و من در برابر هر رکعت فریضه، دو رکعت دیگر را بر خود و اهل بیت و شیعیانم واجب نمودم تا بدین وسیله کوتاهی و رخنه ای که در فرائض ایجاد شده، با این نمازها کامل گردد. این نمازها عبارت است از: هشت رکعت قبل از زوال و مایل شدن خورشید که آن نماز توابین است، و

1- . الهدایه : 30
2- . فقه الرضا : 6

3- . فقه الرضا : 6

هشت رکعت بعد از ظهر و آن نماز خاشعین است، و چهار رکعت بین نماز مغرب و عشا و آن نماز ذاکرین است، و دو رکعت نشسته بعد از عشا که یک رکعت ایستاده به شمار می آید و آن نماز شاکرین است و هشت رکعت نماز شب و آن نماز خائفین است، و سه رکعت وتر و آن نماز مشتاقان است، و دو رکعت به هنگام طلوع فجر و آن نماز حامدین است. (1)

و نوافل در سفر، چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشا و سیزده رکعت نماز شب به همراه دو رکعت فجر است و اگر نتوانست شب آن را بخواند، روز قضای آن را بخواند، یا در وقت نماز شب بعدی، یا از اول شب بخواند.(2)

31. کتاب عبدالله بن یحیی کاهلی از محمد بن مروان روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: چه بسا سائلی که در مورد نماز و روزه رسول خدا صلی الله علیه و آله از من سؤال میکند و من به او پاسخ میدهم و او میگوید: خداوند به خاطر زیادی، مجازات نمی کند! گوئی که او خود را برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پندارد.

توضیح: شاید این حمل بر زمانی باشد که زیاده به قصد سنت رخ دهد یا اینکه مقصود او آن بوده که عمل او بیشتر از عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و قصد کوچک نشان دادن عمل حضرت را داشته است.

1- . فقه الرضا : 6
2- . فقه الرضا : 6

باب چهارم: در اینکه نماز چهار هزار در دارد و موجب تقرب هر پرهیزکار و بهترین عمل مقرر شده است و فضیلت بسیار نماز خواندن

روایات:

1. العیون و العلل: از زکریا بن آدم روایت شده که شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: نماز چهار هزار در دارد.(1)

2. المناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نماز چهار هزار حد دارد و در روایتی آمده که نماز چهار هزار در دارد.(2)

توضیح: شهید - رفع الله درجته - درها و حدود نماز را به واجبات و مستحبات نماز تفسیر کرده و واجبات را تقریبا هزار مورد دانسته و «الفیه» را برای آن تألیف کرده و مندوبات را سه هزار تا دانسته و «نفلیه» را برای آن تألیف نموده است.

پدرم - قدس الله روحه - میگفت: شاید مراد از بابها و حدود، مسائل مربوط به آن باشد که بدون تکلف به چهار هزار مسئله می رسد؛ یا ممکن است منظور از آن، اسباب ارتباط با خداوند باری تعالی باشد؛ زیرا بر عارف پوشیده نیست که از زمانی که رو به سوی پیشگاه پروردگار متعال می کند و مقدمات نماز را آغاز می کند تا زمانی که آن را به پایان برد، آنچنان از درهای معارف بر روی او گشوده می شود که به غیر از خداوند سبحان کسی قادر به شمارش آن نیست؛ یا اینکه مراد از حدود مسائل و از ابواب درهای فیض و فضل الهی باشد؛ چرا که نماز معراج مؤمن است. پایان.

شاید گفته شود: مراد از ابواب درهای آسمان است که نماز از هر دری یا از تمام درها به صورت پی در پی به سوی آسمان بالا می رود، پس هر نمازی از تمام

1- . عیون الأخبار 1 : 255، علل الشرائع
2- . مناقب آل ابی طالب 4 : 249

درها عبور می کند یا منظور از ابواب مقدمات نماز است که درستی نماز موقوف به آن است و شامل معارف ضروری و سایر موارد می شود.

میر داماد - قدس سره - در حل مسئله این روایت گفته است: آنچه به ذهن خطور می کند و ذکر آن در این مجال می گنجد، چند وجه است؛ از آن جمله اینکه باب در اینجا استعاره است از آنچه شروع صحیح و کمال نماز از وظایف و آداب منوط به آن است، چنانچه در المغرب گفته است: «ابواب در مزارعه معین قنات آب» و و از باب استعاره، باب را جمع بسته و اصل حد در لغت، منع و جدائی بین دو چیز است و نیز حد حائل بین دو مکان است و اسم مصدر است و حدود حرم و حدّ جسم از همین ریشه است و حدود شرع یعنی: احکام آن؛ زیرا احکام، حد فاصل بین حلال و حرام و فرض و نفل و مستحب و مکروه و مانع از گذشتن به ماورای آن هستند، پس برای آن دسته از ابواب و حدود نماز که چاره ای جز مراعات آن نیست، از واجبات و مستحبات و مصححات و متممات، مقدمات و مقارنات و منافیاتی وجود دارد که تعداد آن ها به چهار هزار تا می رسد که شیخ ما شهید - قدس الله تعالی لطیفه - در دو رساله خود آن ها را بر شمرده و گفته است: من بدین منظور آن ها را بر شمردم تا تقریباً به عدد مذکور در دو روایات برسد، اگر چه تحقیقاً معدود در ذهن جای نگیرد.

از آن جمله این است که کمترین مراتب در نمازهای واجب هزار تاست و در سنت هزارتا و در پی اولی هزار حرام وجود دارد و در پی دومی هزار مکروه، بر اساس آنچه که از بسیاری از محققان ذکر کردند که ضد عام هر واجب یک حرام است و ضد عام هر مستحب مکروه است، پس نصاب عدد کامل می شود.

و از جمله اینکه واجبات نمازها و احکام آن که در کتب فقه از آن بحث شده، به حد نصاب مذکور می رسد، چه برسد به مستحبات آن.

از جمله اینکه: مسائل ابواب عبادات از طهارت و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و فروع آن در کتب و رسائل تألیف شده به آن مقدار می رسد و به چندین برابر از آن فراتر می رود و تمامی عبادات منوط به قبول نماز هستند؛ چنانچه در حدیث آمده که نماز تارک نماز پذیرفته نمی شود و اینکه

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را که زکاتش را نمی پرداخت از مسجد بیرون کرد، زیرا تمام این ها به حدود نماز باز می گردد و آخرین هدف از تمام این اعمال نماز است؛ چنانچه هدف نهائی از نماز هم تمام کردن شناخت و کامل نمودن میزان آمادگی برای معارف ربوبی است. از مشهورات روشنی که در جایگاه خود قرار گرفته اند این است که سمعیات در خانواده عقلیات هستند و واجبات سمعی مکلف را به واجبات عقلی نزدیک می کنند و مستحبات سمعی هم او را به مستحبات عقلی.

از جمله اینکه بر اساس آنچه در مظان بیان اسرار نماز مشخص شد، نماز در نفیس ترین و ارزشمندترین درجه خود، حکم کاملترین زکات را دارد و به منزله بالاترین روزه و نیکترین حج و جهاد اکبر و خاصترین امر به معروف و عام ترین نهی از منکر است و روح نماز، نماز قلب سلیم است؛ بنا بر روایتی از مولایمان امام صادق علیه السلام آمده است که قلب سلیم قلبی است که به دیدار پروردگارش بشتابد و جز خدا کسی در آن نباشد.

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که از بعضی نمازها نیمی و از بعضی یک سوم و از برخی یک چهارم آن پذیرفته می شود و همینطور فرمود تا یک دهم... و برخی از نمازها پیچیده می شوند - چنانچه جامه کهنه را می پیچند - و آن را بر صورت صاحبش می زنند.

نماز مقبول نمازی است که قلب در آن به طور مطلق از توجه به غیر از جناب حق روی گردان باشد. بنابراین حقیقت نماز حقیقی که نماز قلبی است و آن روح نماز جسمی است و مبارزه با نفس و حقیقت جدا شدن از غیر آفریدگار آن و طی کردن منازل درجات عرفان و جای گرفتن در آخرین درجه ای که عبارت است از قطع توجه و در نظر گرفتن چیزی غیر از او و احساس کردن موجودی به غیر از او به طور مطلق، به منظور رسیدن به این درجه.

پس منزلت نماز، منزلت تمام عبادات است و احکام سایر عبادات به احکام نماز، و وظایف آن ها به وظایف آن باز می گردد و برای تحقیق آن یک بیان تفصیلی وجود دارد که به مکان و جایگاه خود آن موکول می شود.

از آن جمله این است که درهای نماز درهای عروج آن و راه های صعود فرشتگان گماشته شده بر نماز به وسیله این درها است و آن آسمان اول است تا آسمان چهارم و فرشتگان آسمانی که در تک تک آسمان ها دربان هستند و مسئول رد و قبول نمازند، تعدادشان بسیار است و از زیادی قابل شمارش نیستند مگر توسط خدای سبحان؛ چنانچه در تنزیل کریم آمده است: «وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ»،(1) {و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند.} و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: آسمان آواز سر داد و حق دارد که آواز سر دهد؛ چرا که هیچ جای پایی در آسمان نیست مگر اینکه در آن فرشته ای در حال رکوع یا سجود باشد.

منظور، فرشتگان هر آسمان است که آن ها درهای نقد و بررسی نماز هستند که به سوی آن ها فرا می رود و قصد بررسی آن برای بیان کثرت است، نه تعیین مقدار عددی آن.

و از آن جمله اینکه نماز از تک تک آسمان ها بالا می رود تا اینکه به آسمان هفتم می رسد که این آسمان دورترین فلک ستاره های هفتگانه سیّار است، سپس از آنجا به کرسی می رود که فلک ستارگان ثابت است، سپس به سوی عرش رهسپار می شود که دورترین فلک است، پس بر اساس آنچه که در احادیث نقل شده، از امامان علیهم السلام مکرراً ذکر شده که افلاک هشتگانه با فرشتگان خود، از عقول و نفوس آسمانی درهای عروج نماز و راه های صعود به این آسمان ها و حدود بررسی و رد و قبول آن هستند و علم و آگاهی کسی به طبقات خلق و امر احاطه ندارد و آن را شماره نتواند کرد و اندازه نتواند گرفت مگر آفریدگار پاینده و پایدار و دانا و آگاه به آنان که شأنش والا و سلطانش عظیم است و نهایت آن چیزی که در راه شناخت او برای بندگانش میسر و ممکن است اینکه، اثبات فرشتگان قاهر و مدبر در آن آسمان ها به تعداد کره های آسمانی و شماره درجات فلکی است و محیط هر فلک سیصد و شصت درجه است، ولی ستارگان رصد شده هفت سیاره و هزار و بیست و نه ستاره ثابت است و افلاک کلی آن بر حسب حرکات رصد شده اش در اولین نگاه،

1- . مدثر / 31

آسمان های هفتگانه و فلک هشتم است که همان کرسی است و با تفصیل حرکات و حل اشکالات پیچیده، به حدود هشتاد کره می رسد. بنابراین همانطور که با حساب مشخص می شود، حد نصاب شماره آن در ازای تعداد درجات و تعداد کرات و ستارگان، به چهار هزار تا می رسد، پس این ها تماماً باب ها و حدود نماز هستند و بر اساس آنچه برای بصیرت تیزبینانه آشکار است، این کمترین چیزی است که می بایست اثبات گردد. اما در مورد کثرت، راهی برای علم و شناخت به آن نداریم. این هفت وجه از وجوه تفسیر برای این دو حدیث شریف است و اکنون باید به آن اکتفا کنیم و خداوند سبحان داناتر است و اوست صاحب علم و حکمت و تمسک ما به اوست و عصمت و حفظ از سوی اوست. پایان.

مؤلف: اگر چه میر داماد - قدس سره - در دقت نظر خود به هنگام بیان آن وجوه بسیار، به بالاترین درجه رسیده، ولی به غیر از وجوهی که ابتدا بدان اشاره کردیم، باقی وجوه بی نهایت از ذهن های استوار به دور هستند و برخی مخالف اصول آشکار در دین استوار اسلام هستند و خداوند به حق و درستی تمام این ابواب داناتر است.

3. معانی الأخبار و الخصال: از ابوذر - رحمه الله - روایت کرده که گفت: به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و او تنها در مسجد نشسته بود، به من فرمود: ای ابوذر! مسجد تحیتی دارد. عرض کردم: تحیت آن چیست؟ فرمود: دو رکعتی که می خوانی. عرض کردم: یا رسول الله! تو مرا به نماز امر نمودی، نماز چیست؟ فرمود: بهترین عملی که وضع شده، هر کس بخواهد کمتر می خواند و هر کس بخواهد بیشتر.(1)

اعلام الدین و مجالس الشیخ، از ابوذر مثل این حدیث را ذکر کرده است.(2)

4. العیون: از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: نماز سبب قرب هر انسان پرهیزکار است.(3)

1- . معانی الأخبار : 333، الخصال 2 : 104 در ذیل حدیثی آمده است.
2- . امالی طوسی 2 : 153
3- . عیون الأخبار 2 : 7

5. الخصال: از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:... و مانند این حدیث را ذکر کرد.

کتاب الامامه و التبصره: از امام صادق علیه السلام همین روایت از رسول خدا نقل شده است.

توضیح: در النهایه گفته است: «قربان» مصدر ««قرب یقرب» است. و این حدیث: نماز موجب قرب هر متقی و پرهیزکار است، از این ریشه است؛ یعنی انسان های پرهیزکار به وسیله نماز به خداوند تعالی تقرب می جویند، یعنی به وسیله نماز، قرب به خداوند را طلب می کنند. پایان.

مؤلف: بلکه اظهر - واضحتر - آن است که نماز موجب قرب متقین می شود نه دیگران؛ چنانچه خدای تعالی فرموده است: «اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»،(1)

{خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد.} و به وسیله آن بر شرعی بودن نماز در هر زمان و در هر حالی استدلال کرده، به غیر از آنچه که با دلیل خارج شده است.

6. ثواب الأعمال: از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: نمازهای نافله موجب قرب هر مؤمنی است.(2)

7. از ثواب الأعمال: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بین دو جمعه پانصد رکعت نماز بخواند، هر خیری که آرزوی آن را دارد، در نزد خدا از آن اوست.(3)

8. البصائر: از عنبسه عابد روایت کرده که شنیدم در محضر امام جعفر صادق علیه السلام از نماز یاد شد و حضرت فرمود: در کتاب علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را املا کرده بود، آمده است که خداوند تبارک و تعالی در

1- . مائده / 27
2- . ثواب الأعمال : 27

3- . ثواب الأعمال : 41

مورد زیادی نماز و روزه، کسی را مجازات نمی کند، بلکه جزای خیر او را فزونی می دهد.(1)

9. کتاب الإمامه و التبصره: از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز بهترین وضع شده است، هر که خواهد کم بخواند، و هر که خواهد زیاد بخواند.

10. ارشاد المفید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: علی بن حسین علیه السلام شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و باد او را همچون خوشه گندم خم می کرد.(2)

توضیح: «او را خم می کرد»، به دلیل لاغری و ضعف او یا شدت توجه او به پیشگاه حق است؛ گوئی که او جسمی بی روح بود.

11. العیون: از هروی روایت شده که گفت: به در خانه ای در سرخس رفتم که امام رضا علیه السلام در آن محبوس و دربند شده بود و از زندان بان برای دیدار با حضرت اجازه خواستم، وی گفت: هیچ راهی برای دیدار با او نداری. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا او چه بسا شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد... ادامه حدیث.(3)

12. العلل: از عبد العزیز بن ابو حازم روایت شده که گفت: شنیدم ابو حازم می گفت: هیچ هاشمی ای را بهتر از علی بن حسین علیه السلام ندیدم. آن حضرت شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد تا اینکه آثار سجود همچون سینه شتر بر پیشانی حضرت نمایان شد.(4)

توضیح: در النهایه آمده است: «کرکره» با کسر به معنای زور شتر یعنی: وسط سینه آن است که وقتی میخوابد با زمین برخورد می کند و این قسمت از بدن او برآمده و مانند قرص نان است.

1- . بصائر الدرجات : 45 چاپ سنگی و ص 165 چاپ تبریز
2- . ارشاد المفید : 239
3- . عیون الأخبار 2 : 183

4- . علل الشرائع 1 : 222-221

13. الخصال: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: علی بن حسین علیه السلام شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد، همانطور که امیر المؤمنین علیه السلام چنین می نمود. او پانصد درخت خرما داشت و در کنار هر نخل دو رکعت نماز می گزارد... ادامه حدیث.(1)

14. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نماز سبب قرب هر انسان متقی و پرهیزکار است.(2)(خواندن و اقامه) نماز را بر عهده گیرید، و آن را حفظ کنید. زیاد نماز بخوانید، و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید؛ زیرا {نماز دستوری است که در وقت های خاص بر مؤمنان واجب گردیده است. }... تا آخر آنچه گذشت.(3)

15. دعائم الإسلام: از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده که فرمود: نماز سبب قرب هر انسان پرهیزکار به خدا است.(4)

و فرمود: هر چیزی سیمایی دارد و سیمای دین شما نماز است.(5)

و از علی بن حسین علیه السلام روایت کردیم که او هر شبانه روز هزار رکعت نماز مستحبی می گزارد.(6)

16. مجالس ابن الشیخ: از اسماعیل بن علی برادر دعبل روایت شده که امام رضا علیه السلام پیراهنی از خز به دعبل پاداش داد و به او فرمود: این پیراهن را نگاه دار که من هزار شب، هر شب هزار رکعت در آن نماز خوانده ام و هزار بار در آن لباس قرآن ختم کرده ام... ادامه روایت.(7)

1- . الخصال 3 : 100
2- . نهج البلاغه : ذیل حکمت شماره 36
3- . نهج البلاغه : ذیل خطبه شماره 392 و آیه در سوره نساء / 103
4- . دعائم الإسلام 1 : 133
5- . دعائم الإسلام 1 : 133
6- . دعائم الإسلام 1 : 208
7- . امالی طوسی 1 : 370

17. مجمع البیان: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند اگر علی همچون برده طعام می خورد... تا آنجا که فرمود: و آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.(1)

18. کتاب الملهوف سید بن طاووس: به نقل از جلد چهارم کتاب العقد ابن عبد ربه گفته است: به علی بن حسین علیه السلام عرض شد: فرزندان پدرت چه اندک هستند! فرمود: من در شگفتم که چگونه متولد شدم؛ چرا که آن حضرت در شبانه روز هزار(2)

رکعت نماز می گزارد، پس چه زمانی برای زنان وقت پیدا می کرد؟(3)

1- . مجمع البیان 9 : 88
2- . ظاهر این است که مراد از هزار رکعت، مبالغه شدید در کثرت نماز اوست و إلا ساعات فراغت برای خورد و خواب و تطهیر، برای خواندن هزار رکعت نماز کافی نیست.
3- . کتاب الملهوف : 75

باب پنجم : اوقات نماز

آیات:

- «وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ».(1)

{و شبانگاه و بامدادان [او را] تسبیح گوی.}

- «إِنَّ الصَّلاهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً.»(2)

{زیرا نماز بر مؤمنان، در اوقات معیّن مقرّر شده است.}

- «وَ أَقِمِ الصَّلاهَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ * وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.»(3)

{و در دو طرف روز [اول و آخر آن] و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار، زیرا خوبیها بدیها را از میان می برد. این برای پندگیرندگان، پندی است. و شکیبا باش که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند.}

- «أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً.»(4)

{نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.}

- «فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا.»(5)

{و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید.}

1- . آل عمران / 41
2- . نساء / 103
3- . هود / 114
4- . اسری / 78
5- . مریم / 11

- «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی.»(1)

{با ستایش پروردگارت [او را] قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن تسبیح گوی، و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز، باشد که خشنود گردی. }

- «إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ.»(2)

{آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند. }

- «فَسُبْحانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ * وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ.»(3)

{پس خدا را تسبیح گویید آنگاه که به عصر درمی آیید و آنگاه که به بامداد درمی شوید. و ستایش از آنِ اوست در آسمانها و زمین و شامگاهان و وقتی که به نیمروز می رسید. }

- « وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا.»(4)

{و صبح و شام او را به پاکی بستایید. }

- «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ.»(5)

{و به سپاس پروردگارت، شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش. }

- « وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا.»(6)

{و [خدا] را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید. }

- «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ * وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ.»(7)

1- . طه / 130

2- . انبيا / 90
3- . روم / 17-18
4- . احزاب / 42
5- . مؤمن / 55
6- . فتح / 9
7- . ق / 39

{و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی. و پاره ای از شب و به دنبال سجود [به صورت تعقیب و نافله] او را تسبیح گوی.}

- «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ * وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ.»(1)

{و هنگامی که [از خواب] بر می خیزی به نیایش پروردگارت تسبیح گوی. و [نیز] پاره ای از شب، و در فروشدن ستارگان تسبیح گویِ او باش.}

- «اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا * وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیلًا.»(2)

{و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن. و بخشی از شب را در برابر او سجده کن و شب[های] دراز، او را به پاکی بستای.}

تفسیر:

« وَ سَبِّحْ»(3)

طبرسی - رحمه الله - گفته است: یعنی: خدای سبحان را تسبیح گوی. و مقصود تسبیح معروف است و گفته شده به معنای صلِّ [نماز بگزار] است. گفته می شود: «فرغتُ من سبحتی» یعنی: از نمازم فارغ شدم. « بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ » در پایان و آغاز روز. و گفته است: عشی از زمان متمایل شدن آفتاب است تا غروب آن و عشا از غروب آفتاب است تا اینکه اول شب بگذرد و ابکار از طلوع آفتاب است تا وقت روشنایی روز.(4)

« إِنَّ الصَّلاةَ کانَتْ »،(5)

یعنی [مقرر] شد.

یا شاید «کان» در چنین جاهایی زائده باشد؛ چنانچه در قول خدای عزوجل آمده است: «و کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»،(6)

{و خدا همواره دانای سنجیده کار است.} و

1- . طور / 49- 48
2- . دهر / 26- 25
3- . آل عمران / 41
4- . مجمع البيان 2 : 440-439[4]
5- . نساء / 103
6- . نساء / 104 و 107 و 92 و ساير آيات.

امثال آن، یا معنی این باشد که بر امت های گذشته نیز چنین حکمی واجب شده بود و آنچه از اخبار نماز سلیمان علیه السلام خواهد آمد، مؤید معنای دوم است. «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» تخصیص مؤمنین است بر تشویق و ترغیب آنان به حفظ نماز و حفظ اوقات آن در حالت امنیت و ترس و مراعات تمام حدود آن در حال امنیت است و اشاره ای است به اینکه حفظ نماز مقتضای ایمان و شعار اهل آن است، پس جایز نیست که از دستشان رود و تساهل و کم کاری در آن، در ایمان اخلال ایجاد می کند و فقط آنان هستند که از آن سود می برند، زیرا نماز غیر مؤمن صحیح نیست.

«كِتاباً مَوْقُوتاً»، طبرسی - رحمه الله(1)-

گفته است: در تفسیر آن اختلاف نظر وجود دارد. ابن عباس گفته که معنای آن واجب مفروض است و آن از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است و از ابن مسعود و قتاده نقل شده که معنای آن واجب دارای وقت است؛ یعنی دارای وقت معین است که در وقت تعیین شدهاش آن را انجام می دهند و در کافی(2) از امام صادق علیه السلام آمده است: موقوتاً یعنی ثابت.

و اگر اندکی زمان آن را پس و پیش کنی به تو زیان نمی رساند تا زمانی که آن را تباه نکنی؛ زیرا خداوند عزوجل می فرماید: قومی که {نماز را تباه ساخته و از هوس ها پیروی کردند، به زودی [سزای] گمراهیِ [خود] را خواهند دید.}(3)

« أَقِمِ الصَّلاةَ»(4)

گفته شده: معنای اقامه نماز، تعدیل ارکان آن است و حفظ نماز از اینکه در فرائض و سنن و آداب آن انحرافی رخ دهد. از ریشه «أقام العودَ» یعنی: چوب را راست و درست کرد، یا به معنای مداومت و مواظبت بر نماز است از ریشه «قامت السوق» یعنی بازار برپا شد و داد و ستد رواج یافت؛ زیرا وقتی نماز را حفظ کنند، مثل کالای رایجی می شود که مشتاقان آن بدان توجه می کنند و بر سر آن با هم رقابت می کنند و وقتی نماز رها و ضایع شود، همچون کالای کسادی می شود که

1- . مجمع البيان 4 : 104
2- . كافى 3 : 271
3- . مريم / 60
4- . هود / 114

کسی بدان تمایل ندارد؛ یا ممکن است منظور صبر و شکیبائی و همت و جدیت در انجام آن باشد و اینکه نمازگزار دچار سستی و بی حالی و کوتاهی نگردد، از قول آنان «قام بالأمر» و «قامت الحرب علی ساق [جنگ بشدت بر پا شد]» یا منظور ادای آن باشد و از ادا، تعبیر به اقام کرده است؛ زیرا قیام یکی از ارکان نماز است همانطور که از آن تعبیر به قنوت و رکوع و سجود نموده است.

مؤلف: از برخی از روایات گذشته چنین به نظر می رسد که او نماز را در بین اجزای ایمان به ستون خیمه تشبیه کرده و اقامه را به آن نسبت داده، به دلیل اینکه نماز از لوازم و ضروریات ایمان است.

«طَرَفَیِ النَّهارِ» یعنی: صبح و شام و نصب آن بنا بر ظرف است زیرا به ظرف اضافه شده است. و « زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» یعنی: ساعتی از شب نزدیک به روز؛ زیرا این کلمه از «أزلفه» به معنای آن را نزدیک کرد، است و آن جمع زُلفه است و معطوف است بر «طرفی النهار» و ممکن است آن را بر نماز عطف کنیم یعنی: «أقم قربه» یعنی: نزدیک شب نماز بخوان و دلیل اول روشنتر است و گفته شده: نماز یکی از طرفین، صبح است و دیگری ظهر و عصر؛ زیرا بعد از زوال عشی است و نماز زلف مغرب و عشاست و از ابن عباس و دیگران روایت شده که طرفی النهار وقت نماز صبح و مغرب است و زلف وقت نماز عشا و این مورد همانطور که گذشت، از امام باقر علیه السلام در حدیث زراره روایت شده است.

این از مواردی است که به ذهن میآورد که اول روز از طلوع آفتاب است تا اینکه طرفین روز هر دو، خارج از روز باشند. و ممکن است جواب این باشد که آنچه از طرف به ذهن می رسد این است که داخل در روز است، پس وقتی مجازگویی در یکی از طرفین رخ داده باشد، ارتکاب آن در طرف دیگر لازم نیست، با اینکه ممکن است نکته آن، تشویق به خواندن نماز مغرب در نزدیک روز باشد و هر کس معتقد به دخول وقت مغرب با پنهان شدن قرص آفتاب است، می تواند به امتداد روز تا از بین رفتن سرخی معتقد باشد و در این صورت جمله درست می شود و گفته شده، ظاهراً اساس این سخن بر آن است که روز از طلوع فجر است تا غروب شفق و شاید کسی معتقد به آن نبوده است.

و در مجمع البیان گفته است: و عدم ذکر ظهر و عصر، برای یکی از این دو دلیل است: یا به دلیل مشخص بودن آن دو به دلیل اینکه هر دو نماز روز هستند، گوئی که خداوند فرموده: و نماز را در دو طرف روز به همراه آنچه که از نماز روز شناخته شده است به جای آور؛ یا به این دلیل که آن دو به دنبال طرف دیگر ذکر شده اند؛ زیرا بعد از زوال آفتاب خوانده می شوند، پس آن دو به طرف دیگر نزدیکتر هستند. و گفته شده نماز دو طرف روز، صبح و ظهر و عصر است و نماز زلف، مغرب و عشاست.

حسن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مغرب و عشا دو نماز اول شب و نزدیک به روز هستند.

گفته شده، منظور از طرفی النهار نماز صبح و نماز عصر است.(1)

گفته شده، بنابر فرض اینکه مراد از قول او «وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» این باشد که نمازها را به پا دار تا به وسیله آن در پاسی از شب به خداوند عزوجل نزدیک شوی، احتمال دارد اشاره ای باشد به نماز شب مشهور و در چنین حالتی بهتر است نماز مغرب و عشا را در نماز دو طرف روز داخل کنیم.

مؤلف: به وجهی دیگر نیز احتمال دارد مراد نماز شب باشد، به این صورت که مراد از زلف، ساعات نزدیک به صبح باشد.

«إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» طبرسی گفته است: گفته شده معنای آن این است که نمازهای پنجگانه کفاره گناهان مابین خود هستند، با این شرط که به اعتقاد ابن عباس و بیشتر مفسرین، لام، لام عهد باشد. در باب فضیلت نماز، روایت ثمالی(2) گذشت که به آن اشاره کرد.

واحدی به اسناد خود از ابو عثمان روایت کرده است: همراه با سلمان در زیر درختی نشسته بودیم که شاخه خشکیده ای را گرفت و آن را تکاند تا اینکه برگ های آن فرو ریخت، سپس گفت: آیا از من نمی پرسی که چرا چنین می کنم؟ گفتم: چرا این کار را می کنی؟ گفت: یک بار من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر

1- . مجمع البیان 5 : 200

2- . ر.ک: ص 220 از صفحات گذشته ذیل شماره 41.

درختی بودم که حضرت چنین کرد و شاخه خشکیده ای از آن برداشت و آن را تکان داد تا اینکه برگ ها فرو ریخت، سپس فرمود: ای سلمان، آیا نمی پرسی که چرا این کار را انجام می دهم؟ عرض کردم: چرا این کار را کردید؟ فرمود: وقتی مسلمان وضو بگیرد و شاداب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را بخواند، خطاهایش فرو می ریزد چنانچه این برگ ها فرو ریختند؛ سپس این آیه را خواند: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ» تا آخر آن.

و به اسناد او از حارث از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد منتظر نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من مرتکب گناهی شده ام. حضرت از او روی گرداند و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خویش را تمام نمود، آن مرد برخاست و دوباره سخن خویش را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این نماز را با معنا خوانده ای و به خوبی خود را برای آن پاکیزه کرده ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: این نماز کفاره گناه توست.(1)

و در حدیث مشهور پیامبر آمده که یک نماز تا نماز دیگر، کفاره ما بین آن دو نماز است، تا زمانی که از گناهان کبیره دوری کند.

در مجالس صدوق از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که خداوند با هر حسنه یک سیئه را می پوشاند، سپس این آیه را تلاوت نمود.

و در کافی(2) و سایر کتب از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ذکر شده که نماز مؤمن در شب، هر گناهی را که در روز مرتکب شده از بین می برد.

این از مواردی است که شمردن نماز شب را جزء نمازهای گذشته تأیید می کند؛ زیرا ظاهر سیاق روایت، نافله شب است و گفته شده معنایش این است که مداومت بر انجام حسنات، انسان را به ترک سیئات فرا می خواند؛ در این صورت گوئی آن ها را از بین می برد. و گفته شده مراد از حسنات توبه است و بعد از این توضیح، دیگر چیزی مبهم نیست.

1- . مجمع البيان 5 : 201
2- . كافى 3 : 266

«ذلک» یعنی: آنچه درباره تکفیر سیئات گذشت یا اعم از آن. «ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ» یعنی: یادآوری و مایه عبرتی است برای کسی که آن را یاد کند و در مورد آن بیندیشد. «وَ اصْبِرْ» یعنی بر نماز یا طاعات مطلق یا تبلیغ رسالات صبر پیشه کن. «فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» یعنی نمازگزاران، یا معنایش عام تر است؛ و نمازگزاران اظهر است.

«لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ»(1)

لام برای توقیت است، مثل اینکه می گویند: «لثلاث خلونَ». در مجمع البیان آمده: برخی گفته اند: «دلوک الشمس یعنی: مایل شدن آفتاب و همین معنا از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز روایت شده است و برخی گفته اند: منظور غروب آفتاب است و قول اول موجه تر است، برای اینکه آیه جامع نمازهای پنجگانه باشد، پس دو نماز دلوک الشمس، ظهر و عصر هستند و دو نماز «غسق اللیل»، مغرب و عشاست و «قرآن الفجر» نماز صبح است. غسق اللیل اولین ساعات آغاز شب است و گفته شده غروب آفتاب است و گفته شده سیاهی و تاریکی شب است و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام ذکر شده که نیمه شب است و برخی از اصحاب ما از آیه چنین استدلال کرده اند که وقت نماز ظهر و عصر تا آخر روز امتداد دارد؛ زیرا خداوند سبحان اقامه نماز را از وقت زوال آفتاب تا تاریکی شب واجب نموده است و این می طلبد تا بین آن دو وقتی برای نماز باشد.

حاصل اینکه خداوند تعالی از دلوک آفتاب که همان زوال است، تا تاریکی شب، وقتی برای چهار نماز گذاشته است، فقط ظهر و عصر از زوال تا غروب وقت مشترکی دارند و مغرب و عشا از غروب تا تاریکی شب زمانشان مشترک است و نماز صبح را در قول خویش: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» به صورت جداگانه ذکر کرده است، پس در این آیه، وجوب نمازهای پنجگانه و اوقات آن بیان شده است.(2)

مؤلف: روایت صحیحه زراره که پیش از این ذکر شد و روایت عبید بن زراره که ذکر خواهد شد و سایر روایات، اشاره به این دارد و نشان می دهد که آخرین زمان

1- . اسرى / 78
2- . مجمع البيان 6 : 434

نماز مغرب و عشا، نیمه شب است و می توان آن را بر اخبار برگزیده بسیاری حمل کرد که اشاره دارند به اینکه وقت نماز مغرب و عشا برای فرد ناچار، تا فجر ادامه دارد و در مورد آن سخن خواهیم راند.

«وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» عطف بر نماز است یعنی: «و أقم قرآن الفجر»(1)

و بنا بر مذهب بصری ها، نصب برای تشویق است؛ یعنی: بر تو باد بر نماز صبح، و دلیل اول روشن تر است و چنانچه گذشت، اطلاق قرآن الفجر بر نماز آن، از نوع تسمیه کل با اسم جزء است و شاید دلیل تخصیص این نماز از بین نمازها به این اسم، آن باشد که بر خلاف سایر نمازها، تمام رکعات آن به صورت بلند قرائت می شود ؛یا به این دلیل که قرائت در آن نماز بیشتر مورد رغبت است تا در سایر نمازها و به همین دلیل، قرائت آن طولانی تر از تمام نمازها بوده، گوئی که قرائت بر سایر اجزای این نماز غلبه دارد، در نتیجه این قرائت به نام آن غلبه یافته و تعبیر از نماز صبح به قرائت، بسیار تکرار شده تا انسان را متوجه آن کند و بدان مشتاق سازد و این روشن تر است؛ زیرا همانطور که در روایات نیز وارد شده، بر استحباب قرائت سوره های طولانی در آن اشاره دارد.

1- . و از فرهنگ های لغت به نظر می رسد که ماده قرء بین مفهوم قرائت و تلاوت مشترک است و به معنای فرا رسیدن وقت است و تمام آن ها تصریح کرده اند به اینکه قرء به معنی وقت هم هست و به قول هذلی استدلال کرده اند: از عقر، عقر بنی شلیل بیزار شدم، آنگاه که در وقت زمستان در آنجا باد وزید. یعنی در وقت آن و به گفته این شاعر: وقتی آسمان ابری نشود، پس از آن وقت ناپدید شدن ستارگان ثریا می رسد تا باران ببارد. منظورش وقت بالا آمدن ثریاست که در آن زمان بر مردم باران می بارد. پس معنی آیه این می شود: یک بار وقت زوال آفتاب تا تاریکی شب نماز بخوان و یک بار دیگر به هنگام حلول فجر، بدین روی پیامبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را در تاریکی آخر شب، پیش از روشن شدن هوا می خواند. و اگر به پیروی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله « القرآن نزل علی سبعه أحرف فاقرءوا ما تیسر منه: قرآن بر هفت حرف نازل شد، پس به هر صورت که می توانید آن را بخوانید. » لفظ «قران» را مصدر باب مفاعله از ماده قرن قرار دهیم، موجه می شود و

معنا به این صورت می باشد: نماز را مقارن فجر بخوان؛ زیرا این وقت، با حضور فرشتگان شب و روز همراه است.

«اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً» یعنی همانطور که در روایت گذشت، فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن حضور دارند؛ یا حق آن است که همانطور که گفته شده، جمعیت بسیاری بر آن شاهد باشند؛ یا بسیاری از نمازگزاران از روی عادت در آن حضور یابند؛ یا این نماز صحنه شواهد قدرت و صنع بی نظیر و تدبیر دقیق از تبدیل تاریکی به روشنائی و تبدیل خوابی که برادر مرگ است به هوشیاری که عبارت است از بازگشت زندگی؛ و آشکار شدن نوری که به طور مستقیم در طول آسمان امتداد یافته و آمدن تاریکی شب در پی آن، سپس انتشار نور به صورت آشکار در عرض افق، همانطور که گفته شد و آنچه در روایت وجود دارد، قول برگزیده است.

«فَأَوْحی إِلَیْهِمْ»(1) طبرسی گفته است: یعنی به آنان اشاره کرد و گفته شده، برای آنان در زمین واجب کرد: که صبح و شام تسبیح بگوئید یعنی: در این دو زمان نماز بخوانید و نماز، سبحه و تسبیح نامیده می شود به خاطر تسبیحی که در آن است و گفته شده، منظور خود تسبیح است.(2)

«وَ سَبِّحْ»(3) مراد از تسبیح، یا ظاهر آن است و منظور مداومت بر تسبیح و ستایش خداوند در تمام اوقات یا اوقات معین است؛ یا منظور نماز است همانطور که

1- . مریم / 11
2- . مجمع البیان 6 : 505
3- . طه / 130، منظور قول خدای تعالی است: «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» {پس بر آنچه می گویند شکیبا باش، و پیش از بر آمدن آفتاب با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی.} إلی آخر، ولی خطاب آیه شریفه متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس تنها بر آن حضرت واجب بوده، ولی این سوره مکی است و چهار یا پنج سوره قبل از سوره اسرا نازل شده، پس مراد از تسبیح - بر اساس آنچه اشاره می کنیم- ذکر تسبیح در این اوقات بود مثل ورد تا اینکه فریضه نماز بر او نازل شد و¬ ®حضرت صلی الله علیه و آله آن را در رکوع و سجود نمازها، هر جا که امکانش بود قرار داد و آنچه را که وقت آن با وقت نماز مطابق نبود، در نماز مستحبی قرار داد تا متشابهات را تأویل کند و شاید خداوند به ما برای شرح آن در فرصتی مناسب توفیق دهد. و اما پافشاری

مفسران بر اینکه آیه را به نمازهای پنجگانه تفسیر کنند، به این دلیل است که آن ها غافل شده اند از اینکه این سوره مکی است در حالی که نمازهای پنجگانه در مدینه نازل شده اند؛ مثل اصرار آنان در مورد سایر آیات گذشته.

بین مفسرین مشهور است و آنچه را که در الخصال(1)

از امام صادق علیه السلام روایت کرده، معنی اول را تأیید می کند و آن اینکه از حضرت درباره این آیه سؤال شد، حضرت فرمود: بر هر مسلمانی واجب است که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده مرتبه بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ.»

معبودی جز خدای یگانه نیست. او را شریکی نیست. فرمانروائی و ستایش از آن اوست. زنده می کند و می میراند و او خود زنده ای است که نمیرد. هر چه خوبی است در دست اوست و او بر همه چیز توانا است.

آنچه در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده،(2)

مؤید معنای دوم است، آنجا که می فرماید: «و أطراف النهار» یعنی در روز نماز مستحب بخوان.

« بِحَمْدِ رَبِّکَ» در موضع حال است یعنی: در حالی که تو پروردگارت را ستایش می کنی که تو را بر تسبیح موفق داشته و تو را بر آن یاری داده یا اعم از آن. « قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها» مشهورتر آن است که منظور از تسبیح قبل از طلوع، نماز صبح است و قبل از غروب، نماز ظهر و عصر. «وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ » یعنی: بخشی از ساعات شب آهنگ نماز کن. «آناء» جمع إنی است با کسر و به صورت مقصور و آناء با فتح و مد، بنا بر قول مشهور یعنی: مغرب و عشا.

«و اطراف النهار» تکرار دو نماز صبح و مغرب است بنا بر اراده اختصاص.(3)

1- . الخصال 2 : 62، ولی سند این حدیث ضعیف است و با ظاهر قرآن مخالف است، بلکه اجماع مسلمانان این است که بر آنان واجب نیست.
2- . ر.ک: کافی 3 : 444
3- . در آیه شریفه تکراری وجود ندارد، بلکه تسبیح اول به همراه حمد به حضرت امر شده بود به این صورت: «سبحان اللّه و بحمده» و امثال آن و

وقت آن قبل از طلوع آفتاب بین الطلوعین و عصر پیش از غروب آفتاب بود و تسبیح دوم به تنهائی بر او امر شد به این صورت: «سبحان اللّه سبحان اللّه» و وقت آن از برخی از ساعات شب و حوالی روز انتخاب شده و آن بین دو طلوع و دو غروب است.

همانطور که در قول خداوند آمده است: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى»(1)

اینکه با لفظ جمع آمده به خاطر اطمینان از عدم اشتباه است، مثل قول خدای تعالی: «صَغَتْ قُلُوبُكُما»(2)

پس در این آیه دلالتی است بر وجوب نمازهای پنجگانه و وسعت اوقات آن ها به طور کلی. گفته شده: اشاره دارد بر اشتراک دو نماز در کل وقت و بر اینکه وقت نماز مغرب و عشا، تمام شب است مگر اینکه با حمل بر اضافه به الف و لام عهد، منظور از «من آناء اللیل» بخش معینی از شب باشد.

گفته شده اطراف النهار اشاره ای است به خصوص نماز عصر؛ زیرا این نماز، نماز وسطی است و جمع به اعتبار این است که گوئی هر جزء از اوقات آن یک طرف است و ممکن است با قرائت « وَ أَطْرافَ النَّهارِ» با کسره به صورت عطف بر «آناءِ اللَّيْلِ»، مؤید این معنا باشد، ظاهر آن است که من برای تبعیض است و نماز عصر قبل از غروب آفتاب است و اطراف النهار همان ظهر است؛ زیرا وقت آن زوال است که پایان نیمه اول روز و آغاز نیمه دوم آن است.

و گفته شده مراد از آناء اللیل نماز عشاست و مراد از أطراف النهار نماز ظهر و مغرب است؛ زیرا ظهر در پایان طرف اول روز و آغاز طرف دیگر آن قرار دارد، در نتیجه در دو طرف از روز قرار دارد و طرف سوم غروب آفتاب است که نماز مغرب در آن است، ولی ضعف این برداشت پوشیده نیست.

از کشاف سخن دیگری فهمیده می شود و آن اینکه آناء اللیل عشاست و اطراف النهار مغرب و نیز صبح بر سبیل اختصاص؛ و احتمال هم دارد که اطراف النهار به اعتبار نماز مستحبی در اجزای آن باشد، لحظه به لحظه، بدون فریضه یا با آن؛ چنانچه طبرسی - رحمه الله(3)- در مورد آناء اللیل از ابن عباس نقل کرده است که منظور از آن کل نماز شب است و این مسئله حمل بر دو معنای خود میشود؛ یا ترجیحا منظور مطلق است یا بنا بر استحباب، به اعتبار جواز ترک با اکتفا به فریضه یا با اختصاص امر به نوافل باشد؛ زیرا اطلاق سبحه و اراده نافله در روایات ما شایع

1- . بقره / 238
2- . تحریم / 5
3- . مجمع البیان 7 : 35

است و در خبر پیشین از امام باقر علیه السلام هم اشاره ای به آن وجود دارد و چه بسا در قول خدای تعالی نیز: « قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ » احتمال نافله برود.

و گفته شده: وجوه دیگری احتمال می رود؛ از جمله اینکه «وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ» یعنی: «و تعمد بعض آناء اللیل»: بخشی از ساعات شب را آهنگ نماز کن و تسبیح خاص آن را به جای آور، به قرینه تکرار و «فسبح» بر سبح عطف می شود یعنی: و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش بپرداز. در این صورت فاء حرف عطف است نه جواب امر و کلام شامل تکرار تسبیح در این اوقات است؛ خواه به صورت تکرار آن در هر روز یا اینکه سبح اول برای فرائض است و دوم برای نوافل و بنا بر معنی اول، احتمال شمول تسبیح بر هر دو نماز و حتی تعقیبات و نظیر آن نیز وجود دارد.

از جمله اینکه جواب تشویق، قولش «فسبّح» باشد و «أَطْرافَ النَّهارِ» اشاره به صبح و عصر باشد، یا به طور خاص اشاره به تمام نمازهای روز باشد، به خاطر کثرت روبرو شدن با موانع در روز. این احتمال با وجود اختصاص به فرائض یا شمول نوافل نیز ممکن است. و چه بسا در چنین زمانی احتمال داشته باشد که «وَ أَطْرافَ النَّهارِ» اشاره به اوقات پنجگانه باشد، ولی خیلی بعید است.

و از جمله اینکه «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» شامل مغرب و عشا نیز باشد و « وَ قَبْلَ غُرُوبِها» شامل ظهر و عصر و «وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ» الی آخر، یک بار دیگر شامل تمام نمازهای پنجگانه باشد و اگر منظور از آناء اللیل نوافل باشد، تأکید با تشویق و اغراء ممکن است، به خاطر اینکه این نماز به دلیل عدم وجوب، در معرض سبک شمردن قرار دارد. پایان. تکلف و ابهامی که در بیشتر احتمالات وجود دارد و مستند نبودن به هیچ حجت و روایتی، پوشیده نیست. آری، تعمیم به شمول فرائض و نوافل و نمازها و تسبیحات و سایر اذکار، وجه تمام روایات است و خداوند و حجت های برگزیده او به تأویل آیات آگاهند.

«لَعَلَّکَ تَرْضی» یعنی به شفاعت و درجه والا راضی شوی و گفته شده، به تمام آنچه خداوند وعده داده، از یاری و عزت بخشیدن به واسطه دین در دنیا، و شفاعت و بهشت در آخرت.

«إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»(1)یعنی

پیامبرانی که ذکرشان گذشت، مبادرت به طاعات و عبادات می کردند و طبرسی - رحمه الله(2)-

گفته است: در آن اشاره ای است به اینکه شتافتن به هر طاعتی مطلوب است و به اینکه نماز اول وقت بهتر است.

«فَسُبْحانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ»(3)

بیضاوی گفته است: إخبار در معنی امر به تنزیه خدای تعالی و ثنای او در این اوقات است؛ یا اشاره ای است بر اینکه صحنه هایی که در آن رخ می دهد، زبان به تنزیه او و استحقاق او برای ستایش در میان کسانی که از اهل آسمان ها و زمین امتیازی دارند، گشوده اند و تخصیص تسبیح به مساء و صباح به این دلیل است که آثار قدرت و عظمت در آن دو نمایان تر است و تخصیص ستایش به عشا که آخر روز است، (عشا از عشی العین گرفته شده به معنای کم سو شدن چشم)، و نیز اختصاص ستایش به ظهری که وسط روز است، زیرا تجدید نعمات در آن دو بیشتر است و جایز است که «عشیاً» معطوف بر «حینَ تمسون» باشد و قول خدای تعالی «وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» جمله معترضه باشد و از ابن عباس نقل شده که این آیه جامع(4)

نمازهای پنجگانه است. «تمسون»، منظور دو نماز مغرب و عشاست و «تصبحون» نماز صبح و «عشیّاً» نماز عصر و «تُظهِرونَ» نماز ظهر. پایان.

گفته شده احتمال دارد مراد از تسبیح مساء، نماز مغرب و از عشیا، نماز عشا و از تظهرون ظهر و عصر باشد. و یا مراد از عشیاً مغرب و عشا و از تمسون عصر و

1- . انبیا / 90

2- . مجمع البیان 7 : 61
3- . روم / 17
4- . ولی سوره روم مکی است و نمازهای پنجگانه در مدینه نازل شدند و شگفتا از حرص و اشتیاق آنان به تفسیر هر آیه ای که در آن صباح و مساء وجود دارد، به نمازهای پنجگانه.

از تظهرون ظهر باشد و گاه گفته می شود: معنی امسی یعنی وارد عصر شد و أصبح یعنی داخل صبح شد و مقید کردن آن به حین، نوع اختصاص را به اول وقت می طلبد؛ پس حمل طلب در آن بر استحباب بعید نیست و طبرسی - رحمه الله -(1)

گفته است: خداوند تعالی این اوقات را به ذکر مخصوص کرده است، به این دلیل که این اوقات، اوقات یادآوری احسان خداوند هستند و دلیلش آن است که پایان احسان اول تا احسان دوم، حمد و ستایش را به هنگام پایان احسان اول و دریافت احسان دوم می طلبد؛ همانطور که خدای سبحان با این سخن از حمد و ستایش اهل بهشت خبر داده است: «وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»،(2)

{پایان نیایش آنان این است که: ستایش ویژه پروردگار جهانیان است.} زیرا این حال، حال انتقال از نعمت دنیا به بهشت است.

نماز شب به تسبیح و نماز روز به حمد اختصاص داده شده، به این دلیل که انسان در روز دچار حالات گوناگونی می شود که به خاطر آن حالات، حمد خداوند بر او واجب می شود و در شب هم حالاتی بر او رخ می دهد که منزه دانستن خداوند را از بدی ها ایجاب می کند، از این رو حمد به روز اختصاص داده شده و بدین سبب نماز روز بدان نامیده شده و تسبیح هم به شب اختصاص داده شده و به این دلیل نماز شب بدان نامیده شده است.

«وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا»(3) طبرسی - رحمه الله -(4) گفته است: یعنی: خدای سبحان را از تمام آنچه سزاوار آن نیست، در صبح و شام منزه بدارید. و اصیل به معنای شام است و گفته شده منظور از آن نماز صبح و نماز عصر است و گفته شده نماز صبح و عشا. آن دو را به ذکر اختصاص داده، زیرا آن دو بر سایر اوقات مزیتی دارند و کلبی گفته است: «بکره» نماز صبح است و «اصیل» نماز ظهر و عصر و

1- . مجمع البیان 8 : 299
2- . یونس / 10
3- . احزاب / 42
4- . مجمع البیان 8 : 362

مغرب و عشا و نماز در این آیه تسبیح نامیده شده، به خاطر تسبیح و تنزیهی که در آن است.

«وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ»(1) در المعالم گفته است: حسن گفته است: منظور نماز عصر و نماز صبح است و ابن عباس گفته: نمازهای پنجگانه است و گفته شده: صبح هنگام دو رکعت و شبانگاه دو رکعت در مکه واجب بود.

طبرسی - رحمه الله - در مورد قول خدای تعالی: «وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا» گفته است: یعنی: صبح و شام با خداوند ارتباط برقرار کنید.(2)

«وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ»(3) چنانچه گذشت، تسبیح یا حمل بر ظاهر آن است، یا بر نماز، یا بر هر دو. و نماز « قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» صبح است و «قَبْلَ الْغُرُوبِ» ظهر و عصر و گفته شده عصر است و «وَ مِنَ اللَّیْلِ» یعنی: نماز مغرب و عشا، و گفته شده منظور شب زنده داری است و «وَ أَدْبارَ السُّجُودِ» تسبیح بعد از نماز است و از سجود و رکوع تعبیر به نماز می شود و گفته شده: نوافل بعد از مکتوبات است و «ادبار» جمع «دبر» و با کسره نیز خوانده شده از «أدبرت الصلاه» یعنی: تمام شد و معنای آن وقت پایان سجود است.

در مجمع البیان(4) گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده که از حضرت درباره قول خدای تعالی «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ»،(5)

{و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی.} سؤال شد، حضرت فرمود: هنگامی که صبح و شام می کنی، ده مرتبه بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ یُمِیتُ وَ یُحْیِی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ.»

و گفته است: در مورد ادبار السجود قول های متعددی وجود دارد، یکی اینکه مراد از آن، دو رکعت بعد از مغرب است و ادبار النجوم دو رکعت قبل از صبح است

1- . مؤمن / 55
2- . مجمع البیان 9 : 112 در آیه 9 سوره فتح.
3- . ق / 39
4- . مجمع البیان 9 : 148
5- . ق / 39

که این قول از امام علی و حسن بن علی علیهما السلام و از ابن عباس مرفوعاً از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده. و دوم اینکه از ابن عباس و مجاهد نقل شده که منظور تسبیح بعد از هر نماز است. و سوم اینکه منظور نوافل بعد از واجبات است و چهارم اینکه این نماز، نماز وتر از آخر شب است و این قول از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

« حِينَ تَقُومُ »،(1) علی بن ابراهیم گفته است برای نماز شب(2)

و طبرسی - رحمه الله -(3) گفته: وقتی که از خوابت برمی خیزی؛ و گفته شده هنگامی که برای نماز واجب به پا می خیزی بگو: «سبحانک اللهم و بحمده»؛ و گفته شده: معنایش این است که وقتی از خواب برمی خیزی، به امر پروردگار خویش نماز بخوان و از ابن عباس روایت شده، منظور دو رکعت قبل از نماز صبح است؛ و گفته شده: هنگامی که از خواب قیلوله برمی خیزی و آن هنگام نماز ظهر است؛ و گفته شده: هنگامی که برای نماز به پا می خیزی، خدا را با زبان خویش یاد کن تا زمانی که نماز را آغاز کنی؛ و گفته شده هنگامی که از جای خود برمی خیزی بگو: «سبحانک اللهم و بحمدک لا إله إلا أنت اغفر لی و تب علی.» منزهی تو خدایا و به حمد تو مشغولم. معبودی جز تو نیست. مرا بیامرز و توبه ام را بپذیر.

و مرفوعاً روایت شده که این ذکر کفاره مجلس است {کفاره گناهانی که در جلسات رخ می دهد}. پایان.

مؤلف: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر کس دوست دارد پیمانه اعمالش پر باشد، باید آخرین کلام او به هنگام برخاستن از جایش این باشد: «سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ

1- . طور / 48
2- . تفسیر قمی : 650
3- . مجمع البیان 9 : 169

لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.»،(1) {منزه است خدای عزیز از اینکه به وصف در آید. و سلام بر فرستادگانش. و حمد و ستایش مخصوص خداوند رب العالمین است }.(2)

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ» علی بن ابراهیم گفته است: منظور نماز شب است و طبرسی گفته است: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در مورد این آیه روایت شده که فرموده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه در شب برمی خاست و به افق آسمان می نگریست و پنج آیه از سوره آل عمران را می خواند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» تا «إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ» سپس نماز شب را آغاز می کرد.. ادامه روایت. و گفته شده معنای آن این است: نماز مغرب و عشا را بخوان.

«وَ إِدْبارَ النُّجُومِ» از ابن عباس نقل شده: یعنی دو رکعت نماز قبل از نماز صبح، و آن از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است. این همان زمان پشت کردن ستارگان است، یعنی با روشن شدن صبح پنهان می شوند؛ و گفته شده یعنی: نماز واجب صبح؛ و گفته شده، معنا این است که صبح و شام از یاد پروردگار خویش غافل نشو و او را در تمام احوال خویش شب و روز تنزیه کن؛ چه او نیز از تو و نگهداری تو غافل نیست. و گفته شده وجوه دیگری هم در مورد آن وجود دارد که مستند به روایت و اثری نیستند، از این رو آن ها را بررسی نکردیم.

«وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا »،(3)

{و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن.} می توان آن را بر نمازهای دو طرف روز حمل کرد و «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ » را بر فرائض شب و «وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» را بر تهجد. طبرسی - رحمه الله - گفته است: از امام رضا علیه السلام روایت شده که احمد بن محمد درباره این آیه از حضرت سؤال کرد و عرض کرد: آن تسبیح چیست؟ حضرت فرمود: نماز شب.(4)

1- . صافات / 182 - 180
2- . ر.ک: ج 75 ص 468 از بحار در همین چاپ جدید.
3- . دهر / 26

4- . مجمع البيان 10 : 413

روایات:

1. قرب الاسناد حمیری: از علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است: از او در مورد مردی سؤال کردم که نماز مغرب را فراموش کرده تا اینکه وقت نماز عشا رسیده؟ فرمود: ابتدا عشا را بخواند، سپس مغرب را.(1)

توضیح: تا اینکه وقت عشا فرا رسید، یعنی وقت خاص آن از آخر وقت، به طوری که وقت به اندازه خواندن پنج رکعت باقی نمانده بود؛ زیرا اگر به مقدار خواندن پنج رکعت باقی مانده بود، آن دو را با هم می خواند، در غیر این صورت باید بر اساس آنچه در بین اصحاب مشهور است (از اعتقاد به اختصاص)، ابتدا عشا را بخواند و سپس قضای مغرب را به جا آورد؛ زیرا بیشتر اصحاب معتقدند، اختصاص ظهر از اول وقت است به مقدار ادای آن با اعمال و شروط کامل با کمترین واجبات آن بر حسب حال مکلف، به اعتبار اینکه مقیم باشد یا مسافر، ترسان باشد یا غیر ترسان، سلامت باشد یا بیمار، حرکات و قرائتش سریع باشد یا کند، بعد از دخول وقت جامع شرایط نماز باشد یا فاقد آن. پس معتبر، گذشتن مقدار ادای آن و تحصیل شرایط از دست رفته آن بر حسب حال مکلف است و این از مواردی است که اختلاف فاحشی دارد و همینطور است اختصاص عصر از آخر وقت به مقدار ادای آن بر وجه مذکور. از صدوق اشتراک وقت بین نماز ظهر و عصر از اول تا آخر آن نقل شده است و مشهور همینطور است، و در وقت مغرب و عشا اختلاف وجود دارد.

فایده آنچه علما در این امر گفته اند، در چند مورد آشکار می شود:

اول: هر کس سهواً نماز عصر را در وقت مختص به ظهر بخواند یا ظهر و عصر را بخواند به گمان اینکه وقت آن فرا رسیده، سپس عصر در وقت خاص ظهر واقع شود، بنا بر قول به اشتراک عصر درست است و بنا بر قول به اختصاص باطل است و شاید این فایده مورد بحث قرار بگیرد.

1- . قرب الاسناد ص 91 چاپ سنگی، ص 119 چاپ نجف

دوم: هر کس گمان کند وقت تنگ است مگر برای ادای عصر، خواندن عصر بر او لازم است و وقتی بخواند و سپس برایش روشن شود که اشتباه کرده و از وقت مثلاً تنها به اندازه یک رکعت باقی مانده، در این صورت واجب است نماز ظهر را تنها بنا به قول به اشتراک به جا آورد.

سوم: هر کس از آخر وقت عشا مقدار ادای آن را درک کند، بنا به قول به اشتراک، خواندن مغرب و عشا بر او واجب است و بنا بر قول دیگر، عشا بر او واجب است.

چهارم: هر کس نماز ظهر را با این گمان بخواند که وقت زیاد است، سپس بر او روشن شود که اشتباه کرده و آن را در وقت مختص به عصر خوانده، در این صورت تنها بنا بر قول به اختصاص، قضای آن دو واجب است و احکام دیگری در قسم و نذر و تعلیق ظهار و امثال آن بر او مترتب می شود. ذکر آن فایده زیادی ندارد.

2. قرب الإسناد: علی بن رئاب گوید: شنیدم عبید بن زراره به امام صادق علیه السلام می فرمود: اصحاب ما در منزل مردی از ما گرد آمدند. برخی از یاران ما برمی خیزند و نماز ظهر می خوانند و برخی نماز عصر، و تمام این ها در وقت ظهر بود. فرمود: ایرادی ندارد، به حمد و نعمت خداوند، امر نماز گسترده است.(1)

3. قرب الاسناد: از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت شده که حضرت به کودکان دستور می داد تا نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشا را با هم بخوانند. می فرمود: پیش از آن که مشغول شوند، مادامی که هنوز وضو دارند.(2)

4. قرب الاسناد: از امام صادق علیه السلام روایت شده که دیدم پدرم و جدم قاسم بن محمد(3)

به همراه امامان علیهم السلام در شبی بارانی نماز مغرب و عشا را با هم می خواندند و نمازی میان آن دو نمی خواندند.(4)

1- . قرب الاسناد : 77 چاپ سنگی، ص 101 چاپ نجف

2- . قرب الاسناد : 12 چاپ سنگی، ص 18 چاپ نجف
3- . او جد مادری امام صادق علیه السلام است.
4- . قرب الاسناد : 54 چاپ حجر، ص 73 چاپ نجف

5. قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام از پدرش از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب بارانی نماز مغرب را با عشا جمع می نمود. این کار را بارها انجام داده بود.(1)

6. الخصال: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: جمع بین دو نماز، به روزی می افزاید.(2)

7. مجالس ابن الشیخ: از معاذ بن جبل روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال تبوک، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم خواند.(3)

8. علل الشرایع: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون علت و سببی، نماز ظهر و عصر را یک جا خواندند. عمر که گستاخترین مردم نسبت به پیامبر بود گفت: آیا درباره نماز حکمی نازل شده؟ فرمود: نه، ولی من خواستم تا بر امتم توسعه دهم.(4)

9. علل الشرایع: از عبد الملک قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفته است: عرض کردم آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بدون علت دو نماز را با هم خواندند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به این دلیل چنین نمود که می خواست در کار امتش تخفیف دهد.(5)

10. علل الشرایع: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که آفتاب رو به زوال گذاشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر را بدون هیچ علتی به جماعت خواندند و بین آن دو فاصله ای نینداختند و بعد از پایین رفتن شفق، نماز مغرب و عشا را با هم و به جماعت خواندند. دلیل این کار آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست وقت را بر امتش وسعت داده باشد.(6)

1- . قرب الاسناد : 54 چاپ حجر، ص 73 چاپ نجف
2- . الخصال 2 : 94 ولی حدیث ضعیف الاسناد است.
3- . امالی طوسی 1 : 396

4- . علل الشرايع 2 : 10
5- . علل الشرايع 2 : 10
6- . علل الشرايع 2 : 11

11. علل الشرایع: از ابن عباس روایت شده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر را با هم خواندند، بی آنکه ترسیده باشند یا در سفر باشند و فرمودند: قصدشان این بود که بر احدی از امتش حرج و مشقت پیش نیاید.(1)

12. علل الشرایع: از ابن جبیر از ابن عباس نظیر این حدیث روایت شده است.(2)

13. علل الشرایع: از نافع بن عمر روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه اقامت داشت و مسافر نبود و در نماز جماعت، بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا، همگی جمع نمود.(3)

14. علل الشرایع: از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم جمع نمودند، بی آنکه بارانی باریده باشد یا در سفر باشند. گوید: به ابن عباس گفته شد: قصد حضرت از این کار چه بود؟ گفت: قصد حضرت آن بود که بر امت خود توسعه دهد.(4)

15. علل الشرایع: از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در سفر و حضر جمع نمود.(5)

توضیح: باید در مورد آن روایات صحبت کنیم و خلاصه کلام اینکه، قول او «أن لا یحرج» بر وزن یعلم یعنی: برایش تنگ نشود. قول او «جمیعا» یعنی به جماعت.

سپس بدان، آنچه از این روایات استفاده می شود این است که جدا کردن ظهر و عصر، و مغرب و عشا بهتر است از جمع بین آن دو، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بیان جواز و توسعه بر امت، گاهی اوقات بین نمازها جمع فرموده و بر کودکان و نظایر آن ها از اشخاص بیمار و نیازمند، جواز داده شده، ولی جدایی با

1- . علل الشرایع 2 : 11
2- . علل الشرایع 2 : 11

3- . علل الشرايع 2 : 11
4- . علل الشرايع 2 : 11
5- . علل الشرايع 2 : 11

خواندن نافله بین آن دو محقق می شود و بیش از آن لازم نیست و جایز است که در اول وقت نافله خوانده شود و سپس ظهر و پس از آن نافله عصر و سپس نماز عصر و انسان ملزم به تأخیر دو نماز فریضه و نوافل آن دو به وقتی دیگر نیست، بلکه یک ذراع و دو ذراع شدن سایه برای آن قرار داده شده تا نافله مزاحم فریضه نشود و موجب تأخیر آن از وقت فضیلتش نشود؛ و اما تقدیم، حرجی بر آن نیست، بلکه از برخی روایات استفاده می شود که آن بهتر است.

در خبر رجاء بن ابی ضحاک آمده است که امام رضا علیه السلام بین دو نماز ظهر و عصر را به جز با نافله و تعقیبات، با چیزی فاصله نمی انداخت، ولی عشا را تا حوالی یک سوم شب به تأخیر می انداخت.(1)

آنچه وارد شده مبنی بر اینکه این کار باعث افزایش روزی است، شاید حمل بر این نوع از جمع شود که دو فریضه و نوافل را در مکان واحدی بخواند، سپس به بازار رود تا باعث متفرق شدن مشتریانش نشود؛ یا این کار را برای کسی جایز دانسته اند که بنا به عذری چنین حالی داشته، از این رو ترک نافله را برای او مجاز دانسته اند.

کلینی از عباس ناقد روایتی را با سندی نقل کرده که در آن شخص مجهول وجود دارد. گفته است: آنچه داشتم از دستم رفت و مشتریانم متفرق شدند، شکایتم را نزد ابو محمد علیه السلام بردم. حضرت به من فرمود: دو نماز ظهر و عصر را با هم بخوان، آنچه را دوست داری خواهی دید.(2)

و با سندی که در آن شخص مجهول به چشم می خورد، از محمد بن حکیم روایت کرده که شنیدم امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: جمع بین دو نماز، اگر بین آن دو، نماز مستحبی نباشد جمع است و اگر بین آن دو نماز مستحبی باشد، جمع نیست.(3)

1- . ر.ک: عیون الأخبار 2 : 236، ولی روایت ضعیف است.
2- . کافی 3 : 287
3- . کافی 3 : 287

و با سندی ضعیف از محمد بن حکیم از امام موسی علیه السلام روایت کرده است که شنیدم می فرمود: وقتی جمع بین دو نماز کردی، بین آن دو، نماز مستحب نخوان.(1)

در المنتهی گفته است: به خاطر آنچه در مورد استحباب تعجیل گفتیم، تأخیر عصر مستحب نیست و آن قول عمرو بن مسعود و عایشه و ابن مبارک و اهل مدینه و اوزاعی و شافعی و اسحاق و احمد است و از ابن شبرمه و ابو قلابه روایت شده که تأخیر آن بهتر است و آن اعتقاد صاحب نظران است، سپس روایات را نقل کرده و گفته است:

و در الصحیح از زراره(2) روایت کرده که گفته است: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: بین ظهر و عصر حد شناخته شده ای وجود دارد؟ فرمود: نه و از آنجا که بین آن دو محدوده معینی وجود ندارد، وقت عصر به هنگام فراغ از نماز ظهر است و انجام آن در این زمان اولی است.

در الذکری گفته است: در نزد ما اختلاف نظری راجع به جواز جمع بین ظهر و عصر در حضر و سفر برای مختار و غیر مختار وجود ندارد و عامه از امام علی علیه السلام و ابن عباس و ابن عمر و ابن موسی و جابر و سعد بن ابی وقاص و عایشه آن را روایت کرده اند، سپس نظیر روایاتی را که گذشت، از صحاح آنان نقل کرده و سپس گفته است: آری، نزدیکتر، استحباب به تأخیر انداختن عصر تا زمانی است که وقت فضیلت ظهر تمام شود؛ یا به اندازه ای که از دو نافله و ظهر تخمین زده شده و یا به مقداری که از مثل و قدم ها و سایر چیزها تخمین زده شده؛ زیرا این از حال پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار است؛ حتی روایت جمع بین دو نماز نیز گواه بر آن است و مفید - رحمه الله - آن را در باب غسل جمعه بیان داشته و گفته است: جدائی بین دو نماز در سایر روزها با وجود اختیار و عدم عوارض بهتر است و سنت آن را ثابت می کند، مگر در روز جمعه و ظهر و عصر عرفه و مغرب و عشای مزدلفه؛ و ابن جنید آنجا که گفته، گزینه بهتر این است که کسی که در حضر است، نماز عصر را در پی

1- . کافی 3 : 287
2- . التهذیب 1 : 208

نماز ظهر که آن را با زوال آفتاب خوانده بخواند، مگر اینکه مسافر یا بیمار باشد یا ترس داشته باشد که چیزی او را از نماز دور کند، بلکه مستحب برای آنکه در وطن خویش است، این است که بعد از زوال و قبل از فریضه ظهر، اندکی نافله بخواند تا اینکه آفتاب به اندازه دو قدم یا یک ذراع از وقت زوال بگذرد، سپس نماز ظهر را بخواند و تعقیبات آن را به دلخواه با تسبیح یا نماز بخواند تا اینکه سایه به اندازه چهار قدم یا دو ذراع شود، سپس نماز عصر را بخواند و هر کس بخواهد بدون نمازی بین این دو نماز را جمع کند، باید با صد تسبیح بین آن دو فاصله بیاندازد.

اصحاب در معنا، قائل به استحباب تأخیر هستند و برخی از آنان با تکیه بر نماز نافله بین دو فریضه، استحباب تأخیر را بیان نکرده اند و آن را بسیار در احادیث خود روایت کرده اند؛ مثل حدیث آمدن جبرئیل در اوقات نماز.

معاویه بن وهب و معاویه بن میسره و ابو خدیجه و مفضل بن عمر و ذریح از امام صادق علیه السلام آن را روایت کرده اند و از حلبی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در سایه یک ذرعی شاخص و عصر را هم به همان ترتیب می خواند. سپس روایات را در مورد آن وارد کرده تا اینکه روایت عبدالله بن سنان را از کتاب خودش نقل کرده که ذکر خواهد شد و گفته است: این روایت در این باب نقل شده و من بر چیزی از روایات اصحاب که با استحباب جدا خواندن دو نماز منافات داشته باشد، دست نیافتم، به جز آنچه عباس ناقد روایت کرده، و اگر این روایت صحیح باشد می توان آن را به جمعی تفسیر کرد که طول جدایی بین دو نماز را اقتضا نمی کند، زیرا ممکن نیست که ترک نافله بین آن دو مستحب باشد یا حمل بر ظهر جمعه شود؛ و اما باقی روایات محدود به جواز جمع است و آن با استحباب فاصله انداختن منافات ندارد.

شیخ گفته است: هر روایتی که بر برتری اول وقت دلالت دارد، حمل بر وقتی است که پس از وقت قرار دارد.

به طور کلی همانطور که از مذهب امامیه جواز جمع بین دو نماز به طور مطلق فهمیده شده، استحباب تفریق بین آن دو نیز با شهادت متون و مصنفات به آن دریافت می شود.

جمال الدین بن یوسف بن حاتم شامی مشغری شاگرد محقق نجم الدین که شاگرد دو سید ابن طاووس هم بود، بر محقق اشکال وارد کرد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بین دو نماز جمع می نمود، نیازی به اذان دوم نبود؛ زیرا اذان برای اعلام و برای خبری است که در بردارد؛ زیرا جمع بین دو نماز، اذان را ساقط می کند و اگر دو نماز را جدا می خواند، چرا به جمع فرا خواندید و آن را بهتر دانستید؟ محقق اینگونه پاسخ داد که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه آن دو را با هم می خواند و گاه جدا می خواند، سپس روایات را به همان ترتیب که ما ذکر کردیم، ذکر کرد و گفت: جمع بین دو نماز در یک زمان واحد، وقتی نوافل و دو فریضه در یک زمان با هم خوانده شوند، مستحب است؛ زیرا این کار، برداشتن ذمه از نماز واجب است، آنجا که دخول وقت دو نماز ثابت شود. سپس روایت عمرو بن حریث را از امام صادق علیه السلام ذکر کرد که از حضرت درباره نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرده بود، حضرت پاسخ داد: پیامبر به هنگام زوال آفتاب هشت رکعت نافله می خواند، سپس چهار رکعت ظهر می خواند و پس از آن هشت رکعت نافله و چهار رکعت عصر و سه رکعت مغرب و پس از آن چهار رکعت نافله و چهار رکعت عشا و هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وتر و دو رکعت فجر و دو رکعت صبح می خواند.

سپس گفت: بیشتر عامه به عدم جواز جمع بین دو نماز بدون عذر معتقد هستند، سپس با روایاتی که در صحاح آن ها درباره جمع روایت شده، به آن ها پاسخ داده تا آنجا که گفته است: مالک روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر، دو نماز را با هم خواندند. و این دلیل جواز است و حمل نمی شود بر اینکه او نماز اول را در آخر وقت خواند و نماز دوم را در اول وقت آن؛ زیرا این کار جمع نامیده نمی شود. و از آنجا که احادیث جمع در نظر ابن منذر از پیشوایان عامه، صحیح بو،د وی به جواز آن معتقد بود. کلام متین او پایان یافت. خداوند او را با اولین شهدا محشور گرداند و بهتر است که کلام علامه - قدس الله روحه - به آن حمل شود.

16. تفسیر علی بن ابراهیم: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ»(1)

گفته است: دلوک آفتاب همان زوال آن است و غسق شب نیمه شب است و قرآن الفجر نماز صبح است. «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً » گفته است: فرشتگان شب و روز حاضر و شاهد بر آن هستند. سپس گفته است: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ»(2)

منظور نماز شب است و گفته: نماز در دل شب سبب روشنائی در قیامت است.(3)

17. علل الشرایع: از زراره از امام باقر علیه السلام در مورد قول خدای عزوجل: «إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً»(4)

روایت کرده است که فرمود: یعنی فریضه ای واجب، مقصود وجوب آن بر مؤمنین است و اگر آنطور که مخالفان می گویند باشد، می بایست سلیمان بن داود هلاک شده باشد، چه آنکه او نماز عصرش را به تأخیر انداخت تا اینکه آفتاب در پشت حجاب کوه ها پنهان شد؛ زیرا اگر او نماز عصر را قبل از غایب شدن آفتاب خوانده بود، آن را در وقتش ادا کرده بود؛ و هیچ نمازی از لحاظ وقت، طولانی تر از نماز عصر نمی باشد.(5)

توضیح و تأیید: صدوق - رضی الله عنه - در الفقیه(6)

بعد از ذکر نظیر این روایت گفته است که مخالفان جاهل گمان می کنند که سلیمان علیه السلام روزی به تماشای (نمایش) اسبان مشغول شد تا اینکه آفتاب در پشت کوه پنهان شد، سپس دستور داد تا اسبان را برگردانند و دستور داد تا پاها و گردن های اسبان را بزنند و فرمود: این اسبان مرا از یاد پروردگارم به خود مشغول کردند. ولی اینطور که می گویند نیست. پیامبر خدا حضرت سلیمان علیه السلام بزرگتر از آن است که چنین کاری انجام دهد؛ به این دلیل که اسبان گناهی نداشتند که گردن و پاهایشان را بزنند؛

1- . اسری / 78
2- . اسری / 79

3- . تفسير قمى : 386
4- . نساء / 103
5- . علل الشرايع 2 : 293
6- . الفقيه 1 : 129

زیرا آن ها خود را بر حضرت عرضه نکردند و او را مشغول نکردند، بلکه آنان را به خدمت حضرت آوردند و آنها چهارپایانی غیر مکلف بودند.

صحیح آن، روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: یک روز هنگام عصر، اسبانی بر حضرت سلیمان بن داود علیه السلام عرضه شدند و حضرت مشغول نگریستن به آنها شد تا اینکه آفتاب در پس کوه ها پنهان شد. حضرت به فرشتگان فرمود: آفتاب را برای من بازگردانید تا نمازم را در وقتش بخوانم. پس فرشتگان آن را باز گردانیدند و حضرت برخاست و شروع کرد به دست کشیدن بر ساق ها و گردن خود و به یاران خویش که به همراه او نمازشان فوت شده بود دستور داد تا چنین کنند و آن وضوی آنان برای نماز بود. سپس حضرت برخاست و نماز خواند و وقتی نمازش را به پایان رسانید، آفتاب غروب کرد و ستارگان پدیدار گشتند و این است قول خدای عزوجل: «وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِناتُ الْجِيادُ * فَقالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّی حَتَّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ * رُدُّوها عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ»(1) {و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار [و ستایشگر] بود. هنگامی که [طرف] غروب، اسب های اصیل را بر او عرضه کردند. [سلیمان] گفت: «واقعاً من دوستیِ اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجابِ ظلمت شد. [گفت: « اسب ها] را نزد من بازآورید.» پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساق ها و گردن آن ها [و سرانجام وقف کردن آن ها در راه خدا]. }

این حدیث را با اسناد آن در کتاب فوائد آوردهام.

مؤلف: تفسیر این آیه و تفصیل آن قصه را در ابواب قصه های حضرت سلیمان علیه السلام آوردم و آن را در اینجا تکرار نمی کنیم.(2)

قول حضرت «موجباً»، ظاهر این است که این تفسیر قول خداوند «موقوتاً» است، پس تأکیدی است بر قول او «کتاباً» و احتمال بعیدی دارد که تفسیری از قول

1- . ص / 33- 30 و از آیات چنین استفاده می شود که عشی همان وقت عصر است.
2- . ر.ک: ج 14 : ص 108-98 از این چاپ جدید.

خداوند متعال «کتاباً» باشد و قولش «و لو کانت» همانطور که می گویند، نفی چیزی است که مخالفان از تنگی اوقات فهمیده اند و شاید حضرت علیه السلام پنهان شدن با حجاب را حمل بر این کرده که خورشید در پس دیوارها پنهان شد و وقت فضیلت تمام شد، پس خواست خورشید بازگردد تا به فضیلت دست یابد. پس قول حضرت علیه السلام «لأنه لو صلاها» بیانی است برای اینکه وقت ادا تمام نشده بود و اگر می خواست در آن حال نماز بخواند ادا بود، ولی حضرت خواست آفتاب بازگردد تا به فضیلت نماز هم دست یابد.

و احتمال دارد مراد این باشد که اگر نمازگزار آن را بخواند؛ و ممکن است تواری [پنهان شدن] حمل بر غروب باشد و قول او «لأنه لو صلاها» علتی است بر ترتب بطلان بر سخن مخالفان؛ یعنی: بنا بر سخن آنان، برای نماز عصر وقتی نیست مگر قبل از غروب؛ پس در این صورت، بنا به سخن آنان، سلیمان به خاطر تأخیر نمازش از وقت غروب، به طور کلی تارک نماز می شود. و اما اگر بگوییم وقت، وقت متعمّد و کسی است که عذری ندارد و قضا بعد از وقت جایز است، این سخن وارد نیست، ولی حمل تأخیر نماز حضرت علیه السلام بر این عذر مشکل است و تجویز فراموشی دشوارتر است و آنچه ما در ابتدا ذکر کردیم، با اصول مطابق تر است.

قولش «نمازی از لحاظ وقت از نماز عصر طولانی تر نیست» یعنی وقت فضیلت، پس بیانی است برای اشتباهی دیگر از آنان؛ زیرا آنان وقت فضیلت را هم تنگ کرده اند؛ یا به معنای وقت اداست. پس مراد از اینکه طولانی تر نیست، یا معنای حقیقی آن است که در این صورت برابر بودن وقت ظهر و عصر با آن منافاتی ندارد، یا معنای مجازی آن که از آن عبارت به ذهن متبادر می شود و آن این که نماز عصر طولانی ترین نماز از لحاظ وقت است، پس منحصر دانستن عصر اضافی است.

و بنا بر این دو فرض، عدم امتداد وقت اقامه مغرب و عشا تا فجر فهمیده می شود، ولی با آنچه ما برگزیدیم منافاتی ندارد؛ زیرا ما تأخیر از نیمه شب را در حال اختیار جایز نمی دانیم، ولی بر آن پاسخ داده می شود که وقت عشا بر اساس عدم اعتقاد به اختصاص، تا نیمه شب است و وقت عصر نیمی از روز است، پس وقت

عصر طولانی تر نیست و بر اساس اعتقاد به اختصاص وقت عشا به مقدار چهار رکعت طولانی تر است و وقت مغرب بنا بر این دو فرض، برابر با وقت عصر است.

پس اگر گفته شود: نیمه شب شرعی کوتاه تر از نیمه روز است؛ به این دلیل که ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب با اینکه داخل در حساب شب است از لحاظ شرعی جزء روز به حساب می آید و همینطور است ما بین غروب تا از بین رفتن سرخی.

میگوییم: دو وقتی که به روز نسبت داده شده اند، جزء نصف روز به حساب نمی آیند؛ زیرا هنگام زوال، نصف زمان بین طلوع تا غروب است، بلکه جواب این است که اگر چه این دو وقت جزء نیمه روز به حساب نیایند، ولی از حساب شب خارج هستند، پس نیمه شب کوتاه تر است. به عنوان مثال در اول برج حمل، به هنگام تساوی شب و روز، روزی که نصف آن وقت عصر به شمار می آید، دوازده ساعت است و شب شرعی بنابر مشهور ده ساعت و بنا بر مذهب کسی که به پنهان شدن خورشید اکتفا می کند، حدوداً نیم ساعت به آن اضافه می شود. پس بنابر دو فرض، نصف روز به نصف شب اضافه می شود و بنا بر اعتقاد به از بین رفتن سرخی، به اندازه فاصله میان از بین رفتن سرخی و پنهان شدن قرص، از شب کم می شود و به نیمه دوم روز اضافه می شود و بدین وسیله به وقت عصر افزوده می شود.

این روایت از جمله روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب جزء روز به حساب می آید همانطور که علمای برگزیده آن را انتخاب کرده اند و در مورد آن صحبت خواهیم کرد که ممکن است حصر به اضافه به غیر عشا نیز باشد، ولی این بعید است و نیز احتمال دارد کلام مبتنی بر عادت باشد؛ زیرا وقتی که مردم می توانند نماز مغرب و عشا را در آن بخوانند به دلیل اشتغال آن ها به خورد و خواب، غالباً اندک است، بر خلاف عصر؛ زیرا وقت نماز عصر وقت فراغ آن ها از این دو امر و امثال آن است، در نتیجه از این نظر وقت عصر طولانی تر می باشد و از آن، وجه ترجیح عصر بر ظهر روشن است؛ زیرا اکثر وقت آن در قیلوله و استراحت صرف می شود. این کلامی است که در مورد این روایت که از معدن وحی و الهام صادر شده، به ذهن ما رسیده و در اینجا زوایای پنهانی وجود دارد که آن را

ص: 406

برای اصحاب فهم رها کردیم و خداوند و حجت های گرامی او علیهم الصلاه و السلام به مقصود داناترند.

18. قرب الإسناد: از عبدالله بن حسن از جدش علی بن جعفر روایت شده که گفته است: از او درباره مردی پرسیدم که در روزی ابری یا در خانه ای نماز صبح را خوانده بود و مؤذن اذان گفته بود و او به مدتی طولانی نشسته بود تا اینکه دچار شک شده و نفهمیده بود که آیا فجر طلوع کرده است یا نه؟ پس گمان کرده بود که مؤذّن اذان نمی گوید تا زمانی که فجر طلوع کند. گفت: اذان ایشان او را کفایت می کند.(1)

توضیح: اصحاب اختلاف نظر دارند در اینکه آیا اعتماد بر ظن به هنگام امکان دست یافتن به علم جایز است یا نیست؟ قول مشهور این است که جایز نیست بلکه گفته شده مخالفی در مورد آن نمی شناسیم و ظاهر علاّمه در برخی کتبش و شیخ، جواز است و اول اقوی است هر چند این روایت بر جواز دلالت دارد.

به خاطر مخالفت با آنچه شهید - رحمه الله - در الذکری(2)

روایت کرده و گفته است: ابن ابی قرّه با اسناد خویش به علی بن جعفر از برادرش امام موسی علیه السلام در مورد مردی که صدای اذان را می شنود و نماز صبح می خواند و نمی داند که آیا فجر طلوع کرده یا نه، ولی او به خاطر اذان گمان می کند که فجر طلوع کرده است روایت کرده که فرمود: اذان او را کفایت نمی کند تا اینکه یقین پیدا کند طلوع کرده است.

ولی اطلاق برخی از روایات وارده به اکتفا بر وقوع جزئی از نماز در وقت، وقتی با این گمان نماز بخواند که وقت آن فرا رسیده، شامل این فرد می شود و اما اگر نتواند به آن علم پیدا کند، آنچه بین اصحاب مشهور است، جواز اعتماد بر نشانه های دال بر ظن و عدم وجوب صبر تا حصول یقین است، بلکه برخی از آنان در مورد آن نقل اجماع کرده اند و ابن جنید گفته است: فرد شاک نباید در روز بارانی یا غیر آن نماز بخواند مگر اینکه به وقت یقین پیدا کند و نماز او در آخر وقت با یقین، بهتر

1- . قرب الإسناد : 58 چاپ سنگی، 111 چاپ نجف

2- . الذكرى : 129

است از نماز او با شک؛ و سید مرتضی گفته است: نماز صحیح نیست؛ خواه از روی عدم علم باشد یا سهو و می بایست تمام نماز در وقت تعیین شده برای آن واقع شود. پس اگر اندکی از اجزای آن به طور اتفاقی خارج از وقت رخ دهد کفایت نمی کند و یاران محصل و محقق ما به این فتوا می دهند؛ زیرا روایاتی مبنی بر آن وارد شده است، اگر چه در کتب بعضی از اصحاب ما روایاتی هست که با آن مخالفت دارد.

ابن ابی عقیل گفته است: هر کس نماز واجب یا سنتی را قبل از دخول وقت آن بخواند، باید آن را اعاده کند؛ خواه سهواً این کار را کرده باشد و خواه عمداً، در هر وقتی که باشد، مگر [نمازهای] سنتهای شب در سفر.

و مشهور، خالی از قوت نیست؛ هر چند احتیاط در صبر برای رسیدن به یقین در مورد دخول وقت است، پس اگر با گمان نماز بخواند و بر او آشکار گردد که تمام نماز قبل از وقت رخ داده، اجماعاً گفته اند که باید آن را تکرار کند؛ و اگر وقت داخل شده باشد و او در حال نماز باشد هر چند در تشهد، بنابر مشهور کفایت می کند و اقوی است و اعتقاد سید و (دو ابن طاووس) را به وجوب اعاده فهمیدی و آن احوط است.

و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا نادانی قبل از وقت نماز بخواند و وقت داخل شود در حالی که او در نماز است، در مورد عامد (کسی که عمدا خوانده) شکی نیست که اعاده بر او واجب است، اگرچه قول شیخ در النهایه موجب توهم صحت میشود. و اما فراموشکار یعنی کسی که مراعات وقت را فراموش کرده، مشهور بطلان نماز او است و ظاهر کلام شیخ و ابو الصلاح و ابن براج صحت است و آن اقوی است و اعاده احوط.

و اما کسی که به وقت یا وجوب مراعات نادان است، مشهور بطلان نماز او است؛ چنانچه اقوی نیز همان است و از ابو الصلاح صحت آن نقل شده. و اگر تمام نماز او در وقت واقع شود نیز احوط اعاده است، چنانچه گروهی آن را اختیار کرده اند.

19. الذکری: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: هر کس به رکعتی از نماز برسد، به تمام نماز رسیده است.(1)

گوید: و از امام علی علیه السلام روایت شده است: هر کس پیش از آنکه آفتاب غروب کند به رکعتی از عصر برسد، به تمام عصر رسیده است.

توضیح: آنچه این دو روایت بر آن دلالت می کنند، از ادراک تمام نماز با ادراک یک رکعت از آن در وقت با وجود شرایط از دست رفته، به معنی خواندن و به جا آوردن آن بین اصحاب مورد اجماع است، بلکه در المنتهی گفته است: بین اهل علم اختلافی در این مورد وجود ندارد، ولی آن ها در مورد ادا یا قضا بودن آن با هم اختلاف دارند. شیخ در الخلاف معتقد است که به طور کلی اداست و در مورد آن اجماع را نقل کرده است و محقق و عده ای از او تبعیت کرده اند و سید مرتضی بر اساس آنچه از او نقل شده، این چنین برگزیده که تمام آن قضاست و عده ای معتقدند که آنچه در وقت واقع شده اداست و آنچه در خارج آن واقع شده قضا.

فایده اختلاف در نیت آشکار میشود و مسئله آن آسان است و در الذکری گفته است که این فایده در ترتب بر نماز از دست رفته قبلی آشکار میشود، چرا که بنا بر قول به قضا ترتّب هست و بنا بر ادا نیست و آن در نهایت سستی است؛ زیرا ظاهر این است که اجماع بر وجوب تقدیم نمازی که به مقدار یک رکعت از وقت آن را با شرایطش درک کرده است، بر سایر نمازهای از دست رفته وجود دارد.

20. دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین و ابو جعفر و امام صادق علیهم السلام روایت شده که فرموده اند: هر کس نمازی را پیش از وقتش بخواند او را کفایت نمی کند و باید آن را اعاده کند؛ چنانچه مردی که شعبان را روزه گرفته، این روزه کفایت روزه رمضان را نمی کند.(2)

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده ایم که حضرت به جمع بین دو نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشا اجازه داده است، در سفر و در حضر و در مساجد به جماعت، وقتی عذری چون باران یا تاریکی در کار باشد، دو نماز با یک اذان و

1- . الذكرى : 121
2- . دعائم الإسلام 1 : 141

دو اقامه جمع می شود. نماز ظهر به تأخیر انداخته می شود و در آخر وقتش خوانده می شود و نماز عصر در اول وقتش، و وقتی هر دو را در اول وقت آن دو یا در وقت آخرشان بخواند، وقتی آن دو را با هم جمع کند کفایت می کند.(1)

21. اربعین الشهید: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده اند: جبرئیل در اوقات نماز به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید. وقتی آفتاب از میانه آسمان مایل گردید، نزد حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز ظهر را بخواند، سپس وقتی سایه به اندازه یک قامت رو به فزونی نهاد، نزد حضرت آمد و دستور داد تا نماز عصر را بخواند. باز وقتی که آفتاب غروب کرد نزد حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز مغرب را بخواند. سپس وقتی شفق فرو رفت آمد و به حضرت دستور داد تا نماز عشا را بخواند. سپس هنگامی که سپیده صبح دمید نزد حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز صبح را بخواند. سپس روز بعد وقتی سایه به اندازه یک قامت فزونی یافت به او دستور داد تا نماز ظهر را بگزارد. سپس وقتی سایه به اندازه دو قامت افزایش یافت نزد حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز عصر را بگزارد. سپس وقتی آفتاب غروب کرد به خدمت حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز مغرب را بخواند. سپس وقتی یک سوم از شب گذشته بود نزد حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز قضا را بخواند. سپس به هنگام نمایان شدن روشنی صبح نزد حضرت آمد و به او دستور داد تا نماز صبح را بخواند. سپس گفت: ما بین این دو، وقت است.(2)

22. العلل و العیون: از فضل بن شاذان در روایتی که از امام رضا علیه السلام نقل کرده آمده است: اگر بگویند: چرا نمازها در این اوقات قرار داده شده و پس و پیش نشده است، در جواب گفته شود: به این دلیل که اوقات مشهور و معلومی که تمام اهل زمین آن را درک می کنند و جاهل و عالم آن را می دانند، چهار وقت است: غروب آفتاب مشهور است که در آن وقت نماز مغرب واجب شده، و پایین رفتن شفق مشهور است که به هنگام آن نماز عشا واجب است، و طلوع فجر مشهور و

1- . دعائم الإسلام 1 : 140 با اندکی تفاوت.
2- . آن را در التهذیب ج1 : ص 208 و 207 با دو سند روایت کرده است.

معلوم است که به هنگام آن، نماز صبح واجب است، و زوال آفتاب مشهور و معلوم است که در آن وقت نماز ظهر واجب است، و عصر مانند این اوقات چهارگانه، وقت معلوم و مشهوری ندارد، از این رو وقت آن به هنگام فراغ از نماز ظهر که قبل از آن است مقرر شد.(1)

علت دیگر آنکه خداوند عزوجلّ دوست می داشت که مردم هر عملی را با طاعت و عبادت او آغاز کنند، پس اول روز به آنان دستور داد تا به عبادت او شروع کنند، پس از آن برای انجام کارهائی که دوست دارند، از اصلاح امور دنیای خویش، پراکنده شوند، بدین روی نماز صبح را بر آنان واجب کرد. پس از آن چون روز نیمه شود و مردم از مشغولیت های خویش دست بکشند و آن وقتی است که مردم جامه های خویش بنهند و استراحت کنند و به غذا و قیلوله مشغول شوند، پس در این وقت به آنان دستور داده تا ابتدا با یاد و عبادت او آغاز کنند، پس ظهر را به آنان واجب گرداند. پس از آن به آنچه بخواهند از خواب و قیلوله و ... مشغول شوند. پس چون در اینگونه اعمال رفع حاجت کنند و بخواهند پراکنده شوند و تا آخر روز به کار دیگری مشغول شوند، در این وقت نیز با عبادت او شروع کنند و سپس به کارهای دلخواه خود مشغول شوند، پس، از این جهت نماز عصر را بر آنان واجب گردانید، سپس برای کارهایی از اصلاح امور دنیا که بخواهند، پراکنده شوند. وقتی شب فرا رسد و از کار خود دست کشند و به منازل خویش باز گردند، به عبادت پروردگار خویش ابتدا کنند و بعد از آن به آنچه دوست دارند مشغول شوند، پس بدین جهت نماز مغرب را بر آنان واجب گردانید. پس چون وقت خواب در آید و از اموری که بدان مشغول بودند آسایش یابند، خدا دوست داشت که اولاً به عبادت و طاعت او ابتدا کنند و پس از آن به آنچه خواهند مشغول شوند تا اینکه هر عملی را به طاعت و عبادت او آغاز کرده باشند، پس از این جهت نماز عشا را بر آنان واجب کرد. چون چنین کنند،، در این اوقات خدا را فراموش نکنند و از او غافل نشوند و دل های ایشان سخت نشود و میل ایشان به عبادت کم نشود.

1- . عیون الأخبار 2 : 109، علل الشرایع 1 : 250

اگر بگوید که اگر از برای عصر وقت مشهوری مانند آن اوقات نبود، چرا آن را بین ظهر و مغرب واجب کرده و میان عشا و صبح یا میان صبح و ظهر واجب نکرده است؟ باید در جواب گفته شود: زیرا وقتی آسان تر و راحت تر و شایسته تر از این وقت برای مردم وجود ندارد که عموم مردم از ضعیف و قوی این نماز را در آن درک کنند؛ زیرا مردم در اول وقت به تجارت و معامله و رفتن در پی حاجات خود و به پا داشتن بازارها مشغول هستند، پس خداوند خواست تا آنان را از طلب معاش و مصلحت دنیایشان باز ندارد و تمام مردم قدرت آن را نداشتند که شب برخیزند و در نتیجه آن را درک نمی کردند و اگر در آن وقت نماز بر آنان واجب بود از خواب بیدار نمی شدند و متوجه وقت آن نمی شدند و خواندن این نماز برایشان ممکن نمی شد، پس خداوند تعالی در کار ایشان تخفیف داد و در سخت ترین اوقات آن را مکلف نکرد، بلکه در آسان ترین اوقات برای آنان قرار داد؛ چنان که خداوند عزوجلّ فرموده است: « یُرِیدُ

اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»،(1) {خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد.}

توضیح: اشاره دارد به اینکه اول وقت نماز عشا، پایین رفتن شفق در مغرب است و همانطور که ذکر خواهد شد، حمل بر اول وقت فضیلت شده است و بر اساس اینکه وقت عصر بعد از تمام شدن نماز ظهر است، اشاره دارد به اختصاص اول وقت به ظهر و اگر حمل بر فضیلت شود، شاید حمل بر غیر نافله باشد یا اینکه مراد عصر و نافله آن به ترتیب باشد. و در العلل بعد از آن گفته است: تا اینکه سایه هر چیز چهار برابر آن گردد، و آن غریب و مخالف با سایر روایات است و لذا آن را در العیون ذکر نکرده است و شاید اربعه اسباعه [چهار هفتم] بوده [نه اربعه اضعافه]، با اینکه این هم خیلی درست نیست.

ممکن است مراد از آن سایه ای باشد که بعد از زوال ایجاد می شود، تا زمانی که از دو نماز فریضه یا از ظهر و نافله آن فارغ شود که غالباً به اندازه یک قدم می شود، پس وقتی این سایه سه برابر شود، با اصل سایه چهار برابر می شود که برابر

1- . علل الشرایع 1 : 251 و 250، عیون الأخبار 2 : 110

است با هشت قدم یا چهار برابر حقیقی، پس به دو برابر نزدیک می شود؛ یا اینکه مراد سایه ای است که بعد از فراغ از ظهر و نوافل آن ایجاد می شود که تقریباً برابر با دو قدم است. پس وقتی چند برابر سایه به خود سایه اضافه شود، بدون تکلف درست می شود و بنای تمام وجوه، بر ارجاع ضمیر اضعافه به ظل است و نه شیء.

همچنین این خبر اشاره دارد به اینکه اول روز از طلوع فجر آغاز می شود و اینکه وقت قیلوله بین نماز ظهر و عصر است و همچنین بر استحباب جدایی بین دو نماز در نمازهای ظهر و عصر، و مغرب و عشا اشاره دارد.

23. فقه الرضا علیه السلام: بدان که هر نمازی دو وقت دارد، اول و آخر. اول وقت خشنودی خداوند است و آخر وقت بخشش خداوند.(1)

و روایت می شود که هر نمازی سه وقت دارد، اول و وسط و آخر؛ اول وقت خشنودی خداست و وسط آن بخشش خدا و آخر آن آمرزش خدا و اول وقت بهترین وقت است و هیچ کس نباید آخر وقت را وقت در نظر بگیرد، بلکه آخر وقت برای مریض و معلول و مسافر(2) قرار داده شده است و گفته: گاه انسان در وقت نماز می خواند و آن وقتی که [در نماز] از دست داده، از خانواده و مالش(3)

برای او بهتر است و گفته: وقتی آفتاب رو به زوال نهاد درهای آسمان گشوده می شوند و من دوست ندارم که کسی در عمل بر من پیشی بگیرد؛ زیرا من دوست دارم نامه اعمالم اولین نامه ای باشد که در آن عمل صالحی بالا می رود.(4) و گفته: هیچ یک از شما در ترک نمازی که وقت آن رسیده - در حالی که بیکار است - از حوادث زمینی و آسمانی در امان نیست و خداوند عزوجلّ فرموده است: «الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ»،(5) {کسانی که بر نمازشان مداومت می ورزند.} امام علیه السلام فرماید: بر اوقات نماز مواظبت می کنند و فرموده:«الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ»،(6) {همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند.} فرماید:

1- . فقه الرضا : 2 باب مواقیت نماز.
2- . فقه الرضا : 2 باب مواقیت نماز، التهذیب 1 : 145

3- . فقه الرضا : 2 باب مواقيت نماز، التهذيب 1 : 145
4- . فقه الرضا : 2 باب مواقيت نماز، التهذيب 1 : 145
5- . معارج / 34
6- . معارج / 23

بر ادای فرائض و نوافل مداومت می ورزند؛ پس اگر شب آن را از دست بدهند روز قضای آن را می خوانند و اگر روز آن را از دست بدهند قضای آن را شب به جا می آورند.(1)

و فرموده: شما مراقبان آفتاب و ستارگان هستید و هیچ کس جز شما نیست که دو نماز بخواند و دو اجر دریافت نکند، شما را اجری است پنهانی و اجری است آشکارا.(2)

توضیح: علمای ما بر این اجماع دارند که تقدیم نماز بر وقت تعیین شده برای آن و تأخیرش از آن وقت شرعاً جایز نیست و اکثر علما معتقدند که نماز در اول وقت به عنوان یک واجب موسع واجب میشود و از کلام مفید، تنگی وقت به نظر می رسد آنجا که گفته: شایسته نیست که کسی نماز را از اول وقت آن به تأخیر بیندازد در حالی که در یادش باشد و از آن منع نشده باشد؛ و اگر آن را به تأخیر اندازد، سپس پیش از آنکه آن را ادا کند از دنیا برود، آن را از دست داده است و اگر باقی بماند تا اینکه آن را در آخر وقت یا ما بین اول و آخر وقت ادا کند، از گناهش به خاطر تأخیر آن چشم پوشی می شود و اخبار بسیاری آن را نفی می کنند و شاید مراد مفید هم تأکید بر استحباب باشد؛ چنانچه شیخ کلام او را به آن تأویل کرده است.

در الذکری به روایتی که صدوق - رحمه الله - از امام صادق علیه السلام نقل کرده استدلال کرده است مبنی بر اینکه اول وقت خشنودی خداست و آخر آن گذشت خدا.

گفته است: و عفو و گذشت، تنها ناشی از گناه است(3).

گفته: و جوابش به این است که ممکن است عفو به ترک اولی تعلق گرفته باشد مثل «عفا الله عنک»، و چه بسا از آن، آمرزش سایر گناهان تأویل شود.

قول حضرت علیه السلام «أنتم رعاه الشمس و النجوم» از رعایه یا رعی است؛ زیرا آن ها به خاطر مراقبت از ستارگان برای پی بردن به اوقات نمازها، گویی

1- . فقه الرضا : 2
2- . فقه الرضا : 2
3- . الفقيه 1 : 140

که چوپان ستارگان بودند؛ چنانچه از برخی از اصحاب روایت شده که او فرمود: ما همچون چوپانان آفتاب و ماه شده ایم، بعد از آنکه چوپانان شتر و گوسفند و گاو بودیم.

«و ما أحد یصلی صلاتین» یعنی: نمازی که دو نماز به شمار می آید، در نتیجه جمله دوم مؤکد و توضیح دهنده آن خواهد بود؛ یا مراد، نماز با مخالفان برای تقیه است و نماز با آداب آن در خانه؛ یا مراد دو نوع نماز است یعنی: گاه برای تقیه به روش مخالفان نماز می گزارند و گاه به غیر تقیه، پس دو نوع نماز وجود دارد و همینطور است فرمایش حضرت علیه السلام: در پنهان و آشکارا اجر دارید؛ یعنی: در اعمالی که پنهان انجام می دهید و اعمالی که آشکارا انجام می دهید، یا اعمالی که در ظاهر موافق با آنان انجام می دهید و اعمالی که به صورت پنهان در مخالفت آنان انجام می دهید و به نماز و اعمال آنان اهمیتی نمی دهید.

24. العیاشی: از محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت شده که در مورد نماز مغرب در سفر فرمود: اگر دوست داشته باشی نماز عشا را [با مغرب] بخوانی، اشکالی ندارد نماز مغرب را یک ساعت به تأخیر اندازی و سپس آن را بخوانی؛ و اگر خواستی، یک ساعت راه می روی تا زمانی که شفق پنهان گردد. رسول خدا صلی الله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم خواند و آن را مقدم و موخر می کرد. خداوند تعالی فرمود: «إِنَّ الصَّلاَةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً»، (1) {نماز بر مؤمنان، در اوقات معیّن مقرّر شده است.} آنقدر که خداوند بر وجوب نماز بر مؤمنان عنایت ورزیده، به چیز دیگر عنایت نورزیده است. اگر چنین بود که آنان می گویند، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نماز نمی گزارد و او داناتر و آگاه تر به این امر بود و اگر اینگونه بهتر بود، قطعاً محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دستور می داد. در جنگ صفین، سپاهیان به همراه امیر المؤمنین علیه السلام نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را از دست دادند، پس امیر المؤمنین علی علیه السلام به آنان دستور داد و آنان پیاده و سواره تکبیر و تهلیل و تسبیح گفتند، بنا

1- . نساء / 103

به قول خداوند متعال: « فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُكْباناً »(1)، {پس اگر بیم داشتید، پیاده یا سواره [نماز کنید].} پس امام علی علیه السلام به آنان دستور داد و آنان چنین کردند.(2)

25. از العیاشی: از زراره روایت شده است: به امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: قول خداوند: « إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً » به چه معناست؟ فرمود: یعنی: کتابی مفروض، و به معنی وقتی نیست که برای آن تعیین کرده باشد و اگر از آن وقت بگذرد و آن را بخواند، نماز ادا نشده باشد، اگر این چنین بود، بی تردید سلیمان بن داود هلاک شده بود - آنگاه که نماز عصر را در غیر وقت آن خواند - ولی آن حضرت به محض اینکه آن را به خاطر آورد، نمازش را به جای آورد.(3)

توضیح: قول او: «اگر آن وقت گذشت»، بیان و تفسیری است برای توقیت و در الفقیه(4)

آمده است: به معنی وقت فوت آن، آنگاه که سپری شود نیست... إلی آخر. قول حضرت علیه السلام: «لم تکن صلاه مؤداه» یعنی نماز صحیحی که به خاطر آن ثواب نصیبش شود، هر چند این نماز قضا باشد، پس صحت مخصوص به وقت معین نیست و احتمال دارد که وقتی که تعیین آن رد شده، وقت فضیلت و اختیار باشد همانطور که بدان اشاره شد، که این بیانی است برای توسعه وقت، و در این صورت لفظ «مؤداه» به معنی اصطلاحی است و احتمال دارد اعم از این دو باشد.

26. العیاشی: از منصور بن حازم روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» اگر چنانکه ایشان

1- . بقره / 239
2- . تفسیرعیاشی 1 : 273
3- . تفسیرعیاشی 1 : 273
4- . الفقیه 1 : 129

می گویند(1) به معنای موقوت (وقت دار) بود، بی تردید مردم هلاک می شدند و کار بر آنان سخت می شد، ولی درست آن است که نماز بر مؤمنان واجب شده است.(2)

27. از العیاشی: از زراره روایت شده که گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره این آیه «إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» می فرمود: نماز وقتی دارد و وقت آن وسیع است و گاه پیش و گاه پس انداخته می شود مگر در روز جمعه، زیرا این روز یک وقت واحد است و منظور خداوند از « كِتاباً مَوْقُوتاً » یعنی واجب و منظورش این است که این نماز فریضه است.(3)

28. از العیاشی: از زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده: حضرت درباره آیه «إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» فرمود: اگر منظورش آن بود که در وقت معینی خوانده می شود، در این صورت تنها در آن وقت پذیرفته می شد و این باعث مصیبتی می شد، ولی [اینطور نیست و] هر وقت که آن را بخوانی، ادا کرده ای.(4)

29. در روایتی دیگر از زراره از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که شنیدم حضرت درباره فرمایش خداوند « إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً » فرمودند: مقصود خداوند وجوب آن بر مؤمنین است و اگر چنان بود که آن ها می گویند، بنابراین قطعاً سلیمان بن داود علیه السلام هلاک می گشت آنگاه که خداوند فرمود: « حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ»،(5)

{تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجابِ ظلمت شد.} زیرا اگر آن حضرت نمازش را قبل از آن می خواند، داخل در وقت بود و هیچ نمازی در وقت، طولانی تر از نماز عصر نیست.(6)

1- . یعنی: چنانچه آنان می گویند که نماز از او فوت شده و قضا گشته و امر اول با از دست رفتن چیزی که به آن امر شده بود از بین رفته و قضا با امر جدیدی است که از آن فرمان برده است.
2- . تفسیر عیاشی 1 : 273
3- . تفسیر عیاشی 1 : 274
4- . تفسیر عیاشی 1 : 274

5- . ص / 33
6- . تفسیر عیاشی 1 : 274

30. و در روایتی دیگر از زراره از امام محمد باقر علیه السلام درباره قول خداوند متعال «إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» روایت شده که فرمود: مقصود خداوند، وجوب نماز بر مؤمنان است و وقتی از برای آن نیست. هر کس آن را ترک کند، نماز را رها کرده ولی آن را ضایع نکرده است.(1)

31. از العیاشی: از عبد الحمید بن عوّاض از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند فرمود: « إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً » فرمود: مقصود خداوند وجوب نماز بر مؤمنان است و مقصود دیگری غیر از آن ندارد.(2)

32. از العیاشی: از عبید از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت: از او درباره قول خداوند: «إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» پرسیدم، فرمود: یعنی: کتابی واجب، اما این فریضه مثل وقت حج و رمضان نیست که چون از دست تو رود، از دست رفته باشد. نماز را هر وقت بخوانی خوانده ای.(3)

33. از تفسیر عیاشی: از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: هر نمازی دو وقت دارد و وقت روز جمعه، زوال آفتاب(ظهر) است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ»،(4) {ستایش خدایی را که آسمان ها و زمین را آفرید، و تاریکی ها و روشنایی را پدید آورد. با این همه، کسانی که کفر ورزیده اند، [غیر او را] با پروردگار خود برابر می کنند. } فرمود: تاریکی ها را با نور و ستم را با عدل برابر می کنند.(5)

توضیح: شاید بنا بر این تأویل، قولش «بربّهم» متعلق به قولش «کفروا» باشد و مناسبت این آیه با مقام، شاید از این جهت باشد که مخالفان اجزای نور را با

1- . تفسیر عیاشی 1 : 274
2- . تفسیر عیاشی 1 : 274
3- . تفسیر عیاشی 1 : 274

4- . انعام / 1
5- . تفسیر عیاشی 1 : 354

اجزای تاریکی برابر می کنند و بین جمعه و غیر آن و بین وقت فضیلت و وقت کفایت تفاوتی قائل نمی شوند و ظلمات و نور تفسیری دارد و تفسیر آن ستم و عدل است و آن ها این دو را نیز برابر می دانند و به خلافت عادل و ستمکار معتقدند.

34. السرائر: از کتاب حریز نقل کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بدان که اول وقت همواره بهتر است، هر چه می توانی به سوی خیر شتاب کن و محبوب ترین اعمال در نزد خداوند تعالی ذکر اوست هر چند اندک باشد، تا زمانی که بنده بر آن مداومت ورزد.(1)

35. العیاشی: از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفته است: از آن جناب درباره نمازهائی که خداوند واجب کرده سؤال کردم. فرمود: پنج نماز در شب و روز. عرض کردم: آیا خداوند آن ها را نام نهاده و در کتاب خویش آن ها را بیان کرده است؟ فرمود: آری، خداوند به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله فرمود: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ»،(2)

{نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار.} و دلوک آفتاب زوال آن است. ما بین دلوک آفتاب تا غسق شب چهار نماز وجود دارد که خداوند آن ها را نام نهاده و بیان نموده و وقتشان را تعیین کرده است و «غسق اللیل» نیمه شب است و فرمود: « وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً »(3) {و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.} این پنجمین نماز است.(4)

36. تفسیر عیاشی: از زراره روایت کرده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ» فرمود: «دلوک الشمس» یعنی کنار رفتن آفتاب در دل آسمان. «إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ» یعنی: تا نیمه شب. خداوند بین این دو زمان، چهار نماز را واجب کرده است: ظهر و عصر و مغرب و عشا. «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی: قرائت. «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً » فرمود:

1- . السرائر : 472
2- . اسری / 78

3- . اسری / 78
4- . تفسیر عیاشی 2 : 308

فرشتگان نگهبان شب و روز در نماز صبح جمع می شوند و وقتی آفتاب رو به زوال نهاد، وقت دو نماز وارد می شود. نافله ای ندارد مگر تسبیحی که سنت در برابر آن جاری شده است. فرمود: «قُرْآنَ الْفَجْرِ» دو رکعت صبح است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را وضع کرد و وقت آن ها را برای مردم تعیین نمود.(1)

37. از العیاشی: از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت درباره قول خداوند «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ» فرمود: منظور زوال آفتاب است تا «غسق اللیل» یعنی نیمه شب و آن چهار نماز است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تعیین کرده و زمانشان را برای مردم مقرر داشته است. «قُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی: نماز صبح.

محمد حلبی از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است: و غسق اللیل نیمه شب و بلکه زوال آن است و فرمود: نماز صبح به تنهائی مقرر شده و فرمود: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً » منظور دو رکعت صبح است که فرشتگان شب و روز در آن حضور دارند.(2)

38. از العیاشی: از سعید اعرج روایت شده که گفت: بر محضر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که حضرت خشمگین بود و عده ای از اصحاب ما در محضر حضرت بودند و آن حضرت می فرمود: پیش از زوال آفتاب نماز می گزارید؟ - گوید: - آن ها ساکت بودند. - گوید: - عرض کردم: اصلحک الله! ما نماز نمی گزاریم تا وقتی که مؤذّن مکه اذان بگوید. فرمود: ایرادی ندارد، بدانید که وقتی او اذان می گوید، آفتاب رو به زوال نهاده است. سپس فرمود: خداوند می فرماید: {نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار.} که چهار نماز بین این دو وقت وارد شده است و نماز صبح را به صورت جداگانه قرار داده و فرموده است: {و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.} پس هر کس قبل از زوال آفتاب نماز بخواند، نمازش پذیرفته نیست.(3)

1- . تفسیر عیاشی 2 : 308 و آیه در سوره اسری : 78
2- . تفسیر عیاشی 2 : 309

3- . تفسير عياشى 2 : 309

توضیح: اشاره دارد بر جواز اعتماد بر مؤذنان در دخول وقت؛ اگر چه مخالفین باشند، بلکه شاید از آن به عمل به خبر موثق(1)

استدلال شود، و ممکن است بر زمانی حمل شود که با اتفاق نظر عده ای از مؤذنان بر اذان علم حاصل شود به طوری که توافق آنان بر دروغ محال شود و آن بعید است و ظاهر المعتبر این است که اعتماد بر اذان ثقه ای که در صورت دست یافتن به علم، احتیاط از آن فهمیده می شود، مجاز است، به خاطر قول پیامبر صلی الله علیه و آله: موذنان مورد اطمینانند.

شیخ(2)

از ذریح روایت کرده که گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: نماز جمعه را با اذان آنان بخوان که آنان در مواظبت بر وقت محکم هستند.

از محمد بن خالد قسری روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: می ترسم نماز جمعه را پیش از وقت زوال آفتاب بخوانیم. فرمود: این بر گردن مؤذنان است.(3)

خبر پیشین علی بن جعفر با آن در تعارض است و می توان آن را برای جمع بین دو روایت، حمل بر کراهت نمود؛ یا آن روایات را بر حصول علم حمل کرد و قول دوم احوط است.

و اما ظاهر اکثریت در اعتماد بر شهادت دو عادل، جواز است و در یک عادل عدم جواز و ظاهر المبسوط، عدم جواز اعتماد بر دیگری با وجود نبود مانع به طور کلی است و آن احوط است.

39. العیاشی: از امام باقر و امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی: « أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ » روایت شده که فرمودند: تمام نمازها [در این وقت] جمع شده اند و دلوک الشمس یعنی: زوال آن و غسق اللیل یعنی نیمه شب و فرمودند: هر شب به هنگام نیمه شب هاتفی از آسمان ندا می دهد: هر کس تا این

1- . و در آن آمده است که اذان مؤذن با عدم انکارش توسط عموم مسلمانان مورد احتیاط است، پس عدم انکار آنان بر او دلیلی است بر تأیید وقت توسط آنان، بر خلاف حدیث ثقه، که تنها همین یک خبر است.
2- . ر.ک: التهذیب 1 : 317
3- . ر.ک: التهذیب 1 : 323، باب عمل در شب و روز جمعه.

ساعت از نماز عشا خواب مانده، چشمانش نخوابد. و فرمود: « وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ » نماز صبح است و اما قولش « كانَ مَشْهُوداً » یعنی: فرشتگان شب و روز در آن حضور می یابند.(1)

40. از العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد قول خدای تعالی: « أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ » فرمود: خداوند چهار نماز را واجب کرده که اول وقت آن از زوال آفتاب است تا نیمه شب. از آن جمله دو نماز است که اول وقت آن دو، از زمان زوال آفتاب است تا غروب آن، ولی ظهر قبل از عصر است؛ و دو نماز دیگر هم هستند که اول وقت آن دو از غروب آفتاب است تا نیمه شب، ولی مغرب قبل از عشاست.(2)

توضیح: این روایت و امثال آن از مواردی است که صدوق - رحمه الله - بر اشتراک وقت بین دو نماز از اول تا آخر آن بدون اختصاص استدلال کرده است چنانچه گذشت و شاید تأویل شود به اینکه مراد از دخول دو وقت، دخول آن دو به صورت تقسیم شده بر دو نماز است؛ چنانچه از قول آن بزرگواران علیهم السلام در برخی از روایات برداشت می شود که وقتی آفتاب رو به زوال نهاد، وقت هر دو نماز ظهر و عصر فرا می رسد، ولی ظهر قبل از عصر است؛ و محقق - رحمه الله - در المعتبر بعد از ایراد آن روایات گفته است: و می توان آن را از وجوهی تفسیر کرد که یکی از آن ها عبارت است از اینکه حدیث شامل «إلا أن هذه قبل هذه» است و آن اشاره دارد بر اینکه مراد از اشتراک، بعد از اختصاص است.

دوم اینکه ظهر وقت مقرری نداشته، بلکه هر وقتی که فرض شود که در آن واجب انجام شده یا وقوع آن در وقتی کمتر از آن نیز ممکن باشد، به طوری که اگر ظهر تسبیحی بود مثل نماز شدت خوف، نماز عصر بعد از آن خواهد بود و به این دلیل که اگر کسی گمان کند زوال رسیده و نماز بخواند و سپس یک لحظه قبل از تمام شدن نماز، وقت فرا رسد، وقوع عصر در اول وقت ممکن می شود، ولی این

1- . تفسیر عیاشی 2 : 309
2- . تفسیر عیاشی 2 : 310

اندازه به خاطر کمی وقت است و عدم ثبت آن با خلاصه ترین و زیباترین عباراتی که در روایت ذکر شده، تعبیر شده است.

سوم اینکه این اطلاق در روایت ابن فرقد که از برخی اصحاب ما از امام صادق علیه السلام روایت شده، مقید است که فرمود: وقتی آفتاب رو به زوال نهاد وقت ظهر فرا می رسد، پس وقتی به اندازه چهار رکعت گذشت، وقت ظهر و عصر فرا می رسد تا اینکه به اندازه خواندن چهار رکعت از آفتاب باقی بماند، وقتی به این مقدار از آن باقی ماند وقت ظهر خارج می شود و وقت عصر باقی می ماند تا زمانی که آفتاب غروب کند. (1)و

اخبار امامان علیهم السلام هر چند متعدد هستند ولی در حکم روایتی واحدند. پایان.

قوت آنچه او برگزیده پنهان نیست؛ هر چند که مناقشه در برخی مواردی که او - قدس سرّه - ذکر کرده ممکن است و مسأله خالی از اشکال نیست.

41. العیاشی: از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: بین غروب آفتاب تا فرو رفتن قرص [ماه]، غسق است.(2)

42. اختیار الرجال کشّی: از زراره روایت کرده که گفته است: من و حمران نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که حمران به حضرت عرض کرد: نظر شما درباره آنچه زراره می گوید و من در مورد آن با او مخالفت کرده ام چیست؟ فرمود: چه چیزی گفته؟ گفت: او ادعا می کند که مواقیت نماز بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله سپرده شده و اوست که آن را وضع کرده است. فرمود: تو چه می گوئی؟ گفت: من گفتم که جبرئیل علیه السلام آن را در روز اول با وقت اول و در روز دوم با وقت آخر به خدمت حضرت آورد. سپس جبرئیل عرض کرد: ای محمد! بین این دو زمان، وقتی است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای حمران! زراره می گوید: جبرئیل علیه السلام با اشاره نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و زراره راست گفته

1- . آن را در التهذیب ج1 ص 140 به صورت مرسل روایت کرده است.
2- . تفسیر عیاشی 2 : 310

است. خداوند آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله سپرد و حضرت نیز آن را وضع کرد و جبرئیل به آن اشاره نمود.(1)

43. فلاح السائل: از کتاب مدینه العلم با اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: فضیلت اول وقت بر آخر وقت، مانند فضیلت آخرت بر دنیاست.(2)

با اسناد از آن امام علیه السلام روایت شده که فرمود: فضیلت اول وقت بر آخر وقت، برای مؤمن از مال و فرزندش بهتر است.(3)

44. تفسیر نعمانی: با اسنادش از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده که وقتی خداوند تعالی قرص خورشید را که آن را راهنمائی بر اوقات نمازها قرار داده بود، از بندگانش پنهان کرد، تأخیر نمازها بر آنان وسعت یافت تا با طلوع آن، وقت بر آنان روشن شود و اطمینان یابند که رو به زوال نهاده است.(4)

45. الإختصاص مفید: از ابو صبّاح کنانی روایت شده است: از امام صادق علیه السلام درباره این قول خداوند پرسیدم: « أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُ»،(5)

{آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان ها و هر کس در زمین است، و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان...} ادامه آیه، فرمود: آفتاب هر شبانه روز چهار سجده دارد؛ اولین سجده زمانی است که پیش از طلوع سپیده، به طول آسمان برسد. عرض کردم: بلی فدایت گردم. فرمود: آن فجر کاذب است؛ زیرا آفتاب سجده کنان خارج می شود در حالی که در کناره زمین است، و وقتی از سجده خویش سر بلند کرد، سپیده طلوع می کند و وقت نماز فرا می رسد و

1- . رجال کشّی : 130 ذیل شماره 62
2- . فلاح السائل : 155
3- . فلاح السائل : 155

4- . ر.ک: بحار الأنوار 93 : 14
5- . حج / 18

اما سجده دوم؛ وقتی که آفتاب در میانه آسمان قرار بگیرد و روز بالا آید، پیش از زوال می ایستد و در این وقت در مقابل عرش ایستاده و به سجده می رود. وقتی از سجده خویش برخیزد از میانه آسمان رو به پائین رفته و مایل می شود و وقت نماز ظهر فرا می رسد و اما سجده سوم زمانی است که از افق پنهان گردد و به سجده افتد، وقتی از سجده خویش برخیزد، شب از نیمه می گذرد و زوال می یابد؛ همانطور که وقتی آفتاب از میانه آسمان رو به افول نهاد، وقت زوال، یعنی زوال روز فرا می رسد. (1)

توضیح: ظاهر این است که سجده در آن آیه کنایه است از فروتنی آن اشیا در برابر قدرت خداوند و عدم خودداری آنان از تدبیر او و مسخر بودن آنان در برابر فرمان او؛ یا اشاره آیه بر خواری آنان در برابر عظمت مدبرشان است، چه آنکه سجود در لغت به معنای فروتنی همراه با سر فرود آوردن است. شاعر گفته:

- تپه ها را در آنجا می بینی که در برابر سم ستوران به سجده رفته اند.

شاید اختصاص آن اوقات به سجود آفتاب به این دلیل باشد که تأثیر خواری و تسخیر بر آفتاب در آن لحظات، واضح تر از سایر اوقات و اشاره بر مدبر و سازنده آن در آن لحظه روشن تر است.

اما صبح به این دلیل است که اولین زمان ظهور تسلیم آفتاب بعد از غفلت مردم از آن با غروب، و آغاز ظهور اثر نعمت به وسیله آن است و به این دلیل که ظهور بعد از خفا و وجود بعد از عدم و کمال بعد از نقص، از لوازم امکان است.

و اما زوال به این دلیل است که آفتاب بعد از بالا رفتن فرود می آید و بعد از قوت نقص می یابد و آن دلیل عجز و امکان و تسخیر است و همچنین در آن حالت به خاطر رسیدن آن به کمال، نعمت با وجود آن کامل می شود، پس بر کمال قدرت و رحمت مدبر آن اشاره دارد.

و همینطور به هنگام غروب و افول هم سجده کرده و به قدرت مدبر خود و ناتوانی و تسخیر خود اقرار می کند، پس این حالت مناسبت دارد با اینکه مردم مدبر خویش را به یاد آورند و او را عبادت کنند و بدانند که هیچ یک از ممکنات بقایی

1- . الاختصاص : 214 و 213

ندارند، پس بهتر است از آن دل بکنند و به کسی رو کنند که نقص و عجز و زوالی بدو نرسد؛ و همچنین نعمت روز را به نعمت دیگری یعنی شب تبدیل کرده، پس مناسبت دارد با این حالت که او را عبادت کنند و سپاسش را به جای آورند؛ و بلند شدن از سجود به هنگام گذشتن شب از نیمه، به این دلیل است که آفتاب پس از فرو رفتن شروع به بالا آمدن می کند، گوئی که سر خویش را از سجده(1)

بلند کرده است؛ و شاید در آن اشاره ای باشد به اینکه نیمه شب زمان گذر آفتاب از دایره نصف النهار از زیر زمین است، پس این حالت با نظر کسی متناسب است که بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب را جزء شب قرار داده است و درباره آن سخن خواهیم راند.

و رکود به معنای سکون و ثبات است و در اینجا به عدم مشخص بودن حرکت خورشید به اندازه ای که به هنگام زوال قابل ملاحظه باشد و مشخص نبودن افزایش سایه در چنین زمانی تأویل شده است؛ زیرا اگرحقیقتاً در هر سرزمین به هنگام زوال، معتقد به عدم حرکت آفتاب باشند، در این صورت سکون دائمی آن لازم میآید؛ زیرا هر نقطه از مدار خورشید در موازات رأس یکی از افق ها قرار دارد و تخصیص سکون به افق خاصی مثل مکه یا مدینه با وجود بُعد آن، مستلزم سکون آفتاب در سایر سرزمین ها بر حسب موقعیت آن ها در اوقات دیگر است؛ زیرا ظهر مکه معادل با صبح شهر دیگری است و سکون خورشید در صبح آن شهر نیز لازم میآید و این در غایت بُعد است - بسیار بعید است - و در مورد آن صحبت شد و سکوت در برابر آن روایاتِ بعید از ظواهر عقول و تسلیم کلی در برابر مقصود معصوم از آن، بنا بر فرض ثبوت آن، احوط و اولی است.

سپس بدان که یکی از سجده ها از نسخه ها افتاده است و ظاهر این است که اینچنین بوده: و وقتی آفتاب از سجود خویش برخاست، وقت مغرب داخل می شود. و اما سجده چهارم، وقتی است که در میانه آسمان در زیر زمین قرار بگیرد و وقتی که از سجده خویش برخیزد، شب از نیمه می گذرد.

1- . مؤلف قدس سره این حدیث را به گونه ای دیگر نیز تفسیر کرده است که آن را در کتاب السماء و العالم نیز آورده است. ر.ک: ج 58 : ص 165 – 164 از این چاپ.

46. السرائر: به نقل از کتاب عبد الله بن بکیر از پدرش روایت کرده که گفته است: یک روز نماز ظهر را در مدینه خواندم و آسمان ابری بود. نمازم را به پایان رساندم و آفتاب بیرون آمد و معلوم شد که آفتاب رو به زوال نهاده بوده است. نزد امام صادق علیه السلام آمدم و از حضرت پرسش نمودم. حضرت فرمود: اعاده نکن و نباید اعاده کنی.(1)

توضیح: جوهری گفته است: «غیم» ابر است و «غامت السماء و أغام و أغیمت و تغیّمت» همه به یک معناست - یعنی آسمان ابری شد- و در التهذیب بعد از وارد کردن آن روایت گفته است: موجه در این خبر این است که او را از تکرار دوباره چنین کاری باز داشته است؛ زیرا این کار کسی است که نافله نمی خواند، و مداومت بر ترک نوافل شایسته نیست و این کار تنها به هنگام عوارض و بیماری ها مجاز است. پایان.

اظهر این است که وقتی او با گمان نماز گزارد و مشخص شد که نمازش در وقت بوده، حضرت علیه السلام حکم به صحت نماز او داد و او را نهی کرد به نحو نهی تنزیهی بنا بر نظر مشهور از اینکه بعد از آن، پیش از حصول یقین به وقت نماز بخواند، به دلیل عدم امکان حصول علم به خاطر ابری بودن هوا، و نهی تحریمی کرد بنا بر قول ابن جنید و عده ای. پس بنا بر قول ابن جنید و این عده، اگر او مخالفت کند و قبل از علم به ورود وقت، نمازش را بخواند و بعد معلوم شود که در وقت واقع شده است، نمازش صحیح است اگر چه فعل حرامی مرتکب شده است؛ ولی با علم به مساله حکم به صحت نماز مشکل است و ظاهرا این مساله در مورد جهل است و احتمال دارد که مقصودش از زوال خورشید وقوع زوال در اثنای نماز باشد و این احتمال نزدیک به واقع است و منطبق با قول مشهور است که قبلا دانستی.

47. السرائر: از کتاب محمد بن علی بن محبوب از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که قصد نماز داشته باشد، نماز را از دست نمی دهد. نماز

1- . السرائر : 483

روز فوت نمی شود تا اینکه آفتاب غایب گردد و نماز شب نیز از دست نمی رود تا وقتی که فجر طلوع کند و نماز صبح هم فوت نمی گردد تا اینکه آفتاب طلوع کند.(1)

48. الذکری: به نقل از کتاب عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر، نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر را با هم می خواند و زمانی که عجله داشت این کار را انجام می داد؛ و امام علیه السلام فرمود: و جدا خواندن آن دو بهتر است. (2)

49. کتاب المسائل: از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام روایت شده است که در مورد کسی که صدای اذان را می شنود و نماز صبح می خواند و نمی داند که آیا فجر طلوع کرده یا نه، ولی به خاطر اذان گمان می کند که طلوع کرده؟ فرمود: او را کفایت نمی کند تا اینکه یقین حاصل کند که فجر طلوع کرده است.(3)

50. العیون: از احمد بن عبدالله غروی از پدرش روایت شده که گفته است: بر فضل بن ربیع داخل شدم در حالی که بر بام خانه نشسته بود. پس به من گفت نزدیک بیا. من نزدیک رفتم تا اینکه برابر او رسیدم. پس از آن به من گفت که به اتاق این خانه سرک بکش. من به آن اتاق سرک کشیدم، گفت: در این خانه چه می بینی؟ گفتم: جامه ای میان این خانه افتاده. گفت: خوب نگاه کن. چون تأمل کردم و درست نظر کردم و فهمیدم، گفتم: مردی سجده کرده است. تا آنجا که گفت: او أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام است. من شب و روز مراقب او هستم و او را در هیچ وقتی از اوقات نمی یابم مگر بر این حالتی که میگویم: او بعد از طلوع فجر نماز می خواند و بعد از نماز، یک ساعت تعقیب می خواند تا اینکه آفتاب طلوع می کند. پس از آن سجده می کند و پیوسته در سجده است تا زوال خورشید و کسی را گماشته است که مترصد وقت زوال باشد و به او اطلاع دهد، و من نمیدانم چه وقت غلام به او میگوید که وقت زوال شده است که ناگهان میجهد و نماز ظهر را شروع می کند، بدون اینکه تجدید وضوئی کند. پس میفهمم که او در سجود خود خواب نرفته و چرتی

1- . السرائر : 475
2- . الذکری : 118
3- . کتاب المسائل چاپ شده در البحار ج10 : ص 274 و 273 و از الذکری نیز ذکر آن گذشت.

هم نزده است و پیوسته مشغول نماز است تا اینکه از نماز عصر فارغ می شود. پس از فراغ از نماز عصر سر مبارک را به سجده می گذارد و متصل سجده می کند تا اینکه آفتاب غروب می کند و بعد از غروب آفتاب سر از سجده بر می دارد و بدون اینکه طهارتی تجدید کند نماز مغرب را به جا می آورد و پیوسته مشغول به نماز و تعقیب آن است تا اینکه نماز عشا را به جا می آورد. و بعد از نماز عشا با کبابی که برای او می آوردند افطار می کند. پس از آن تجدید وضو می کند و سجده می رود و سپس سر خود را بلند می کند و به خواب سبکی می رود. پس از آن بر میخیزد و تجدید وضو می کند و در دل شب پیوسته نماز می گزارد تا طلوع فجر. و من نمیدانم چه زمان غلام به او می گوید که فجر طلوع کرده است که برای نماز صبح میجهد. از زمانی که او به من تحویل داده شده است، همین شیوه اوست... ادامه حدیث. (1)

توضیح: در القاموس آمده است: «غفا غفواً و غفوا» یعنی: خوابید یا چرت زد مثل أغفی و گفته: مصغر شیء، شییء است نه «شویّ» یا «لُغیّه» - واژه مصغری - است که از ادریس بن موسی نحوی روایت شده است. پایان.

مؤلف: آنچه اکنون در بین اعراب معمول است، شوی با قلب همزه به یاء و در برخی نسخ شواء است با کسره که به معنای گوشت کباب شده است و وجه اول بیشتر و اظهر است و روایت ظاهراً بر جواز اعتماد بر قول دیگری در دخول وقت اشاره دارد؛ هر چند که یک نفر باشد، ولی ظاهر این است که حضرت علیه السلام با علم مخصوص خویش وقت را می دانست و غلام را تنها به منظور تقیه به این کار گماشته بود، و با این وجود خالی از تأییدی برای سایر روایات نیست.

51. نوادر راوندی: از امام کاظم از پدرش از جدش علیهم السلام روایت شده که فرمود: پدرم علی بن حسین علیه السلام به کودکان دستور می داد تا نماز مغرب و عشا را با هم بخوانند. به حضرت عرض شد: نماز را در غیر وقت آن بخوانند؟! حضرت فرمود: این بهتر است از اینکه از آن خواب بمانند.(2)

1- . عیون الأخبار 1 : 107 و 106

2- . نوادر راوندی :

52. نهج البلاغه: نامه حضرت علیه السلام به فرمانداران شهرها در باره وقت نماز: پس از یاد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتی بخوانید که آفتاب به طرف مغرب مایل شده، سایه آن به اندازه زانو زدن یک بز گردد؛ و نماز عصر را با مردم هنگامی بخوانید که خورشید سفید است و جلوه دارد و پاره ای از روز مانده که تا غروب، می توان دو فرسخ راه را پیمود. و نماز مغرب را با مردم زمانی بخوانید که روزه دار افطار، و حاجی از عرفات به سوی منی کوچ می کند. و نماز عشاء را با مردم وقتی بخوانید که شفق پنهان شود، تا وقتی یک سوّم از شب بگذرد. و نماز صبح را با مردم هنگامی بخوانید که شخص چهره همراه خویش را بشناسد، و نماز جماعت را در حد ناتوان آنان بگزارید، و فتنه گر مباشید (مردم را گمراه نکنید).(1)

توضیح: «مربض العنز» با کسره باء و گاه مفتوح هم می شود، جای خواب و زانو زدن بز است، اگر عرض آن مد نظر باشد، نزدیک به یک ذراع و دو پا است و اگر طول آن مورد نظر باشد، نزدیک به پنج قدم است و عرض آن با سایر روایات مطابق تر است و طول آن با ادامه روایت؛ زیرا آمیختگی ای برای تقیه در آن وجود دارد و در النهایه گفته: در حدیث آمده که او زمانی نماز عصر را می خواند که آفتاب زنده بود؛ یعنی رنگش صاف بود و با نزدیکی به غروب، تغییری در رنگ آن ایجاد نشده بود؛ گوئی او غروب آفتاب را مرگی برای آن قرار داده و خواسته وقت آن را به جلو اندازد و جوهری گفته است: «عُضو و عِضو»، مفرد اعضا است و «ضیت الشاء تعضّیت» یعنی: اعضایش را جدا کردم.

در النهایه گفته است: «دفع من عرفات» یعنی: از عرفات حرکتش را آغاز کرد و خود را از آنجا هُل داد و آن را دور نمود یا «دفع ناقته»: شتر خویش را راند و او را به حرکت واداشت. «و لا تکونوا فتانین» یعنی برای مردم فتنه نکنید و به خاطر اطاله نماز، آن ها را با ترک جماعت گمراه نسازید؛ زیرا این کار مستلزم عقب افتادن ضعیفان و ناتوانان و درماندگان است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که

1- . نهج البلاغه ذیل نامه شماره 52 : ص 516

فرمودند: ای مُعاذ! دور باش از اینکه نسبت به مسلمانان فتنه گری کنی و در روایت دیگری آمده است: ای معاذ! آیا تو فتنه گر هستی؟

53. الخصال: عبد الله بن سنان روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: آفتاب در نیمه ماه حزیران[ششمین ماه رومی و نیمه آن مطابق 25 خرداد میباشد و همچنین بقیه ماههای ذکر شده در روایت] به اندازه نصف قدم متمایل میشود و ظهر می شود. و در نیمه تموز یک قدم و نیم و در نیمه آب دو قدم و نیم و در نیمه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین الاول پنج قدم و نیم و در نیمه تشرین الثانی هفت قدم و نیم و در نیمه کانون الاول نه قدم و نیم و در نیمه ماه کانون الثانی هفت قدم و نیم و در نیمه ماه شباط پنج قدم و نیم و در نیمه ماه آذار سه قدم و نیم و در نیمه ماه نیسان دو قدم و نیم و در نیمه ماه ایار یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نصف قدم.(1)

المناقب ابن شهر آشوب از عبدالله بن سنان نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

توضیح: قول حضرت علیه السلام «به اندازه نصف قدم» یعنی اینکه بعد از آنکه از سایه به اندازه نصف قدم باقی ماند،، آفتاب زایل گردد و یک قدم بنا بر مشهور به اندازه یک هفتم شاخص است، زیرا بیشتر افراد هر شاخص را به هفت قسمت تقسیم می کنند و هر قسم را یک قدم می نامند، بنا بر اینکه قد انسان سالم و معمولی برابر است با هفت برابر قدم او، در المنتهی گفته است: بدان که ممکن است مقیاس، یک بار به دوازده قسمت و بار دیگر به هفت قسمت یا شش و نیم یا به شصت قسمت تقسیم شود؛ اگر به دوازده بخش تقسیم شود، هر بخش یک هفتم نامیده می شود و سایه آن برابر با سایه یک هفتم شاخص است و اگر به هفت یا شش و نیم قسمت تقسیم شود، قدم نامیده می شود و اگر به شصت قسمت تقسیم شود، جزء نامیده می شود، سپس ایشان - رحمه الله - گفته است: ظاهر آن است که این روایت مختص به عراق و شام و حوالی آن دو است.

1- . الخصال 2 : 67
2- . مناقب آل ابی طالب 4 : 256

شیخ بهائی - قدس الله روحه - گفته است: چنانچه برخی از علمای ما رضوان الله علیهم گفته اند، ظاهر این است که این حدیث مختص عراق و حوالی آن است؛ زیرا عرض کشور عراق با آن تناسب دارد و به دلیل اینکه راوی این حدیث یعنی عبد الله بن سنان، عراقی بود، پس ظاهر این است که حضرت علیه السلام نشانه زوال را در سرزمین او بیان کرده است. پایان.

باید اندکی کلام را با جزئیات بیان کنیم تا اشتباه برخی بزرگان در این مورد روشن شود و اشکالی که در نظر اول بر این خبر وارد میشود، با تأمل در آن برطرف شود.

اما اشکالی که در آغاز نظر به آن وارد می شود این است که کسی در این مورد شکی ندارد که مطابقت عرض های مختلف در افق های مایل، در این اندازه گیری تقریباً درست نیست و جواب این است که ایرادی در آن نیست؛ زیرا لازم نیست که قاعده منقول از امامان علیهم السلام در آن امور عام و شامل بر تمام کشورها و عرض ها و افق های جغرافیائی باشد، بلکه ممکن است غرض، بیان حکم شهر مورد خطاب یا شهر مخاطب یا غیر از آن دو، از شهرهائی که برای امام علیه السلام و راوی آن حدیث شناخته شده بود و عرض آن ها بیشتر از میل کلی بود، باشد؛ زیرا هر جا که عرض آن با میل برابر باشد، بر حسب معیار حقیقی، یک روز و بر حسب معیار حسی، چند روز سایه در آن از بین می رود؛ و هر جا عرضش کمتر از میل باشد، سایه در آن به مدت دو روز حقیقی و چند روز حسی از بین می رود.

و اما پاسخی که بعد از تأمل و دقت نظر بر آن داده می شود چند مورد است: اول اینکه، تقسیم سال خورشیدی برای رومیان به این دوازده ماه که برخی مانند شباط در غیر کبیسه بیست و هشت روزه و در کبیسه بیست و نه روزه هستند و برخی مانند حزیران و ایلول و تشرین دوم و نیسان سی روزه و برخی دیگر همچون سایر ماه ها سی و یک روزه هستند، این در واقع صرفاً یک اصطلاح است که از سوی آنان وضع شده و هیچ یک از محققین دلیل یا نکته ای را برای این اختلاف ذکر نکرده اند و تصوری که برخی از آنان کرده اند مبنی بر اینکه این تقسیم بندی مبتنی است بر اختلاف مدت گذر خورشید از هر یک از برج های دوازده گانه، ظاهر

البطلان است و بر کسی که مدت مکث خورشید را در آن بروج به خاطر داشته باشد، پوشیده نیست که موضوع چنین - بر اساس گذر خورشید - نیست؛ چگونه چنین باشد در حالی که کانون اول که آن ها آن را سی و یک روز به شمار آورده اند، بین قوس و جدی قرار دارد و هر یک از آن دو بیست و نه روز هستند.

وقتی به این موضوع پی ببری، برایت روشن می شود که کاهش سایه یا افزایش آن مبتنی بر بالا و پائین بودن خورشید در بروج است و اجزای آن به طور حقیقی با ماه های رومی مطابق نیست. آیا نمی بینی که انتقال خورشید از اول حمل است تا اول میزان که سایه در آن به صورت قبلی خود در حمل باز می گردد، که این مدت حدود صد و هشتاد و هفت روز طول می کشد و از نیمه آذار تا نیمه ایلول که در روایت وقت آن دو را مطابق با هم قرار داده است، در واقع بر اساس این قیاس، کمتر از صد و هشتاد و چهار روز می باشد.

دوم اینکه، سایه زوال بر اساس اصل افزایش و کاهش، از اول سرطان تا اول جدی افزایش می یابد و پس از آن، روز به روز و ماه به ماه تا اول سرطان کاهش می یابد و این بدان معناست که افزایش و کاهش سایه در روز دوم و ماه دوم، از افزایش و کاهش آن در روز اول و ماه اول بیشتر است و همینطور است در روز و ماه سوم نسبت به روز و ماه دوم، و در روز و ماه چهارم نسبت به سوم تا اینکه به نهایت افزایش یا کاهش برسد که آغاز پایان است. و افزایش و کاهش ساعت ها در روزها و شب های ماه نیز به همین ترتیب متمایل می گردد و وجه تمام این ها بر ناقد آگاه آشکار است، پس اینکه در روایت گفته شده سایه در سه ماه قدم به قدم و در سه ماه دیگر دو قدم به دو قدم افزایش می یابد، بر خلاف چیزی است که عقل به آن حکم می کند.

سوم اینکه، چنانچه از روایت به نظر می رسد، اینکه آخرین کاهش سایه تا نصف قدم و نهایت افزایش آن تا نه قدم و نیم می رسد، زمانی درست می شود که اختلاف ارتفاع خورشید در این دو وقت به اندازه دو برابر میل کلی باشد؛ زیرا وقت اول در اول ماه سرطان است و وقت دوم در اول ماه جدی و هر یک از این دو زمان به اندازه میل کلی از معدل دور هستند و حال اینکه چنین نیست؛ زیرا ارتفاع

خورشید وقتی سایه به اندازه نصف قدم باشد، حدود هشتاد و شش درجه و وقتی سایه نه قدم و نیم باشد حدود سی و شش درجه است، پس تفاوت پنجاه درجه است و این مقدار، از دو برابر میل کلی حدوداً سه درجه بیشتر است.

چهارم اینکه، در اول سرطان سایه نصف قدم باشد، یا اینکه در اول جدی نه و نیم قدم باشد که این با هیچ یک از افق های شهرهای مشهور مطابق نیست، حتی شهرهائی که بهتر است با آن مطابق باشد مثل مدینه مشرفه که شهر خطاب است یا کوفه که شهر مخاطب است، عرض جغرافیائی مدینه بیست و پنج درجه و عرض کوفه سی و یک درجه و نیم است، بر اساس آنچه برخی از دانشمندان زمان ما استخراج کرده اند، ارتفاع اول سرطان در مدینه نزدیک به هشتاد و هشت درجه و نیم و سایه در چنین زمانی کمتر از پنج قدم است و در کوفه، ارتفاع خورشید حدود هشتاد و دو درجه و سایه در چنین وقتی بیش از یک قدم و یک پنجم قدم است و ارتفاع جدی در مدینه نزدیک به چهل و یک درجه و نیم و سایه در چنین زمانی کمتر از هشت قدم و در کوفه نزدیک به سی و پنج درجه و سایه در چنین زمانی ده قدم است.

و به طور کلی آنچه در روایت درباره اندازه دو سایه ذکر شده، در مورد مدینه بیشتر از مقدار واقعی و در مورد کوفه کمتر از مقدار واقعی است و در حقیقت وضعیت اکثر شهرها و بلکه کل شهرها به ترتیب همینطور است؛ همانطور که از رجوع به عروض و ارتفاعات و سایه ها در کتاب های این فن به نظر می رسد.

و راه گریز از آن اشکالات این است که بنای این امور محاسباتی در گفتگوها به صورت تقریبی و تخمینی است و نه به گونه تحقیق و یقین؛ زیرا بیان امور تحقیقی در آن امور سودی ندارد؛ زیرا شنونده ای که به حکم عمل می کند، باید اساس کار خویش را بر تقریب بگذارد؛ زیرا چه این امر با قامت و قدمش برایش مشخص شود - همانطور که غالباً چنین می کنند و تحقیق حقیقت امر در آن به هیچ وجه ممکن نیست - یا ممکن است با سطوح صاف و شاخص های ایستاده بر روی آن برایش روشن شود و این از مواردی است که به دست آوردن آن برای اکثر مردم دشوار است

و با وجود امکان آن، این کار نیز به ناچار تقریبی است ولی از روش اول به حقیقت نزدیک تر است.

می توان نکته ای را برای این هم ذکر کرد و آن اینکه فایده شناخت زوال، یا شناخت اولین وقت فضیلت ظهر و نوافل آن و موارد مربوط به آن است که مربوط به اصل زوال هستند، و یا شناخت آخر آن یا اول و آخر وقت فضیلت عصر و برخی از نوافل آن که منوط به شناخت سایه اضافه شده بر سایه زوال هستند، پس شایسته نیست که مقصود از تفصیل مذکور در روایت، فایده اول باشد؛ زیرا علامت های عمومی شناخته شده همچون افزایش سایه بعد از کاهش آن یا مایل شدن آن از جنوب به مشرق، از آن بی نیاز است، بدون عکس آن.

پس وقتی که به عنوان مثال در نیمه حزیران دیدیم سایه به اندازه نصف قدم اضافه شده، یا وقتی در تموز دیدیم که سایه یک قدم و نیم اضافه شده، عدم دخول وقت از اوقات گذشته، قابل تشخیص و تمییز نیست مگر با به کار بردن علامت های معروفی که انسان را از آن بی نیاز می کند؛ پس مقصود از آن فایده دوم است و آن چیزی است که بسیار به آن احتیاج است و علامت های مذکور از عهده آن بر نمی آیند. زیرا ما بعد از شناخت زوال و افزایش سایه، به منظور شناخت آن اوقات به شناخت اندازه سایه اضافه شده بر سایه زوال بر حسب قدم ها و تشخیص بین آن دو نیاز پیدا می کنیم و این کار به دلیل اختلاف آن بر حسب زمان ها ممکن نیست مگر با شناخت تفصیل مذکور؛ زیرا در چنین زمانی به وسیله آن پی برده می شود که آیا سایه اضافه به دو قدم افزوده شده و وقت نافله ظهر فوت شده، یا بنا به قولی به چهار قدم اضافه شده، و وقت فضیلت فریضه ظهر از دست رفته، یا به هفت قدم اضافه شده و وقت فضیلت ظهر فوت شده؛ یا بنا به قولی دیگر وقت فضیلت عصر داخل شده؟ بنا بر این اگر روایت را بر بیان حال مدینه معظمه حمل کنیم، شایسته است تساهلی که در آن است، به اعتبار اضافه بر اساس واقع، در مورد مدینه با حمل آن بر رعایت احتیاط نسبت به اوایل اوقات مذکوره باشد؛ و اگر آن را بر بیان حال کوفه حمل کنیم، بهتر است تساهلی که در آن است، به اعتبار کاهش با حمل آن بر رعایت احتیاط نسبت به اواخر آن اوقات باشد؛ و اگر آن را حمل بر شناخت اول زوال کنیم،

همانطور که اکثر علما فهمیده اند، پس حمل آن بر مدینه اولی است، بلکه این حمل متعین است زیرا با این مقدار افزایش، علم به دخول وقت حاصل می شود بر خلاف زمانی که حمل بر کوفه کنیم؛ زیرا بنا بر این تقدیر، مخالف با احتیاط است.

و نظیر این احتیاط در برخی روایات واقع شده است؛ مثل آنچه شیخ(1)

در التهذیب از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز نمازی نمی گزارد تا وقتی که آفتاب زائل میگشت و وقتی که خورشید به اندازه یک انگشت متمایل می گردید، هشت رکعت نماز می گزارد. ادامه روایت.

ظاهر این است که در نظر گرفتن اضافه انگشت در طول و عرض بنا بر این دو احتمال، برای احتیاط در دخول وقت است.

نکته

میر داماد - قدس سره - گفته است: در زمان ما درجه اعتدال آفتاب در نیمه حزیران به طور تقریبی سه درجه از سرطان و در نیمه ماه تموز دو درجه از اسد و در نیمه آب یک درجه از سنبله و در نیمه ایلول دو درجه از میزان و در نیمه تشرین اول یک درجه از عقرب و در نیمه تشرین دوم سه درجه از قوس و در نیمه کانون اول سه درجه از جدی و در نیمه کانون دوم پنج درجه از دلو و در نیمه شباط پنج درجه از حوت و در نیمه آذار چهار درجه از حمل و در نیمه نیسان چهار درجه از ثور و در نیمه أیار چهار درجه از جوزاء است و این اندازه هم تقریبی است و با گذر زمان تغییر اندکی می کند.

برخی از دانشمندان هوشمند گفته اند: چنانچه گذشت، حساب سال شمسی در نزد رومیان مبتنی بر مقتضی رصد ابرخس است در اینکه کسر اضافه شده بر سیصد و شصت و پنج روز، یک چهارم کامل است و به نظر معاصران، مبتنی بر رصدهای چند دقیقه از ربع کمتر است، پس با گذر زمان، هر جزء از هر یک از دو سال در دیگری می چرخد و اگر در یک زمان مثلاً نیمه حزیران مطابق با اول سرطان باشد - همانطور که از روایت به نظر می رسد در زمان امام صادق علیه السلام نیز چنین بوده - در این

1- . التهذيب 1 : 210

زمان ها نیز بنا بر محاسبه معاصران، تقریباً با درجه سوم از سرطان بنا بر رصد بطلمیوس، و با درجه نهم بنا بر رصد تبانی و مابین آن دو بر اساس سایر رصدهاست که به همین قیاس مطابق می شود.

اگر محاسبه رومیان درست و مطابق با واقع باشد، حالت سایه هایی که در روایت ذکر شده، بر حسب زمان ها مختلف نمی شود و حکم در مورد آن کلی خواهد بود. و اگر محاسبه برخی معاصران درست باشد، می بایست حکم آن در مورد برخی زمان ها خاص باشد و این اشکالی ندارد، همانطور که چنانچه فهمیدی، اختصاص حکم آن به برخی شهرها هم اشکالی ندارد.

حالت تمام موارد مربوط به برخی از این ماه ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان صلوات الله علیهم نیز چنین بوده؛ همانند آنچه از برخی از آنان درباره استحباب گرفتن آب باران در نیسان با آداب مفصل در شفا گرفتن روایت شده است و ظاهر این است که نیسان که آغاز آن در زمان ما مقارن با بیست و سوم فروردین جلالی است، وقتی با گذر ایام از فصل بهار یا به طور کلی از اوایل آن خارج شود و فرود آمدن باران در آن منتفی گردد، زمان حکم منوط بر آن هم به پایان می رسد، پس بنا بر آن، احتمال رجوع در عمل مذکور به اوایل بهاری که در زمان آن بزرگواران علیهم السلام مطابق با نیسان بود بعید نیست و علم آن در نزد خداوند و اهل آن است.

قواعد مهم

باید در اینجا مقدار سایه زوال را در شهرمان اصفهان و شهرهایی که در عرض با آن مطابق یا نزدیک هستند بیان کنیم. منظورم این است که عرض آن سی و دو درجه یا نزدیک به آن است؛ سپس باید به ساعات قدم ها اشاره کنیم تا کسی که بر نمازها محافظت و بر نوافل مواظبت می کند، در شناخت اوقات از آن سود ببرد. پس می گوئیم: سایه زوال در آنجا در اول سرطان یک و یک دهم قدم است و در وسط آن یک و یک پنجم قدم و در اول اسد تقریباً یک و نیم قدم و در وسط آن دو قدم و در اول سنبله تقریباً دو قدم و نه دهم قدم و در نیمه آن سه قدم و نیم و در اول میزان تقریباً چهار قدم و نیم و در وسط آن تقریباً پنج قدم و نیم و در اول عقرب شش قدم

و سه چهارم قدم و در وسط آن هشت قدم و در اول قوس نه قدم و یک ششم قدم و در وسط آن تقریباً ده قدم و در اول جدی ده قدم و یک سوم قدم و در وسط آن تقریبا ده قدم و در اول دلو نه و یک دهم قدم و در وسط آن هشت قدم و در اول حوت شش قدم و دو سوم قدم و در وسط آن تقریباً پنج قدم و نیم و در اول حمل تقریباً چهار و نیم قدم و در وسط آن سه قدم و نیم و در اول ثور دو قدم و دو سوم قدم و در وسط آن دو قدم و در اول جوزا تقریباً یک قدم و نیم و در وسط آن یک قدم و یک پنجم قدم.

و اما ساعات قدم ها در عرض مذکور: در اول حمل، سایه تقریباً در دو ساعت دو قدم می شود و در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه چهار قدم و در سه ساعت و شانزده دقیقه شش قدم و در سه ساعت و بیست و هشت دقیقه هفت قدم که برابر با سایه قد انسان است و در تقریباً سه ساعت و سی و هشت دقیقه هشت قدم و در چهار ساعت و تقریباً بیست دقیقه، دو قامت.

و در اول ثور در دو ساعت و دو دقیقه دو قدم به سایه افزوده می شود و در دو ساعت و پنجاه و هشت دقیقه چهار قدم و در سه ساعت شش قدم و تقریباً در سه ساعت و چهل دقیقه به اندازه قد انسان و تقریباً در سه ساعت و پنجاه دقیقه هشت قدم و در چهار ساعت و چهل دقیقه به اندازه دو برابر قد انسان به سایه افزوده می شود.

و در اول جوزا در یک ساعت و چهل و شش دقیقه دو قدم به سایه اضافه می شود و در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه چهار قدم و در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه شش قدم و در سه ساعت و چهل و یک دقیقه به اندازه یک قامت و تقریباً در چهار ساعت هشت قدم و حدوداً در پنج ساعت دو قامت به سایه اضافه می شود.

و در اول سرطان سایه به اندازه دو قدم در یک ساعت و تقریباً ده دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و بیست دقیقه و شش قدم تقریباً در سه ساعت و نیم و به اندازه یک قامت در سه ساعت و تقریباً چهل دقیقه و هشت قدم تقریباً در چهار ساعت و دو قامت تقریباً در پنج ساعت.

و اسد در تمام اندازه گیری ها و مقادیر مانند جوزا است و سنبله مانند ثور و میزان مثل حمل.

در اول عقرب سایه در حدود دو ساعت به اندازه دو قدم اضافه می شود و در حدود دو ساعت و نیم چهار قدم و در حدود سه ساعت و بیست دقیقه شش قدم و در سه ساعت و نه دقیقه یک قامت و در سه ساعت و هجده دقیقه هشت قدم و در چهار ساعت دو قامت و در اول قوس، سایه در یک ساعت و چهل دقیقه دو قدم و در دو ساعت و تقریباً بیست دقیقه چهار قدم و در دو ساعت و حدوداً چهل دقیقه شش قدم و در دو ساعت و پنجاه دقیقه یک قامت و تقریباً در سه ساعت هشت قدم و در سه ساعت و سی و سه دقیقه دو قامت اضافه می شود.

و در اول جدی در یک ساعت و بیست و هشت دقیقه دو قدم و در دو ساعت و هشت دقیقه چهار قدم و در دو ساعت و سی و دو دقیقه شش قدم و در دو ساعت و چهل دقیقه یک قامت و در دو ساعت و چهل و هشت دقیقه هشت قدم و در سه ساعت و چهل و دو دقیقه دو قامت به سایه اضافه می شود و دلو مثل قوس است و حوت مثل عقرب و به دست آوردن زمان بین دو اندازه گیری با آنچه به صورت تقریبی و تخمینی ذکر کردیم ممکن است و خداوند توفیق دهنده به صالحان و مؤید عبادت پیشگان است.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109